



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

تفسیر فارسی  
قرآن مجید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فِي التَّوْحِيدِ  
وَسُورَةِ بَرَاءَتِ

# حجۃ التفسیر

( ۲ )

تألیف  
سید عبد الباقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حجة التفاسير و بلاغ الاكسير : يا من لا يحضره المفسر و التفسير

نويسنده:

عبدالرحيمه بلاغى

ناشر چاپي:

مجهول ( بي جا ، بي نا )

ناشر ديڄيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|                                                                     |    |
|---------------------------------------------------------------------|----|
| فهرست                                                               | ۵  |
| حجۃ التفاسیر و بلاغ الاکسیر : یا من لا یحضره المفسر و التفسیر جلد ۳ | ۳۴ |
| مشخصات کتاب                                                         | ۳۴ |
| اشاره                                                               | ۳۴ |
| سورة الأنفال                                                        | ۳۶ |
| اشاره                                                               | ۳۶ |
| مقدمه                                                               | ۳۷ |
| تعریف لغوی و اصطلاحی انفال                                          | ۳۷ |
| أنفال در ایران                                                      | ۴۱ |
| اشاره                                                               | ۴۱ |
| جنگلهای مهم                                                         | ۴۱ |
| دریاها                                                              | ۴۴ |
| أملاک خالصه و قطائع                                                 | ۴۴ |
| مراتع                                                               | ۴۴ |
| معادن                                                               | ۴۴ |
| سورة الأنفال (۸): آیه ۱                                             | ۴۶ |
| اشاره                                                               | ۴۶ |
| أنفال از کیست                                                       | ۴۶ |
| سورة الأنفال (۸): آیات ۲ تا ۴                                       | ۴۶ |
| اشاره                                                               | ۴۶ |
| مؤمنان (مسلمانان)                                                   | ۴۶ |
| سورة الأنفال (۸): آیات ۵ تا ۶                                       | ۴۷ |
| مقدمه                                                               | ۴۷ |
| غزوة بدر کبری (سنگ اساسی اسلام)                                     | ۴۷ |

|    |                                                                              |
|----|------------------------------------------------------------------------------|
| ۴۸ | استفتاح مشرکین                                                               |
| ۴۸ | تاریخ حرکت دادن خدا پیامبر (ص) را                                            |
| ۴۸ | عده و عده لشکر مسلمانان                                                      |
| ۵۰ | از مدینه تا بدر                                                              |
| ۵۱ | اهمیت جنگ «بدر»                                                              |
| ۵۲ | خلاصه ای از وضع طبیعی و اقتصادی و سیاسی دو لشکر                              |
| ۵۴ | پیام ابو سفیان به ابو جهل                                                    |
| ۵۴ | وضع آب و محل مسلمانان در «بدر»                                               |
| ۵۴ | بناء عریش برای پیامبر (ص)                                                    |
| ۵۵ | تاریخ جنگ «بدر»                                                              |
| ۵۵ | استقرار لشکر کفار قریش در «بدر»                                              |
| ۵۵ | مشورت کفار قریش                                                              |
| ۵۵ | طلیعه جنگ                                                                    |
| ۵۷ | ظهور ابلیس                                                                   |
| ۵۹ | خاک و سنگریزه پاشیدن پیامبر (ص) به چشم افراد لشکر دشمن                       |
| ۶۰ | یاری کردن فرشتگان، لشکر مسلمانان را                                          |
| ۶۱ | أجساد کشتگان جنگ «بدر»                                                       |
| ۶۲ | انعکاس جنگ «بدر» در مکه                                                      |
| ۶۳ | شهداء مسلمانان در جنگ «بدر»                                                  |
| ۶۳ | قرشیون مهاجرین                                                               |
| ۶۳ | أنصار                                                                        |
| ۶۵ | مقتولین از مشرکین                                                            |
| ۶۵ | از اسراء                                                                     |
| ۶۵ | ۱ - بیرون کشیدن خدا پیامبر را از مدینه برای جنگ عمومی با کفار قریش و حکمت آن |
| ۶۷ | سوره الأنفال (۸): آیات ۷ تا ۸                                                |
| ۶۷ | اشاره                                                                        |

- ۲ - تفاوت هدف خدا و هدف مسلمانان درباره جنگ ..... ۶۷
- سوره الأنفال (۸): آیات ۹ تا ۱۰ ..... ۶۷
- اشاره ..... ۶۷
- ۳ - مدد دادن خدا مسلمانان را بوسیله فرشتگان در «بدر» ..... ۶۷
- سوره الأنفال (۸): آیه ۱۱ ..... ۶۸
- اشاره ..... ۶۸
- ۴ - مدد دادن خدا مسلمانان را در «بدر» به استراحت ..... ۶۸
- ۵ - مدد دادن خدا مسلمانان را به باران ..... ۶۸
- سوره الأنفال (۸): آیات ۱۲ تا ۱۴ ..... ۶۸
- اشاره ..... ۶۸
- ۶ - القاء خدا: ثبات را در دل مسلمانان، و رعب را در دل کفار ..... ۶۸
- سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۱۶ ..... ۷۰
- اشاره ..... ۷۰
- قدغن اُکید از فرار از میدان جنگ ..... ۷۰
- سوره الأنفال (۸): آیات ۱۷ تا ۱۸ ..... ۷۰
- اشاره ..... ۷۰
- ۷ - پرتاب کردن پیامبر (ص) مشت خاک و سنگریزه را بر روهای لشکر کفار در جنگ «بدر» ..... ۷۰
- سوره الأنفال (۸): آیه ۱۹ ..... ۷۰
- اشاره ..... ۷۰
- چسبیدن کفار قریش به پرده های کعبه و طلب فتح کردن آنان بر ضد مسلمانان ..... ۷۰
- سوره الأنفال (۸): آیات ۲۰ تا ۲۲ ..... ۷۲
- اشاره ..... ۷۲
- فرمان خدا به مسلمانان ..... ۷۲
- سوره الأنفال (۸): آیه ۲۳ ..... ۷۲
- مقدمه ..... ۷۲
- اگر «قصی» را هم زنده کنیم باز ایمان نمی آورند ..... ۷۲

سوره الأنفال (۸): آیات ۲۴ تا ۲۵ ----- ۷۳

اشاره ----- ۷۳

فرامین خدا به مسلمانان ----- ۷۳

سوره الأنفال (۸): آیه ۲۶ ----- ۷۳

اشاره ----- ۷۳

خطاب خدا به مسلمانان مهاجرین ----- ۷۳

سوره الأنفال (۸): آیات ۲۷ تا ۲۹ ----- ۷۵

اشاره ----- ۷۵

خیانت «أبو لبابه» و توبه او ----- ۷۵

سوره الأنفال (۸): آیه ۳۰ ----- ۷۵

مقدمه ----- ۷۵

مکر در برابر مکر ( ) ----- ۷۶

سوره الأنفال (۸): آیات ۳۱ تا ۳۴ ----- ۷۷

مقدمه ----- ۷۷

رد بر گفتار نضر و هم مشربان او، و رد بر درخواست «عذاب جمعی» پذیرفته شدن «عذاب فردی» ----- ۷۷

سوره الأنفال (۸): آیه ۳۵ ----- ۷۸

اشاره ----- ۷۸

نماز کفار ----- ۷۸

سوره الأنفال (۸): آیات ۳۶ تا ۳۷ ----- ۷۸

مقدمه ----- ۷۸

اشاره ----- ۷۸

مطعمون از قریش: ----- ۷۹

نکوهش به مطعمون لشکر کفار ----- ۸۰

سوره الأنفال (۸): آیه ۳۸ ----- ۸۰

اشاره ----- ۸۰

اخطار شدید به کفار ----- ۸۰

|                                                             |    |
|-------------------------------------------------------------|----|
| سوره الأنفال (۸): آیات ۳۹ تا ۴۰                             | ۸۰ |
| اشاره                                                       | ۸۰ |
| اخطار به مسلمانان برای ریشه کن کردن شرک                     | ۸۰ |
| سوره الأنفال (۸): آیه ۴۱                                    | ۸۲ |
| اشاره                                                       | ۸۲ |
| خمس                                                         | ۸۲ |
| سوره الأنفال (۸): آیه ۴۲                                    | ۸۳ |
| اشاره                                                       | ۸۳ |
| ۸ - نقاط ضعف محل اقامت مسلمانان در «بدر» و ظفر یافتن آنان!  | ۸۳ |
| ۹ - در برابر امر واقع قرار گرفتن مسلمانان در «بدر» بحکم خدا | ۸۴ |
| سوره الأنفال (۸): آیه ۴۳                                    | ۸۴ |
| مقدمه                                                       | ۸۴ |
| ۱۰ - خواب دیدن پیامبر و مسلمانان در «بدر»                   | ۸۴ |
| سوره الأنفال (۸): آیه ۴۴                                    | ۸۵ |
| مقدمه                                                       | ۸۵ |
| ۱۱ - تصرف خدا در دید مسلمانان در «بدر»                      | ۸۵ |
| ۱۲ - تصرف خدا در دید لشکر کفار در «بدر»                     | ۸۶ |
| سوره الأنفال (۸): آیات ۴۵ تا ۴۶                             | ۸۶ |
| اشاره                                                       | ۸۶ |
| تعلیمات جنگی برای مسلمانان روزگار آینده                     | ۸۶ |
| سوره الأنفال (۸): آیه ۴۷                                    | ۸۶ |
| مقدمه                                                       | ۸۶ |
| دنبالۀ تعلیمات جنگی                                         | ۸۷ |
| سوره الأنفال (۸): آیه ۴۸                                    | ۸۷ |
| مقدمه                                                       | ۸۷ |
| فعالیت شیطان برای جنگ «بدر»                                 | ۸۷ |

فرار شیطان از فرشتگان در روز جنگ «بدر» ..... ۸۸

سوره الأنفال (۸): آیه ۴۹ ..... ۸۸

مقدمه ..... ۸۸

تهدید کردن خدا منافقان و بیماران روحی را ..... ۸۹

سوره الأنفال (۸): آیات ۵۰ تا ۵۴ ..... ۸۹

مقدمه ..... ۸۹

فعالیت فرشتگان و جهت آن ..... ۸۹

سوره الأنفال (۸): آیات ۵۵ تا ۵۹ ..... ۹۰

مقدمه ..... ۹۰

نقض عهد( ) ..... ۹۰

سوره الأنفال (۸): آیات ۶۰ تا ۶۲ ..... ۹۱

اشاره ..... ۹۱

فرمان خدا دائر بر وجوب تهیه تجهیزات جنگی و تنظیم رفتار با کفار ..... ۹۱

سوره الأنفال (۸): آیه ۶۳ ..... ۹۲

مقدمه ..... ۹۲

أنصار «أوس» و «خزرج» ..... ۹۲

سوره الأنفال (۸): آیات ۶۴ تا ۶۵ ..... ۹۲

مقدمه ..... ۹۲

أمر به جنگ در «بدر» ..... ۹۳

سوره الأنفال (۸): آیه ۶۶ ..... ۹۳

مقدمه ..... ۹۳

مسلمانان باتکاء خود جنگ کنند و چشم به راه فرشتگان نباشند ..... ۹۴

سوره الأنفال (۸): آیات ۶۷ تا ۷۱ ..... ۹۴

مقدمه ..... ۹۴

أحكام اسراء جنگ ..... ۹۵

سوره الأنفال (۸): آیات ۷۲ تا ۷۵ ..... ۹۶

|                                                                       |     |
|-----------------------------------------------------------------------|-----|
| مقدمه                                                                 | ۹۶  |
| علو مقام مهاجرین و أنصار و نیز شخصیت خلیفه پیامبر (ص)                 | ۹۷  |
| تعالیق                                                                | ۹۹  |
| جهاد                                                                  | ۹۹  |
| جهاد در ماههای حرام                                                   | ۹۹  |
| هجرت                                                                  | ۹۹  |
| غنائم جنگ                                                             | ۱۰۰ |
| سورة التوبة                                                           | ۱۰۱ |
| اشاره                                                                 | ۱۰۱ |
| مقدمه                                                                 | ۱۰۲ |
| اسامی سوره                                                            | ۱۰۲ |
| بسمله                                                                 | ۱۰۲ |
| قبل از سوره                                                           | ۱۰۲ |
| خلاصة آغاز سوره                                                       | ۱۰۲ |
| مأمور تبلیغ اعلامیه طبق یکی از تفاسیر أهل سنت (ناقل، کاشفی از دیگران) | ۱۰۳ |
| مأمور تبلیغ اعلامیه به نقل یکی از کتابهای سیره أهل سنت                | ۱۰۴ |
| مأمور تبلیغ، طبق یکی از تفاسیر شیعه نیز تفصیل موضوع معاهده و نقض آن   | ۱۰۴ |
| آغاز و انجام مدت چهار ماه                                             | ۱۰۷ |
| پس از تبلیغ                                                           | ۱۰۷ |
| تاریخ حج مشرکین                                                       | ۱۰۸ |
| حج أكبر                                                               | ۱۰۸ |
| تحقیقات                                                               | ۱۰۸ |
| صنوف مشرکین                                                           | ۱۰۹ |
| خلاصة مقصود سوره                                                      | ۱۱۰ |
| مشروح اخبار سوره                                                      | ۱۱۰ |
| سورة التوبة (۹): آیات ۱ تا ۲                                          | ۱۱۰ |

|     |                                                      |
|-----|------------------------------------------------------|
| ۱۱۰ | اشاره                                                |
| ۱۱۰ | اجمال اعلامیه                                        |
| ۱۱۱ | سوره التوبة (۹): آیات ۳ تا ۴                         |
| ۱۱۱ | تفصیل اعلامیه                                        |
| ۱۱۱ | سوره التوبة (۹): آیه ۵                               |
| ۱۱۱ | پس از چهار ماه مذکور در اعلامیه                      |
| ۱۱۱ | سوره التوبة (۹): آیه ۶                               |
| ۱۱۱ | لزوم دادن امان به مشرکین برای شنیدن قرآن             |
| ۱۱۲ | سوره التوبة (۹): آیه ۷                               |
| ۱۱۲ | روابط نکوهیده مشرکین با خدا و پیامبرش                |
| ۱۱۲ | سوره التوبة (۹): آیه ۸                               |
| ۱۱۲ | روابط نکوهیده مشرکین با مسلمانان                     |
| ۱۱۲ | سوره التوبة (۹): آیات ۹ تا ۱۱                        |
| ۱۱۲ | عمل أبو سفیان که یکی از مشرکین مکه و از عهدشکنان بود |
| ۱۱۳ | سوره التوبة (۹): آیه ۱۲                              |
| ۱۱۳ | مشرکینی که مدت معاهده شان باقی است                   |
| ۱۱۳ | سوره التوبة (۹): آیه ۱۳                              |
| ۱۱۳ | أمر به کارزار                                        |
| ۱۱۴ | سوره التوبة (۹): آیه ۱۶                              |
| ۱۱۴ | اشاره                                                |
| ۱۱۴ | «بعمل کار برآید به سخندانی نیست»                     |
| ۱۱۴ | سوره التوبة (۹): آیه ۱۷                              |
| ۱۱۴ | مقدمه                                                |
| ۱۱۴ | سنجش اسلام حقیقی با کارهای خیر مشرکین مکه            |
| ۱۱۵ | سوره التوبة (۹): آیه ۱۸                              |
| ۱۱۵ | «پاک شو اول و پس دیده برآن پاک انداز»                |

|                                       |     |
|---------------------------------------|-----|
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۹               | ۱۱۵ |
| «نه هر که بست کمر، راه سروری ورزد»    | ۱۱۵ |
| سوره التوبه (۹): آیات ۲۰ تا ۲۲        | ۱۱۵ |
| «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد»    | ۱۱۵ |
| سوره التوبه (۹): آیات ۲۳ تا ۲۴        | ۱۱۶ |
| مقدمه                                 | ۱۱۶ |
| «خوشه یک سر دارد»                     | ۱۱۶ |
| سوره التوبه (۹): آیات ۲۵ تا ۲۷        | ۱۱۶ |
| مقدمه                                 | ۱۱۶ |
| «دستی از غیب برون آمد و بر نامحرم زد» | ۱۱۶ |
| حنین                                  | ۱۱۷ |
| اشاره                                 | ۱۱۷ |
| نفرات دشمن                            | ۱۱۷ |
| نفرات مسلمانان                        | ۱۱۸ |
| صفوف مسلمانان                         | ۱۱۹ |
| جاسوسان دشمن                          | ۱۲۰ |
| جاسوس مسلمانان                        | ۱۲۰ |
| کارزار                                | ۱۲۰ |
| یادی از جنگ أحد                       | ۱۲۰ |
| رجوع به جنگ حنین                      | ۱۲۱ |
| أوطاس                                 | ۱۲۴ |
| یاری خدا                              | ۱۲۴ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۲۸               | ۱۲۵ |
| اشاره                                 | ۱۲۵ |
| مشرکین، پلیدند                        | ۱۲۵ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۲۹               | ۱۲۵ |

مقدمه ..... ۱۲۵

حکم اهل کتاب از یهودان و نصاری، و گبران که در حکم آنانند ..... ۱۲۶

سوره التوبة (۹): آیه ۳۰ ..... ۱۲۶

مقدمه ..... ۱۲۶

عزیر ..... ۱۲۷

مسیح ..... ۱۲۷

سوره التوبة (۹): آیه ۳۱ ..... ۱۲۸

اشاره ..... ۱۲۸

مشرك بودن يهود و نصارى ..... ۱۲۸

سوره التوبة (۹): آیه ۳۲ ..... ۱۲۸

اشاره ..... ۱۲۸

نور خدا خاموشی ندارد ..... ۱۲۸

سوره التوبة (۹): آیه ۳۳ ..... ۱۲۸

اشاره ..... ۱۲۸

دين اسلام عالمگیر است ..... ۱۳۰

سوره التوبة (۹): آیه ۳۴ ..... ۱۳۰

مقدمه ..... ۱۳۰

نکوهش فرمودن خدا بسیاری از اُخبار و رهبان را ..... ۱۳۰

سوره التوبة (۹): آیه ۳۵ ..... ۱۳۰

مقدمه ..... ۱۳۰

صدور فرمان پرداخت زکات ..... ۱۳۰

سوره التوبة (۹): آیه ۳۶ ..... ۱۳۱

مقدمه ..... ۱۳۱

شمار ماه و سال از آغاز آفرینش، قمری است ..... ۱۳۲

سوره التوبة (۹): آیه ۳۷ ..... ۱۳۳

مقدمه ..... ۱۳۳

|     |                                           |
|-----|-------------------------------------------|
| ۱۳۵ | نسیء                                      |
| ۱۳۵ | سوره التوبه (۹): آیات ۳۸ تا ۳۹            |
| ۱۳۵ | مقدمه                                     |
| ۱۳۷ | اولتیماتوم برای بسیج لشکر بطرف سرحدات شام |
| ۱۳۸ | سوره التوبه (۹): آیه ۴۰                   |
| ۱۳۸ | مقدمه                                     |
| ۱۴۰ | غار ثور                                   |
| ۱۴۰ | سوره التوبه (۹): آیه ۴۱                   |
| ۱۴۰ | اشاره                                     |
| ۱۴۰ | فرمان بسیج عمومی بطرف سرحدات شام          |
| ۱۴۱ | سوره التوبه (۹): آیه ۴۲                   |
| ۱۴۱ | مقدمه                                     |
| ۱۴۲ | منافقین                                   |
| ۱۴۲ | سوره التوبه (۹): آیات ۴۳ تا ۶۶            |
| ۱۴۲ | مقدمه                                     |
| ۱۴۳ | بررسی وضع منافقین، طی چهارده موضوع        |
| ۱۴۹ | سوره التوبه (۹): آیات ۶۷ تا ۷۰            |
| ۱۴۹ | اشاره                                     |
| ۱۴۹ | ارزیابی منافقین و منافقات و مزدهاشان      |
| ۱۵۰ | سوره التوبه (۹): آیات ۷۱ تا ۷۲            |
| ۱۵۰ | اشاره                                     |
| ۱۵۰ | ارزیابی مؤمنین و مؤمنات و مزدهاشان        |
| ۱۵۰ | سوره التوبه (۹): آیه ۷۳                   |
| ۱۵۰ | اشاره                                     |
| ۱۵۰ | فرمان خدا به پیامبر                       |
| ۱۵۱ | سوره التوبه (۹): آیه ۷۴                   |

مقدمه ..... ۱۵۱

کلمه کفر ..... ۱۵۱

سوره التوبة (۹): آیات ۷۵ تا ۷۸ ..... ۱۵۲

مقدمه ..... ۱۵۲

ثعلبة أنصاری ..... ۱۵۳

سوره التوبة (۹): آیه ۷۹ ..... ۱۵۴

مقدمه ..... ۱۵۴

سرگذشت و سرنوشت منافقین ..... ۱۵۵

سوره التوبة (۹): آیات ۸۰ تا ۸۹ ..... ۱۵۵

مقدمه ..... ۱۵۵

منافقین آمرزیده نمی شوند ..... ۱۵۵

سوره التوبة (۹): آیه ۹۰ ..... ۱۵۷

مقدمه ..... ۱۵۷

وضع اعراب در جنگ مرز شامات ..... ۱۵۷

سوره التوبة (۹): آیات ۹۱ تا ۹۳ ..... ۱۵۸

اشاره ..... ۱۵۸

بر چهار طایفه حرجی نیست اگر بسیج نکنند ..... ۱۵۸

سوره التوبة (۹): آیات ۹۴ تا ۹۶ ..... ۱۵۸

اشاره ..... ۱۵۸

پیشگوئی از سه کار متخلفین از جنگ ..... ۱۵۸

سوره التوبة (۹): آیات ۹۷ تا ۹۹ ..... ۱۵۹

اشاره ..... ۱۵۹

صنوف اعراب ..... ۱۵۹

سوره التوبة (۹): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۶ ..... ۱۶۰

اشاره ..... ۱۶۰

خلاصه کلام در صنوف قهرمانهای جنگ مرزهای شامات ..... ۱۶۰

|                                                            |     |
|------------------------------------------------------------|-----|
| سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰                           | ۱۶۲ |
| مقدمه                                                      | ۱۶۲ |
| مراجعت از سفر جنگ مرز شامات و داستان مسجد «ضرار»           | ۱۶۴ |
| سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۱ تا ۱۲۹                           | ۱۶۵ |
| اشاره                                                      | ۱۶۵ |
| یک ارزیابی مسلمانان                                        | ۱۶۵ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۲                                   | ۱۶۵ |
| دو اوصاف مسلمانان                                          | ۱۶۵ |
| سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۴                           | ۱۶۶ |
| سه ارزیابی مشرکین                                          | ۱۶۶ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۵                                   | ۱۶۷ |
| مقدمه                                                      | ۱۶۷ |
| چهار چه خدای مهربانی که به حجت عقلی بشر را عذاب نمی فرماید | ۱۶۹ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۶                                   | ۱۶۹ |
| مقدمه                                                      | ۱۶۹ |
| پنج تذکر امری بدیهی                                        | ۱۶۹ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۷                                   | ۱۶۹ |
| مقدمه                                                      | ۱۶۹ |
| شش نظر لطف خدا                                             | ۱۷۲ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۸                                   | ۱۷۲ |
| هفت نظر رحمت خدا                                           | ۱۷۲ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۹                                   | ۱۷۲ |
| هشت خطاب عام                                               | ۱۷۲ |
| سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۱                           | ۱۷۳ |
| نه هر عمل أجری و هر کرده جزائی دارد                        | ۱۷۳ |
| سوره التوبه (۹): آیه ۱۲۲                                   | ۱۷۳ |

|                                                                                    |     |
|------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| ده وجوب مسافرت عده ای برای کسب معلومات دینی برای انذار قوم خود                     | ۱۷۳ |
| سوره التوبة (۹): آیه ۱۲۳                                                           | ۱۷۳ |
| یازده وجوب کارزار با کفار هم جوار کشور اسلامی بترتیب «الأقرب فالأقرب»              | ۱۷۳ |
| سوره التوبة (۹): آیات ۱۲۴ تا ۱۲۷                                                   | ۱۷۴ |
| دوازده چگونگی حال اشخاص با روانهای سالم و بیمار در موقع نزول قسمتی از آیات قرآن    | ۱۷۴ |
| سوره التوبة (۹): آیه ۱۲۸                                                           | ۱۷۴ |
| سیزده خدا نعمت را بر مردم تمام کرده                                                | ۱۷۴ |
| سوره التوبة (۹): آیه ۱۲۹                                                           | ۱۷۵ |
| چهارده اولتیماتوم به متمردين دائر بر تفویض کردن پیامبر کار خود را به خدای عرش بزرگ | ۱۷۵ |
| تعالیق                                                                             | ۱۷۵ |
| تواریخ موضوعات مذکور در سورة توبه                                                  | ۱۷۵ |
| «تبوک»                                                                             | ۱۷۶ |
| بکاءون (بفتح باء و شد کاف)                                                         | ۱۷۷ |
| متخلفون (بضم میم و شد لام مکسور)                                                   | ۱۷۷ |
| معذرون (بضم میم و بشد ذال مکسور)                                                   | ۱۷۷ |
| علی (ع)                                                                            | ۱۷۸ |
| سویلیم یهودی                                                                       | ۱۷۹ |
| هرقل                                                                               | ۱۷۹ |
| سورة یونس ع                                                                        | ۱۸۰ |
| اشاره                                                                              | ۱۸۰ |
| سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۲                                                        | ۱۸۱ |
| اشاره                                                                              | ۱۸۱ |
| قرآن و پیامبر                                                                      | ۱۸۱ |
| سوره یونس (۱۰): آیات ۳ تا ۱۰                                                       | ۱۸۱ |
| اشاره                                                                              | ۱۸۱ |
| پروردگار                                                                           | ۱۸۱ |

سوره یونس (۱۰): آیه ۱۱ ..... ۱۸۳

اشاره ..... ۱۸۳

خدا در جواب درخواست عذاب، شتاب نمی کند ..... ۱۸۳

سوره یونس (۱۰): آیه ۱۲ ..... ۱۸۳

اشاره ..... ۱۸۳

گله ..... ۱۸۳

سوره یونس (۱۰): آیات ۱۳ تا ۱۴ ..... ۱۸۴

اشاره ..... ۱۸۴

تهدید ..... ۱۸۴

سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۱۷ ..... ۱۸۴

اشاره ..... ۱۸۴

بهانه جوئیهای کفار مکه ..... ۱۸۴

سوره یونس (۱۰): آیه ۱۸ ..... ۱۸۵

اشاره ..... ۱۸۵

رد بر ادعاء شفاعت بتان ..... ۱۸۵

سوره یونس (۱۰): آیه ۱۹ ..... ۱۸۵

اشاره ..... ۱۸۵

مردم در عهد نخستین خلقت و در عهد طوفان و ما بعد طوفان دارای یک کیش بوده اند ..... ۱۸۵

سوره یونس (۱۰): آیه ۲۰ ..... ۱۸۶

اشاره ..... ۱۸۶

درخواست علامت ..... ۱۸۶

سوره یونس (۱۰): آیات ۲۱ تا ۲۳ ..... ۱۸۶

اشاره ..... ۱۸۶

مشرکین دو موقع خداپرست می شوند و باز به شرک برمی گردند ..... ۱۸۶

سوره یونس (۱۰): آیه ۲۴ ..... ۱۸۷

اشاره ..... ۱۸۷

۱۸۷ ----- مثل زندگانی دنیا( )

۱۸۷ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۲۵ تا ۲۷ -

۱۸۷ ----- اشاره

۱۸۷ ----- نیکی و بدی( )

۱۸۹ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۳۶ -

۱۸۹ ----- اشاره

۱۸۹ ----- محاکمه و بازپرسی از مشرکین (هرگونه مشرکی) خواه بت پرست و یا فرشته پرست یا انسان پرست

۱۹۱ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۴۴ -

۱۹۱ ----- اشاره

۱۹۱ ----- قرآن

۱۹۳ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۴۵ تا ۴۷ -

۱۹۳ ----- اشاره

۱۹۳ ----- یوم الجمع «روز جمع»

۱۹۴ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۴۸ تا ۵۶ -

۱۹۴ ----- اشاره

۱۹۴ ----- شتاب کردن کفار در درخواست عذاب

۱۹۵ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۵۸ -

۱۹۵ ----- اشاره

۱۹۵ ----- قرآن

۱۹۵ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۵۹ تا ۶۰ -

۱۹۵ ----- اشاره

۱۹۵ ----- حرام و حلال ساختن «روزی» در فرمان خداست و بس

۱۹۶ ----- سوره یونس (۱۰): آیه ۶۱ -

۱۹۶ ----- اشاره

۱۹۶ ----- علم خدا -

۱۹۶ ----- سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۶۵ -

۱۹۶..... اشاره

۱۹۶..... دوستان خدا

۱۹۷..... سوره یونس (۱۰): آیات ۶۶ تا ۶۷

۱۹۷..... اشاره

۱۹۷..... رد بر مشرکین بت پرست

۱۹۷..... سوره یونس (۱۰): آیات ۶۸ تا ۷۰

۱۹۷..... اشاره

۱۹۷..... رد بر مشرکین فرشته پرست و بر مشرکین مسیحی

۱۹۸..... سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۳

۱۹۸..... اشاره

۱۹۸..... داستان نوح (ع) که هم مایه تسلیت پیامبر است و هم اتمام حجت است بر اهل مکه

۱۹۹..... سوره یونس (۱۰): آیه ۷۴

۱۹۹..... اشاره

۱۹۹..... پیامبران بعد از نوح (ع)

۱۹۹..... سوره یونس (۱۰): آیات ۷۵ تا ۹۲

۱۹۹..... اشاره

۱۹۹..... موسی و هارون (ع)

۲۰۳..... سوره یونس (۱۰): آیات ۹۳ تا ۹۵

۲۰۳..... مقدمه

۲۰۴..... جدال بین دو حاخام یهود درباره نبوت پیامبر (ص) که یکی مثبت بوده و دیگری منافی و حمایت کردن خدا از مثبت نبوت آن حضرت

۲۰۵..... سوره یونس (۱۰): آیات ۹۶ تا ۱۰۹

۲۰۵..... اشاره

۲۰۵..... کلیات و خلاصه کلام و ختم سوره

۲۰۸..... تعالیق

۲۰۸..... فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا «إِلَّا» قَوْمٌ يُونُسَ...»

۲۰۹..... یونس (ع) «ذو النون»

سورة هود ع ..... ۲۱۰

اشاره ..... ۲۱۰

سورة هود (۱۱): آیه ۱ ..... ۲۱۱

اشاره ..... ۲۱۱

قرآن ..... ۲۱۱

سورة هود (۱۱): آیات ۲ تا ۴ ..... ۲۱۱

اشاره ..... ۲۱۱

پیامبر و معاد ..... ۲۱۱

سورة هود (۱۱): آیات ۵ تا ۶ ..... ۲۱۲

مقدمه ..... ۲۱۲

تاریخ تکرار می شود ..... ۲۱۲

سورة هود (۱۱): آیات ۷ تا ۸ ..... ۲۱۳

اشاره ..... ۲۱۳

معاد ..... ۲۱۳

سورة هود (۱۱): آیات ۹ تا ۱۱ ..... ۲۱۴

اشاره ..... ۲۱۴

دو خوی زشت آدمیان ..... ۲۱۴

سورة هود (۱۱): آیات ۱۲ تا ۱۳ ..... ۲۱۴

مقدمه ..... ۲۱۴

انتظار بی مورد کفار ..... ۲۱۵

سورة هود (۱۱): آیه ۱۴ ..... ۲۱۵

مقدمه ..... ۲۱۵

ای مسلمانان! ..... ۲۱۶

سورة هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۱۷ ..... ۲۱۶

مقدمه ..... ۲۱۶

چرا قرآن بر مرد ثروتمندی نازل نشده ..... ۲۱۶

|                                                                                |     |
|--------------------------------------------------------------------------------|-----|
| سوره هود (۱۱): آیات ۱۸ تا ۲۴                                                   | ۲۱۷ |
| اشاره                                                                          | ۲۱۷ |
| توصیف پیشوایان دروغ زن بر خدا و پیشوایان مؤمن به خدا                           | ۲۱۷ |
| سوره هود (۱۱): آیات ۲۵ تا ۴۳                                                   | ۲۱۸ |
| مقدمه                                                                          | ۲۱۸ |
| سرگذشت نوح (ع) و قومش                                                          | ۲۱۹ |
| سوره هود (۱۱): آیه ۴۴                                                          | ۲۲۲ |
| مقدمه                                                                          | ۲۲۲ |
| فرمان خدا به زمین و ابر                                                        | ۲۲۵ |
| فرمان خدا به نوح (ع)                                                           | ۲۲۶ |
| فرمان خدا به ستمکاران که: هلاک شوید                                            | ۲۲۶ |
| سوره هود (۱۱): آیات ۴۵ تا ۴۷                                                   | ۲۲۶ |
| اشاره                                                                          | ۲۲۶ |
| شفاعت نوح پس از قطع فرمان طوفان و پیش از پیاده شدن از کشتی برای پسر غرق شده اش | ۲۲۶ |
| سوره هود (۱۱): آیه ۴۸                                                          | ۲۲۶ |
| اشاره                                                                          | ۲۲۶ |
| فرمان خدا به پیاده شدن اهل کشتی از کشتی                                        | ۲۲۶ |
| سوره هود (۱۱): آیه ۴۹                                                          | ۲۲۸ |
| اشاره                                                                          | ۲۲۸ |
| ای پیامبر!                                                                     | ۲۲۸ |
| سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰                                                   | ۲۲۸ |
| اشاره                                                                          | ۲۲۸ |
| سرگذشت هود (ع) و قومش                                                          | ۲۲۸ |
| سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸                                                   | ۲۳۰ |
| اشاره                                                                          | ۲۳۰ |
| سرگذشت صالح (ع) و قومش                                                         | ۲۳۰ |

سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۷۶ - ۲۳۲

اشاره - ۲۳۲

سرگذشت ابراهیم (ع) و زنش و لوط (ع) پسر برادر ابراهیم و قوم لوط - ۲۳۲

سوره هود (۱۱): آیات ۷۷ تا ۸۳ - ۲۳۵

مقدمه - ۲۳۵

سرگذشت لوط (ع) و قومش - ۲۳۶

سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵ - ۲۳۷

اشاره - ۲۳۷

سرگذشت شعیب (ع) و قومش - ۲۳۷

سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۹۹ - ۲۳۹

اشاره - ۲۳۹

سرگذشت موسی (ع) و فرعون - ۲۳۹

سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۱ - ۲۴۰

اشاره - ۲۴۰

اینها که گفته شد نمونه بود - ۲۴۰

سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۹ - ۲۴۰

اشاره - ۲۴۰

عذاب دنیا نشانه عذاب آخرت است - ۲۴۰

سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۰ تا ۱۲۳ - ۲۴۱

اشاره - ۲۴۱

خلاصه کلام و ختم سوره - ۲۴۱

تعالیق - ۲۴۴

آیات ۱۰۶-۱۰۸ - ۲۴۴

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ ... - ۲۴۵

سوره یوسف ع - ۲۴۶

اشاره - ۲۴۶

۲۴۷ ..... مقدمه

۲۴۷ ..... قهرمانهای سوره یوسف

۲۴۹ ..... مقدمه

۲۵۱ ..... سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۳

۲۵۱ ..... اشاره

۲۵۱ ..... قرآن

۲۵۱ ..... سوره یوسف (۱۲): آیات ۴ تا ۶

۲۵۱ ..... اشاره

۲۵۱ ..... خواب دیدن یوسف

۲۵۲ ..... سوره یوسف (۱۲): آیه ۷

۲۵۲ ..... مقدمه

۲۵۲ ..... جواب از سؤال سرگذشت یوسف

۲۵۲ ..... سوره یوسف (۱۲): آیات ۸ تا ۱۴

۲۵۲ ..... مقدمه

۲۵۳ ..... تفصیل داستان یوسف و بد سگالیدن برادرانش

۲۵۴ ..... سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۵

۲۵۴ ..... اشاره

۲۵۴ ..... بردن برادران، یوسف را به صحراء

۲۵۴ ..... سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۶ تا ۱۸

۲۵۴ ..... اشاره

۲۵۴ ..... مراجعت برادران یوسف به نزد پدر

۲۵۵ ..... سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۰

۲۵۵ ..... اشاره

۲۵۵ ..... کاروان

۲۵۶ ..... سوره یوسف (۱۲): آیه ۲۱

۲۵۶ ..... اشاره

|     |                                                                                  |
|-----|----------------------------------------------------------------------------------|
| ۲۵۶ | ورود کاروان حامل یوسف به مصر و فروختن او                                         |
| ۲۵۶ | سوره یوسف (۱۲): آیه ۲۲                                                           |
| ۲۵۶ | اشاره                                                                            |
| ۲۵۶ | پیامبر شدن یوسف                                                                  |
| ۲۵۶ | سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۳ تا ۳۴                                                    |
| ۲۵۶ | اشاره                                                                            |
| ۲۵۶ | کام خواستن زن مصری از یوسف                                                       |
| ۲۶۰ | سوره یوسف (۱۲): آیه ۳۵                                                           |
| ۲۶۰ | اشاره                                                                            |
| ۲۶۰ | به زندان افتادن یوسف                                                             |
| ۲۶۰ | سوره یوسف (۱۲): آیه ۳۶                                                           |
| ۲۶۰ | مقدمه                                                                            |
| ۲۶۱ | ورود یوسف با سردار ساقیان و سردار خبازان فرعون به زندان                          |
| ۲۶۱ | سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۷ تا ۴۱                                                    |
| ۲۶۱ | مقدمه                                                                            |
| ۲۶۲ | خواب سردار ساقیان و سردار خبازان فرعون پادشاه مصر و تعبیر کردن یوسف خواب آنان را |
| ۲۶۳ | سوره یوسف (۱۲): آیه ۴۲                                                           |
| ۲۶۳ | مقدمه                                                                            |
| ۲۶۴ | پیام یوسف به فرعون بوسیلهٔ سردار ساقیان                                          |
| ۲۶۴ | سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۴۴                                                    |
| ۲۶۴ | مقدمه                                                                            |
| ۲۶۷ | دو خواب فرعون                                                                    |
| ۲۶۸ | سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۵ تا ۵۷                                                    |
| ۲۶۸ | مقدمه                                                                            |
| ۲۶۸ | تعبیر کردن یوسف دو خواب فرعون را و نفر دوم کشور مصر شدن یوسف در قدرت             |
| ۲۷۱ | سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۵                                                    |

|     |       |                                                     |
|-----|-------|-----------------------------------------------------|
| ۲۷۱ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۷۱ | ..... | فرستادن یعقوب، برادران یوسف را به مصر برای خرید غله |
| ۲۷۲ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۶ تا ۶۹                       |
| ۲۷۲ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۷۵ | ..... | ورود برادران یوسف با بنیامین به مصر                 |
| ۲۷۶ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۰ تا ۸۲                       |
| ۲۷۶ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۷۷ | ..... | نگاه داشتن یوسف بنیامین را در مصر                   |
| ۲۸۰ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۸۶                       |
| ۲۸۰ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۸۰ | ..... | مراجعت برادران یوسف از مصر به کنعان                 |
| ۲۸۱ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۷ تا ۹۲                       |
| ۲۸۱ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۸۱ | ..... | نامه نوشتن یعقوب به پادشاه مصر برای استرداد بنیامین |
| ۲۸۲ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۳ تا ۹۸                       |
| ۲۸۲ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۸۳ | ..... | بردن یهودا، پیراهن یوسف را از مصر به کنعان          |
| ۲۸۴ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۰                      |
| ۲۸۴ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۸۷ | ..... | ملاقات یعقوب و یوسف و خاتمه کار یعقوب               |
| ۲۸۷ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۱                             |
| ۲۸۷ | ..... | مقدمه                                               |
| ۲۸۸ | ..... | مناجات یوسف در هنگام جان سپردن                      |
| ۲۸۸ | ..... | سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱                     |
| ۲۸۸ | ..... | اشاره                                               |
| ۲۸۸ | ..... | سخن خدا با پیامبر (ص) و ختم سوره و کلیات            |

|     |                                                    |
|-----|----------------------------------------------------|
| ۲۹۰ | تعالیق                                             |
| ۲۹۰ | زبان عربی                                          |
| ۲۹۰ | أحسن القصص                                         |
| ۲۹۰ | أسماء الله                                         |
| ۲۹۱ | ابتلاء یعقوب و یوسف                                |
| ۲۹۲ | جهت اختفاء خبر یوسف بر یعقوب                       |
| ۲۹۲ | فوطیفار                                            |
| ۲۹۲ | برهان                                              |
| ۲۹۲ | قَلْبِكَ فِي السَّجْنِ بِضَعِ سِنِينَ              |
| ۲۹۴ | فرعون عهد یوسف                                     |
| ۲۹۴ | مصر                                                |
| ۲۹۴ | سجده برای یوسف                                     |
| ۲۹۵ | قحط در مصر و کنعان                                 |
| ۲۹۵ | تزویج زلیخا                                        |
| ۲۹۵ | نبوت در خاندان یوسف                                |
| ۲۹۶ | جسد یوسف در مصر                                    |
| ۲۹۶ | دعاء یوسف در چاه                                   |
| ۲۹۶ | دعاء یوسف برای أهل زندان آنگاه که از زندان خارج شد |
| ۲۹۶ | دستخط یوسف بر در زندان                             |
| ۲۹۶ | دعاء یوسف بر در خانه پادشاه (فرعون)                |
| ۲۹۷ | دعاء یوسف هنگام ملاقات پادشاه                      |
| ۲۹۷ | دعاء رفع چشم زخم                                   |
| ۲۹۷ | زبان عربی یا زبان بین المللی ما بعد مرگ            |
| ۲۹۹ | سورة الرعد                                         |
| ۲۹۹ | اشاره                                              |
| ۳۰۰ | سورة الرعد (۱۳): آیه ۱                             |

۳۰۰ ..... اشاره

۳۰۰ ..... قرآن

۳۰۰ ..... سوره الرعد (۱۳): آیات ۲ تا ۴

۳۰۰ ..... اشاره

۳۰۰ ..... خدا

۳۰۱ ..... سوره الرعد (۱۳): آیات ۵ تا ۷

۳۰۱ ..... اشاره

۳۰۱ ..... أقوال كفار مكة

۳۰۲ ..... سوره الرعد (۱۳): آیات ۸ تا ۱۶

۳۰۲ ..... اشاره

۳۰۲ ..... خدا

۳۰۵ ..... سوره الرعد (۱۳): آیه ۱۷

۳۰۵ ..... اشاره

۳۰۵ ..... مثل بر وزن سبب برای قرآن

۳۰۵ ..... مثل بر وزن سبب برای جولان موقت باطل

۳۰۶ ..... مثل بر وزن سبب برای نابود شدن کفر و بقاء ایمان

۳۰۶ ..... سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۸ تا ۱۹

۳۰۶ ..... اشاره

۳۰۶ ..... سرانجام ایمان و کفر

۳۰۷ ..... سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۰ تا ۲۴

۳۰۷ ..... اشاره

۳۰۷ ..... وفاء به عهد

۳۰۷ ..... سوره الرعد (۱۳): آیه ۲۵

۳۰۷ ..... اشاره

۳۰۷ ..... شکستن عهد

۳۰۹ ..... سوره الرعد (۱۳): آیه ۲۶

اشاره ..... ۳۰۹

وسعت رزق و تنگی رزق ملاک ایمان و کفر نیست ..... ۳۰۹

سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۷ تا ۲۹ ..... ۳۰۹

اشاره ..... ۳۰۹

بهانه جوئی کافران ..... ۳۰۹

سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۰ ..... ۳۱۰

مقدمه ..... ۳۱۰

اشاره به مندرجات صلح نامهٔ حدیبیه ..... ۳۱۰

سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۱ تا ۳۲ ..... ۳۱۱

مقدمه ..... ۳۱۱

بهانه جوئیهای مشرکین ..... ۳۱۱

سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۳ تا ۳۴ ..... ۳۱۲

اشاره ..... ۳۱۲

مشرکین ..... ۳۱۲

سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۵ ..... ۳۱۳

اشاره ..... ۳۱۳

متقیان ..... ۳۱۳

سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۳۷ ..... ۳۱۳

مقدمه ..... ۳۱۳

خوشحالی گروهی، از نزول آیات قرآن و بدحالی گروهی ..... ۳۱۳

سوره الرعد (۱۳): آیه ۳۸ ..... ۳۱۴

مقدمه ..... ۳۱۴

ایراد دشمنان پیامبر به زن گرفتن آن حضرت ..... ۳۱۴

سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۹ تا ۴۳ ..... ۳۱۴

اشاره ..... ۳۱۴

ختم سوره و کلیات ..... ۳۱۴

سورة ابراهيم ع ..... ۳۱۶

اشاره ..... ۳۱۶

مقدمه ..... ۳۱۷

اشاره ..... ۳۱۷

۱ - مکی بودن سورة ابراهيم ..... ۳۱۷

۲ - اضلال و اغفال مردم ..... ۳۱۹

۳ - تمدن کلدان ..... ۳۲۱

۴ - ابراهيم خليل ..... ۳۲۲

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۱ تا ۳ ..... ۳۲۳

اشاره ..... ۳۲۳

پيامبر و قرآن رهروان كاروان بشريت اند كه بشر را از ظلمات به نور مى برند ..... ۳۲۳

سوره ابراهيم (۱۴): آیه ۴ ..... ۳۲۳

مقدمه ..... ۳۲۳

أصل کلی در تبلیغ رسالتها ..... ۳۲۴

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۵ تا ۸ ..... ۳۲۴

مقدمه ..... ۳۲۴

یکی از مصادیق این أصل کلی موسی است ..... ۳۲۴

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۹ تا ۱۴ ..... ۳۲۵

اشاره ..... ۳۲۵

یاد از چند پیامبر دیگر که از مصادیق این أصل کلی اند و شرح محاجه های آن پیامبران با اقوام خود ..... ۳۲۵

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۱۵ تا ۱۷ ..... ۳۲۷

اشاره ..... ۳۲۷

سرانجام کفار ..... ۳۲۷

سوره ابراهيم (۱۴): آیه ۱۸ ..... ۳۲۷

اشاره ..... ۳۲۷

أعمال خیریه کافران، بیهوده است ..... ۳۲۷

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۲۰ ..... ۳۲۷

اشاره ..... ۳۲۷

قدرت خدا ..... ۳۲۷

سوره ابراهيم (۱۴): آیه ۲۱ ..... ۳۲۹

اشاره ..... ۳۲۹

مذاکرات تابعان و متبوعان در قیامت ..... ۳۲۹

سوره ابراهيم (۱۴): آیه ۲۲ ..... ۳۲۹

اشاره ..... ۳۲۹

بیزاری جستن شیطان در قیامت از شرک در طاعت ..... ۳۲۹

کافران ..... ۳۳۰

سوره ابراهيم (۱۴): آیه ۲۳ ..... ۳۳۰

اشاره ..... ۳۳۰

مؤمنان ..... ۳۳۰

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۲۴ تا ۲۷ ..... ۳۳۰

مقدمه ..... ۳۳۰

کلمه طیب «خوش گهر» و کلمه خبیث «بدگهر» ..... ۳۳۱

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۲۸ تا ۲۹ ..... ۳۳۱

مقدمه ..... ۳۳۱

سرانجام کفار مقتولین در جنگ بدر ..... ۳۳۲

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۳۰ تا ۳۱ ..... ۳۳۲

اشاره ..... ۳۳۲

پیام خدا به مشرک و مؤمن ..... ۳۳۲

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۳۲ تا ۳۴ ..... ۳۳۳

اشاره ..... ۳۳۳

خدا ..... ۳۳۳

سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱ ..... ۳۳۳

|     |       |                                                     |
|-----|-------|-----------------------------------------------------|
| ۳۳۳ | ..... | مقدمه                                               |
| ۳۳۵ | ..... | ابراهيم و اسماعيل                                   |
| ۳۳۶ | ..... | سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۴۳                    |
| ۳۳۶ | ..... | مقدمه                                               |
| ۳۳۷ | ..... | کيفر قيام عرب و يهودان بر ضد ابراهيم نيای اعلاى خود |
| ۳۳۷ | ..... | سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۴۴ تا ۵۲                    |
| ۳۳۷ | ..... | اشاره                                               |
| ۳۳۷ | ..... | ختم سوره و کلیات                                    |
| ۳۳۹ | ..... | تعالیق                                              |
| ۳۳۹ | ..... | ابراهيم و اسماعيل عليهما السلام                     |
| ۳۳۹ | ..... | شيخ الأنبياء                                        |
| ۳۳۹ | ..... | قاموس كتاب مقدس                                     |
| ۳۴۰ | ..... | اسماء التور                                         |
| ۳۴۱ | ..... | فهرست مطالب عمده «مقدمه» و «تعالیق» و «حواشی»       |
| ۳۶۸ | ..... | تعداد حروف و کلمات سور قرآن به تفکیک                |
| ۳۷۱ | ..... | درباره مرکز                                         |

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر : یا من لا یحضره المفسر و التفسیر/تالیف عبدالحججه بلاغی

مشخصات نشر: قم: [بی نا]، 13. (چاپخانه قم)

مشخصات ظاهری: 10 ج.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم، چهارم و پنجم.

یادداشت: عنوان روی جلد: تفسیر فارسی قرآن مجید حجة التفاسیر

شماره کتابشناسی ملی: 2067256

نام کامل تفسیر، «حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر» یا «تفسیر من لا یحضره المفسر و التفسیر» با نام خلاصه حجة التفاسیر در 10 مجلد به زبان فارسی از تفاسیر قرن چهاردهم شیعه دوازده امامی محسوب می گردد که توسط سید عبد الحججه مراغی تالیف شده است.

ص: 1

## اشاره

1 - تفسیر حاضر، مجلد سوم از مجلدات هفت گانه متن (حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر یا تفسیر من لا یحضره المفسر و التفسیر) است (1).

2 - مقدمه تفسیر، طی دو مجلد جداگانه به چاپ رسیده است.

3 - «ب» علامت اختصاری محرر این تفسیر است.

4 - «ه» علامت اختصاری (انتهی) است.

5 - آنچه که از تورا و انجیل و ملحقات آنها در این کتاب نقل شده، مربوط به چاپ لندن سال 1947 میلادی می باشد.

6 - شماره آیات مذکور در ابتداء سور، مطابق چاپ قرآن رکن المملکی و نظائر آن است.

7 - شماره کلمات و عدد حروف سور، عینا مطابق تفسیر أبو الفتوح رازی است و بررسی آن موکول به فرصت دیگری است.

ص: 2

---

1- این کتاب در يك هزار جلد در بهمن ماه سال 1345 شمسی هجری در چاپخانه قم چاپ شد.

کلمات (الله) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

دو کلمه (هو) که مراد خداست به (غیب مطلق) ترجمه شده است.

## سورة الأنفال

### اشاره

حجة التفاسیر کشف:

سورة أنفال مدنی(1) مشتمل بر: 75 آیه.

1095 کلمه.

5080 حرف.

(تفسیر أبو الفتوح رازی) دارای تعلیق.

ص: 3

---

1- مدنی است بنقل از ابن عباس و قتاده غیر از هفت آیه که در مکه نازل شده: «وَإِذْ يَمْكُرُ...» و بقولی تمام سوره در غزوة «بدر» نازل شده بنقل از حسن و عکرمه. (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

## تعریف لغوی و اصطلاحی انفال

«أنفال» سورة هشتم از سوره های قرآن کریم است و در این سوره از: «أنفال» و از آیه خمس، تفاسیر ناروایی شده که در تفسیر سوره اشاره خواهد شد.

1 - أنفال (بر وزن أنصار) جمع «نفل» (بر وزن سبب) است و آن بمعنی غنیمت و نیز بخشش است و باین معنی عبارت از عطایای خداست که باید در راه خدا مصرف شود.

معنای دیگر «نفل» چیزی است که زائد بر اصل باشد و به همین جهت نماز مستحبی را که هنگام نیم شب ببعد خوانده می شود «نافله» می گویند و در قرآن کریم در سورة بنی اسرائیل آیه 79 فرموده: «فتهجد به نافلة لك».

2 - مفسرین اهل سنت بطور کلی «أنفال» را عبارت از غنائم جنگی دانسته اند و لیکن شیعه، «أنفال» را منحصر بهمین يك مورد غنائم ندانسته اند (1) و «أنفال» نزد شیعه عبارت است از:

1 - هر چیزی که امام از غنائم انتخاب کند.

2 - هر زمینی که بی لشکرکشی بدست آید.

3 - هر زمین موات.

4 - بالای کوهها.

5 - اراضی وسیع بیابانها.

6 - مراتع.

7 - جنگلها.

8 - آنچه پادشاهان به خود اختصاص داده اند.

9 - أملاك غیر مغضوب که پادشاهان به دیگری واگذار کرده اند.

10 - میراث کسانی که وارث ندارند.

11 - آنچه جنگجویان بدون اذن امام از دشمنان اسلام در جنگ گرفته اند (2).

1- و بعض آیات دیگر سوره

2- تفسیر صافی در تفسیر سوره انفال.

3 - در اوائل حکومت اسلامی مهم ترین مورد از اُنفال که مورد توجه و عمل بوده، همان اراضی عمومی بوده که به اشخاصی که قدرت آباد کردن و نگهداری آنها را داشتند، واگذار می شده و خراج خیلی مختصر هم از آنها گرفته می شده است.

فقهاء اسلامی کتابهایی راجع به جزئیات این اُمور و طرز اداره کردن آنها و میزان خراجها و مالیاتها نوشته اند و این قبیل کتابها را «خراجیه» نامیده اند که از جمله: کتاب «خراجیه» از محقق ثانی و کتاب «خراجیه» از محقق اردبیلی و کتاب «خراجیه» از فاضل قطفی - از بزرگان فقهاء شیعه - می باشد.

محقق ثانی راجع به سرزمین عراق به خلاصه نوشته که: عمر هیئت را برای منظم کردن اُمور عراق به آنجا فرستاد که رئیس آن هیئت «عمار یاسر» بود که بعنوان امیر و فرمانده تعیین شده بود و «ابن مسعود» که از رجال درجه اول اسلام بود بعنوان قاضی و اُمین بیت المال و مرجع رسیدگی به شکایات در نظر گرفته شد و دو نفر هم بعنوان «مَسَّاح» و تعیین کننده حدود، معین شدند که یکی از آن دو، عثمان بن حنیف بود که وی از خواص دوستان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که بعدها از طرف حضرت، حاکم بصره شد و دیگری اَبو عبیده بود که در کار مَسَّاحی ورزیده بود.

این هیئت وارد عراق شد و با وسائل موجوده شروع به اندازه گیری نمودند و مساحت آن اراضی را سی و شش هزار جریب برآورد کردند، به مردم هم اعلام کردند که هرکس هر قدر که می تواند آباد کند پیشنهاد بدهد.

و ضمناً: وسائل لازم را هم برای مردم فراهم می کردند، آنان در مدت کوتاهی مأموریت خود را انجام دادند و خراج یعنی مالیات بسیار سبکی هم مقرر کردند تا مردم علاقمند شوند مثلاً از باغستانها پیش از اینکه بارور شود مالیات نمی گرفتند و بعد از بارور شدن از هر جریب باغ میوه فقط چهار درهم (در حدود 12 ریال امروز) در سال می گرفتند، مالیات زمینهای گندم کار هم بهمین مقدار بود و زمینهای جوکار دو درهم.

محقق ثانی از قول شیخ طوسی فقیه معروف شیعی نوشته که: از همین رقم مالیات، سالیانه حدود 160 میلیون درهم عاید بیت المال عراق می شد.

در زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام نیز این کار خیلی پیشرفت کرد زیرا خود حضرت نیز به امور کشاورزی علاقه بسیار نشان می داد، باینکه معاویه نگذاشت که آن حضرت در مدت خلافت کوتاه خود نفس راحتی بکشد و آن طور که در نظر داشت نقشه های خود را عملی کند.

به یهودان و نصرانیان هم زمین داده می شد که آباد کنند و بعد هم آنان را مالک می شناختند.

در زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام میزان خراج یعنی مالیات، پائین آمد و مردم رغبت بیشتری در پرداخت آن نشان می دادند چنانکه نقل شده است که:

از هر جریب زمین زراعتی کامل يك درهم و نیم و از زمین زراعتی متوسط يك درهم و از زمین زراعتی ضعیف دو ثلث درهم مالیات گرفته می شد.

در زمان بنی امیه وضع کشاورزی تنزل کرد و فقط در عهد عمر بن عبد العزیز که مدت دو سال زمامدار بود اوضاع بهبودی یافت. این شخص در سال شصت و يك هجری متولد و در سال يك صد و دهم هجری به علت اصلاحاتی که در نظر داشته انجام دهد مسموما در گذشته است (رجوع به خراجیه محقق ثانی).

بعد از عمر بن عبد العزیز باز اشخاص عیاش و لا ابالی بر سر کار آمدند و به موضوع کشاورزی بی اعتنائی کردند و رفته رفته بیکاری زیاد و فشار و سختی معیشت و رشوه ها و تبعیض ها زمینه برای تغییر رژیم و سقوط بنی امیه فراهم گردید.

باستثناء عده ای که در آن دستگاه منافعشان تأمین می شد، بقیه مردم ناراضی شدند و در این میان بنی عباس از موقعیت استفاده کردند و به بهانه طرفداری از آل علی علیه السلام در ایران که غالب مردم طرفدار حضرت امیر علیه السلام بودند، پرچم مخالفت با بنی امیه را برافراشتند و مردم را بر ضد آنها تحریک کردند و بالاخره با استفاده از شرائط موجود بر اوضاع مسلط شدند.

ائمه شيعه عليهم السلام چون ديدند بنی عباس فقط می خواهند از دین و پاسداران آن بعنوان «پل پیروزی» استفاده کنند خود را کنار کشیدند(1) ولی از هر راه ممکن از جمله تشکیل مجالس درس، مردم را تاحدامکان به حقائق اسلام متوجه ساختند.

## أنفال در ایران

### اشاره

أنفال ایران عبارتست از: جنگل های مهم، دریاها، أملاك خالصه و قطائع، مراتع، معادن، اراضی و...

### جنگلهای مهم

1 - شمال: از آستارا تا بجنورد 3/500/000 هکتار نوع جنگل:

پهن برگ و درختان صنعتی.

2 - آذربایجان غربی تا شیراز و کرمان 10/000/000 هکتار «بلوط و درختان صنعتی».

3 - حدود خراسان: هزار مسجد، گرگان 1/300/000 هکتار «سر کوهی».

4 - حوالی مرز ایران و افغانستان 2/600/000 هکتار «غالبا پسته و حشی».

5 - کرمان 500/000 هکتار «غالبا پسته و یا بادام و حشی».

6 - کویر 1/000/000 هکتار «درختچه(2)».

جمع 18/900/000 هکتار است.

ص: 7

---

1- قطائع بغداد یا «قطائع منصور» (رجوع به کتاب مجمع البحرين در لغت «قطع») عبارت است از اراضی موات اطراف بغداد که مال عموم مسلمین بود و چون منصور عباسی بغداد را ساخت آن اراضی را بین اعیان و سرشناسان اطرافیان خود تقسیم کرد.

2- که برای جلوگیری از هجوم شنهای بیابان وسیله خوبی می باشد.

<جنگل> جنگل در تعدیل آب و هواء و ازدیاد باران و جلوگیری از سیل ها تأثیر کلی دارد اسامی مهم درختان جنگلی را در فرهنگ معین جلد دوم ص 1507 و 1508 به بینید.

<محصولات جنگل> ریشه: پیپ و چپق، روغن و جوشانده.

کنده: روکش، تقطیر.

گرده بینه: [\(1\)](#) بینه (: تراورس، ألوار، لارده، بازو)، چهار تراش، ما زاد، روکش (: کبریت، بسد)، متفرقه.

میوه: گردو، بلوط، ازگیل، فندق، توت، آلو وحشی، سیب، پسته، گلابی، بادام و غیرها.

شیره: شکر، معجون.

پوست: چوب پنبه، کندو، مازوج، دارو، رنگ، صافی، روغن.

صمغ: استوراکس (: سقز فرنگی، مشمع، چسب).

هیپاین (دارو).

رزین 1 - [: کلوفان (صابون، واکس، لعاب، دارو، گریس)].

2 - [تربانتین (لاک، حشره کش، موم، جوهر چاپ)].

بلسان.

صمغ نوئل.

برگ: علوفه، دارو، روغن، عصاره، تزیینات.

ما زاد و سرشاخه: تیر تونلی، دستک و آجار، سوخت.

خمیر چوب 1 - [لینین (وانیلین، مازوج، کود شیمیائی، پلاستیک)].

2 - [سلولز شیمیائی (سلولوئید، الکل جامد، سلوفان، اسفنج، کلوریون،

ص: 8

مواد محترقه) سلولز آلیافی (کاغذ، فیبر)].

مازوح، زغال، رنگ، تراشه، تقطیر.

<توضیح محصولات فرعی جنگلها> در پوست میوه درخت بلوط مقداری مازو و غیره وجود دارد که در چرمسازی استفاده می شود، و بر اثر نیش حشره مخصوصی در روی برگها و شاخه های جوان برجستگی هائی تولید می شود که نامهای مختلف دارد و در طب مورد استعمال زیاد دارد. ضمناً در نواحی لرستان از میوه آن برای تهیه آرد استفاده می شود بالخصوص در سالهائی که محصول گندم کمتر باشد کومك شایانی به تأمین آذوقه مردم آن نواحی می کند.

از چوب درخت سرو در رودبار «قطران» تهیه می شود.

از گل درخت نمدار، جوشانده معروفی تهیه می شود که در پزشکی مصرف زیاد دارد.

از پوست درخت نمدار طناب و پاشنه کفش درست می کنند.

از شاخه بعضی درختان سبد می سازند.

درخت کنار که برگ آن را خشک کرده و آن را (سدر) می گویند، در شست و شو مصرف زیاد دارد.

از ریشه درخت (کهور) عصا و دانه تسبیح درست می کنند.

درخت (آل) که میوه آن را زغال آخته می گویند و از آن ماده ای برای چرمسازی بدست می آید.

از درخت «عنان» مقادیر بسیار عناب بدست می آید.

از دانه های درخت سماق نیز مقادیر بسیار سماق بدست می آید.

از انگل بعضی درختان، ماده لزج سفید رنگی بدست می آید که از آن داروی ضد سینه درد، بصورت شربت می سازند.

از پوست انار در رنگرزی استفاده می شود و از میوه آن رب انار تهیه می نمایند

(مخصوصاً در حوالی بهشهر).

از درختچه های زرشک و تمشک نیز استفاده بسیار می شود.

از میوه درخت (ممرز) روغن شیرین خوراکی تهیه می گردد و برگ آن ماده غذایی مقوی برای داروهاست.

خرمندی (خرمالوی جنگلی) از میوه آن شربت خوراکی تهیه می کنند.

درخت داغداغان از میوه و برگ آن استفاده می گردد و از ریشه آن رنگ زرد تهیه می گردد.

درخت زیتون جنگلی در شاه پسند گرگان فراوان است.

از جنگلها: زیره، سه پستان شیر خشت و غیر اینها نیز بمقدار بسیار بدست می آید.

از محصولات شیمیائی درختان نیز: مقوا، فیبر، الکل، انواع اسانس ها، قطران، پارچه، داروهای مختلف، رزین مصنوعی و غیر اینها تهیه می گردد(1).

## دریاها

اقسام ماهی ها، خاویار، عواید بنادر (بابت ورود و خروج کشتی ها).

## أماكن خالصة وقطائع

از جمله پلاژها.

## مراعات

مراعات سبز و خرم که منبع عوائد مهمی است، مساحت آنها بیش از مساحت جنگلهاست.

## معادن

در ایران فعلاً 781 معدن کشف شده است و در حال حاضر فقط از 674 معدن استفاده می شود، در میان این معادن از خاک سرخ و نمک گرفته تا معدن طلا (به رنگهای

ص: 10

---

1- برای اطلاع بیشتر از انواع درختان جنگل به کتاب: جنگل شناسی جلد 1 و 2 و نیز کتاب جغرافیای مفصل ایران تألیف مسعود کیهان (جلد 3. اقتصادی) صفحه 8-12 مراجعه شود.

مختلف زرد و سفید و سیاه) وجود دارد.

وجود معادن: آهن، مس، سرب، زغال سنگ، طلا، فیروزه، گوگرد، روی، کرم، منگنز، خاک نسوز، زاج، زرنیخ، سولفات دو سود، آبهای معدنی و غیرها و نیز اورانیوم در آنارک و سه نقطه خراسان و یک نقطه آذربایجان مسلم است.

<معادن نفت> تفصیل نفت و مستحصلات از آن در کتب مربوط باین موضوع دیده شود(1).

<ترکیب نفت> نفت مایعی است که در خلل و فرج برخی از لایه های زمین یافت می شود.

به همین جهت آن را «پترولیوم» می نامند که به معنی روغن سنگ است.

درباره منشأ نفت نظرات گوناگونی ابراز شده و بسیاری از آنها به مرور زمان مردود گردیده است. نظریه ای که امروز مورد قبول اکثریت دانشمندان قرار گرفته آنست که نفت یک ماده آلی است که از فاسد شدن میلیونها میلیون موجودات زنده ذره بینی گیاهی و حیوانی که در دریا زندگی می کرده اند بوجود آمده. نفتی که امروز مورد مصرف ما است در میلیونها سال قبل تشکیل یافته و آنچه که امروز در حال تشکیل است در آینده ای بس دور قابل استفاده است.

از لحاظ شیمیائی، نفت از دو عنصر کربن و هیدروژن تشکیل شده. نفت خام از جهتی خالص و از جهت دیگر مخلوط می باشد: خالص از این لحاظ که فقط از دو عنصر مذکور تشکیل یافته و مخلوط از جهت آن که ترکیبی است از هیدروکربنهای گوناگون که ساختمان مولکولی آنها به واسطه کم و زیاد شدن تعداد اتم های یکی از دو عنصر مذکور، با هم متفاوت است (به خلاصه از کتاب سال کیهان جلد 3 ص 809001. سال 1343).

نفت: ماده سیالی است که در اعماق دو هزار تا سه هزار متری زمین بدست می آید و یکی از مهم ترین مواد مولد حرارت و انرژی است، مشتقات نفت مانند: نفت سوخت، بنزین سنگین (برای اتومبیل) بنزین سبک (برای هواپیما) گازولین، مازوت، وازلین،

ص: 11

---

1- کتاب أنفال یا ثروت های عمومی تألیف علی غفوری ص 10-80 به خلاصه.

پارافین، قطران، موم(1) هریک در یک یا چند رشته از صنائع مصرف می شود و پیشرفت و توسعه وسائل نقلیه موتوری نتیجه پیشرفت و ترقی صنعت استخراج و تصفیه نفت است(2) (فرهنگ امیر کبیر ص 388).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سوره الأنفال (8): آیه 1

### اشاره

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ... مُؤْمِنِينَ

### أنفال از کیست

ای پیامبر! مسلمانان از تو درباره (مالک و متصرف) «أنفال» می پرسند (در جواب) بگو: أنفال خاص خدا و پیامبر است (هرکجا صلاح بداند مصرف می کند) پس، از مخالفت فرمان خدا بترسید و سخنی را که میان شما (درباره خلاف در أنفال در جریان) است اصلاح کنید و خدا و پیامبرش را فرمان ببرید اگر هستید مسلمانان.

## سوره الأنفال (8): آیات 2 تا 4

### اشاره

2 - 4 إِنْ مَّا ... كَرِيمٌ

### مؤمنان (مسلمانان)

جز این نیست که مسلمانان کسانی هستند که چون خدا یاد کرده شود، دلهاشان بترسد، و چون آیات خدا بر ایشان خوانده شود، آن آیات، ایمانشان را بیفزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند، همان کسانی که نماز را به پامی دارند، و از آنچه ایشان را روزی داده ایم انفاق می کنند. آن گروه، هم ایشان مسلمانانند به اسلام راست و درست، از آن ایشان است، درجه ها - نزد پروردگارشان - و آمرزش و روزی نیکو.

ص: 12

---

1- گاز و قیر و گریس.

2- امروز قسمت عمده مواد شیمیائی از نفت ساخته می شود و پتروشیمی در بین صنائع، مقامی برجسته احراز نموده است.

## غزوه بدر کبری (سنگ اساسی اسلام)

کاشفی در تفسیر خود اقتباساً نقل کرده که: کاروان کفار قریش (1) با متاع بسیار از شام بازمی گشت، و بعضی از صنادید عرب با کاروان همراه بودند و ابوسفیان، سردار کاروان بود. جبرئیل آمد و به حضرت رسالت پناه (ص) خبر داد. آن حضرت صورت حال را به مؤمنان بازگفت و ایشان از بسیاری مال و اندک بودن مردان کاروان مائل شدند به آنکه با کاروانیان نبرد کنند، پس به این قصد از مدینه بیرون آمدند، و ابوسفیان خبر یافته «ضمضم غفاری» (2) را جهت استمداد از قریش به مکه فرستاد و خود با کاروان از بیراهه، راه مکه را پیش گرفت.

ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم، از مکه به مدد کاروان بیرون آمد و متوجه «بدر» شد و حضرت در وادی ذفران (3) بود که جبرئیل آمد و از آمدن لشکر کفار خبر داد (ه).

نیز کاشفی از «مدارک» نقل کرده که آن حضرت به صحابه فرمود که: خبر این است: «العیر أحب الیکم أم النفر؟»: آیا شما ملاقات کاروان را دوست تر می دارید یا مقاتله کافران را؟ بعضی گفتند که: ما برای جنگ بزرگ آمادگی نداریم اگر جنگ با کاروان باشد مناسب تر است. حضرت از این سخن متغیر شد. کبار مهاجر و أنصار جنگ را اختیار کردند و آن حضرت فرمود: گویا که به کشتگاه قوم نظر می کنم و نشان داد که «ابو جهل» را در فلان موضع می کشند و «أمیه بن خلف» را در فلان جا و باقی صنادید را بر این قیاس، و از آنچه آن حضرت فرموده بود يك قدم

ص: 13

1- همان کفار قریش که مسلمانان را از مکه اخراج کرده بودند.

2- ضمضم (بر وزن جعفر) پسر عمرو، و غفاری (بکسر غین و شد یاء) است.

3- «ذفران» (بفتح ذال و کسر فاء) اسم وادی ای است نزدیک وادی صفراء، یا تصحیف دفران با دال بی نقطه و قاف است (شرح قاموس اقتباسا).

تخلف نکرد، پس حق سبحانه پیغمبر خود را می فرماید که: تو را خدا به موضع «بدر» که مصارع کفار است خواهد برد (ه).

### استفتاح مشرکین

نیز کاشفی در تفسیر خود اقتباساً نقل کرده که: کافران در وقت خروج از مکه به أستار حرم (یعنی به پرده های کعبه) متعلق شده گفتند: خدایا! روی به قوم «محمد» داریم نصرت ده ازین دو لشکر آن را که راه یافته تر است و دین او فاضل تر و به تو دوست تر. در روز جنگ نیز أبو جهل همین دعاء کرد: «اللهم انصر أحب الفئتين إليك».

پس حق سبحانه پس از پایان جنگ «بدر» به اهل مکه بر سبیل تهکم خطاب فرمود که: اگر طلب فتح و نصرت کردید، فتح آن دین که بمن دوست تر است آمد بشما (ه).

و در سیره ابن هشام به ترجمه نوشته که: أبو جهل در هنگام تلاقی مسلمانان و مشرکان، طلب فتح کرد.

### تاریخ حرکت دادن خدا پیامبر (ص) را

حرکت دادن خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را از مدینه در روز دوشنبه هشت روز گذشته از ماه رمضان سال دوم هجری بوده و در «شرح مواهب» از دیگری نقل کرده که: در روز شنبه دوازدهم ماه رمضان بوده است.

### عده و عده لشکر مسلمانان

پیامبر صلی الله علیه و آله ابن أم مكتوم را برای نماز خواندن در مدینه گماشت و از منزل «روحاء» أبو لبابه را برگردانید و عامل بر مدینه ساخت و لواء (یعنی درفش) جنگ را که سپید رنگ بود به مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار داد و در پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله دو «رایه» سیاه افراشته بود که یکی با علی بن ابی طالب علیه السلام بود که آن را «عقاب» می گفتند و دیگری با یکی از أنصار بود.

(در تفسیر مجمع البیان نوشته که: کفار قریش چهارصد سر اسب و بقولی دویست سر اسب داشتند. [1](#)) و در لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله دو سر اسب بود: یکی از زبیر بن عوام و دیگری

ص: 14

در لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد نفر شتر بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مرثد بن ابی مرثد غنوی به نوبت، سوار بر يك شتر می شدند و شتر از مرثد بود و حمزة بن عبد المطلب و زید بن حارثه و أبو كبشه و أنسه<sup>(1)</sup> (این دو، غلام پیامبر بودند) به نوبت سوار بر يك شتر می شدند و ابوبکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف به نوبت سوار بر يك شتر می شدند.

قیس بن ابی صعصعه مأمور ساقه لشکر بود و پرچم أنصار با سعد بن معاذ<sup>(2)</sup> بود چنانکه ابن هشام گفته است.

ابن اسحاق گفته که: جمیع مسلمانان حاضرین جنگ «بدر» از مهاجرین و أنصار (خواه آنها که در میدان جنگ حضور داشته اند و خواه آنها که سهم و اجر از غنائم برده اند) سیصد و چهارده مرد بوده اند: از مهاجرین 83 مرد و از أنصار (از اوس) 61 مرد (و از خزرج) 170 مرد (سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 706 به ترجمه).

عده نفرات لشکر مسلمانان سیصد و سیزده نفر بود و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم أصحاب خود را شمرد و این تعداد بدست آمد حضرت شاد شد و فرمود: با عده أصحاب «طالوت» که از نهر گذشتند، مطابق درآمد<sup>(3)</sup>.

و در این سفر، أنصار با حضرت خارج شدند در صورتی که قبلاً أنصار برای جنگ از مدینه خارج نمی شدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله در موقع حرکت از مدینه زره موسوم به «ذات الفضول» را پوشید و شمشیر موسوم به «عضب»<sup>(4)</sup> را حمائل ساخت.

از أصحاب حضرت هشت نفر با داشتن سهم از غنائم «بدر» و مزد اخروی حاضر

ص: 15

---

1- «روحاء» بفتح راء و «لبابه» بضم لام و «مصعب» بضم میم و «عمیر» بر وزن رجیل و «عوام» بر وزن صراف و «مرثد» بر وزن جعفر و «كبشه» بفتح كاف و سکون باء و فتح شین و «أنسه» بر وزن صدقه است.

2- «عوف» بفتح عین و «معاذ» بضم میم است.

3- تفصیل «طالوت» در سورة بقره مذکور است.

4- «عضب» بر وزن وقت است.

اردو نبودند: سه نفر از مهاجرین: 1 - عثمان زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که نزد «رقیه» دختر حضرت که زن عثمان و بیمار بود بماند، و ماند که رقیه وفات کرد.

2 - طلحة بن عبید الله 3 - سعید بن زید (این دو، مأمور تجسس کاروان بودند و در راه شام یاوه شدند).

اما پنج نفر از أنصار: 1 - أبو لبابة بن عبد المنذر اوسی که مأمور حفظ شهر مدینه شد 2 - عاصم بن عدی عجلانی که بر اهل عالیه مأمور شد 3 - حارث بن حاطب عمری (بفتح عین) هنگام نزول پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل «روحاء» مأمور اعراب بنی عمرو بن عوف شد زیرا خبر نامساعد از طغیان آنان به حضرت رسیده بود 4 - حارث بن صمه 5 - خوات بن جبر. حارث بن صمه باتفاق خوات از منزل «روحاء» به علت شکستگی عضو به مدینه بازگشتند (کتاب «محمد» ص 200 و 201 به ترجمه).

### از مدینه تا بدر

مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه (بسمت مکه بوده): 1 - نقب مدینه، نقب (بر وزن وقت) 2 - عقیق 3 - ذو الحلیفة (بضم حاء و فتح لام) 4 - ذات الجیش 5 - تربان (بر وزن غفران) 6 - ملل (بر وزن أسد) 7 - غمیس الحمام (بر وزن امیر و سلام) 8 - صخیرات الیمام (بضم صاد و فتح خاء و فتح یاء) 9 - سیاله (بر وزن علامه بشد لام) 10 - فج الروحاء (بفتح فاء و شد جیم و فتح راء) 11 - شنو که (بفتح شین و ضم نون) 12 - عرق الطیبة (بکسر عین و سکون راء) 13 - سجسج (بفتح سین اول و سکون جیم) و آن بئر الروحاء (بفتح راء) است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نزول کرد 14 - منصرف 15 - حضرت راه مکه را که بدست چپ می رفت رها کرد و بدست راست رفت و از «نازیه» گذشت و پهنا بر وادی رحقان<sup>(1)</sup> بین نازیه و بین مضیق صفراء را طی کرد 16 - مضیق (بر وزن امیر) 17 - پس از طی پهنا بر وادی ذفران حضرت، در ذفران نزول کرد 18 - أصافر (بر وزن مساجد) 19 - شهر موسوم به دبه (بفتح دال و شد باء مفتوح) 20 - نزدیک «بدر» که حضرت در آنجا نزول کرد (سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 613 و 614 به ترجمه).

ص: 16

---

1- رحقان بر وزن سلطان است.

صاحب معجم البلدان نوشته که: «بین بدر و المدینة سبعة برد: برید بذاب الجیش و برید عبود (وزان منصور) و برید المرغہ (وزان صرفه) و برید المنصرف (وزان مختصر) و برید ذات أجدال و برید المعلاة (وزان سلمان) و برید الأثیل (بفتح الهمزة) ثم بدر».

بعد نوشته که: [بدر الموعد (وزان مسجد بکسر الجیم) و بدر القتال و بدر الأولى و الثانية کله موضع واحد].

نیز به ترجمه نوشته که: «بدر» اسم آبی است مشهور بین مکہ و مدینہ در پائین وادی صفراء و «بدر» نیز اسم مخلافی است در یمن و این غیر آن بدر است (ه).

«بدر» اسم چاهی است که مردی از غفار که نامش بدر است آن را کنده است.

و بقولی بدر بن قریش بن یخلد آنجا را کنده است و بقولی بدر اسم مرد دیگری است و آن چاه در چهار منزلی مدینہ است (ذیل سیرة ابن هشام بنقل از: الروض الأنف و شرح المواهب و معجم البلدان به ترجمه).

«بدر» موضعی است میان حرمین شریفین (مکہ و مدینہ) یا نام چاهی است که آن را بدر بن قریش کنده است (شرح قاموس اقتباسا).

«بدر» أو «بدر حنین»<sup>(1)</sup> قرية الى الجنوب الغربی من المدینة حدثت فيها الوقعة بین المسلمین و أهل مكة (17 أو 19 رمضان العام الثانی من الهجرة) (623 م) انتصر فيها المسلمون و توطّد سلطان النبی، و كانت سببا لانتشار الاسلام بعد ذلك (المنجد ج 2).

«بدر» بلدة بالحجاز الى الجنوب الشرقي من ال «جار» و هو ساحل البحر بينهما نحو مرحلة و یسمونها «بدر حنین» و هی فی سهل یلیه من الشمال الى الشرق جبال وعرة، و من الجنوب آكام صخرية و من الغرب كثبان رملية (كتاب «محمد» لمحمد رضا المصری ص 199).

### اهمیت جنگ «بدر»

«بدر»: شهری است در حجاز در سمت جنوب شرقی «جار» که اسم ساحل بحر احمر

ص: 17

---

1- حنین بر وزن حسین مشکول شده.

است و «بدر» تا ساحل بحر الأحمر (دریای سرخ) يك منزل فاصله دارد، و نصرت مسلمانان در جنگ «بدر»، پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله را رسمیت داد و پیامبر را بر کرسی نبوت نشانید، و این جنگ و پیروزی آن سبب شد که اسلام انتشار پیدا کند، جنگهای ماقبل «بدر» جنگهای محلی بود ولی جنگ «بدر» جنگ عمومی بود و طلیعه فتوحات اسلامی شد و عملاً حق و باطل از هم جدا گردید و در این جنگ که فتح باب بود، به مسلمانان تعلیمات نظامی داده شد و آنها را برای جنگهای بعدی مهیا و ورزیده ساخت.

### خلاصه ای از وضع طبیعی و اقتصادی و سیاسی دو لشکر

وضع مسلمانان و کفار در «بدر» چنین بود که 1 - مسلمانان در کنار پائین دره بودند و کفار قریش در بالای دره بودند و کاروان قریش به سرپرستی أبو سفیان نزدیک ساحل بحر الأحمر بود که محل کاروان تا این محل سه میل (بقول صاحب تفسیر مجمع البیان) و سه فرسخ (بقول صاحب تفسیر کاشفی) فاصله داشت، و این موضع - گیری در پیشرفت جنگ برای کفار تأثیری به سزا داشت.

2 - محل مسلمانان، خاکش سست بود که پای انسان و شترها فرومی رفت و با زحمت می توانستند راه بروند ولی محل کفار، زمینش سفت و راه رفتن بر آن آسان بود.

3 - مسلمانان از وضعیت محل درست آگاهی نداشتند و لیکن کفار اطلاع کافی داشتند، زیرا هر سال سه روز در «بدر» بازار مکاره Makariev تشکیل می شد و رؤساء قریش به «بدر» می آمدند و آشنائی کامل به أوضاع محل داشتند.

4 - مسلمانان، تهی دست بودند و لکن کفار مکه غنی و ثروتمند بودند و لذا روزی بین نه تا ده شتر برای جیره آشپزخانه شان کشته می شد.

5 - نفرات لشکر مسلمانان حاضر در «بدر» از سیصد و سیزده نفر کمتر بود و لیکن نفرات کفار، بین نهصد و پنجاه تا يك هزار نفر بود.

6 - مسلمانان دو سر اسب داشتند: یکی از زبیر بن عوام بود و دیگری از مقداد بن أسود و کفار چهارصد سر اسب داشتند و بقولی دویست سر (تفسیر مجمع البیان) و بقولی صد رأس اسب داشتند (سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 666).

7 - شتران مسلمانان هفتاد نفر و شتران کفار هفتصد نفر بود (کتاب «محمد» از محمد رضا مصری ص 200).

8 - مسلمانان شش حلقه زره و هشت قبضه شمشیر داشتند (و بنقل کتاب «محمد» ص 199) کفار، ششصد زره پوش داشتند که صد زره پوش آنها اسب سوار و بقیه پیاده بودند.

9 - کفار، کنیزکان مغنیه با خود آورده بودند که دف می زدند و اشعار در هجو مسلمانان می خواندند (کتاب «محمد» ص 200).

10 - شیطان بصورت سراقه بن مالک بن جعشم<sup>(1)</sup> درآمده بود و کفار را بر جنگ تشجیع می کرد.

11 - مسلمانان تصمیم به جنگ نداشتند، و عدم تصمیمشان برای کمی نفر و نداشتن اسلحه کافی بود ولی کفار بعزم جنگ آمده بودند و حتی در موقع اعزام افراد به جبهه در مکه، اعلام کردند که هرکس در اردو حاضر نشود خانه او را خراب می کنیم (تفسیر مجمع البیان) و هرکس عذری از آمدن داشت، بجای خود، دیگری را می فرستاد، و از اشراف مکه فقط أبو لهب چون بیمار بود نیامد و او بجای خود «عاص بن هشام» را بابت چهل هزار دینار<sup>(2)</sup> طلبی که از باخت عاص در قمار و برد خود داشت، فرستاد و عاص در همین جنگ بدست حضرت علی علیه السلام کشته شد (کتاب «محمد» از محمد رضا مصری).

\*\*\* پس به خلاصه جهات ضعف در جبهه لشکر مسلمانان موجود و جهات قوت در جبهه لشکر کفار مشهود بوده است، و لیکن خدا تمام این نقاط ضعف جبهه مسلمانان را جبران فرمود به این گونه که:

1 - بارانی بارید که کمی آب و وضع استحکام خاک دره و... را ترمیم کرد.

ص: 19

---

1- وی رئیس اعراب بنی کنانه بود. «جعشم» بر وزن جعفر است (قاموس).

2- چهار هزار دینار (ناسخ التواریخ).

2 - سایر نقاط ضعف لشکرکشی را هم با فرستادن فرشتگان و پاشیدن خاک در چشم های دشمنان و تصرفات در دیده‌ها؛ جبران نمود، بنابراین فتح مسلمانان در «بدر» از عجائب آیات و غرائب معجزات و خوارق عادات است.

### پیام ابو سفیان به ابو جهل

ابو سفیان کاروان خود را از دسترس مسلمانان دور کرد و آنگاه که دریافت کاروانش از خطر خلاص شده است؛ نزد قریش فرستاد که شما برای خلاصی کاروان و مردان همراه کاروان آمده اید، خدا اینها را به سلامت رهناید اکنون به مکه برگردید.

ابو جهل بن هشام (1) گفت: به خدا قسم بر نمی گردیم تا به «بدر» وارد شویم (2) و سه روز بمانیم و شتر بکشیم و طعام بخوریم و شراب بنوشیم و کنیزکان، آوازه خوانی کنند و عرب خبردار شوند از آمدن ما و بترسند از ما (خلاصه: عده ای از مکیان به مکه برگشتند و بقیه با ابو جهل ماندند).

### وضع آب و محل مسلمانان در «بدر»

وضع آب مسلمانان و جای ورود آنها در «بدر» در آغاز مطلوب نبود، زمین، خاکی و سست بود و آب کمیاب، اما خدا باران فرستاد که هم محل مسلمانان را مستحکم کرد و هم محل کفار را لغزنده و گلین ساخت و هم از جهت آب، وضع مسلمانان اصلاح و ترمیم شد. و توانستند مسلمانان در اثر تغییر جای لشکرگاه، خود را به محل چاهها نزدیک کنند و لذا چاهها را انباشته کردند و يك چاه برای خود باقی گذاردند و در جوار آن، حوض تهیه نمودند و وضع آبشان بهتر و مرتب تر از وضع کفار شد.

### بناء عریش برای پیامبر (ص)

بناء عریش (3) برای پیامبر (ص)

سعد بن معاذ در «بدر»، عریشی (یعنی سایبانی از چوب) برای حضرت

ص: 20

---

1- «هشام» بر وزن کتاب است.

2- بدر، یکی از مراسم عرب بود که عرب سالی يك بار در آنجا بازار به پامی کرد.

3- قال السيد السمهودي: مكان العریش عند مسجد بدر و هو معروف عند النخيل، و العين قریبة منه (کتاب «محمد» ص 205). (عریش بر وزن شریف است).

به پا کرد و عرض کرد: یا نبی الله! اگر فتح کردیم که هیچ و اگر شکست خوردیم تو سوار شو و برو تا به مسلمانان مدینه ملحق گردی (و سوء قصدی به جان عزیز تو نشود) و اگر بقیه مسلمانان هم می دانستند که کار به جنگ می کشد آنها هم می آمدند و در خدمت تو شرط دلسوزی را به جامی آوردند و در رکابت جهاد می کردند. حضرت درباره سعد دعاء خیر کرد و سپس «عریش» برای جای اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته و پرداخته شد (سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 620 و 621 به ترجمه).

### تاریخ جنگ «بدر»

غزوه «بدر» کبری روز جمعه هفدهم ماه رمضان در آغاز ماه نوزدهم از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه (ینایر سال 624. م) اتفاق افتاده است (کتاب «محمد» ص 199).

### استقرار لشکر کفار قریش در «بدر»

کفار قریش در «بدر» مستقر شدند، و برای برداشتن آب به لب حوضی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار چاه ساخته بودند آمدند و از جمله آنها حکیم بن حزام<sup>(1)</sup> بود حضرت فرمود: بگذارید آب بردارند هرکدام که از این آب آشامیدند کشته می شوند مگر حکیم بن حزام.

حکیم کشته نشد و سپس اسلام آورد اسلامی حقیقی و هروقت قسم یاد می کرد می گفت:

«لا والذی نجانی من یوم بدر»: قسم به آن کس که مرا در روز «بدر» از کشته شدن رهانید.

### مشورت کفار قریش

کفار قریش با یکدیگر مشورت کردند که جنگ نکنند و به مکه برگردند و قبلا عده ای برگشتند و عتبه بن ربیععه هم اصرار در مراجعت داشت و لیکن ابو جهل عتبه را متهم به ترس کرد لذا عتبه هم داخل معرکه گردید و تنور جنگ گرم شد.

### طلیعه جنگ

أسود بن عبد الأسد مخزومی که مردی بدخو و شریر بود از لشکرگاه دشمن

ص: 21

---

1- «حزام» بر وزن کتاب است.

بیرون آمد و گفت: با خدا عهد کردم که: یا از آب حوض مسلمانان بنوشم، یا حوض را خراب کنم یا نزد آن بمیرم.

حمزه بن عبد المطلب از لشکرگاه مسلمانان خارج شد و این دو نفر با یکدیگر برخورد کردند و حمزه پای اُسود را با نصف ساقش پرانید و اُسود نزدیک حوض بود، پس به پشت افتاد و در حالی که خون از پایش روان بود، خود را به حوض کشانید و در حوض درآمد که قسمش راست بشود، و حمزه او را دنبال کرد و او را در همان حوض، کشت.

\*\*\* سپس عتبه بن ربیعہ در حالی که شبیه (1) بن ربیعہ برادرش (2) در یک طرفش و ولید بن عتبه در طرف دیگرش بودند هر سه از اردوگاه دشمن بیرون آمدند و مبارز طلبیدند، در مقابل، سه نفر از جوانان انصار بنامهای: عوف و معوذ (پسران حارث و عفرأ که عفرأ نام مادرشان است) و مردی دیگر بنام عبد الله بن رواحه (3) به میدان آن سه رفتند.

آن سه گفتند: شما کیانید؟ جواب دادند که: سه نفر از انصاریم.

عتبه و شبیه و ولید گفتند: ما بشما حاجتی نداریم و یکی از آنها نداء داد که: یا محمد! هم کفو ما را از قوم خودمان برای مبارزه بفرست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا عبیده بن (4) الحارث! برخیز، و یا حمزه! برخیز

ص: 22

---

1- «عتبه» بر وزن عمره و «شبیه» بر وزن صرفه است.

2- ص 106 ج 7 همین تفسیر را به بینید.

3- «عوف» یا «عوذ» بر وزن وقت، «معوذ» بضم میم و شد واو مفتوح، «عفرأ» بر وزن سلمان، «رواحه» بر وزن سلامه است.

4- عبیده بن الحارث بن عبد المطلب در آن روز هفتاد سال داشته است و پیامبر (ص) فرمود: عبیده با عتبه و حمزه عمویم با شبیه و علی (ع) که سالش کمتر از عبیده و حمزه است با ولید نبرد کنند (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

و یا علی! برخیز، هر سه به میدان بروید و حقی که خدا برای شما مقرر کرده است به طلبید.

چون آنان آمدند. عتبه و همراهانش پرسیدند: شما کیستید؟ عبیده گفت: عبیده، حمزه گفت: حمزه، علی گفت: علی.

گفتند: شما، هم کفو بزرگوارید، پس عبیده که سالمندتر بود با عتبه به نبرد پرداخت و حمزه با شیبیه و علی با ولید. حمزه بی توانی شیبیه را کشت. و علی بی توانی ولید را کشت. و لیکن عبیده و عتبه دو ضربت ردوبدل کردند که هر دو کاری شد پس حمزه و علی با شمشیر بر عتبه حمله بردند و او را کشتند و عبیده را به لشکرگاه مسلمانان حمل کردند(1).

\*\*\* أبو جهل گفت: ای مردم قریش! عجله مکنید مانند پسران ربیع که عجله کردند، مسلمانان را مانند شتران بکشید، و مواظب مسلمانان قریش باشید تا آنها را زنده به مکه ببریم و گمراهیشان را که برآند به آنها بشناسانیم.

### ظهور ابلیس

آنگاه ابلیس بصورت سراقه بن مالک بن جعشم آمد و به کفار گفت: من همسایه و یاری دهنده شما هستم. پرچم جنگتان را به من بدهید، پس پرچم جناح چپ لشکر کفار را که در دست بنی عبد الدار بود بدست سراقه دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگاه کرد و به أصحاب فرمود: دیده بر هم بگذارید و دندان بر هم بفشیرید، آنگاه بدرگاه الهی بدعاء پرداخت (تفسیر مجمع البیان).

ابلیس بانك برداشت که ای جماعت قریش! علم بمن دهید تا کوششی به سزا کنم، پس علم بگرفت و از پیش روی صف بدوید و مردم را همی بر جنگ تحریض کرد، ناگاه چشمش بر جبرئیل و آن صفوف فرشتگان افتاد، پس هولی و هیبتی چنانش

ص: 23

---

1- چون عبیده را که پایش قطع شده بود به نزد پیامبر (ص) آوردند پیامبر از دیدگان سرشك بارید، عبیده عرض کرد: یا رسول الله! آیا من شهید نیستم؟ حضرت فرمود: تو اولین شهید هستی از اهل بیت من (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

بگرفت که مجال درنگ نیافت و علم را بینداخته آهنگ فرار ساخت، منبه پسر حجاج چون این بدید گفت: ای سراقه! کجا می گریزی؟! و گریبان او را بگرفت و گفت: بجای باش این چه ناساخته کار است که در این هنگام می کنی و لشکر ما را در هم می شکنی؟! ابلیس دست بر سینه او زد و گفت: دور شو از من، که چیزی می بینم که تو نمی بینی و از خدای می ترسم، این بگفت و بگریخت تا به دریا درآمد و از بیم، فریاد همی کرد و کف برداشته همی گفت: «یا رب موعدك الذی وعدتني»<sup>(1)</sup>.

در خبر است که چون بقایای قریش به مکه شدند و سراقه را دیدار کردند سوگند یاد کرد که من با شما نبودم و از رزم شما آگاه نشدم (کتاب ناسخ التواریخ ص 107 و 108 به خلاصه).

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر در حالی که تیری در دست مبارکش بود، صفوف مسلمانان را مرتب می ساخت و از جمله سواد<sup>(2)</sup> را که از صف خارج بود داخل صف کرد، و پس از تسویه به عریش مراجعت نمود و از خدا طلب نصرت کرد و در ضمن عرض کرد: بار الها! اگر این عده امروز هلاک شوند دیگر تو پرستش نمی شوی آنگاه حضرت در عریش کمی خوابید، سپس بیدار شد و فرمود: یاری خدا رسید؛ این جبرئیل است که عنان اسبش را می کشد و غبار بر ثنایای او نشسته است.

\*\*\* ابن اسحاق گفته که: «مہجع» غلام عمر بن الخطاب مورد اصابت تیری از لشکرگاه دشمن قرار گرفت و کشته گردید، و او اولین نفر از مسلمانان است که کشته شده، سپس از لشکرگاه دشمن تیری به گودی گلوی حارثه بن سراقه<sup>(3)</sup> یکی از قبیله بنی عدی بن النجار<sup>(4)</sup> که مشغول آشامیدن آب از حوض بود رسید و کشته شد.

ص: 24

---

1- چنانکه خدا فرموده: «فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْفِئَتَانِ ... الْوَعْدِ».

2- «سواد» بر وزن صراف است.

3- «مہجع» بر وزن منبر بکسر میم و «سراقه» بضم سین است.

4- «عدی» بر وزن شریف و «نجار» بر وزن صراف است.

پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله از عریش بیرون آمد و لشکر را تحریض و ترغیب بر کارزار نمود و اظهار داشت: قسم به آنکه جان «محمد» بدست اوست امروز هر مردی کارزار کند و صابر و با نیت قربت باشد و از جنگ رو برگرداند و کشته شود خدا او را داخل بهشت می کند. عمیر بن الحمام (1) برادر بنی سلمه چند دانه خرما در دست داشت که می خورد گفت: بخ بخ!! آیا میانه من و میانه دخول به بهشت همین قدر است که اینها مرا بکشند؟ پس خرماها را از دستش انداخت و شمشیر را برداشت و جنگید تا کشته شد.

عوف بن (2) الحارث یعنی پسر عفراء عرض کرد: یا رسول الله! چیست آنچه خدا را بسیار خشنود می سازد؟ حضرت فرمود: دست در دشمن زدن حاسرا (3). پس عوف، زره خود را کند و دور انداخت و شمشیر خود را برداشت و کارزار کرد تا کشته شد.

### خاک و سنگریزه پاشیدن پیامبر (ص) به چشم افراد لشکر دشمن

تفسیر کاشفی نقل کرده که: چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار به يك بار حمله کردند، حضرت پیغمبر (ص) در عریش بود (و آن خانه ای بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند) حضرت دعاء کرد و گفت: «اللهم أنجز لی ما وعدتني»: خدایا! به وعده ئی که در باب نصرت من فرموده ای وفاء کن. جبرئیل نازل شد و گفت: کفی خاک بردار و به طرف دشمن بیفکن. آن حضرت کفی از خاک و سنگریزه برداشت و گفت: «شاهت الوجوه!» (یعنی زشت باد این روی ها!)، و بر روی لشکر کفار افکند. حق سبحانه آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا به خود مشغول شده و ملائکه آغاز

ص: 25

---

1- «عمیر» بر وزن حسین و «حمام» بر وزن غلام است.

2- «عوذ» هم بجای عوف گفته شده است.

3- «حاسر» بر وزن کامل کسی است که خود و زره یا سپر (در میدان جنگ) نداشته باشد (شرح قاموس).

جنگ کردند، مؤمنان به کار در آمدند، هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد کس دیگر را اسیر گرفتند، پس از آن اهل بدر تفاخر می کردند: این می گفت: «من کشتم» آن می گفت: «من اسیر کردم» آیت آمد که: شما دشمنان را به قوت خود نکشتید، و لیکن خدا ایشان را کشت به این که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید به امداد ملائکه، و نیفکندی تو ای محمد! آن مشت خاک را بر روی ایشان چون بیفکندی تو، و افکندن تو، به مثابه ای نبود که در چشم تمام لشکر رود، و لیکن خدای بیفکند آن را یعنی بچشم همه کفار رسانید (ه. به خلاصه).

\*\*\* بر در «عریش»، سعد بن معاذ با شمشیر کشیده و چند نفر دیگر از أنصار پاس پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند که مبادا دشمن هجوم کند، و سعد بن معاذ از مشاهده رفتار مسلمانان درباره اسیر کردن مشرکان، چین بر جبین زد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سعد! آیا از رفتار قوم ناراحت شده ای؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله! این اول جنگی است که خدا برقرار فرموده که با اهل شرك می شود و من دوست دارم که اهل شرك اسیر نشوند بلکه کشته شوند (سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 628 به ترجمه و خلاصه).

### یاری کردن فرشتگان، لشکر مسلمانان را

ابن عباس گفته: مردی از بنی غفار (1) بمن گفت: من و پسر عمویم بر کوهی که مشرف بر «بدر» بود بالا رفتیم و ما هر دو مشرك بودیم و منتظر بودیم که کدام لشکر فاتح می شود که ما هم دست به غارت بزنیم، در این اثناء ابری به ما نزدیک شد که حمحمه (2) اسبان را می شنیدیم، پس شنیدیم که یکی گفت: «أقدم حیزوم» (3). پسر عمویم از ترس، قلبش گسیخت و جابجا مرد و من هم نزدیک بود بمیرم ولی خود را نگاه داشتم

ص: 26

---

1- «غفار» بر وزن کتاب است.

2- «حمحمه» یعنی شیهه اسب یا قاطر هنگامی که علوفه می طلبد یا آشنا می بیند (به ترجمه از منجد). «همهمه» لغت عربی است و معنی دیگر دارد.

3- «أقدم» (بفتح همزه و کسر دال) کلمه ای است که برای راندن اسب می گویند و «حیزوم» (بر وزن منصور) نام اسب جبرائیل است.

أبو أسيد(1) مالك بن ربيعة از کسانی است که در جنگ «بدر» حاضر بوده است و بعد نابینا شده وی گفته که: اگر اکنون در «بدر» بودم و چشم داشتم آن شعب(2) که فرشتگان از آن بیرون آمدند بشما نشان می دادم و من شکی و افترائی در این باره ندارم.

أبو داود مازنی از کسانی است که در جنگ بدر حضور داشته است، وی گفته که:

من یکی از مردان مشرکین را در روز «بدر» تعقیب می کردم که گردنش را بزنم، ناگهان پیش از اینکه شمشیرم به او برسد، سرش از تن جدا شد و افتاد، آنگاه دریافتیم که دیگری بغیر از من او را کشته است.

عبد الله بن عباس گفته: سیمای فرشتگان، عمامه های سفید بود که حنك آن را به پشتهاشان انداخته بودند و در روز جنگ «حنین» عمامه های سرخ داشتند.

ابن هشام یکی از اهل علم نقل کرده که: علی بن ابی طالب گفته که: «العمائم تيجان العرب»: عمامه ها، تاجهای عرب است. و سیمای فرشتگان در روز «بدر» عمامه های سفید بود که ما زاد را بر پشتهاشان انداخته بودند و لیکن جبرئیل عمامه زرد داشت.

ابن عباس گفته که: فرشتگان در غیر از روز «بدر»، جنگ نکردند و در غیر روز «بدر» برای تکثیر نفرات و کومك می آمدند و لیکن شمشیر نمی زدند.

### أجساد کشتگان جنگ «بدر»

چون جنگ پایان یافت پیامبر صلی الله علیه و آله دستور فرمود تا أجساد بزرگان از مشرکین قریش که کشته شده اند در چاهی ریخته شود، همه لاشه ها را کشیدند و در آن چاه ریختند جز لاشه أمية بن خلف(3) که در زرهش باد کرده بود، چون خواستند آن را حرکت بدهند از هم پاشید، پس با خاك و سنگ آن لاشه را مستور ساختند و چون کار القاء أجساد تمام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون چاه ایستاد و آن هفتاد کس را يك به يك با اسم نداء کرد

ص: 27

---

1- «أسيد» بر وزن حسین است.

2- «شعب» بکسر شین بمعنی شکاف کوه است.

3- جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 577 را به بینید.

که: «یا اهل القلب!...»: ای اهل چاه! برای پیامبرتان بدعشیره ای بودید شما مرا تکذیب کردید و مردم مرا تصدیق کردند، شما مرا از شهر و دیارم بیرون کردید و مردم مرا جا دادند، شما با من جنگ کردید و مردم مرا یاری دادند، سپس فرمود:

«هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقاً؟ فانی وجدت ما وعدنی ربی حقاً»: آیا آنچه را که پروردگارتان بشما وعده داده بود راست و درست یافتید؟ پس البته من، آنچه را که پروردگارم به من وعده داده بود راست و درست یافتم یکی از صحابه(1) عرض کرد: آیا با مردگان سخن می گوئی؟ حضرت فرمود: گفتار مرا شما از آنها شنوایتر نیستید و لیکن آنها توانائی جواب دادن مرا ندارند.

### انعکاس جنگ «بدر» در مکه

چون مشرکین در «بدر» تلفات دادند و خبر به مکه رسید، قریش بر کشتگان خود نوحه سرائی کردند، سپس قریش دستور دادند که کسی گریه نکند که خبر به محمد و اصحابش می رسد و خوشحال می شوند. أسود بن مطلب بن أسد بن عبد العزی دو پسرش زمعه(2) و عقیل و نوه اش حارث بن زمعه را در «بدر» از دست داده بود و دوست داشت که بر آنها گریه کند و لیکن چون گریه ممنوع شده بود از گریستن خودداری کرد، اما چون در دل شب زنی گریه می کرد، پس أسود به غلامش که نابینا شده بود گفت:

بین آیا گریه اجازه داده شده است؟ تا من بر آبی حکیمه (زمعه) گریه کنم، زیرا درونم آتش گرفته است. غلام برگشت و گفت: گریه زن برای شتری است که آن را گم کرده است. آنگاه أسود اشعاری سرود که یاقوت آن را نقل کرده است و مفاد آن شش شعر این است: «آیا بر گم شدن شتری گریه می کنی و بی خوابی می کنی؟! بر شتر گریه مکن، بر مقتولین بدر گریه کن، بر عقیل و بر حارث که شیر شیران بود و بر آبی حکیمه که نظیر ندارد گریه کن، هشدار که پس از اینها مردانی آقا می شوند که اگر روز «بدر» نبود، آقا نمی شدند (معجم البلدان در لغت «بدر» به ترجمه).

ص: 28

---

1- عمر.

2- «زمعه» بر وزن صدقه است.

## قرشیون مهاجرین

از بنی مطلب: 1 - عبیده پسر حارث بن مطلب بن عبد مناف بن قصی (بر وزن حسین).

از بنی زهره: 2 - عمیر (بر وزن حسین) پسر ابی وقاص (برادر سعد بن ابی وقاص) بن اُهیّب (بر وزن حسین) بن عبد مناف بن زهره بن کلاب.

واقعی مؤرخ نوشته که: پیامبر، عمیر را در مدینه از حرکت مانع شد زیرا او را خردسال یافت و لکن عمیر گریه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون گریه او را دید به او اجازه حرکت با لشکر و بیرون آمدن از مدینه را داد و او در سن شانزده سالگی بدست عاص بن سعید(1) در «بدر» کشته شد.

3 - ذو الشمالین (بفتح لام) پسر عبد عمرو از بنی غبشان (بر وزن سلطان) از خزاعه که هم پیمان بنی زهره بود.

از بنی عدی:

(عدی بر وزن شریف).

4 - عاقل بن بکیر (بر وزن حسین) هم پیمان بنی عدی.

5 - مهجع غلام عمر بن الخطاب.

از بنی الحارث:

6 - صفوان بن بیضاء.

## أنصار

از بنی عمرو بن عوف: 1 - سعد بن خيثمه (بر وزن طنطنه).

2 - مبشر (بضم میم و بکسر شین مشدد) بن عبد المنذر.

از بنی الحارث بن خزرج:

3 - یزید بن الحارث.

از بنی سلمه:

(سلمه بفتح لام).

4- عمیر (بر وزن حسین) بن حمام (بر وزن غلام).

از بنی حبيب:

5- رافع بن معلی.

ص: 29

---

1- عاص بن سعید در «بدر» بدست علی (ع) کشته شد و یا قاتل او دیگری است.

از بنی النجار:

(نجار بر وزن صراف).

6 - حارثة بن سراقه (بضم سین).

از بنی غنم:

(غنم بر وزن وقت).

7 - عوف (بفتح عین).

8 - معوذ.

پسران حارث (که مادرشان عفراء بر وزن سلمان است).

(سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 706-708).

### مقتولین از مشرکین

مشاهیر مشرکین مکه که در «بدر» کشته شده اند: أبو جهل و عتبه و شیبیه و زمعه و ابو البختری و... (شرح در سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 708-715).

### از اسراء

1 - نضر (بر وزن وقت) بن حارث: بامر پیامبر صلی الله علیه و آله بدست علی علیه السلام در «صفراء» در مراجعت پیامبر صلی الله علیه و آله از «بدر» کشته شد.

2 - عقبه (بر وزن عمره) بن ابی معیط (بر وزن رجیل): در مراجعت از «بدر» بامر پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد.

3 - (در تفسیر أبو الفتوح علاوه بر این دو نفر، «مطعم بن عدی» را هم ذکر کرده که از اسرائی است که بامر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شده است).

كَمَا أَخْرَجَكَ ... يَنْظُرُونَ جنگ «بدر» و تذکر دوازده (12) نعمت خدا بر پیامبر و مسلمانان

### 1 - بیرون کشیدن خدا پیامبر را از مدینه برای جنگ عمومی با کفار قریش و حکمت آن

ای پیامبر! (وعدۀ خدا دربارهٔ اینکه مؤمنان دارای درجات و آمرزش و روزی نیکو هستند خلف ندارد) همچنان که پروردگارت تو را از خانه ات (که در مدینه است) به حق بیرون آورد (تا با مشرکان جنگ کنی و حق از باطل جدا شود و وعدۀ ظفر و نصرت به تو داد و به وعدۀ خود

هم وفاء کرد) و البته گروهی از مسلمانان (از جهت ترس از کمی نفرات و سلاح و یا طمع در کاروان، برای جنگ عمومی با کفار)  
ناخشنودان

ص: 30

بودند (و طالب جنگ کوچک محلی با کاروان کفار قریش و نفع جزئی شخصی بودند، و) درباره چنین امر حقی بعد از اینکه جهت آن آشکار شد مجادله می کردند گوئی بسوی مرگ رانده می شدند و حال آنکه آن مرگ را به چشم خود مشاهده می کردند.

## سوره الأنفال (8): آیات 7 تا 8

### اشاره

وَإِذْ يَعِدُكُمُ (1) ... الْمُجْرِمُونَ

## 2 - تفاوت هدف خدا و هدف مسلمانان درباره جنگ

و (ای مسلمانان! نعمت خدا را یاد کنید) آنگاه که خدا بشما یکی از دو طائفه (: کاروان کفار قریش یا لشکر جنگی آنها) را وعده می داد که البته یکی از آن دو شما را باشد و (شما) دوست می داشتید که البته غیر لشکر جنگی شما را باشد (زیرا شنیده بودید که بار کاروان سنگین قیمت است و چهل نفر سوار هم بیش با کاروان نیست و اما لشکر جنگی کفار و تجهیزات آنها بسیار و سود حاصل از آن نامعلوم بود، پس شما طالب سلطه بر نبرد آسان و پرسود بودید) و خدا (شما را با لشکر جنگی کفار قریش به مقابله و مدافعه وادار ساخت و در برابر امر واقع قرار گرفتید زیرا خدا) بوسیله فرمانهای (نافذ) خود می خواهد که دین حق را ثابت (و استوار) کند و بنیاد کفار (همان کفار قریش) را بکند تا دین حق را (که دین اسلام است) پایدار سازد و باطل را (که کیش کفار است) برطرف کند؛ و اگرچه مجرمان ناخشنود باشند.

## سوره الأنفال (8): آیات 9 تا 10

### اشاره

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ ... حَكِيمٌ

## 3 - مدد دادن خدا مسلمانان را بوسیله فرشتگان در «بدر»

(و ای مسلمانان! نعمت خدا را یاد کنید) آنگاه که (از قلت عده و کمی سازویرگ جنگ و کثرت دشمن مسلح) به پروردگارتان، استغاثه می کردید، پس پروردگار (دعاء) شما را اجابت کرد به این که البته من شما را مددکننده ام به هزار کس

ص: 31

---

1- در سوره انفال، «9» «فعل مضارع» بعد از کلمه «اذ» واقع شده است و «اذ» فعل مضارع را قلب به ماضی می کند - پس به کار بردن فعل مضارع بجای فعل ماضی، مراد «حکایة الحال فی الماضی» است یعنی خبر می دهد از حال فاعل در زمان گذشته.

از فرشتگان در حالی که از پی یکدیگر در آیندگانند(1) و خدا این مدد را (فراهم) نساخت مگر برای مژده (بشما) و تا دل‌های شما به آن آرام گیرد، و نیست فتح مگر از نزد خدا زیرا البته خدا غالب است و کارهایش از روی اساس است.

## سوره الأنفال (8): آیه 11

### اشاره

إِذْ يُغَشِّيكُمْ ... منه

### 4 - مدد دادن خدا مسلمانان را در «بدر» به استراحت

(و ای مسلمانان! نعمت خدا را یاد کنید) آنگاه که خوابی سبک (یعنی پینکی) شما را می پوشید (در همان شب که روزش تلاقی مسلمانان و کفار دست داد، و این خواب) بجهت ایمنی حاصل از نزد خدا (بود) (و گر نه کجا خواب - آنهم خوابی که از شدت ایمنی در آن خواب اکثر لشکریان مسلمانان محتمل شدند - به چشم مردمی می آمد که می دانستند فردا باید در میدان جنگ حاضر شوند و سرنوشت مجهولی را در جلو خود می دیدند).

وَيُنَزِّلُ ... الْأَقْدَامَ

### 5 - مدد دادن خدا مسلمانان را به باران

(و ای مسلمانان! نعمت خدا را یاد کنید آنگاه که) بر شما از ابر آبی بر شما فرومی فرستاد تا در نتیجه شما را (از شکننده های وضوء و یا غسل) بوسیله آن آب باران پاک سازد، و وسوسه شیطان را (که می گفت: نصرت در جنگ با حالت جنابت جمع نمی شود) از شما ببرد، و تا (امیدواری را) بر دل‌های شما ببندد (و دل‌ها را آرام کند) و قدم‌های شما را بوسیله آن آب باران، استوار سازد.

## سوره الأنفال (8): آیات 12 تا 14

### اشاره

إِذْ يُوحِي ... النَّارِ

### 6 - لقاء خدا: ثبات را در دل مسلمانان، و رعب را در دل کفار

ای پیامبر! (یاد کن از) آنگاه که پروردگار تو بسوی فرشتگان وحی می فرستاد که: البته من با شمایم، پس ای فرشتگان! شما مسلمانان را استوار دارید.

البته ترس (و بیم) را در دل‌های کسانی که کفر پیشه کردند می افکنم، پس بزنید (ای فرشتگان!) فراز گردن‌های کافران را و از ایشان هر طرف دست و پای را بزنید.

1- هزار نفر، رؤساء، و چهار هزار دیگر، اُتباع بوده اند.

آن شکنجه بسبب این است که البته آن کافران (یعنی کفار قریش) خدا و پیامبر خدا را مخالفت کردند (و در افتادند) و هرکه خدا و پیامبرش را مخالفت کند (و در افتد)، پس البته خدا سخت شکنجه است. آن، شکنجه تان است، پس آن را بچشید و البته از آن کافران است عذاب آتش.

## سوره الأنفال (8): آیات 15 تا 16

### اشاره

15 16 يَا أَيُّهَا... الْمَصِيرُ

### قدغن آکیدا از فرار از میدان جنگ

ای مسلمانان! چون برخورد کنید با آنان که کفر را پیشه کردند در حالی که انبوه و درهم پیوسته اند برای جنگ با شما پس پشتها را بر ایشان نگردانید (یعنی هزیمت نکنید) و هرکه در روز جنگ پشت خود را بر ایشان بگرداند - مگر برای تاکتیک نظامی (همچون جولان و یا کز و فرّ جهت کارزار) یا پناه جو باشد بسوی گروهی دیگر از مسلمانان (که از میمنه به میسر رود و یا بالعکس) - پس علی التحقیق به خشمی از خدا، بازگشته، و جایگاه او جهنم است و جهنم بدسرانجامی است.

## سوره الأنفال (8): آیات 17 تا 18

### اشاره

17 18 فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ... الْكَافِرِينَ

### 7 - پرتاب کردن پیامبر (ص) مشت خاک و سنگریزه را بر روهای لشکر کفار در جنگ «بدر»

پس (ای مسلمانان! شما) کفار را نکشتید و لیکن خدا ایشان را کشت. و ای پیامبر! (تو آن مشت خاک سنگریزه را) پرتاب نکردی (و به هدف نرسانیدی) چون پرتاب کردی، و لیکن خدا (آن را) پرتاب کرد (و به هدف رسانید یعنی به چشم کفار رسانید تا آنها را نابود سازد) و تا مسلمانان را از خود عطائی نیکو عطاء کند، زیرا البته خدا شنوا و داناست. آن جریان کار شما بود (که در جنگ «بدر» دیدید) و البته خدا حیلۀ کافران را سست کننده (و باطل سازنده) است.

## سوره الأنفال (8): آیه 19

### اشاره

19 إِنْ تَسْتَفْتِحُوا... الْمُؤْمِنِينَ

### چسبیدن کفار قریش به پرده های کعبه و طلب فتح کردن آنان بر ضد مسلمانان

(ای کافران قریش!) اگر (باز هم بر ضد مسلمانان) طلب فتح و نصرت کنید،



پس علی التحقیق آن فتح (که مطلوب ماست) شما را آمد، و اگر (از مقاومت با مسلمانان) بازایستید، پس آن برای شما خوب است، و اگر بازگردید (برای جنگ) (به یاری مسلمانان) باز میگردیم، و جماعت شما، چیزی از (نگرانیهای) شما را دفع نمی کند و اگرچه بسیار باشد، و البته خدا با مسلمانان است.

## سوره الأنفال (8): آیات 20 تا 22

### اشاره

20-22 يَا أَيُّهَا ... لَا يَعْزُبُونَ

### فرمان خدا به مسلمانان

ای مسلمانان! خدا و پیامبرش را فرمان ببرید و از پیامبر رو مگردانید و حال آنکه (قرآن را) می شنوید. و مانند آن کسان (یعنی همچون اهل کتاب) مباشید که گفتند: «شنیدیم» و حال آنکه ایشان (چون نفعی از شنیدن خود بر نمی گیرند گوئی) نمی شنوند.

البته نزد خدا بدترین جنبنندگان (بر روی زمین)، کرانند (از شنودن حق)، گنگانند (از گفتن حق) همانها که (حق را) در نمی یابند.

## سوره الأنفال (8): آیه 23

### مقدمه

کفار مکه می گفتند: ای محمد! قصی بن کلاب<sup>(1)</sup> را که مردی مبارک بود زنده گردان تا بر صدق تو گواهی دهد و به تو ایمان آورد، حق سبحانه می فرماید که:

اگر خدا، کلام قصی را هم به ایشان بشنوند ایمان نمی آورند (تفسیر کاشفی در یک قول).

23 وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ ... مُعْرِضُونَ

### اگر «قصی» را هم زنده کنیم باز ایمان نمی آورند

و اگر خدا نیکوئی (و انتفاع) در کفار (همین کفار مکه)، سراغ داشت البته (سخن قصی را) به ایشان می شنوید، و اگر (قصی زنده شده بود و سخن خود را) به ایشان شنوید بود البته (باز هم) رو بر می گردانیدند و حال آنکه آنان اعراض کنان بودند.

ص: 34

---

1- «قصی» (بر وزن حسین) و «کلاب» (بر وزن کتاب) هر دو از اجداد پیامبر (ص) اند.

اشاره

24 25 يَا أَيُّهَا ... الْعِقَابِ

فرامین خدا به مسلمانان

ای مسلمانان! خدا را اجابت کنید و پیامبرش را اجابت کنید چون پیامبرش شما را به چیزی بخواند که (دل) شما را زنده می سازد.

و بدانید که: «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»: البته خدا میان شخص و دل او، حایل می شود.

(و نیز بدانید) و البته مطلب مهم این است که بسوی خدا (گرد آورده و) رانده می شوید.

و (نیز) از فتنه ای (و گناهی) پرهیزید که البته البته خاصه به کسانی که ستم کردند از شما، نمی رسد (مخصوص ستمکاران نمی شود بلکه اثر آن به ستمکار و غیر ستمکار هر دو می رسد، و آن وقتی است که کلمه مسلمانان افتراق حاصل کند و بدعتها ظاهر گردد و در امر به معروف و نهی از منکر چشم پوشی و در کار جهاد مسامحه شود)(1).

و (نیز) بدانید که البته خدا سخت شکنجه است.

سوره الأنفال (8): آیه 26

اشاره

26 وَ اذْكُرُوا ... تَشْكُرُونَ

خطاب خدا به مسلمانان مهاجرین

و (ای مهاجرین! نعمت خدا را) یاد کنید آن وقت که شما اندک بودید، بیچاره شدگان در زمین (همان زمین مکه در پیش از هجرت)، می ترسیدید از اینکه مردم شما را بربایند (: در مکه بیم داشتید که کفار قریش شما را بربایند و در خارج مکه بیم داشتید که مشرکان عرب بر شما تاختن آرند و همچون مرغانی که دانه را می ربایند شما را از زمین برچینند) پس خدا شما را (در مدینه) جای داد و خدا شما را به نصرت خود تقویت کرد و خدا از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد، باشد و (باید) که شما (خدا را) سپاسگزاری کنید.

ص: 35

1- چو از قومی یکی بی دانشی کرد نه «که» را منزلت ماند نه «مه» را شنیدستی که گاوی در علف زار بیالاید همه گاوان ده را

کلبی و زهری گفته اند (و هم روایت شده از امامین همامین محمد الباقر و جعفر الصادق علیهما السلام) که: موضوع آیات آینده دربارهٔ أبو لبابه (1) بن عبد المنذر أنصاری است و تفصیل موضوع این است که: پیامبر صلی الله علیه و آله بیست و یک شب یهودان بنو قریظه را محاصره کرد، پس درخواست صلح کردند بهمان گونه که با یهودان بنو النضیر (هم کیشانسان) صلح شده بود یعنی به أذرعات و أریحا (2) از سرزمین شام بروند و لیکن (خیانت شدید آنها مانع پذیرفته شدن این تقاضا شد و) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هرچه سعد بن معاذ حکم کرد همان حکم را اجراء می کنیم. یهودان گفتند: پس أبو لبابه را نزد ما بفرست - أبو لبابه طرف مشورت یهودان بود زیرا عیال و مال و فرزندان نزد یهودان بودند - پس حضرت، أبو لبابه را نزد آنان فرستاد، گفتند:

ای أبو لبابه! نظریه تو چیست؟ آیا حکم سعد بن معاذ را بپذیریم؟ أبو لبابه با دست خود به گلویش اشاره کرد که «ذبح» است و نپذیرید.

جبرئیل آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. أبو لبابه گفت: به خدا قسم! پا از پا برنداشته بودم که دریافتم به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت کرده ام. پس آیه در این باره نازل شد.

أبو لبابه خود را بر ستونی از ستونهای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بست (3) و قسم یاد کرد که: نه غذاء می خورم و نه آب می چشم تا بمیرم یا خدا توبه مرا قبول کند، أبو لبابه هفت شبانه روز بر این منوال گذرانید و بی هوش شد سپس خدا توبه او را پذیرفت چون به أبو لبابه خبر داده شد که توبه ات قبول شد، قسم یاد کرد که خودم را از ستون باز نمی کنم تا پیامبر صلی الله علیه و آله مرا باز کند، پس حضرت او را از ستون باز کرد، سپس

ص: 36

---

1- «لبابه» بر وزن عصاره است.

2- «أذرعات» بفتح همزه و سکون ذال و کسر راء است و «أریحا» بفتح همزه و کسر راء یائی است (معجم البلدان).

3- به ص 1069 جلد دوم مقدمه مراجعه شود.

أبو لبابه گفت: توبه من زمانی کامل می شود که خانه قومم را که در آن گناه کرده ام رها سازم و مالم را بالتمام انفاق کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: يك سوم مالت را صدقه بده تو را کافی است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

## سوره الأنفال (8): آیات 27 تا 29

### اشاره

يَا أَيُّهَا... الْعَظِيم

### خیانت «أبو لبابه» و توبه او

ای مسلمانان! با خدا و پیامبر خیانت مکنید، و امانتهای یکدیگر را خیانت مکنید و حال آنکه می دانید (که حفظ امانت بر شما واجب است) و (خود را برای مال و فرزندان گرفتار خیانت مکنید و) بدانید که البته مالهای شما و فرزندان شما فتنه است (خدا به آن، شما را می آزماید) و (بدانید که) البته خدا مزدی بزرگ نزد او است.

ای مسلمانان! اگر از مخالفت فرمان خدا بترسید خدا به شما «فرقان» می دهد (یعنی نوری که بوسیله آن حق را از باطل جدا سازید) و بدیهای شما را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

## سوره الأنفال (8): آیه 30

### مقدمه

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمانان مکه اجازه هجرت به مدینه داد و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله عزم مدینه کردند و جز أبو بکر و علی کسی در خدمت سید عالم نماند، کفار قریش از جمله:

عتبه و شیبه دو پسر ربیع و نضر بن الحارث و أبو جهل بن هشام و أبو البختری بن هشام<sup>(1)</sup> و زمعه بن الأسود<sup>(2)</sup> و حکیم بن حزام و أمیه بن خلف و دیگران در مکه در «دار الندوه» که خانه قصی بن کلاب بود گرد آمدند و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله به مشورت پرداختند

ص: 37

1- أبو البختری بفتح باء و سکون خاء و فتح تاء و کسر راء و شد یاء است. وی در جنگ بدر کشته شد.

2- زمعه بن الأسود بن مطلب بن أسد بفتح زای و نیز فتح میم و عین است (سیره ابن هشام ج 1 و 2 ص 709).

ابلیس بصورت «شیخ نجدی» به آن مجمع وارد شد: یکی گفت: محمد را در خانه باید محبوس ساخت و در خانه را مستحکم کرد و از روزنه باید آب و نان به او داد تا بمیرد، ابلیس این رأی را نه پسندید و گفت که: اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز در شهر مکه بسیارند، همه اتفاق نموده با شما جنگ می کنند و او را خلاصی می دهند. دیگری گفت: او را از این ولایت بیرون باید کرد تا هرجا که خواهد برود. ابلیس گفت: هرجا برود مردم فریفته او می شوند و جمعی بسیار را فریب می دهد و می آیند و با شما مقاتله می کنند. أبو جهل گفت: رأی من این است که: از هر قبیله از قریش و حلفاء (یعنی هم پیمانان ایشان) يك كس را بطلبیم تا باتفاق، او را بکشند و خون او در قبائل منتشر گردد و بنی هاشم با تمام قبائل نمی توانند محاربه نمود، بالضرور، به دیه راضی می شوند. ابلیس گفت: رأی، این است.

پس أبو جهل از هر قبیله ای کسی را طلبید و مقرر شد که در شب تعیین شده حضرت را بکشند. جبرئیل به آن حضرت خبر داد و آن حضرت علی علیه السلام را بر فراش خود خوابانید و با أبو بکر به «غار» رفت. حق سبحانه پیامبر خود را از آن موضوع یادآوری می کند (تفاسیر کاشفی و مجمع البیان اقتباسا) در تفسیر اخیر مزیدا (به ترجمه) نوشته که: چون کفار صبح کردند و از «فراش» حضرت تفتیش نمودند، علی علیه السلام را دیدند، پس از علی علیه السلام پرسیدند که: محمد کجاست؟ علی علیه السلام گفت: «من اطلاع ندارم» پس پی جور رد پای حضرت شدند تا به کوه «ثور» رفتند و از آنجا به غار رسیدند، دیدند که عنکبوت بر در غار تار تنیده است، با خود گفتند: اگر محمد در این غار بود تار عنکبوت بر در غار نبود پس پیامبر صلی الله علیه و آله سه شبانه روز در غار ماند، آنگاه عازم مدینه گردید.

30 وَإِذْ يَمْكُرُ... الْمَاكِرِينَ

**مکر در برابر مکر ()**

مکر در برابر مکر (1)

و ای پیامبر! (نعمت خدا را یاد کن) آنگاه که آنها که کفر پیشه کردند در

ص: 38

1- کلوخ انداز را پاداش سنگ است.

حق تو مکر (و بدسگالی) می کردند تا تو را حبس کنند یا تو را (به شمشیرهای مختلف) بکشند یا تو را (از مکه) بیرون کنند و ایشان (بدسگالی و) مکر می کردند و خدا (با ایشان بدسگالی و) مکر می کرد و خدا بهترین جزاءدهندگان مکر (و بهترین بدسگالان بدسگالان) است.

## سوره الأنفال (8): آیات 31 تا 34

### مقدمه

نضر بن حارث برای تجارت به بلاد فارس رفت و قصه رستم و اسفندیار را خرید و به مکه برد و گفت: اینک افسانه ای آورده ام شیرین تر از افسانه های محمد که بر ما می خواند، حق سبحانه از عناد نضر خبر می دهد (تفسیر کاشفی) (این موضوع در سوره لقمان هم معنون است).

31 32 33 34 وَإِذَا تُلِي... لَا يَعْلَمُونَ

### رد بر گفتار نضر و هم مشربان او، و رد بر درخواست «عذاب جمعی» پذیرفته شدن «عذاب فردی»

و چون آیات ما (یعنی قرآن ما) بر این جماعت (یعنی نضر و هم مشربان و پیروان او) خوانده می شود، می گویند: «محققا این کلام را شنیدیم، اگر بخواهیم مثل این را می گوئیم، این نیست مگر افسانه های پیشینیان»<sup>(1)</sup>.

و (ای پیامبر! یاد کن که) چون (به نضر گفتی: وای بر تو! این قرآن افسانه نیست بلکه این کلام خداست و خدا آن را نازل فرموده، او و هم مشربان و پیروانش در جواب) گفتند: بار خدایا! اگر این قرآن، همان قرآن حق است از پروردگارت، پس بر ما سنگی از آسمان بباران یا ما را عذابی دردناک بیاور.

و (لکن) ای پیامبر! خدا چنان نیست که تا (به عذاب استیصال یعنی دسته جمعی -) آنها را عذاب کند و حال آنکه تو در میان ایشان و (نیز) خدا عذاب کننده ایشان

ص: 39

---

1- جوابشان در جای دیگر نقل شده که: اگر انس و جن جمع شوند و بخواهند چنین کتابی بیاورند، نمی توانند مثل آن را بیاورند.

نیست و حال اینکه (در میان کفار مکه، مسلمانان مکه(1) هستند که) ایشان طلب آمرزش می کنند(2).

و (اما عذاب انفرادی، پس) چیست آنها را (و چرا) خدا آنها را (یعنی کفار قریش را) عذاب نکند؟! و حال اینکه ایشان (پیامبر و مسلمانان را) از (ورود به) مسجد الحرام باز می دارند (و می گویند: ما کارسازان مسجد الحرام هستیم) و حال اینکه آنان کارسازان مسجد الحرام نیستند، نیستند کارسازان مسجد الحرام مگر متقیان (یعنی پرهیزکنندگان از شرک و معاصی) و لکن بیشتر کفار نمی دانند (یعنی توده کفار نمی دانند که رؤساء کفار قریش، کارساز مسجد الحرام نیستند).

## سوره الأنفال (8): آیه 35

### اشاره

35 وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ ... تَكْفُرُونَ

### نماز کفار

و نمازشان (یعنی دعاء مشرکان) نزد خانه (خانه خدا) نبود مگر صفیر زدن و دست بر دست کوفتن، پس (ای کافران!) عذاب را بپشید بسبب آن که کفر می ورزیدید(3).

## سوره الأنفال (8): آیات 36 تا 37

### مقدمه

### اشاره

بعد از خروج کفار قریش از مکه و عزیمت به «بدر» دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هریکی از ایشان در روزی لشکر را طعام بدهد، پس هریکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روز می کشتند حق تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ...» (تفسیر کاشفی اقتباسا).

ص: 40

---

1- تفسیر مجمع البیان.

2- عذاب دسته جمعی در دو صورت عملی نیست: 1- در صورتی که پیامبر (ص) که رحمة للعالمین است در میان کفار باشد 2- اگر پیامبر نباشد، مسلمانانی استغفارکنندگان در میان کفار باشند.

3- این آیات هم برسم عهد جاهلیت گروهی از متدروشان، عباداتشان شعر خواندن و صفیر کشیدن و دستک کوبیدن است (العیاذ باللّٰه).

از بنی هاشم: عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف.

از بنی عبد شمس: عتبة بن ربيعة بن عبد شمس بن عبد مناف.

از بنی نوفل: حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف. و طعيمة بن عدی بن نوفل (با کومك هم).

از بنی أسد: أبو البختري بن هشام بن حارث بن أسد و حکيم بن حزام بن خويلد بن أسد (با کومك هم).

از بنی عبد الدار: نصر بن حارث بن كلدة بن علقمة<sup>(1)</sup> بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصی.

از بنی مخزوم: أبو جهل بن هشام بن مغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن يقظة.

از بنی جمح: أمية بن خلف بن وهب بن حذافة بن جمح.

از بنی سهم: نبيه و منبه دو پسر حجاج بن عامر بن حذيفة بن سعد بن سهم بن عمرو (با کومك هم).

از بنی عامر: سهيل بن عمرو بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن مالك بن حسل بن عامر بن لؤی<sup>(2)</sup> (سيرة ابن هشام ج 1 و 2 ص 664 تا 666).

ص: 41

---

1- ابن هشام، علقمة بن كلدة گفته.

2- «نوفل» بر وزن جعفر و «طعيمة» بضم طاء و فتح عين و فتح میم است. «بختري» بفتح باء و فتح تاء و كسر راء و شد ياء است. «نصر» بر وزن وقت و «كلدة» بفتح كاف و لام و دال هر سه و «علقمة» بر وزن مرحله و «قصی» بر وزن حسین است. «يقظة» بر وزن صدقه است. «أمية» بر وزن طعيمة و «خلف» بر وزن أسد و «وهب» بر وزن وقت و «حذافة» بر وزن عصاره و «جمح» بضم جيم و فتح میم است. «نبيه» بر وزن حسین و «منبه» بر وزن معلم و «حجاج» بر وزن صراف و «حذيفة» بضم حاء و «سعد» و «سهم» بر وزن وقت است. «سهيل» و «لؤی» بر وزن حسین و «حسل» بر وزن فکر است.

### نکوهش به مطعمون لشکر کفار

البته کسانی که کفر پیشه کردند، اموال خود را خرج می کنند (شتر می خرند و می کشند و به کفار می دهند) تا (مردم را) از راه خدا بازدارند، پس البته اموال خود را خرج می کنند سپس آن خرج مایهٔ پشیمانی و غم برای ایشان می شود (مال، رفته و مقصود حاصل نشده) سپس شکست داده می شوند. و کسانی که کفر پیشه کردند بسوی جهنم گرد آورده (و رانده) می شوند. (جهنم برای این است که) تا خدا ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاک را بعضی از آن را بر بعضی دیگر بنهد پس ناپاک را همگی بر هم بچفساند(1) پس آن ناپاک را در جهنم درآورد، آن گروه (متفقان بدر)، هم ایشان زیان کارانند.

### سوره الأنفال (8): آیه 38

#### اشاره

38 قُلْ ... الْأَوَّلِينَ

#### اخطار شدید به کفار

ای پیامبر! به کسانی که کفر را اختیار کردند بگو: اگر (از کفر و دشمنی با پیامبر) بازایستند، بسود ایشان آنچه که گذشته است (از گناهانشان)، آمرزیده می شود، و اگر (به دشمنی با پیامبر و جنگ) بازگردند، پس علی التحقیق سنت (و روش) پیشینیان سپری شده است (و دورهٔ بت پرستی سر آمده است)(2).

### سوره الأنفال (8): آیات 39 تا 40

#### اشاره

39 40 وَقَاتِلُوهُمْ ... النَّصِيرُ

#### اخطار به مسلمانان برای ریشه کن کردن شرک

و ای مسلمانان! با مشرکان کارزار کنید تا دیگر شرک (در پای تخت توحید یعنی مکه) باقی نماند و دین (و پرستش) همه اش برای خدا باشد، پس اگر (کفار مکه از شرک و از کارزار با مسلمانان) بازایستادند پس البته خدا به آنچه می کنند بیناست (و مزد آنها را می دهد). و اگر اعراض کردند (ورخ تافتند) پس بدانید که البته خدا

ص: 42

1- همچون بار پنبه که «مگنه» می کنند یعنی در هم می کوبند.

2- «آن دفترها را گاو خورد و گاو را قصاب برد»، «آن ممه را لؤلؤ برد». ب.

کارساز (و مددکار) شما (مسلمانان) است. خدا خوب کارسازی است و خوب یاری دهنده ای است.

مقدمه چون خدا صدقات را بر سادات حرام ساخت در عوض خمس را برای آنان مقرر کرد.

شیخ بهائی (علیه الرحمه) در کتاب «جامع عباسی» به خلاصه نوشته که: خمس در هفت چیز واجب است:

اول: غنیمتی که از کافران حربی بدست آید.

دوم: هر معدنی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و گل ارمنی و مانند آن.

سیم: هر چه از دریا به غواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن.

چهارم: مال حلال هرگاه به مال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما این قدر معلوم باشد که از پنج يك زیاده نیست در این صورت خمس آن را می باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال می شود، و اگر معلوم باشد که از پنج يك زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید کرد و به فقراء و مساکین تصدق باید نمود.

پنجم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آن را بدهد.

ششم: زری که در زمین یافت بشود، پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد، و باقی از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد، «لقطه»<sup>(1)</sup> است و احکام لقطه بر آن

ص: 43

---

1- «لقطه» بضم لام و فتح قاف و نیز فتح طاء بمعنی برداشتن چیزی است که اگر بردارند ضایع شود همچون حیوان گمشده و... (جامع عباسی).

جاری است.

هفتم: فایده ای که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن به هم رسد، پس هرگاه آن فایده زیاده از کل اخراجات يك ساله این کس باشد خمس زیاده را باید داد، و اگر در آن سال پیشکشی بشخصی بدهد یا زن بخواهد یا او را جریمه کنند از جمله اخراجات سال حساب است.

بعد شیخ به خلاصه نوشته که: نصف خمس تعلق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر به سادات یعنی جمعی که از جانب پدر به هاشم - که جدّ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است - منسوب اند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند بشرط آن که شیعه اثنی عشری باشند و ایتام یا مساکین یا ابناء سبیل باشند و نصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال می تواند که خود میانه ایشان قسمت نماید، و اما آن نصف که تعلق به حضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که به مجتهد دهد تا مجتهد آن را میانه جماعت قسمت نماید.

## سوره الأنفال (8): آیه 41

### اشاره

41(1) وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ (2) مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ (3)... قَدِيرٌ

### خمس

و (ای مسلمانان!) بدانید البته هرگاه فائده ای بدست آوردید از هرگونه

ص: 44

1- الآية نزلت ببدر وقال الواقدي: كان الخمس في غزوة بني قينقاع بعد بدر بشهر و ثلاثة أيام للنصف من شوال على رأس عشرين شهرا من الهجرة (تفسير روح البيان).

2- غنم: بفتح غين و كسر نون و فتح ميم، يغنم (بر وزن يعلم) غنما (بر وزن قفل) الشيء: فاز به و ناله بلا بدل و (نيز) غنم: غنما و غنما و غنما و غنمة و غنمانا (بر أوزان قفل و وقت و أسد و طريقه و عثمان): أصاب غنيمة. و الغنيم و الغنيمة جمعه غنائم: ما يؤخذ من المحاربين عنوة (نيز) المكسب عموما (المنجد).

3- این (الف لامها)، در «ذی القربی» و ما بعد آن، الف لامهای عهد است و لذا در ترجمه عبارت، (خاندان او) را برای همین معنی، نوشتم. ب.

چیزی باشد پس البته از آن خداست يك پنجم آن، و از آن پیامبر است، و از آن خویشان پیامبر و یتیمان و مساکین و مسافران در ماندگان (خاندان او) است؛ اگر به خدا ایمان آورده اید و به آنچه بر بنده مان «محمد» در روز فرقان (همان روز بدر، همان روز جدا شدن حق از باطل) در روزی که دو لشکر [اسلام و کفر (در بدر) (در بامداد روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری(1))] رویه رو شدند (از یاری و از فرشتگان)، فروفرستادیم، و خدا بر هر چیزی تواناست(2).

## سوره الأنفال (8): آیه 42

### اشاره

42 إِذْ أَنْتُمْ ... مِنْكُمْ

### 8 - نقاط ضعف محل اقامت مسلمانان در «بدر» و ظفر یافتن آنان!

(ای مسلمانان! یاد آرید از(3) آنگاه که شما بر کناره فرودین دره بودید، و ایشان (همان کفار قریش) بر کناره فرازین دره بودند، و کاروان (همان کاروان کفار قریش به ریاست اُبو سفیان و اصحاب او) فرودتر از شما بودند (و راه فتح و ظفر از هر سو بر شما بسته بود، و اسباب ظاهری فتح و ظفر برای کفار قریش مهیا بود و مع ذلك خدا فتح و ظفر را نصیب شما کرد و دشمنان شما را شکست داد و مقهور و مغلوب نمود).

ص: 45

1- ج اول مقدمه همین تفسیر ص 581 و 582 را ببینید.

2- بزرگان اهل سنت با اینکه صدقات بر سادات حرام است موارد و نیز مصارف خمس را هم با فتاوی ظالمانه خود پای مال کرده اند و به غنیمت جنگ که اکنون موجود نیست منحصر کرده اند و علاوه در طرز تقسیم، ظالمانه فتوی داده اند و بعضی دیگر حرمت صدقات را هم نقض کرده اند و می گویند: این حرمت در عهد پیامبر (ص) بوده! چنانکه در تفسیر روح البیان گفته است. پس به خلاصه حکم حرمت صدقات بر سادات و حکم وجوب خمس را نسخ شده باید تلقی کرد و ریشه این فتواها را زیر دیوار سقیفه بنی ساعده باید جست. ب. (قرآن کنند حرز و امام زمان کشند)

3- در بعض تفاسیر آیه 42 را به آیه 41 ربط داده اند و تفسیر متن اقتباس از تفسیر کاشفی است.

## 9 - در برابر امر واقع قرار گرفتن مسلمانان در «بدر» بحکم خدا

و (ای مسلمانان!) اگر (درباره جنگ با لشکر دشمن) وعده گذارده بودید (پس از اطلاع بر جهات ضعف خودتان و جهات قوت دشمنانتان) البته در (زمان و مکان) وعده خود اختلاف می نمودید (جمعی موافق جنگ بودند و جمعی مخالف جنگ و برای کارزار بصورت دسته جمعی حاضر نمی شدید و همگی کشته می شدید) - و لکن (همگی در برابر امر واقع قرار گرفتید، و خدا چنین کرد) تا خدا کاری را که کردنی بود (از شکست مشرکان و پیروزی مسلمانان) به انجام برساند. تا (با مشاهده و تفکر در آیات بزرگ خدا در واقعه «بدر») بر مردم تا قیام قیامت حجت، قائم شده باشد و) هلاک شود هرکه هلاک شده از بعد از قیام حجت و زنده شود هرکه زنده شده از بعد قیام حجت. و البته خدا (به اقوال مسلمانان و کافران) شنواست و (به احوال آنان) داناست.

## سوره الأنفال (8): آیه 43

### مقدمه

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که روزش جنگ «بدر» واقع شد در رؤیا لشکر قریش را در نهایت کمی و ذلت دید، و حضرت تأویل فرمود که: مسلمانان غالب و کفار مغلوب خواهند شد (اقتباس از تفسیر کاشفی).

در تفسیر قمی به ترجمه نوشته که: خطاب در آیه با پیامبر است و مقصود، أصحاب آن حضرت است (1) و این خواب را أصحاب هم دیده اند.

43 إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ ... الصُّدُورِ

## 10 - خواب دیدن پیامبر و مسلمانان در «بدر»

(و ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که خدا آنان (یعنی لشکر کفار قریش) را به تو در خواب تو می نمود «اندک»، و اگر آنان را به تو «بسیار» نموده بود، البته سستی

ص: 46

---

1- و لذا ضمائر جمع در آیه به کار رفته است.

می کردید و در کار (جنگ) با هم نزاع می کردید و لیکن خدا شما را (از سستی و نزاع) به سلامت داشت زیرا البته خدا به آنچه در سینه هاست (از جرأت و شکیبائی و بیم و بی تابى) داناست.

## سوره الأنفال (8): آیه 44

### مقدمه

لشکر دشمن در نظر لشکر مسلمانان کم جلوه کرد تا آنجا که «ابن مسعود» به یکی از سپاهیان که پهلویش بود گفت: آیا عده دشمن هفتاد نفر است! و او گفت: بنظر من صد نفر است. در صورتی که عده دشمن بین نهصد و پنجاه تا يك هزار نفر بود (تفسیر روح البیان به ترجمه).

44 وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ... قَلِيلًا

### 11 - تصرف خدا در دید مسلمانان در «بدر»

و (ای مسلمانان! یاد کنید از) آنگاه که خدا آنها (یعنی لشکر دشمن) را چون روبه رو شدید در چشمهای شما «اندك» می نمود (تا دل شما بر جنگ با ایشان قوی شد).

<مقدمه> أبو جهل با لشکر دشمن گفت: با سلاح، جنگ مکنید بلکه مسلمانان را بگیرید و دست بر سینه ها بربندید (تفسیر کاشفی) أبو جهل گفت: مسلمانان «أكلة جزور» اند و این مثل برای چیزی کم زده می شود یعنی شماره آنها بقدری است که خوردن يك شتر، آنها را سیر می کند باری اول بار مسلمانان در نظر کافران کم نشان داده شدند تا دشمن فرار نکند چنانکه شیطان فرار کرد و لیکن خدا باز در دید کافران در میدان جنگ تصرف کرد و لشکر اسلام را دو برابر (دو برابر خودشان یعنی سیصد و اندی با دو برابر لشکر کفار یعنی در حدود دو هزار) دیدند و لذا کفار مبهوت شدند و دلشان شکست و در آنها شکست افتاد و این جریان از غرائب قدرت کامله الهیه است که در

ص: 47

دیدگان لشکر کفار این گونه تصرفات کرده است (تفسیر روح البیان باقتباس).

وَيَقْلُلُكُمْ... الْأُمُورُ

## 12 - تصرف خدا در دید لشکر کفار در «بدر»

و (ای مسلمانان! یاد کنید از آنگاه که) خدا شما را در چشمهای آنان (یعنی لشکر دشمن) اندک می نمود (و شما را کم نشان می داد) تا (دشمنان دلیر شدند در کارزار با شما و از آن حساب برنداشتند و تهیه اسباب جنگ آن گونه که شایسته بود نکردند، و لیکن در میدان کارزار، شما را دو برابر دیدند، این جریانها برای این بود که:) خدا کاری را که کردنی بود (از: شکست مشرکان، و پیروزی مسلمانان) به انجام برساند، و همه کارها بسوی خدا بازگردانیده می شود.

## سوره الأنفال (8): آیات 45 تا 46

### اشاره

45 46 يَا أَيُّهَا... الصَّابِرِينَ

## تعلیمات جنگی برای مسلمانان روزگار آینده

ای مسلمانان! چون با گروهی (از کفار که قصد جنگ با شما را دارند) روبه رو شدید، پس پایداری کنید (و از جنگ با ایشان رخ برمتابید) و خدا را بسیار یاد کنید تا (در میدان جنگ ظفر یابید و بر دشمن پیروز شوید و) رستگار شوید. و خدا و پیامبرش را فرمانبرداری کنید. و با یکدیگر نزاع مکنید که در نتیجه سست (و بزدل و بددل) شوید و دولت (و نسیم «باد صبای» فتح و نصرت بشما نوزد و نیرو و آبروی) شما برود، و (در میدان کارزار) شکیبائی کنید، زیرا البته خدا با صابران است.

## سوره الأنفال (8): آیه 47

### مقدمه

أهل مکه که به حمایت کاروان بیرون آمده بودند، در راه، خبر به ایشان رسید که کاروان از «بدر» به سلامت گذشت، پس عزم مراجعت به مکه کردند و لیکن أبو جهل که در «جحفه» بود گفت: لابد است از اینکه به «بدر» برویم و دشمنان خود را بکشیم و باقی را اسیر کنیم و اطعام نمائیم و شراب بنوشیم و زنان آوازه خوان، خوانندگی کنند تا آوازه ابهت ما در طوائف عرب منتشر شود و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی

ص: 48

بگیرند، خدا در این آیه مسلمانان را که از دیار خود برای جنگ بیرون می آیند از این گونه عجب و ریا منع فرموده (اقتباس از تفسیر کاشفی و غیره).

47 وَلَا تَكُونُوا ... مُحِيطٌ

### دنباله تعلیمات جنگی

و (ای مسلمانان!) مانند کسانی (یعنی کفار قریش) مباشید که از سراها و منزلهای خودشان از روی سرکشی و فخر و برای خودنمایی به مردم بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و بقایای آنها باز میدارند)، و حال آنکه خدا به آنچه می کنند محیط است (و چیزی از علم او و از قدرت او بیرون نتواند رفت).

### سوره الأنفال (8): آیه 48

#### مقدمه

چون کفار قریش از مکه اردو بیرون زدند و به حوالی منزل اعراب «بنی کنانه» رسیدند بجهت کینه قدیم که میان ایشان بود اندیشناک شدند و خواستند که برگردند، لیکن «ابلیس» بصورت «سراقه بن مالک» که مهتر بنی کنانه بود برآمده بر ایشان ملاقات نمود و گفت: شما نیکو حمایت می کنید بروید و من ضامنم که از «بنی کنانه» ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی می دارم، پس ابلیس با جمعی شیاطین همراه ایشان روی به «بدر» آوردند. حق سبحانه از این موضوع خبر می دهد (تفسیر کاشفی اقتباسا).

48 وَإِذْ زَيْنَ ... جَارٌ لَّكُمْ

### فعالیت شیطان برای جنگ «بدر»

فعالیت شیطان (1) برای جنگ «بدر»

و (ای مسلمانان! یاد کنید از) آنگاه که شیطان برای آنان (یعنی برای کفار قریش) کردارهای ایشان را (در دشمنی با پیامبر) بیاراست و گفت: هیچ کس از مردم، امروز بر شما چیره (و غالب) شونده نیست، و البته من فریادرس و زنهاردهنده ام شما را (از مردم بنی کنانه).

ص: 49

---

1- مراد ابلیس است و به ابلیس، «شیطان» هم گفته می شود.

<مقدمه> در روز جنگ «بدر» چون فرشتگان فرود آمدند شیطان ایشان را دیده روی به فرار نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود، حارث گفت: ای سراقه! در چنین حالی ما را فرومی گذاری؟! شیطان دست در سینه اوزد و گفت: من از زنهار شما بیزارم و من فرشتگان را که شما نمی بینید، می بینم.

نقل است که شکست خوردگان جنگ «بدر» بعد از رجوع به مکه به سراقه پیغام فرستادند که تو لشکر ما را منهزم ساختی، سراقه قسم یاد کرد که تا خبر شکست شما را نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم، پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده است (تفسیر کاشفی).

فَلَمَّا تَرَأَتْ ... الْعِقَابِ

### فرار شیطان از فرشتگان در روز جنگ «بدر»

پس چون دو لشکر (کفر و اسلام) یکدیگر را دیدند (و رویه رو شدند) شیطان بر دو پاشنه خود بازگشت (و فرار کرد) و گفت: البته من از شما بیزارم زیرا البته من آنچه را شما نمی بینید، می بینم، البته من از خدا می ترسم (!) و خدا سخت شکنجه است.

### سوره الأنفال (8): آیه 49

#### مقدمه

قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت، به دولت هجرت به مدینه سرفراز نشدند و در وقت خروج قریش با آنان به «بدر» آمدند و نیت ایشان آن بود که هر لشکری که بیشتر باشد، ایشان میل به آن طرف نمایند، چون کمی عدد مسلمانان را دیدند گفتند (1): این گروه مسلمانان فریب دین خود را خورده اند که با وجود کمی و عدم وسائل در برابر چنین لشکر آراسته ای آمده اند. خدا در

ص: 50

---

1- منافقان مدینه هم این سخن را گفته اند.

جوابشان فرمود: «اذ...» (تفسیر کاشفی اقتباسا).

49 اِذْ يَقُولُ ... حَكِيمٌ

### تهدید کردن خدا منافقان و بیماران روحی را

(ای مسلمانان! یاد کنید از) آنگاه که منافقان (ساکنین مدینه) و کسانی (از اهل مکه) که در دلهایشان بیماری (بیماری شرک، باقی) است می گفتند که: این مسلمانان را دینشان فریفته است (که با نداشتن عده و عده خود را به آب و آتش می زنند)، و (جوابشان این است که: هرکس بر خدا توکل کند، پس البته خدا غالب است و کارهایش از روی اساس است (و مسلمانان را فرو نمی گذارد).

### سوره الأنفال (8): آیات 50 تا 54

#### مقدمه

پیشاپیش جنگجویان مسلمانان، فرشتگان گردن می زدند و اسراء را در بند می کشیدند.

وَلَوْ تَرَىٰ ... ظَالِمِينَ

### فعالیت فرشتگان و جهت آن

و ای پیامبر! اگر می دیدی آنگاه که فرشتگان در جنگ «بدر» روح کافران را قبض می کردند، درحالی که روهای ایشان و پشتهای ایشان را می زدند و (می گفتند:) عذاب سوزان را بچشید (تعجب می کردی!) آن جریان بسبب آن کرداری است که دستهای شما پیش فرستاد و (بدانید که) البته خدا به بندگان ستمکار نیست.

(خوی این کفار) همچون خوی قوم فرعون و خوی کسانی است که از پیش از ایشان بودند که به آیات خدا کافر شدند، پس خدا آنان را به گناهانشان گرفت، زیرا البته خدا توانا و سخت شکنجه است.

آن گرفتن و شکنجه بسبب این است که البته خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است تغییردهنده نبوده تا آنکه آنان آنچه را که با خودهایشان است تغییر و تبدیل کنند و (بدانید که) البته خدا شنوا و داناست.

ص: 51

(خوی این کفار) همچون خوی قوم فرعون و خوی کسانی است که از پیش از ایشان بودند که آیات پروردگار خود را تکذیب کردند، پس ایشان را هلاک ساختیم بسبب گناهانشان، و آل فرعون را (در دریای قلزم) غرق ساختیم، و هریک از هلاک شدگان ستمکار بودند(1).

## سوره الأنفال (8): آیات 55 تا 59

### مقدمه

تفسیر کاشفی از «تبیان» نقل کرده که: یهودان بنی قریظه(2) عهد کرده بودند که دشمنان رسول (ص) را یاری ننمایند، ولی روز «بدر» مشرکان را بسلاح، مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند: فراموش کردیم. و دیگر باره عهد بستند ولی در روز جنگ «خندق» هم با أبو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند.

محرر این تفسیر گوید: بنابراین آیات 55-59 چند سال بعد از جنگ بدر نازل شده است.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ ... لَا يُعْزِرُونَ

### نقض عهد()

### نقض عهد(3)

البته بدترین جنبنندگان (بر روی زمین) نزد خدا کسانی هستند که کفر را اختیار کردند پس آنها اسلام نمی آورند، همانها که عهد بسته ای با ایشان از کفار، سپس عهد خود را در هر باری (که عهد می کنند) می شکنند و آنان (از نقض عهد پروائی

ص: 52

1- در آیه اول سخن از کفر است و در آیه دوم سخن از ظلم است، و مطلب این است که در حدیث آمده که: «الملك يبقی مع الكفر ولا يبقی مع الظلم» یعنی اگر ظلم نمی کردند باز دولتشان با داشتن کفر ادامه داشت اما، هم کفر اختیار کردند و هم ظلم کردند و لذا در عقوبتشان تسریع شده است (محرر این تفسیر).

2- واقدی نوشته که: آیه درباره یهودان بنی قینقاع است (تفسیر مجمع البیان).

3- این احکام منحصر به صدر اسلام نیست بلکه دستور و سرمشق است برای مسلمانان تا یوم القیام.

ندارند و) از مخالفت خدا نمی ترسند، پس ای پیامبر! اگر البته البته آنان را در جنگ دریایی پس (برمان و) متفرق ساز بسبب کشتن آنان کسانی را که از پس آنهاست (از دشمنان شما، یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله با تو برماند) تا کفار دیگر (پند و) عبرت بگیرند.

و اگر البته البته از قومی (که با آنها معاهده داری) از جهت خیانت آنها (که آثار خیانت در آنها هویدا شد) بترسی پس عهد را به نزد آنان بینداز (و اعلام کن که عهد از طرفین شکسته است تا طرفین در استحضار بر ختم معاهده یکسان و) برابر (باشید) زیرا البته خدا خیانت کاران را دوست نمی دارد.

و البته البته کسانی که کفر اختیار کردند گمان نبرند که بر من پیشدستی توانند کرد (یا از من توانند گریخت)، زیرا البته آنان مرا عاجز نمی توانند کرد.

## سوره الأنفال (8): آیات 60 تا 62

### اشاره

وَأَعِدُّوا... فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ

### فرمان خدا دائر بر وجوب تهیه تجهیزات جنگی و تنظیم رفتار با کفار

(1-) و (ای مسلمانان!) برای آنان (همان کفار مکه) آنچه بتوانید از سازوبرگ جنگ که لشکر به آن قوت می یابد و از اسبان بسته مهیا و آماده سازید که به این وسیله دشمن خدا را و دشمن خودتان را و دیگران از کافران را از جز آنان (یعنی از جز کافران مکه) که شما آنها را نمی دانید (و) خدا ایشان را می داند(1)، می ترسانید.

(2-) و (چون البته تهیه سازوبرگ جنگ محتاج به صرف مال است، بدانید) آنچه در راه خدا خرج کنید - از هرچه باشد - مزد آن بالتمام بشما داده می شود و شما ستم کرده نخواهید شد.

(3-) و اگر (کفار مکه) (و سایر کافران) به صلح با تو، میل کنند، پس تو هم به مصالحه میل کن (و روی خوش نشان بده) و (مترس از اینکه به مکر و حيله طرح

ص: 53

---

1- و آنها کفاری هستند که بین مسلمانان و آنان تا عصر حاضر جنگ واقع شده است و تا قیام ساعت هم جنگ واقع خواهد شد.

صلح انداخته باشند و) بر خدا توکل کن، زیرا البته خدا همان غیب مطلق (به گفتارها) شنوا و (به کردارها) داناست.

(4-) و اگر بخواهند تو را بفریبند (و خود را به صلح از جنگ بازدارند تا قوای کومکی و امدادی برای ایشان برسد یا تجهیزات خود را تکمیل کنند) پس (دلتنگ مشو و از خدعه و مکرشان اندیشه مکن زیرا) البته کفایت کننده تو خداست.

## سوره الأنفال (8): آیه 63

### مقدمه

دو طائفه «أوس» و «خزرج» (ساکنین مدینه) در عهد جاهلیت صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه حکمفرما بود و همواره به قتل و غارت اشتغال می نمودند و خدا به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلهای ایشان را با یکدیگر آفت داد. آیه در این باره آمد (اقتباس از تفسیر کاشفی و غیره) و اسم «أنصار» که مکرر در تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده می شود و در قرآن کریم در سوره توبه هم ذکر شده است، عبارت از همین دو طائفه است.

هُوَ الَّذِي ... حَكِيمٌ

### أنصار «أوس» و «خزرج»

ای پیامبر! آن غیب مطلق، کسی است که تو را قوت داد به یاری خود و به (یاری) مسلمانان (یعنی أنصار) و پیوند افکند (به دوستی) میان دلهای ایشان، اگر همه آنچه را که در زمین است (بجهت اصلاح میان آنها) خرج می کردی، میان دلهای ایشان آفت نمی دادی (و قادر بر آفت نبودی از شدت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند) و لیکن خدا (به حکمت بالغه خود) میان ایشان آفت افکند زیرا البته خدا غالب (و قادر) است و کارهایش از روی اساس است.

## سوره الأنفال (8): آیات 64 تا 65

### مقدمه

در غزوه «بدر» قبل از قتال، برای تقویت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و تسلیت

ص: 54

خاطر صحابه این آیت(1) نازل شد (چنان که در تفسیر کاشفی و تفسیر أبو الفتوح مذکور است) و در تفسیر مجمع البیان از کلبی روایت کرده که این آیه در «بیداء»(2) در غزوه «بدر» قبل از قتال نازل شده است.

64 65 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ... لَا يَفْقَهُونَ

### أمر به جنگ در «بدر»

ای پیامبر! کفایت کننده تو خداست و آنان که تو را پیروی کردند از مسلمانان.

ای پیامبر! مسلمانان را بر جنگ برانگیز (و تحریص کن و ایشان را گرم ساز)، اگر از شما مسلمانان بیست کس، صابران (و شکیبایان در معرکه جنگ) باشند، بر دویست کس (از مشرکان رزم آوران مکه) غالب می شوند و اگر از شما مسلمانان، صد کس باشند بر يك هزار کس از آنها که کفر اختیار کردند غالب می شوند. (آن پیروزی عدد کم بر عدد بسیار) برای این است که البته آنان (یعنی مشرکان مکه) قومی هستند که (قدرت و عظمت خدا و اثر خواست او را) نمی فهمند.

### سوره الأنفال (8): آیه 66

#### مقدمه

محرر این تفسیر گوید: امر مذکور در آیات 64 و 65 خاص جنگ «بدر» بود زیرا فرشتگان به کومک جنگجویان مسلمانان آمدند و بعدا که نفوس مسلمانان افزون شد دیگر به کومک فرشتگان نیاز نبود لذا آیه نازل شد که مسلمانان باتکاء خود جنگ کنند و از نیروی ایمان خود مدد بگیرند که باز هم با عدم امداد فرشتگان عده کم بر عده بسیار پیروز می گردد.

با این تقریر محرر این تفسیر، در آیات مزبوره، هیچ گونه نسخی موجود

ص: 55

---

1- دو آیه.

2- «بیداء» (بر وزن سلمان) نام سرزمینی است واقع بین مکه و مدینه.

نیست و لیکن اغلب مفسرین حکم دوم را ناسخ حکم اول گفته اند. و صاحب تفسیر مجمع البیان هم، قول به نسخ را نپذیرفته است زیرا نوشته که: «وقیل ان هذه الآية نزلت بعد الآية الأولى بمدة و ان قرن بينهما فی المصحف و هی ناسخة للأولى و المعتبر فی الناسخ و المنسوخ بالنزول دون التلاوة. و قال الحسن: ان التغلیظ کان علی أهل «بدر» ثم جاءت الرخصة».

66 الآن... الصّابِرین

### مسلمانان باتکاء خود جنگ کنند و چشم به راه فرشتگان نباشند

اکنون (که شمار مسلمانان افزون شده است) خدا (حکم جنگ «بدر» را) از شما سبک ساخت و (بعلاوه) دانست که ضعف در شماست (زیرا وعده نداده که فرشتگان را برای جنگیدن، به کومک شما بفرستد) (1)، پس اگر از شما مسلمانان صد کس، شکّیا (در معرکه کارزار) باشند، بر دویست کس (از کفار) غالب می شوند.

و اگر از شما مسلمانان یک هزار کس باشند، بر دو هزار کس غالب می شوند. (این پیروزی عدد کم بر بسیار) بفرمان خدا (است) و خدا با صابران است (یعنی مسلمانانی که در معرکه کارزار شکّیا هستند).

### سوره الأنفال (8): آیات 67 تا 71

#### مقدمه

محرر این تفسیر گوید: اولین دستور که درباره اسیران جنگ نازل شده است دستور آیات آینده است که حکم خدا ابلاغ شده است.

و چون تفاسیر دیگر به شأن نزولی توجه کرده اند که در آن اثر جعل مشهود است (زیرا دوستان نادان دانسته برای ابوبکر و عمر فضیلت درست کرده اند و ندانسته مقام پیامبر صلی الله علیه و آله را پائین آورده اند) لذا در تفسیر آیات 67-69 سرگردان شده اند و ناچار زیر بار قول به توییح بلا- بیان و زیر بار پذیرش دو تناقض رفته اند: 1 - تناقض (حلال و طیب) 2 - تناقض خطاب به اسراء [که .. خیرا... فرموده]

ص: 56

---

1- به خلاصه: مسلمانان منتظر کومک فرشتگان نباشند، اگر بخواهیم می فرستیم و اگر نخواهیم نمی فرستیم.

با مفاد شأن نزول. و علاوه بر این دو تالی فاسد، نتیجه افسدی که حاصل شده این است که: آیه برای مبلغین مسیحی - همان دشمنان اسلام - دستاویزی شده بمفاد اینکه: خدا، پیامبر را توبیخ فرموده است در صورتی که در این سوره سه بار خدا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بعنوان «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ!» که عین مرحمت است، خطاب فرموده.

بالجمله: اکنون به تفسیری که این محرر بدون ارتکاب هیچ گونه تکلفی، نموده می پردازم.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ ... حَكِيمٍ

## أحكام اسراء جنگ

برای هیچ پیامبری نسزد و نشاید که بدست او اسیران (از کفار) باشد مگر بعد از اینکه بسیاری از ایشان را بکشد، شما (مسلمانان که به گرفتن اسیر تمایل دارید) مال دنیا را می خواهید (زیرا اسیر اگر ثروتمند است مالی از او می گیرید و او را آزاد می کنید و اگر فاقد ثروت است بعنوان غلامی نگاه می دارید) و خدا (کشتن کفار را می خواهد که برای شما مزد اخروی دارد و خدا برای مصلحت شما) آخرت را می خواهد، (1) و خدا غالب است (هر کار بخواهد می کند) و کارهایش از روی اساس است.

اگر نبود حکمی و فرمانی از خدا که (درباره شکست مشرکان و فتح شما مسلمانان) از پیش گذشته است، البته در کاری که (پیش) گرفتید (و جنگی که کردید) شکنجه ای بزرگ (2) بشما مسلمانان می رسید (که در «بدر» یا بدست کفار قریش

ص: 57

- 1- این آیه پیشگوئی ای عجیب دارد و آن این است که: خبردار می کند که مال دوستی جلوگیری نظر اخروی شما نشود چنانکه در جنگ آینده مسلمانان یعنی جنگ احد موجب شد که عده تیراندازان ساخولی، برای جمع آوری غنیمت سنگر خود را خالی کردند، و دشمن پس از فرار، همچون مار سر برگرداند و موجب تلفات حدود هفتاد کس از بزرگان مسلمانان شد. ولی اعجب این است که: مسلمانان هفتاد کس از کفار را در جنگ بدر اسیر کردند و نکشتند و بعد در جنگ احد هفتاد کس کشته دادند!
- 2- گرچه در آیه 68 این سوره «... عَذَابٌ عَظِيمٌ» ذکر شده است، و لیکن عذاب منحصر به آخرت نیست بدلیل آیه دیگر قرآن کریم مذکور در سوره نمل که سلیمان درباره هدهد گفته: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا».

کشته و یا در دست آنها اسیر می شدید) پس (اکنون که خدا شما را از این مخمصه نجات داد) از آنچه غنیمت گرفتید بخورید در حالی که برای شما حلال است و پاکیزه است و از مخالفت فرمان خدا بترسید زیرا البته خدا (نسبت به أصحاب «بدر»<sup>(1)</sup>) آمرزگار و مهربان است. ای پیامبر! به کسانی که در دستهای شما هستند از اسیران (از کفار قریش) بگو:

که اگر خدا نیکوئی (از اسلام و اخلاص) را در دلهای شما بداند، به از آنچه که از شما (بابت فدیۀ آزادی‌تان) گرفته شده است، بشما می دهد و شما را می آمرزد و خدا (همان گونه که به مسلمانان جنگ «بدر»، آمرزگار و مهربان است، درباره شما هم) آمرزگار و مهربان است.

و ای پیامبر! اگر (اسیران آزاد شده) خیانت با تو را بخواهند (تازگی ندارد) پس علی التحقیق با خدا از پیش (از جنگ «بدر») خیانت کرده بودند، پس خدا (تورا) قدرت داد نسبت به ایشان (که بهری کشته شدند و بهری اسیر گشتند، اگر باز هم خیانت کنند تورا بر ایشان قدرت می دهیم) و خدا (به مآل کارها) داناست و کارهایش از روی اساس است.

## سوره الأنفال (8): آیات 72 تا 75

### مقدمه

محرر این تفسیر گوید: مسلمانان چه مسلمانان، «مهاجرین» از مکه به مدینه و چه مسلمانان «أنصار» ساکنین مدینه با یکدیگر دوست اند و کفار هم با یکدیگر دوست اند (ذره ذره کاندرین ارض و سماء است - جنس خود را همچو کاه و کهرباست) و لیکن سه مطلب را باید در نظر داشت:

ص: 58

---

1- قوله (ص) و ما یدرک یا عمر! لعل الله اطلع علی اهل «بدر» فغفر لهم (سفینة البحار ج 1 ص 284).

1 - مسلمانانی که در مکه مانده اند و به مدینه هجرت نکرده اند به پایۀ مسلمانان مهاجرین نمی رسند.

2 - مسلمانان مهاجرین و أنصار که با هم دوست اند مورد آمرزش اند و جایشان در بهشت است و لیکن کفار که با هم دوست اند از هر دو نعمت آمرزش و بهشت، محرومند.

3 - بعض از خویشاوندان به بعض دیگر اولویت دارند، پس جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از أنصار نخواهد بود زیرا آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندی ندارند و اما مهاجرین، آنهاشان که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویشاونداند نزدیک ترشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سمت جانشینی دارند: و نزدیک ترشان (1) سه کس اند: يك - حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو - عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (که چون جزء مهاجرین نیست از دایرة سخن بیرون است) سه - علی پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (2) (پایان نظریه محرر این تفسیر).

در تفسیر مجمع البیان نوشته که: (قيل: نزلت الآية في الميراث و كانوا يتوارثون بالهجرة، فجعل الله الميراث للمهاجرين و الأنصار دون ذوی الأرحام و كان الذی آمن و لم یهاجر لم يرث من أجل أنه لم یهاجر و لم یصرُوا كانوا یعملون بذلك حتی أنزل الله تعالی «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» فنسخت هذه الآية و صار الميراث لذوی الأرحام المؤمنین و لا یتوارث أهل ملتين. عن ابن عباس و قتادة و الحسن و مجاهد و سدی) (ه) و از طرز بیان صاحب تفسیر مجمع البیان، معلوم می شود که: خود مفسر، این تفسیر را نپذیرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... عَلَيْهِم

### علو مقام مهاجرین و أنصار و نیز شخصیت خلیفه پیامبر (ص)

البته کسانی که اسلام آوردند و (برای دوستی خدا و رسول از مکه به مدینه)

ص: 59

1- نزدیک تری اگر به تقوی و دانش باشد، علی (ع) منحصر به فرد بوده.

2- چون حمزه عموی پیامبر (ص) در جنگ أحد کشته شد برای جانشینی پیامبر يك نفر باقی ماند و او علی (ع) بود.

هجرت کردند و جهاد کردند بیدل مالهای خودشان و جانهای خودشان در راه خدا (و اینان مهاجرین هستند) و کسانی که (در مدینه مهاجرین را) جا و منزل دادند و (پیامبر را) یاری کردند (و اینان انصار هستند)، آن گروه بعضی ایشان دوستان بعضی دیگرند.

و کسانی که اسلام آوردند و هجرت نکردند نیست شما را از دوستی آنان هیچ تعهدی تا آنگاه که هجرت کنند.

و اگر (مسلمانانی که هجرت نکرده اند کارشان با کفار به جنگ منتهی شود و) از شما در کار دین یاری بجویند، پس واجب است بر شما یاری کردن آنان، مگر (اینکه از شما یاری بجویند در جنگ) بر قومی (کافر) که میان شما و میان ایشان (یعنی آن قوم کافر) عهدی و پیمانی باشد (در این صورت شما برای کومک به مسلمانان، عهد و پیمان خود را با آن قوم کافر مشکنید) و خدا به آنچه می کنید بیناست.

و کسانی که کفر را اختیار کردند بعضی ایشان دوستان بعضی دیگرند، اگر شما مسلمانان به یکدیگر کومک نکنید، در زمین، فتنه (یعنی کفر) و فساد کبیر (یعنی فساد بزرگ که کشتار مسلمانان است) حکمفرما می شود.

و کسانی که اسلام آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و کسانی که (مهاجرین را در مدینه منزل و) جا دادند و (پیامبر را) یاری کردند، آن گروه، هم ایشان برآستی مؤمنان اند، از آن ایشان است آمرزش و روزی نیکو (و گرامی یعنی بهشت).

و کسانی که از بعد (یعنی پس از صلح حدیبیه<sup>1</sup>) ایمان آوردند و هجرت کردند و به کومک شما جهاد کردند، پس آنان از جمله شما محسوبند (در ایمان و هجرت و جهاد).

ص: 60

---

1- بعد از صلح حدیبیه (تفسیر کاشفی) بعد از فتح مکه (تفسیر مجمع البیان). محرر این تفسیر گوید: چون پیامبر (ص) فرموده: «لا هجرة بعد الفتح» و علاوه هجرت، انتقال از دار الکفر است به دار الاسلام، و مکه بعد از فتح، دار الکفر نبوده است لذا مورد متن را بعد از صلح حدیبیه باید محسوب کرد.

و خویشاوندان، بعضی از ایشان به بعضی دیگر سزاوارتر است (و این) در کتاب خدا (ثبت است) (1) زیرا البته خدا بهر چیزی داناست (2).  
«پایان»

## تعالیق

### جهاد

سه طایفه اند که جهاد با ایشان واجب است:

- 1 - جهاد با طاغیان از مسلمانان (که بر امام مسلمانان خروج کنند، واجب است) تا آنگاه که از طغیان، خودداری کنند.
- 2 - جهاد با اهل ذمه [(و آنان یهود و نصاری و مجوس اند) هرگاه به شرائط ذمه اخلاص کنند، واجب است] تا قبول اسلام کنند یا جزیه بپردازند.
- 3 - جهاد با غیر طایفه دوم از اصناف کفار [(خواه غیر خدا را پرستش کنند چون: آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها، و خواه هیچ چیز را نپرستند چون: ملحدان و دهریان) واجب است] تا آنکه مسلمان شوند. و از این طایفه سوم جزیه قبول نمی توان کرد (3) (ترجمه و اقتباس از کتاب شرائع الاسلام).

### جهاد در ماههای حرام

حرام است جهاد کردن در ماههای حرام که آن چهار ماه است: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم مگر آنکه دشمن از آن طرف ابتداء کند در ماههای مذکوره یا آنکه دشمن از آنها باشد که به حرمت جنگ در آن ماهها اعتقاد نداشته باشد.

### هجرت

واجب است مهاجرت (و بیرون رفتن) از شهر مشرکین بر کسی که نتواند شعار

ص: 61

---

1- رجوع به جلد پنجم همین تفسیر ص 182 و 183 در سورة «احزاب».

2- مطابق تفسیر کاشفی آیات 72-75 یا آیه 75 بعد از صلح حدیبیه یعنی سال ششم نازل شده است نه بعد از جنگ بدر. ب.

3- بشرط الامام العادل أو نائبه الخاص (لمعه) و ذهب أحمد من العامة إلى وجوبه مع كل امام بر أو فاجر (ملا أحمد در هامش بر شرح لمعه).

اسلام را در آن شهر آشکارا کند از: اذان و نماز و روزه و غیرها. [و «هجرت» باقی است مادام که کفر باقی است]. [و بعضی اهل سنت معتقدند که پس از فتح مکه (باستناد فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «لا هجرة بعد الفتح») هجرت منقطع شده است و لیکن اشتباه کرده اند زیرا فرموده حضرت، ناظر به این است که پس از فتح مکه (که مکه دار الاسلام شده) هجرت به مدینه موضوع ندارد، و عنوان کلی «مهاجرت» منظورشان نبوده. بالخصوص که حضرت فرموده: «لا ينقطع الهجرة حتى ينقطع التوبة، و لا ينقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها» یعنی هجرت قطع نمی شود تا وقتی که «توبه» قطع شود، و توبه قطع نمی شود مگر بعد از اینکه آفتاب از مغرب آن طلوع کند] (1).

## غنائم جنگ

غنیمتی که از دار الحرب بدست جنگجویان می آید بر سه قسم است:

اول: آنچه منقول باشد مانند: طلا و نقره و متاع.

دوم: آنچه غیر منقول باشد مانند: زمین مسکونی و مزروعی.

سوم: آنان که اسیر شوند.

اما قسم اول: دو قسمت است: 1 - آنچه برای مسلمانان تملکش صحیح باشد، و این قسم داخل است در غنیمت و آن مخصوص جنگجویان است بعد از اخراج خمس و جعاله ها. 2 - آنچه برای مسلمانان تملکش صحیح نیست مانند شراب و خوک و این داخل غنیمت شرعی نیست پس باید که آن را تلف کنند یا باقی بگذارند شراب را تا سرکه شود.

اما قسم دوم: پس آن از همه مسلمانان است و جنگجویان از جمله آنهایند و کسی بالخصوص مالک نمی شود و خمس آن را باید داد یا از اصل آن و یا از نماء آن.

اما قسم سوم: پس آنان از جمله غنائم هستند و مخصوص جنگجویان اند و خمس آنان را باید پرداخت. (شرائع الاسلام به ترجمه و اقتباس).

ص: 62

---

1- مطلب بین دو قلاب اول ترجمه و اقتباس از کتابهای شرائع الاسلام و کتاب مسالك الأحكام است، و مطلب بین دو قلاب دوم ترجمه و اقتباس از کتاب مسالك الأحكام است.

حجة التفاسير كلمات (الله) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جميع صفات كمال است كلمات (هو) كه مراد خداست به (غيب مطلق) ترجمه شده است.

كشاف:

سورة توبه مدني.

مشمول بر: 129 آيه.

4098 كلمه.

10488 حرف.

(تفسير أبو الفتوح رازی) دارای تعاليق.

ص: 63

## اسامی سوره

این سوره را سوره «براءة» و «فاضحه» و «مقشقه» و «سورة العذاب» و «مبعثه» و «بحوث» و «مدمدمه» و «حافره» و «مثيره» هم گفته اند (به سوره های أنفال و توبه، «قرینتین» هم می گویند) (تفسیر مجمع البیان).

در تفسیر کاشفی پنج اسم اول را ذکر کرده و «مخزیه» را هم افزوده.

در کتاب «محمد» از محمد رضا مصری بنقل از صاحب تفسیر کشف دو اسم: «مشرده» و «منکله» را هم برای این سوره ذکر کرده است.

## بسمله

این سوره «بسمله» ندارد زیرا:

1 - «بسمله» آیه رحمت و امان است و سوره براءة برای رفع امان است و از شمشیر در حق مشرکین و منافقین دم می زند، و آنها را رحمت و امان نیست (تفاسیر).

2 - محی الدین می گوید: سوره های مصدر به «ویل» که کلمه عذاب است بسمله دارد، چرا این سوره بسمله نداشته باشد؟ بعد خود او جهتی را بیان کرده (تفسیر روح البیان را به بینید).

3 - قولی هم هست که چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «بسمله» را ذکر نکرده است، در اول این سوره، «بسمله» ذکر نشده.

## قبل از سوره

در بعض قرآن ها در هامش سوره توبه نوشته اند: «أعوذ بالله من النار، و من غضب الجبار، و من شر الكفار، العزة لله الواحد القهار».

محرر این تفسیر گوید: مأخذ این عبارات را نیافتیم.

## خلاصه آغاز سوره

مکه در سال هشتم هجری فتح شده است.

سورة توبه در سال نهم هجری(1) نازل شده است. در سورة توبه به مشرکین مکه اعلام شده است که: چون پیمانی را که در سال ششم هجری در «حذیبیه» با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بستید، نقض کردید، لغو آن اعلام می شود و هم اکنون چهار ماه بشما مهلت داده می شود که یا اسلام اختیار کنید یا کشته می شوید. اما مشرکین از اعراب بنو ضمیره و بنو کنانه(2) که پیمان خود را نشکسته اند پیمانشان بر قوت خود تا پایان معاهده باقی است و پس از انقضای مدت معاهده یا باید اسلام بیاورند و یا کشته می شوند.

اما مشرکینی که معاهده ندارند آنها هم در حکم معاهده کنندگان پیمان شکن اند.

### مأمور تبلیغ اعلامیه طبق یکی از تفاسیر اهل سنت (ناقل، کاشفی از دیگران)

چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سی یا چهل آیت از اوایل این سوره به ابو بکر داده او را «امیر حاج» ساخت و فرمود که: بر اهل موسم(3) بخواند و بعد از چند روز از رفتن صدیق، مرتضی علی (رض) را طلب فرمود و بر ناقه «عضباء»(4) سوار ساخته از عقب ابو بکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند. و چون از این حال پرسیدند، جواب داد که: جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت: أداء این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد، پس علی (رض) به ابو بکر (رض) لاحق شد و در روز ترویج، صدیق خطبه خواند و مردمان را تعلیم «مناسک» فرمود و در روز «نحر» (روز عید - دهم ماه ذوالحجه الحرام - عید قربان) علی (رض) نزدیک «جمرة عقبه» آیتها را بر اهل موسم خواند (تفسیر کاشفی).

ص: 65

1- بعضی در ماه شوال و بعضی در ماه ذوالقعدة گفته اند.

2- «بنو ضمیره» (بر وزن صرفه) گروه عمرو بن امیه ضمری است (شرح قاموس). «کنانه» بن خزیمه ابوقبیله (قاموس) کنانه بکسر کاف است.

3- الموسم: مجتمع الناس. و اکثروا استعماله لوقت اجتماع الحاج و سوقهم فی مکه.

4- «عضباء» (بر وزن حمراء) یعنی شتری که گوش آن شکافته باشد، و لقب ناقه پیامبر (ص) است و لکن گوشش شکافته نبوده (قاموس به ترجمه و اقتباس).

محمد رضا مصری در کتاب «محمد» ص 435 به ترجمه می نویسد: پیامبر در سال نهم [در ماه ذوالحجه] (مارس سال 631 م) أبو بکر صدیق را [برای حج] فرستاد و او با [سیصد مرد] از مدینه خارج شد با بیست «بدنه» یعنی شتر که حضرت آنها را بدست خود تقلید و اشعار فرموده بود، و أبو بکر هم پنج بدنه آورده بود، سپس علی سوار بر شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنام [قصواء] به دنبال أبو بکر آمد و أبو بکر از علی پرسید که: تو مأمور حج هستی؟ علی گفت: نه [و لکن من مبعوثم که «براءة» را بر مردم بخوانم و عهدشان را اسقاط کنم] [و عهد بین پیامبر و بین مشرکین دو نحوه بوده عام و خاص...] لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی (رض) را فرستاد و به أبو بکر (رض) اکتفاء نکرد، پس أبو بکر با مردم، حج گذارد و علی بن ابی طالب «براءة» را بر مردم در روز «نحر» نزد «جمره» خواند و عهد هر ذی عهدی را اسقاط کرد و گفت: بعد از این سال، مشرک حج نکنند، و برهنه بر خانه طواف نکنند، سپس أبو بکر و علی هر دو به مدینه برگشتند [و علی (رض) تا رسیدن به مدینه پشت سر أبو بکر نماز می خواند] (ه) (1).

### مأمور تبلیغ، طبق یکی از تفاسیر شیعه نیز تفصیل موضوع معاهده و نقض آن

تفسیر أبو الفتوح، از قومی از مفسران نقل کرده که: آیه درباره اهل مکه آمده که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال «حذیبیه» تا ده سال عهد بستند که تا مردمان، ایمن باشند. و اعراب «بنو خزاعه» تابع عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدند و اعراب «بنو بکر» تابع عهد قریش شدند.

چون میان این دو قبیله خصومتی افتاد، قریش معاهدان خود را از بنو بکر به مرد و مددیاری کردند و به اعراب خزاعه اصابتی کردند و نکبتی رسانیدند، چون خزاعه دیدند که قریش عهد شکستند و به یاری بنو بکر آمدند، عمرو بن سالم خزاعی به مدینه آمد و جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد و حضرت فرمود: یاری نشوم اگر شما را یاری نکنم! آنگاه ساز سفر ساز کرد و به مکه رفت و آنجا را فتح کرد (و این موضوع

ص: 66

---

1- آنچه ما بین دو قلاب است، مورد اعتراض محرر این تفسیر است.

\*\*\* در سال نهم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست حج بگذارد، آنگاه فرمود که:

مشرکین (در میقاتها) حاضر می شوند و برهنه طواف می کنند و من این گونه حج را تحمل نمی کنم، پس حضرت، أبو بکر را خواست و او را بر موسم با چهل مرد «أمیر حاج» کرد و چهل آیه از اول سورة «براءة» به او داد تا بر اهل موسم بخواند. چون او رفت جبرئیل آمد و گفت: خدایت سلام می گوید و می فرماید: این آیات را از جانب تو اداء نکند مگر تو یا مردی که از تو باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خواست و تمام سورة «براءة» را به او داد و گفت: برو و بر اهل موسم بخوان و أبو بکر را مخیر کن اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد بازگردد.

علی علیه السلام بر ناقه «عضباء» نشست و أبو بکر را در «ذو الحلیفة» دریافت.

أبو عبد الله أنصاری گوید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را از قفای أبو بکر فرستاد من با علی بودم، به جائی رسید که آن را «عرج»<sup>(1)</sup> گویند. وقت صبح بود، أبو بکر خواست نماز صبح بخواند شتر علی علیه السلام رغائی کرد، أبو بکر گفت: به خدا قسم که این آواز ناقه «عضباء» ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و همانا حضرت را در کار حج بدائی پدید آمد. چون ما را بدید علی علیه السلام را گفت: برای چه کار آمدی؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن گفت: این آیات را از تو بستانم و تمامی سورة مرا داد و گفت: بر مشرکین بخوان و عهد ایشان را بینداز.

أبو بکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا چه فرمود: علی علیه السلام گفت: تو مخیری خواهی با من بیائی و خواهی پیش او روی. أبو بکر برگشت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! [...] <sup>(2)</sup> درباره من آیه ای آمد؟ گفت: نه و لیکن جبرئیل آمد و گفت: این آیات را از تو اداء نکند مگر تو یا مردی که از تو باشد. من علی را فرستادم که از من است.

ص: 67

1- «عرج» بر وزن وقت است (قاموس).

2- داخل دو قلاب عبارتی است که چون مشکوک بنظر می رسید نقل نشد.

أمیر المؤمنین علی علیه السلام به مکه وارد شد و عرب بر روش هر سال حج می گذارد، چون روز عید بود در موسم ایستاد و خطبه خواند و مردم را خبر کرد و سوره را بر مشرکین خواند و عهد قریش را انداخت و به آنچه خدا فرموده بود، ایشان را خبر داد.

محرر(1) بن ابی هریره گفت: پدرم با أمیر المؤمنین علی علیه السلام بود، آن سال چون أمیر المؤمنین خسته می شد و آوازش می گرفت و ثقیل می شد پدرم به نیابت آن حضرت آواز می داد و مردم را جمع می کرد.

شعبی گفت: محرر گفت: از پدرم پرسیدم: چه می گفتید و به چه نداء می کردید؟ گفت: به چهار چیز:

1 - هیچ مشرکی بعد از پایان این سال حج نگذارد.

2 - شخص برهنه طواف نکند(2).

3 - داخل خانه(3) نشود مگر مسلمان.

4 - هرکس عهده با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد به عهدش وفاء می شود(4).

مشرکین گفتند: ما از عهد تو و از عهد پسر عم تو بیزاریم [و عهد ما تیغ و نیزه است(5)].

ص: 68

---

1- محرر (کمعظم) ابن ابی هریره، تابعی (قاموس). «محرر» بفتح راء مشدد و با حاء و راء بی نقطه است و در تفسیر منهج الصادقین که با زای آخر نقل شده است اشتباه از مصحح است.

2- هم مرد، برهنه طواف می کرده و هم زن، و این موضوع، تفصیلی دارد.

3- داخل خانه یعنی خانه کعبه (تفسیر مجمع البیان) داخل بهشت نمی شود مگر مؤمن یا مؤمنه (تفسیر أبو الفتوح) داخل بهشت نمی شود مگر مؤمن (تفسیر روح البیان) و محرر این تفسیر قاطع به این که حق با صاحب تفسیر مجمع البیان است و این دو تفسیر اخیر اشتباه است.

4- این چهار چیز به یکسان نقل نشده، و تفسیر مجمع البیان آن را چند نحوه نقل کرده و لیکن اجمال قضیه معلوم است.

5- در تفسیر مجمع البیان بین دو قلاب نقل نشده.

أمیر المؤمنین آن سوره را اداء کرد(1) و به مدینه آمد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سال دیگر که سال دهم هجری بود به حج رفت و حج وداع کرد و به مدینه آمد و بقیه ذوالحجه و محرم و صفر و روزی چند از ماه ربیع الأول(2) بماند و به جوار رحمت ایزدی شد (ه).

## آغاز و انجام مدت چهار ماه

مبدأ چهار ماه مهلت از روز عید قربان(3) که روز تبلیغ است تا دهم ماه ربیع الآخر بوده (تفسیر کاشفی) پس از این نوشته که: قول دیگر آنست که آیت در اوایل ماه شوال فرود آمده پس مدت تا اواخر ماه محرم است(4) (ه).

## پس از تبلیغ

تفسیر روح البیان (به ترجمه) نوشته که: علی علیه السلام پس از تبلیغ سی یا چهل آیه از اول سوره گفت: من مأمورم چهار مطلب را بشما بگویم:

1 - هیچ مشرکی بعد از خاتمه سال به خانه خدا نزدیک نشود.

2 - کسی برهنه، طواف نکند.

3 - به بهشت(5) داخل نمی شود مگر کسی که ایمان داشته باشد.

4 - هرکس هر پیمانی دارد به پیمانش وفاء می شود.

ص: 69

---

1- و حج بگذارد (تفسیر أبو الفتوح) و لیکن در تفسیر مجمع البیان حج کردن علی (ع) را نقل نکرده.

2- این تاریخ مورد وفاق نیست.

3- چون حج مشرکین در سال نهم هجری با تاریخ حج اسلامی مطابق نبوده است این گونه روز، «عید قربان» نمی شود!

4- اگر اعلام در ماه ذوالحجه و نزول آیه در ماه شوال بوده است، ما قبل اعلام جزء مدت چهار ماه امهال محسوب نمی شود!

5- اینجا بهشت معنی ندارد، خانه خدا یعنی کعبه مراد است.

آنگاه تفسیر روح البیان (به ترجمه) از حدادی نقل کرده: سالی که علی (رض) این سوره را خواند حج مشرکین در دهم ماه ذوالقعدة بود و حج در سال بعد در ماه ذوالحجه شد، و سبب تقدیم حج در سال الغاء عهد، این بود که اعراب «بنو کنانه» «نسیء» می کردند (نسیء بر وزن شریف یعنی تأخیر) (ه). پس بنابراین، مراد از چهار ماه، از دهم ماه ذوالقعدة است تا دهم ماه ربیع الأول چنانکه بعضی گفته اند (ه).

### حج اکبر

تفاسیر، در معنای «حج اکبر» وجوهی نقل کرده اند از جمله: این است که:

در آن سال، مشرکین و مسلمانان با هم حج گذاردند و پس از آن سال، دیگر مشرکین حج نگذاشتند.

### تحقیقات

محرر این تفسیر گوید:

1 - آیات ابلاغ شده را (سی چهل) و (چهل) و (تمام سوره) نقل کرده اند و لیکن آیات ابلاغ شده به ردیف قرآن نیست، تقدم و تأخر دارد.

2 - در تفسیر مجمع البیان نوشته که: موضوع استرداد آیات از ابو بکر و تفویض آن به علی علیه السلام مورد اجماع مفسران و ناقلان اخبار است.

3 - بعض منقولات می گوید: ابو بکر از منزل «عرج» به مدینه برگشت و علی حج گذارد و آیات را ابلاغ کرد، و بعضی می گوید: علی آیات را ابلاغ کرد ولی اسمی از حج نمی برد، و بعضی می گوید: ابو بکر حج گذارد و علی آیات را ابلاغ کرد، و بعضی می گوید: ابو بکر خطبه خواند و علی آیات را ابلاغ کرد.

4 - چون موعد حج مشرکین قبل از موعد مقرر اسلامی بوده است، در این صورت حج مسلمانان با مشرکین از دو صورت خالی نیست:

الف: مسلمانان، «عمره» انجام داده اند که وقت موسع دارد و مشرکین، «حج» یعنی حج خودشان را.

ب: مشرکین حج خود را در موعد خودشان انجام داده اند و مسلمانان چند روز بعد، «حج» خودشان را انجام داده اند.

محرر این تفسیر گوید: مراد از چهار ماه حرام، نه آن چهار ماه مصطلح رجب و ذوالقعدة الحرام و ذوالحجه الحرام و محرم الحرام است بلکه مراد چهار ماه مهلت مقرر در آغاز همین سورة توبه است که جنگ مسلمانان با مشرکین تحریم شده است (و در تفسیر مجمع البیان هم این قول نقل شده است) و بنظر محرر این تفسیر مبدأ چهار ماه، آخر ماه ذوالقعدة بوده (زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال بعد که حج گذارد فرمود: حج بموقع خود قرار گرفت و نسیء سپری شد) و انتضاء آن، اول ماه ربیع الآخر بوده است (اگر تعقل کنی در می یابی).

## صنوف مشرکین

مشرکین مورد بحث در آغاز سورة توبه سه دسته بودند:

1 - آنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان پیمان بسته بود و پیمان شکنی کردند (چون مشرکین مکه).

2 - آنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان پیمان بسته بود و پیمان را نشکستند (چون اعراب بنی ضمیره و بنی کنانه).

3 - آنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان پیمانی نداشت (سایر مشرکین).

نسبت به دسته اول و سوم چهار ماه مهلت داده شد که در کار خود تجدید نظر کنند و نسبت به دسته دوم مقرر شد که مسلمانان تا پایان مدت معاهده متعرض ایشان نشوند و چون مدت به سر رسید [از چهار ماه مهلت مذکور استفاده کنند]، پس از آن، حکمشان حکم دسته اول و سوم است.

محرر این تفسیر گوید: من در تفاسیر موجود نزد خودم ندیدم که چهار ماه مذکور بین دو قلاب را گفته باشند و لیکن با «شم التفسیر» دریافتم که چنین مشرکینی که به معاهدات خود وفادار بوده اند، از مزایای چهار ماه مهلت، حق استفاده داشته اند.

1 - سخن با مشرکین است.

2 - سخن با اهل کتاب است. / (آیات 1-37 تقریبا).

3 - سخن با منافقین است، و در أثناء آن تذکر بعض حوادثی است که در تاریخ قریب به نزول این سوره، اتفاق افتاده است، مانند: جنگ «حنین» و جنگ «تبوک» (آیات 38-129 تقریبا).

## مشروح اخبار سوره

مقصود سوره، محدود ساختن علاقه «مسلمانان» است با دشمنان آنان در آخر روزگار عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، زیرا «مسلمانان» چهار دسته دشمن داشتند:

1 - مشرکین عرب، که بموجب این سوره چهار ماه به آنها مهلت داده شد که برنامه خود را در ظرف این مدت معین کنند که یا مسلمان شوند و یا کشته می شوند، زیرا خدا خواسته بود که بدست پیامبرش اساس «شُرک» از جزیره العرب برچیده شود.

2 و 3 - یهودان و مسیحیان که سر جنگ با مسلمانان داشتند، و مسلمانان مأمور شدند با آنها بجنگند، تا یا اسلام اختیار کنند و یا سر مسالمت پیش بیاورند و «جزیه» پردازند.

4 - منافقین، که اسرار درونی آنها مکشوف شد و رسوائی آنان آشکار گردید، و مسلمانان مأمور شدند که از آنها بپزند و فاصله بگیرند (1).

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

## سوره التوبة (9): آیات 1 تا 2

### اشاره

بِرَاءَةٌ ... حَكِيمٌ

### اجمال اعلامیه

ای مسلمانان! (اعلام) بیزاری (صادر) از خدا و پیامبرش بسوی کسانی از مشرکین است که با آنها (عهد و) پیمان بسته اید.

ص: 72

---

1- نوع منافقین مدینه همان یهودان بودند که باقتضاء سیاست روز، ظاهرا اسلام آورده بودند و باطنا کارشکنی می کردند.

پس ای مشرکین! در زمین (مدت) چهار ماه گشت بزیند و بدانید که البته شما عاجزکنندگان خدا نیستید، و البته خدا رسواکننده کافران است.

## سوره التوبة (9): آیات 3 تا 4

### تفصیل اعلامیه

و اعلامی از خدا و پیامبرش بسوی مردم است در روز حج اکبر (یعنی حج بزرگ) که: البته خدا از مشرکین، بیزار است و (نیز) پیامبرش (هم از مشرکین بیزار است). پس ای مشرکین! اگر از کفر و غدر بازگردید، در نتیجه، آن برای شما خوب است و اگر (از اسلام) رو بگردانید پس بدانید که البته شما عاجزکنندگان خدا نیستید. و ای پیامبر! کافران را به عذابی دردناک مژده بده.

مگر کسانی از مشرکین که با ایشان پیمان بسته اید، سپس از مفاد معاهده با شما چیزی نکاسته اند و کسی را بر زیان شما مدد نکرده اند، پس پر کنید بسوی ایشان پیمانشان را تا مدت مقررشان (و پس از انقضای مدت معاهده چهار ماه مهلت بدهید<sup>(1)</sup>) زیرا (وفاء به عهد و پیمان از شرائط پرهیزکاری است و) البته خدا پرهیزکاران را (که از مخالفت اوامر او می ترسند) دوست می دارد.

## سوره التوبة (9): آیه 5

### پس از چهار ماه مذکور در اعلامیه

پس چون ماههای حرام (یعنی چهار ماه مهلت<sup>(2)</sup>) بگذرد، در نتیجه مشرکین را، هرجائی که آنان را یافتید (خواه در حل و خواه در حرم) بکشیدشان و اسیرشان کنید و بازشان دارید (از طواف مسجد الحرام) و در هر کمینگاهی برای دستگیری ایشان بنشینید، پس اگر از شرك، توبه کردند و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، پس راهشان را باز کنید (و از ایشان دست بردارید) زیرا البته خدا آمرزگار و مهربان است.

## سوره التوبة (9): آیه 6

### لزوم دادن امان به مشرکین برای شنیدن قرآن

و اگر کسی از مشرکین از تو طلب امان کند، پس او را امان بده تا کلام

ص: 73

---

1- بنظر محرر این تفسیر.

2- بنظر محرر این تفسیر و بعض دیگر.

خدا را (که قرآن است) بشنود، سپس (اگر اسلام نیاورد) او را به جای امن او برسان (و بعد از آن مقاتله کن)، آن امان برای این است که مشرکین قومی هستند که نمی دانند، (و چون آمدند و قرآن را شنیدند، شاید دانا شوند).

### سوره التوبة (9): آیه 7

#### روابط نکوهیده مشرکین با خدا و پیامبرش

چگونه برای مشرکین (یعنی مشرکین مکه) پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش می باشد! (یعنی پیمانی نمانده زیرا خودشان پیمان شکنی کرده اند)، باستثناء کسانی که نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بسته اید (یعنی اعراب بنی ضمره و اعراب بنی کنانه) پس مادام که اینان بر پیمان خود با شما استوارند پس شما هم به پیمان ایشان استوار باشید زیرا (وفاء به عهد و پیمان از شرائط پرهیزکاری است و) البته خدا پرهیزکاران را (که از مخالفت اوامر او می ترسند) دوست می دارد.

### سوره التوبة (9): آیه 8

#### روابط نکوهیده مشرکین با مسلمانان

چگونه (با مشرکین مکه<sup>(1)</sup> کنار می توانید آمد!) و حال اینکه اگر مشرکین بر شما مسلمانان ظفر یابند (و دست پیدا کنند) هیچ گونه حق خویشاوندی را نگاه نمی دارند و نه پیمانی را.

شما را با دهانهایشان (وزبانهایشان) خشنود می سازند و دلهایشان،، بازمی زند (دل ایشان با زبان ایشان یکی نیست) و بیشتر مشرکین، فاسقند (که از دایرة انسانیت بیرون جسته اند).

### سوره التوبة (9): آیات 9 تا 11

#### عمل ابو سفیان که یکی از مشرکین مکه و از عهدشکنان بود

(ابو سفیان، بعضی از مشرکین را بطمع جزئی از مال دنیا به تکذیب قرآن و جنگ با مسلمانان وادار ساخت، این مشرکین پول دوست) آیات خدا را به قیمتی اندک فروختند، پس (مردم را) بازداشتند از راه خدا، البته آنان آنچه می کردند بد است.

ص: 74

---

1- محرر این تفسیر گوید: چون همه مشرکین، پیمان شکن نیستند - به نص قرآن کریم - لذا این قید لازم است.

(کسانی که قرآن را دادند و مختصر بهائی گرفتند مسلم است که) درباره هیچ مسلمانی حق خویشاوندی را نگاه نمی دارند و نه پیمانی را، و آن گروه، هم آنان متجاوز (و در گذرندگان) اند. پس اگر از شرك توبه کردند، و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، پس برادران شما هستند در دین. و (ما) آیات (آیات قرآن) را واضح می سازیم برای قومی که می دانند و تفکر می کنند.

## سوره التوبة (9): آیه 12

### مشرکینی که مدت معاهده شان باقی است

و اگر (مشرکینی که تا کنون به پیمان خود وفاء کرده اند) قسمهای خود را (که در موقع عقد پیمان یاد کرده اند) از بعد پیمان کردنشان بشکنند و در دین شما طعنه زنند، پس جنگ کنید با پیشوایان کفر - زیرا البته آنان هیچ قسمها برای پیمانشان نیست (بلکه لقلقه زبان است) - تا آنان از این گونه پیمان شکنی و طعنه زنی بازایستند.

## سوره التوبة (9): آیه 13

### أمر به کارزار

هرآن باغی که نخلش سر بدر بی \*\*\* مدامش باغبان خونین جگر بی

بباید کندنش از بیخ و از بن \*\*\* اگر بارش همه لعل و گهر بی (1)

(ای مسلمانان!) آیا با قومی که قسمهای خود را شکستند و قصد کردند به بیرون کردن پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه و حال آنکه آنان اول بار بشکستن پیمان مبادرت کردند؛ کارزار نمی کنید؟! (ای مسلمانان!) آیا از این کفار می ترسید؟ پس خدا سزاوار است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.

(ای مسلمانان!) با ایشان جنگ کنید تا خدا آنها را به دستهای شما معذبشان کند و آنها را رسوا سازد و شما را یاری دهد بر ایشان و سینه های قوم مؤمنان را شفاء بخشد و اندوه دلهای مؤمنان را (که بسبب آزار کفار ملول بودند) ببرد و خدا (به رحمت) باز می گردد (یعنی توبه را می پذیرد، و رو می کند) بر هرکس که بخواهد، و خدا داناست و کارهایش از روی اساس است.

ص: 75

<مقدمه> مفسرین، تحریم دوستی با کفار و فساق و مهربانی با ایشان را از آیه 16 همین سوره استفاده کرده اند.

## سوره التوبة (9): آیه 16

### اشاره

16 أَمْ حَسِبْتُمْ ... تَعْمَلُونَ

«بعمل کار برآید به سخندانی نیست»

ای مسلمانان! آیا پنداشتید که (بصرف اظهار اسلام، کار تمام می شود و شما) وا گذاشته می شوید؟ و حال اینکه هنوز خدا جدا نساخته است از شما آنان را که جهاد می کنند و از جز خدا همراهی فرانہ گرفته اند، و نه از جز پیامبر او، و نه از جز مؤمنان، و خدا خوب خبردار (و آگاه) است به آنچه می کنید.

## سوره التوبة (9): آیه 17

### مقدمه

مسلمانان، عباس عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله را به شرك و قطع رحم سرزنش کردند، عباس(1) جواب داد که شما مساوی ما را می گوئید و از محاسن ما یاد نمی کنید! علی علیه السلام فرمود: شما را چه چیز است که آن را از جمله محاسن، توان شمرد؟ عباس گفت: ما به عمارت (و آبادانی) مسجد الحرام قیام می نمائیم و پرده دار خانه کعبه ایم و آن را تعظیم می کنیم و حاجیان را از زمزم آب می دهیم و اسیران را از بند می رهانیم. این آیت نازل شد (اقتباس از تفسیر کاشفی و غیره).

17-22 مَا كَانَ ... عَظِيمٌ

### سنجش اسلام حقیقی با کارهای خیر مشرکین مکه

برای مشرکین نسزد که مسجدهای خدا را (که اعظم آن مساجد، مسجد الحرام است) عمارت (و آبادانی) کنند در حالتی که بر خودهاشان گواهان به کفرند (که بت را

ص: 76

---

1- عباس که سقایت حاج و... را بعهده داشت و نیز طلحة بن شیبہ که کلیددار کعبه بود، به مناصب خود تفاخر کردند (تفسیر مجمع البیان).

سجده می کنند و پیامبر خدا را تکذیب). آن گروه (گروه مشرکین) عملهای ایشان (که به آن افتخار می کنند از: عمارت و آبادانی مسجد و پرده داری و تعظیم کعبه و آب دادن به حاج - بسبب کفر -) تباه و باطل شده است و در آتش، هم ایشان جاویدان اند (این ره که تو می روی سراب است).

### سوره التوبة (9): آیه 18

#### «پاك شو اول و پس دیده برآن پاك انداز»

جز این نیست که مسجدهای خدا را کسی عمارت (و آباد) می کند (و شایستگی آن را دارد) که به خدا گرویده باشد و به روز بازپسین، و نماز را به پاداشته و زکات را پرداخته و از (هیچ کس) نترسیده مگر از خدا، پس توقع است که آن گروه از راهیابان (راهیابان راه نجات) باشند.

### سوره التوبة (9): آیه 19

#### «نه هرکه بست کمر، راه سروری ورزد»

آیا آب دادن به حاجیان و عمارت (و آبادانی) مسجد الحرام را برابر عمل کسی ساخته اید که به خدا ایمان آورده است و به روز بازپسین، و در راه خدا جهاد کرده؟ برابر نیستند نزد خدا. و خدا گروه ستمکاران را (که به شرك بر خود و بر دیگران ستم می کنند) رهبری نمی کند.

### سوره التوبة (9): آیات 20 تا 22

#### «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد»

کسانی که ایمان آوردند و (از دیار خود) هجرت کردند و در راه خدا با خرج کردن مالهایشان و باختن جانهایشان جهاد کردند، از جهت درجه (و مرتبه) <sup>(1)</sup> نزد خدا، بزرگند و آن گروه، هم آنان کامیابند. پروردگارشان ایشان را مژده می دهد به رحمتی از خود (رحمت و بخشایشی که در حیطة تقریر و حیز تحریر در نمی آید) و خشنودی و بهشتها که از آن ایشان است، در آن بهشتهاست نعمت دائم (بی زوال) درحالی که آنان در آن بهشتهها جاوید باشند همیشه، زیرا البته خدا، نزد اوست مزدی بزرگ.

ص: 77

---

1- بزرگترند (تفاسیر). محرر این تفسیر گوید: چون مفضل علیهم، اعمالشان تباه و باطل است، مقام، مقام تفضیل نیست.

مقدمه

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمانان اجازه هجرت از مکه به مدینه داد، بعضی از صحابه به نشاطی تمام راه مدینه را با شتاب پیش می گرفتند و ترك خانمان را بر دوستی زن و فرزند و کسب ترجیح می دادند، و جمعی دیگر را پدران و مادران و خویشاوندان و عیال و کودکان قسم داده با زاری تمام از هجرت باز می داشتند و در نتیجه رقت پیوند و شفقت بر زن و فرزند، مانع هجرت می شد، در این باره آیه نازل شد (اقتباس از تفسیر کاشفی و منهج الصادقین و غیره).

23 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... الْفَاسِقِينَ

«خوشه يك سر دارد»

ای مسلمانان! پدران و برادران را - اگر کفر را بر ایمان پسندیدند - دوستان مگیرید، و هر که از شما ایشان را دوست دارد پس آن گروه، هم آنان ستمکارانند.

ای پیامبر! بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان و آن مالها که آن را کسب کرده اید و تجارتی که از کساد آن می ترسید و منزلها که آنها را خوش دارید (و می پسندید)، بسوی شما محبوب تر است از خدا و پیامبرش و (از) جهاد در راه خدا؛ پس منتظر (و چشم به راه) باشید تا خدا عقوبت خود را (به سزای شما) بیاورد، و خدا گروه فاسقان را (که از دین، بیرون بسته اند و نافرمانی می کنند) رهنمونی نمی کند.

مقدمه

«دستی از غیب برون آمد و بر نامحرم زد»

خدا در هشتاد موطن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری فرمود از جمله: روز جنگ بدر و جنگ بنی النضیر و جنگ بنی قریظه و جنگ احزاب و صلح حدیبیه و جنگ خیبر و فتح مکه. و نیز خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در روز جنگ حنین یاری فرمود.

حنین (بر وزن حسین) وادی ای است میان مکه و طایف که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا با لشکر هوازن و ثقیف جنگ کرد و تفصیل آن این است که: بعد از فتح مکه در آخر ماه رمضان در سال هشتم از هجرت این دو قبیله متفق شدند و قصد مسلمانان کردند، و این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، حضرت با دوازده هزار مرد متوجه ایشان شد (دو هزار نفر از ایشان از جمله طلقاء مکه بودند یعنی آنها که حضرت آزادشان فرمود و در قید رقیّت نماندند و تازه اسلام آورده بودند) و مشرکین دو قبیله، چهار هزار نفر بودند(1).

أبو بکر چون کمی لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام را دید، گفت: امروز از کمی لشکر دشمن و کثرت سپاه اسلام مغلوب نخواهیم شد، این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و حضرت نه پسندید و بسبب این عجب و چشم زخم، در اول بار، شکست به لشکر اسلام رسید(2).

### نفرات دشمن

ریاست لشکر دشمن با مالک بن عوف (بر وزن وقت) نصری بود و او مردی سی ساله بود، پس قبائل بسیار بر او گرد آمدند از جمله: بنو سعد بن بکر، و آنان قبیله ای بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنها در کودکی شیر خورده بود، و درید بن صمه (بر وزن حسین و حرفه) با آنها بود و بر ایشان ریاست داشت و او مردی شجاع و کار آزموده بود و لیکن پیر شده و عمرش به یک صد و بیست سال و بقولی بیشتر رسیده بود و نایبنا شده بود و مردم از رأی او و از خبرگی و اطلاعات جنگی او استفاده می کردند و قائد قبیله ثقیف (کنانه بن عبد یالیل) بود (و او بعدا اسلام آورد).

ص: 79

- 1- البته در آغاز کار، ولی بعد افزوده شدند.
- 2- عجبا که در سیره ابن هشام از قول یکی از اهل مکه این موضوع را نسبت به پیامبر (ص) داده و بعد گفته: بعضی گمان کرده اند که مردی از بنی بکر گفته (ج 3 و 4 سیره ابن هشام ص 444 بنقل از قول ابن اسحاق).

گفتیم: مالک بن عوف(1) فرمانده سپاه دشمن بود، پس او دستور داد مواشی و اموال و زنان و کودکان را به لشکرگاه بیاورند تا کسی از میدان جنگ فرار نکند، مردم هم پذیرفتند و لیکن شرط کردند که مالک از رأی درید بن صمه خارج نشود زیرا درید مردی شجاع و به فنون جنگ وارد بود. چون سپاه دشمن به اوطاس(2) رسید، درید گفت: چه شده که آوازهای شتران و خران و کودکان و گوسفندان و گاوان به گوشم می رسد؟ گفتند: مالک بن عوف آنها را به لشکرگاه کشیده است، درید مالک را خواست و جهت را پرسید؟ مالک گفت: خواستم هرکسی عائله اش پشت سرش باشد که از اردو فرار نکند، درید این کار را نه پسندید و گفت: زنان و بچه ها و اموال را برگردانید. مالک نپذیرفت و گفت: درید پیر شده و رأیش سست گردیده است.

مالک، صفوف اسب سواران را پیشاپیش لشکر مرتب کرد و زنان را سواره بر شتر از پشت سر آنها و بعد پشت سر زنان، شتران و گاوان و گوسفندان را به صف کرد تا کسی از لشکرگاه و معرکه جنگ فرار نکند، آنگاه اعلام کرد: وقتی من بر لشکر اسلام حمله کردم همگی همچون تن واحد حمله کنید.

تعداد نفرات دشمن از بنی سعد و از ثقیف چهار هزار نفر بودند و از سایر عرب، نفرات بسیار به آنها پیوستند که مجموع بالغ بر سی هزار و بقولی بیست هزار نفر شدند و قبیله هوازن همگی تیراندازانی ماهر بودند.

### نفرات مسلمانان

با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوازده هزار نفر بودند که ده هزار نفر از مدینه برای فتح مکه همراه حضرت آمده بودند و دو هزار نفر هم از آنها بودند که تازه در فتح مکه اسلام آورده بودند (بشرحی که گذشت).

ص: 80

---

1- مالک بعدا اسلام آورد.

2- اوطاس بر وزن أنصار نام دره ای است در دیار هوازن (رجوع به جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1200 و 1201).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه صد و بقولی چهارصد حلقه زره از صفوان بن أمیه عاریه کرد و از پسر عموی خود نوفل بن حارث بن عبد المطلب سه هزار نیزه عاریه کرد و فرمود: می بینم این نیزه ها پشتهای دشمنان را می شکند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز شنبه شش روز از ماه شوال سال هشتم هجری گذشته (28 ینایر سال 630 م) از مکه خارج شد و اهل مکه سواره و پیاده با او بودند حتی زنان و کسانی که اسلامشان کامل نشده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عتاب (بر وزن صراف) بن أسید (بر وزن امیر) بن أبو العیص (بر وزن فیل) بن أمیه بن عبد شمس را که جوان بود بر اهل مکه امیر ساخت و نیز معاذ بن جبل أنصاری خزرجی را برای تعلیم احکام و شرائع اسلام در مکه گماشت زیرا معاذ عالم به قرآن و متبحر در دین بود.

### صفوف مسلمانان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون به سرزمین اردوی دشمن نزدیک شد صفوف لشکر خود را مرتب کرد و درفش و علمها را به این گونه برقرار و توزیع نمود:

1 - علی بن ابی طالب علیه السلام درفش مهاجرین را در دست داشت.

2 - حباب بن منذر درفش قبیله خزرج (از أنصار) را بدست داشت.

3 - أسید بن حضیر(1) درفش قبیله اوس (از أنصار) را بدست داشت.

1 - سعد بن ابی وقاص علم در دست داشت.

2 - عمر بن الخطاب علم در دست داشت.

و آنگاه صفوف قبائل عرب را مرتب کرد با درفشها و علمهای آنان. و حضرت دوزره پوشید و خود بر سر گذارد و زیر خود زره خاص به سر، پوشید و بر استر خود موسوم به «دلل» سوار شد و در «جعراانه»(2) نزول اجلال فرمود.

ص: 81

---

1- «حباب» بر وزن صراف. «منذر» بر وزن محسن. «أسید» و «حضیر» بر وزن حسین. (شرح قاموس).

2- «الجعرانه» (بکسر الجیم و سکون العین) و قد تکسر العین و تشدد الراء و قال الشافعی: التشدید خطأ. موضع بین مکة و الطائف (قاموس).

مالك بن عوف رئيس هوازن سه تن جاسوس به سپاه مسلمانان فرستاد، آنان برگشتند درحالی که ترسان بودند و به مالك نصيحت کردند که برگرد و به جنگ مبادرت نکن، مالك آنها را ترسو خواند و امر داد آنها را حبس کردند تا خبر در اردوی دشمن فاش نگردد.

## جاسوس مسلمانان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی از اصحاب خود را که عبد الله بن ابی حذر (بر وزن جعفر) اسلمی نام داشت به لشکرگاه دشمن فرستاد تا مذاکرات آنها را بشنود و خبر بیاورد.

وی در حدود يك يا دو روز توقف کرد و برگشت و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد:

من خودم را به خیمه های مالك بن عوف رسانیدم، رؤساء هوازن نزد او بودند، مالك به اصحاب خود می گفت: محمد تا کنون با مردم ناوارد به جنگ رویه رو بوده که پیروز شده و این اول بار است که با مردم جنگی رویه رو می شود، همین که سحر شد صفوف مواشی و زنان و کودکان را از پشت سر مردان جنگجو مرتب کنید و حمله ببرید، غلافهای شمشیرتان را بشکنید و يك بار حمله کنید و بدانید آنکه به حمله مبادرت و پیشدستی کند پیروز می گردد.

## کارزار

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «حنین» بود و به دره سرازیر شد هنوز هواء تاریک بود، دشمن در نشیب و فرازهای دره پنهان شده بودند (و این از دستورهای درید بود)، مسلمانان به لشکر کفار حمله بردند و جبهه دشمن را باز کردند و به جمع آوری غنائم پرداختند.

## یادی از جنگ احد

این واقعه خاطره جنگ احد را برای ما تازه می کند، زیرا چون در احد لشکر مسلمانان دیدند که لشکر کفار شکست خورده رو به فرار است، دست از جنگ کشیدند و به جمع آوری غنائم پرداختند و تیراندازانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها

را مأمور سنگر کرده بود سنگر را تخلیه کردند لذا مسلمانان شکست خورده و خالد - بن الولید (که هنوز اسلام نیاورده بود) حمله برد...

## رجوع به جنگ حنین

در جنگ حنین مسلمانان به جمع آوری غنائم پرداختند و دشمن که در کمین بود فرصت پیدا کرد و تیراندازان دشمن، لشکر اسلام را زیر باران تیر گرفتند و جبهه بنی سلیم (بر وزن حسین) که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود شکست یافت و نفرات فرار کردند و بدنبال آنان اهل مکه هم فرار کردند و لشکر اسلام از هم پاشیده شد.

قتاده نوشته که: بنیاد فرار از دو هزار نفر از طلقاء مکه بود.

القصة: لشکر اسلام منهزم شد و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس نماند مگر نه کس از بنی هاشم و یک کس از أنصار:

1 - أمير المؤمنين علي عليه السلام. 2 - عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله.

3 - فضل بن عباس. 4 - أبو سفیان بن حارث بن عبد المطلب پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

5 - نوفل بن حارث. 6 - ربيعة بن الحارث.

7 - عبد الله بن زبیر. 8 و 9 - عتبة و معتب پسران أبو لهب(1).

10 - از أنصار ایمن بن أم ایمن (که در جنگ کشته شد)(2).

علی امیر المؤمنین علیه السلام علم جنگ در دست داشت و پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جنگ می کرد و این عده اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را داشتند و آن وقت حضرت بر قاطری سوار بود، و حضرت قاطر خود را نهیب می داد و روبه اردوی دشمن حمله می کرد و می فرمود:

ص: 83

---

1- رجوع به جلد هفتم همین تفسیر ص 326.

2- محمد رضا مصری در کتاب «محمد» ص 414 نام أبو بکر و عمر و عثمان و أسامة بن زید و نوفل و عبد الله را اضافه کرده و نام بعضی را کم کرده و بعد نوشته: «و اختلف فی عدد من ثبت مع رسول الله «ص»».

عباس و أبو سفیان رکاب و لجام قاطر را گرفته بودند و نمی گذاشتند که حضرت به میان دشمنان برود.

این جریان بر کمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم دلیل است که در چنین روزی بر قاطر سوار شده در صورتی که قاطر در معرکه جنگ کر و فری ندارد، آنهم بی مددکار - با دریای دشمن خونخوار روبه رو شده و هجوم می برد و در عین حال نسب خود را اظهار می نماید که همه حضرت را بشناسند (درحالی که هیچ کدام بر طبق موازین و تاکتیکهای جنگی معمول، نبوده و نیست).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تلاوت دعاء موسی علیه السلام که در روز شکافتن دریا خوانده بود که: «اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و أنت المستعان» ملهم شده از قاطر فرود آمد و یا همچنان سواره مشتی خاك و سنگریزه از زمین برداشت و یا از یاران طلبیده و فرمود: «شاهت الوجوه»: زشت باد این روی ها، و بسمت کفار پاشید و فرمود: «انهزموا و رب محمد»: بحق پروردگار محمد شکسته شوید. به قدرت الهی هیچ کس از دشمنان نماند مگر اینکه چشم و دهان او از خاك و سنگریزه پر شد و شکست بر ایشان افتاد.

چون عباس نگذارد که حضرت جنگ کند، حضرت فرمود که: چون چنین است، پس أصحاب را بازخوان. عباس مردی بلند آواز بود بر وجهی که روزی غارتی در مکه اتفاق افتاده بود، عباس آواز برداشت که: «وا صباحا!»، هیچ آستن نماند که آواز او را شنید و کودکش سقط نگردید، پس به آواز بلند نداء در داد که:

«يا معاشر المهاجرين والأنصار! يا أهل بيعة الشجرة! يا أصحاب سورة البقرة! الى أين تفرون؟ اذكروا العهد الذي عاهدتم على رسول الله». و بروایتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب به يك نیمه روی به جانب أهل اسلام نگرست چندان نور از روی وی بتافت که همه وادی روشن شد پنداشتی که ماه شب چهارده است که می درخشد، و در آن حال مسلمانان را بر قتال تحریص می کرد و گریختگان را به آواز بلند نداء می نمود که: «أين ما عاهدتم الله عليه؟» هیچ کس نماند که آواز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید و باز نگردید.

بالجمله: آتش جنگ زبانه کشید، مردی از مردم هوازن که «أبو جردل» نام داشت و پرچمی سیاه در دست داشت، بر شتری نشسته در پیشاپیش کفار ایستاده بود، چون بر مسلمانی ظفر می یافت او را با نیزه می کشت و چون فرصت پیدا می کرد پرچم را می افراشت و فراریان را تعقیب می کرد، حضرت امیر علیه السلام با يك ضربت او را از پشت شتر به زمین انداخت و تیغی بر روی او زد و او را به دوزخ فرستاد(1) و در عقب او چهل نفر دیگر را کشت و جنگ از شب تا چاشت ادامه داشت.

خدا پنج هزار (و بقولی هشت هزار و بقولی شانزده هزار) فرشته را به مدد اهل اسلام فرستاد که لشکر اسلام آنها را نمی دیدند و لیکن کفار، آنها را می دیدند که جامه هاشان سفید و عمامه هاشان سرخ بود و علامت را بین دو کنف گذاشته بر اسبان ابلق سوار بودند.

جبائی گفته که: فرشتگان جهت تقویت قلوب مسلمانان و تشجیع ایشان بودند و در آن روز دست به کار کشتار نزدند، کشتار کردنشان فقط در روز جنگ بدر بود.

بالجمله: بسیار کس از دشمن کشته شد و شش هزار نفر از اولاد و عیالات ایشان اسیر گردید و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند و چهار هزار وقیه نقره بدست جنگجویان اسلام افتاد.

نیز درید بن صمه بدست ربیعة بن رفیع (بر وزن حسین) سلمی (بضم سین و فتح لام و شد یاء) کشته شد(2) و خالد بن الولید جراحات برداشت(3).

ص: 85

---

1- علی (ع) شتر علمدار هوازن را پی کرد و علمدار افتاد و مردی از أنصار او را کشت (سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 445).

2- قاتل درید بقولی عبد الله بن قنیع (بر وزن حسین) از لشکر اسلام بوده (سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 454).

3- سیره ابن هشام (ج 3 و 4 ص 459) شهداء مسلمانان را در جنگ أحد چهار نفر صورت داده است.

مشرکین پس از شکست، در أوطاس گرد آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی را از قبیله اشعر امیر قسمتی از لشکر ساخت و نام او أبو عامر بود و امر کرد تا برود و ایشان را متفرق کند، و امیر مشرکین مالک بن عوف نصری بود، چون أبو عامر مشرکین را پراکنده ساخت و بعضی از اموال ایشان را غنیمت کرد (1) مشرکین عقب نشینی کردند و به طایف رفتند و باز لشکر متفرق دشمن به مالک پیوستند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بتعاقب او به طایف رفت و طایف را محاصره کرد و تا آخر شوال کارزار کرد و چون ماه ذوالقعدة که جنگ در آن حرام بود درآمد؛ دست از جنگ کشیده متوجه «جعرائه» (بکسر جیم و سکون عین) شد و آنجا به «عمره» احرام گرفت و غنیمت «حنین» و أوطاس را قسمت فرمود (بقیه رجوع به جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1202 - 1204).

(منابع تاریخ جنگ حنین تفاسیر کاشفی و منهج و کتاب «محمد» از محمد رضا مصری و سیره ابن هشام است).

25 26 27 لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ ... رَحِيمٌ

## یاری خدا

ای مسلمانان! قسم است که خدا شما را در بسیار جاها یاری کرد، و (شما را) در (جنگ) روز حنین (یاری کرد) آنگاه که کثرت لشکر شما، شما را به شگفت آورد، پس آن کثرت، چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با وجود فراخی آن بر شما تنگ شد، سپس (به دشمن پشت کردید و از میدان جنگ) برگشتید درحالی که پشت کنان (و هزیمت کنان) بودید. سپس خدا «سکینه» خاص خود را (یعنی رحمتی را که سبب سکون و آرامش دلهاست) بر پیامبر خود و بر مؤمنان

ص: 86

1- در سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 454 و 455 نوشته که: أبو عامر کشته شد و أبو موسی اشعری پسر عمویش پرچم جنگ را برداشت و گمان برده اند که قاتل أبو عامر مزبور سلمة (بر وزن صدقه) بن درید مورد بحث بوده است.

فروفرستاد و لشکرهايي (از فرشتگان) فروفرستاد که شما آنها را ندديد (اما کفار آنها را ديدند) و خدا کافران را شکنجه کرد، و آن شکنجه سزای کافران بود. سپس خدا از بعد از آن جريان به رحمت باز می گردد بر هرکس که خدا بخواهد (خواه نسبت به مسلمانانی که فرار کردند و برگشتند و خواه نسبت به کفاری که اسلام آوردند) و خدا آمرزگار و مهربان است.

## سوره التوبه (9): آیه 28

### اشاره

28 يَا أَيُّهَا... حَكِيمٌ

### مشرکین، پلیدند

ای مسلمانان! جز این نیست که مشرکین پلیدند(1) پس باید که بعد از سالشان همین سال (که سال نهم هجری است) به مسجد الحرام نزدیک نشوند. و اگر (بسبب عدم حضور کفار در مکه و گسیخته شدن تجارت و دادوستد موسمی) از درویشی می ترسید، پس البته خدا شما را بی نیاز می سازد از فضل خود اگر بخواهد، زیرا البته خدا داناست و کارهایش از روی اساس است.

## سوره التوبه (9): آیه 29

### مقدمه

عزیزا مردی از نامرد نائی \*\*\* فغان و ناله از بی درد نائی

حقیقت بشنو از پور فریدون(2) \*\*\* که شعله از تنور سرد نائی

خدا گفتن اهل کتاب ارزش ندارد زیرا خدا گفتن، غیر از خدا دانستن و شناختن است چه آنکه اگر خدا را می شناختند فرزند برای او اثبات نمی کردند و یا نسبت هائی که سزاوار خداوندی خدا نیست به خدا نسبت نمی دادند، و اگر به خدا ایمان داشتند اوامر و وصایا و شریعت موسوی و عیسوی و محمدی را می پذیرفتند زیرا موسی و عیسی امر کرده اند که «محمد» صلی الله علیه و آله و سلم را باید به نبوت بپذیرند، موسی و عیسی و محمد گفته اند: نوشیدن مسکرات و خوردن گوشت خوک و خون و

ص: 87

---

1- سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد

2- بابا طاهر بن فریدون.

ارتکاب زنا و فتنه و فساد و تحریف کتابهای پیامبران و... حرام و ممنوع است.

29 قَاتِلُوا... صَاغِرُونَ

### حکم اهل کتاب از یهودان و نصاری، و گبران که در حکم آنانند

حکم اهل کتاب از یهودان و نصاری، و گبران که در حکم آنانند(1)

ای مسلمانان! کارزار کنید با کسانی که به خدا ایمان نمی آورند و نه به روز بازپسین. و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده است حرام نمی شمرند و دین حق را (که اسلام است) نمی پذیرند: (یعنی) همان کسانی که کتاب به ایشان داده شده (همان یهودانی که تورا به ایشان داده شده و همان نصاری که انجیل به ایشان داده شده(2) و اسلام نیاورده اند)، (جنگ کنید با ایشان) تا از دست خود جزیه بپردازند و حال آنکه آنان خوارشدگان و خشنودان به ذلت و ستم باشند [و کدام خواری و ذلت و ستمی بالاتر است از کفر و در افتادن با خدا و پیامبران!].

### سوره التوبة (9): آیه 30

#### مقدمه

یهودان، «عزیر» (بر وزن حسین) را پسر خدا خواندند، و اسلام نکوهش از این مسئله را طرح کرد، یهودان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این موضوع را انکار نکردند و لیکن بعداً رفته رفته یهودان بفکر شناعة این عقیده افتادند و این عقیده باطل از میان آن قوم دامن برچید (و این یکی از اقدامات قرآن کریم است).

برای درك اینکه چرا یهودان چنین عقیده سخیفی را پذیرفتند يك مطالعه اجمالی درباره سرگذشت «عزیر» لازم است.

«عزرا» (بفتح عین و سکون زای و راء ألفی) در زبان عبرانی همان «عزیر» است و این کلمه بمعنی کومک و امداد است. بقول یهودان، وی کاهن و هادی معروف عبرانیان و کاتب ماهر شریعت و شخصی عالم و قادر و امین بود.

یهودان در جنگ با نبوکدنصر(3)، هم کشور خود را از دست دادند و هم

ص: 88

---

1- تفسیر مجمع البیان.

2- و گبران.

3- نبوخذ نصر مذکور در کتاب دانیال عبری و نبوکدنصر مذکور در کتاب دانیال به فارسی هر دو کلمه بفتح نون و ضم باء واوی و فتح خاء یا کاف و سکون ذال با نقطه یا بی نقطه و فتح نون و شد صاد مفتوح است.

متحمل تلفات شدند و هم بقایای آنها را نبوکدنصر اسیر کرد و از فلسطین کوچانید، و به بابل برد، اسارتشان سالها ادامه داشت تا آنگاه که کوروش بابل را تصرف کرد و اجازه داد که اسراء یهود به فلسطین برگردند و خانه خدا را در اورشلیم از نو بنیاد کنند و اشیائی که از خانه خدا غارت شده بود و وجود داشت از بابل از دستگاه پادشاهی گرفته و به خانه خدا برگردانند(1).

محرر این تفسیر گوید: چنین شخصی که یهودان اسیر شده را پس از چندین سال به وطنشان بازگرداند و بیت المقدس را از نو بناء کرد و اشیاء غارت شده خانه خدا را برگرداند و رسوم کیش موسوی را تجدید کرد و از نو تورا را بنقل این و آن، نوشت و... در میان یهودان بعنوان پسر خدا خوانده شد.

30 وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ

### عزیر

و یهودان گفتند: «عزیر» پسر خدا است.

وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ

### مسیح

و نصاری (یعنی ترسایان) گفتند: «مسیح» پسر خدا است.

ذَلِكَ قَوْلُهُمْ ... يُؤْفَكُونَ

«دلائل، قوی باید و معنوی \*\*\* نه رگهای گردن به حجت قوی»(2)

آن، گفتار ایشان است به دهانهایشان (یعنی لقلقه زبان است و دلیلی بر مدعای خود ندارند) سخن خود را با سخن کسانی که از پیش کافر شدند (یعنی فرشته پرستان که از ادوار قدیم فرشته را دختران خدا می دانستند) مشابه می سازند. خدا با آنان

ص: 89

---

1- رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 467 و 485-487.

2- شیخ سعدی.

به کارزار اقدام کنند(1) چگونه (از راه حق به راه باطل) برگردانیده می شوند!

### سوره التوبة (9): آیه 31

#### اشاره

31 اِتَّخَذُوا ... يُشْرِكُونَ

#### مشرك بودن يهود و نصاری

یهودان، احبارشان(2) (یعنی علمائشان) و نصاری، رهبانشان (یعنی راهبانشان) را از جز خدا، ارباب (یعنی پروردگاران(3) فراگرفتند و مسیح بن مریم را. و حال آنکه به ایشان امر نشده مگر اینکه بپرستند (و فرمان ببرند) خدای یکتا را. نیست هیچ گونه معبودی (خدائی) مگر آن غیب مطلق، آن غیب مطلق پاک است از آنچه با او (در هر شأنی از شئون الوهیت) شریک می سازند.

### سوره التوبة (9): آیه 32

#### اشاره

32 يُرِيدُونَ ... الْكَافِرُونَ

«چراغی را که ایزد بر فروزد \*\*\* هر آن کس پف کند ریشش(4) بسوزد»

#### نور خدا خاموشی ندارد

یهودان و نصاری می خواهند که نور خدا را به (پف) دهانهایشان (یعنی به سخنان دروغ) فرو نشانند و خدا نمی خواهد (و نمی پسندد) مگر اینکه نور خود را تام (و کامل) سازد و اگر چه کافران، ناخوش داشته باشند (و نخواهند که دین خدا ظاهر و غالب باشد).

### سوره التوبة (9): آیه 33

#### اشاره

هُوَ الَّذِي ... الْمُشْرِكُونَ

«خدا کشتی آنجا که خواهد برد \*\*\* و گر نا خدا جامه بر تن درد»

ص: 90

1- خدا آنها را هلاک کند، خدا آنان را از رحمت خود دور کند - تفاسیر.

2- «أحبار» بفتح همزه جمع حبر (بر وزن وقت) است و آن بمعنی عالم صالح و نیز رئیسی از رؤساء دین است و نیز نزد یهود رئیس کاهنان یهود است. و نزد فرقه کاتولیک، «حبر اعظم» یعنی بابا، همان پاپ، جانشین مسیح است در زمین (منجد به ترجمه).

- 3- خدایان فراگرفتند (تفاسیر أبو الفتوح و کاشفی). جهت اینکه أحبار و راهبان را به پایه خدائی رساندند این است که: اختیار حلال و حرام کردن چیزها را برای ایشان قائل شدند در صورتی که تحلیل حلال و تحریم حرام به فرمان خداست و بس.
- 4- «سبلس» بجای ریشش (تفسیر کاشفی).

آن غیب مطلق کسی است که پیامبر خود را با قرآن (که راهنماست) و دین حق (که دین اسلام است) فرستاد تا دین خود را بر همه دینها مظفر (و پیروز) سازد و اگرچه مشرکین ناخوش داشته باشند(1).

### سوره التوبة (9): آیه 34

#### مقدمه

کشیشان، میلیونها دلار در هر سال بنام گناه بخشی از مردم می گیرند و در عوض، آنها را گمراه و دوزخی می کنند، و هکذا خاخامهای یهودان.

34 يَا أَيُّهَا... عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

### نکوهش فرمودن خدا بسیاری از اُخبار و رهبان را

ای مسلمانان! البته بسیاری از اُخبار (همان علماء یهود) و راهبان (همان دیرنشینان نصاری) بی گمان اموال مردم را به ناحق می خورند و (مردم را) از راه خدا باز می دارند.

### سوره التوبة (9): آیه 35

#### مقدمه

اخبار وارده در تفسیر آیات ذیل ناظر به موضوع وجوب پرداخت زکات است:

زکاة مال بدر کن که فضلۀ رز را \*\*\* چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

35 وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ... تَكْنِزُونَ (2)

### صدور فرمان پرداخت زکات

و ای پیامبر! کسانی که زر و سیم را می اندوزند (و گنج می نهند و ذخیره می کنند) و آن را در راه خدا خرج نمی کنند، پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده، (این عذاب) در روزی (است) که بر این زر و سیم (یعنی دینار و درم) تاییده می شود در آتش جهنم، پس به آن زر

ص: 91

1- اسلام میلیونها مسلمانان پاکستان و هند و اندونزی، از جمله مظاهر این ظفر و پیروزی است.

2- «ببخش و بخور تا توانی درم - که جز این دگر جمله درد است و غم» (فردوسی).

و سیم، پیشانیهای ذخیره کنندگان و پهلوهانشان و پشتهاشان (همان پیشانیهایشان که در وقت دیدن محتاجان بر آن گره زده اند و همان پهلوهانشان که از اهل نیاز تهی کرده اند و همان پشتهاشان که بر محتاجان کرده اند) داغ کرده می شود(1) (و به آنها گفته می شود:) این همان است که ذخیره (و اندوخته و گنج) می کردید برای خودهاتان، پس و بال آنچه را ذخیره می کردید، بپشید(2).

## سوره التوبة (9): آیه 36

### مقدمه

«ایب» ماه اول سال مقدس عبرانیان است که بعد به «نيسان»(3) موسوم شد و تقریبا با «آپریل» ماه فرنگی مقابل است. معنی لفظ «ایب» خوشه های سبز گندم یا میوه های تازه است و چون حبوبات خصوصا جو در آن وقت خوشه می آورد به این واسطه باین اسم مسمی شد و عبرانیان جو را در پانزدهم «ایب» نوبر می نمودند، و «جو درو» الحال در اواخر آپریل واقع می شود (قاموس کتاب مقدس ملخصا).

سال دینی یهود از ماه «ایب» که همان «نيسان» معروف است شروع می شود، اما سال دولتی ایشان از «تسری» (یعنی تشرین اول) ابتداء می شد. سالهای ایشان شمسی است و آنچه از فصول چهارگانه در کتاب عهد عتیق مذکور است: تابستان و پائیز و زمستان می باشد (مزامیر 17:74 و ارمیا 22:36 و زکریا 8:14 و عاموس 3:15).

ص: 92

- 1- یعنی دماغ و دل و جگر که حساس ترین جهازات است در موقع حساب، داغ کرده می شود و بعد از آن به جهنم تحویل می شوند.
- 2- از پیامبر (ص) روایت است که: هرکه ده هزار درهم بگذارد، آن را صفایح گردانند و او را بدان عذاب کنند تا حق تعالی از حکومت بندگان فارغ شود (تفسیر منهج الصادقین).
- 3- نيسان (وزان سلمان) شهر من شهور السنة الشمسية، بین اذار و أيار (کصراف). آیامه 30 (سریانیة) (منجد).

اما ماههای ایشان قمری است و هریک دارای سی روز است. در صورت لزوم هم يك ماه بر سال افزوده سال را سیزده ماه قرار می دهند، یعنی ایام کیسه را جمع نموده هر وقت که يك ماه تمام می شود آن را بر سال می افزایند (و اعیاد فصلی یهودان بالتمام شمسی است).

در تفسیر کاشفی نوشته که: چون اعیاد متعبدان اهل کتاب (دائر بر ماه قمری نیست) و بر سال شمسی است، و سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روز است تقریباً و سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و کسری است، پس در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و حال آنکه عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است.

پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام را بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکاة وعده و غیر آن را بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود:

36 إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ ... الْمُتَمِّينَ

### شمار ماه و سال از آغاز آفرینش، قمری است

شمار ماه و سال از آغاز آفرینش، قمری است (1)

البته شماره ماهها (که پسندیده است) نزد خدا، دوازده ماه است، در کتاب خدا، در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، از این دوازده ماه است، چهار ماه حرام (سه بهم پیوسته: ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و دیگری منفرد و آن ماه رجب است) آن که، (گفته شد) دین درست (و صراط مستقیم) است. پس درباره این ماهها به جانها تان ستم مکنید (در تقدیم و تأخیر و تحلیل ماههای حرام (2)) و با مشرکین کارزار کنید همگی در همه اوقات بجهت اینکه مشرکین (3) با شما کارزار می کنند همگی در همه اوقات (پس اگر در ماههای حرام با شما کارزار کردند دست روی دست نگذارید و شما هم با ایشان کارزار کنید (4) و بدانید که البته خدا با پرهیزکاران است

ص: 93

1- محرر این تفسیر گوید: اشتباه نکنید، اسم ماههای قمری عربی را نمی گویم زیرا این اسامی تازه است و معانی فصلی دارد که مربوط به سال شمسی است مانند: «ربیع» و «جمادی» و «شوال» و... بلکه خود ماه قمری را موضوعاً می گویم.

2- محرر این تفسیر.

3- محرر این تفسیر.

4- محرر این تفسیر.

(همانها که از مخالفت فرمان خدا می ترسند).

## سوره التوبة (9): آیه 37

### مقدمه

الف: مشرکین گاهی ماههای حرام را عقب می بردند [اسم این عمل «نسیء» است و در اسلام، بعنوان کفر تلقی شده است].

ب: در قاموس به ترجمه و اقتباس می نویسد: فروختم چیزی را به «نسیئه» (بر وزن سفینه) یعنی فروختم و قیمت آن را پس انداختم، و اسم از آن، «نسیء» بر وزن أمير است و نیز «نسیء» اسم ماهی است که عرب در عهد جاهلیت عقب می انداختند، پس خدا از آن نهی فرمود (ه).

ج: أبو علی گفته: «نسیء» مصدر است مثل نذیر و نکیر و نتوان گفت که:

فعلیل بمعنی مفعول است چنانکه بعض مردم گفته اند، زیرا معنای آن چنین می شود:

ماه مؤخر، زیادتی در کفر است در صورتی که ماه، زیادتی در کفر نیست بلکه تأخیر حرمت ماهی به ماه دیگر که حرام نیست، زیادتی در کفر است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و خلاصه).

د: بنی فقیم (بر وزن رجیل) مردمانی نافذ الکلمه بودند تا آنجا که عمل «نسیء» انجام می دادند یعنی ماههای حرام را که جنگ در آنها حرام است عقب می بردند مثلاً در ماه محرم که جنگ در آن حرام بود، جنگ را روا می داشتند و بجای آن، ماه دیگر را که جنگ در آن روا بود، حرام می کردند (رجوع به جلد هفتم همین تفسیر ص 306 در تفسیر سورة «فیل» بنقل از کتاب معجم البلدان یاقوت).

ه: حاج فرهاد میرزا در کتاب «هدایة السبیل» یعنی سفرنامه مکه اش (در ص 324 و 325) نوشته که: «نسیء» کیسه ای بود که جهودان داشتند. و آن چنان است که جهودان را ماه، قمری و سال، شمسی است. و تفاوت سال شمسی را هر سه سال بر ماه «آدار» افزوده آن سال را سیزده ماه حساب کنند و این در هر نوزده سال - هفت بار - يك ماه می شود، پس در هر نوزده سال - هفت بار - سیزده ماه باشد، و آن

و مدار دور بر نوزده از آن است که چون 19 سال شمسی را بر 19 سال قمری قسمت بکنند هفت ماه و سبع ساعت زیاد می آید و از آن جهت است که بجهت ضبط حساب مدار را بر 19 قرار دادند.

[و جهودان ماه سیزدهم را «وادار» خوانند که تالی «آدار» است] [و به لغت عبری «کیسه» را «عبر» (بر وزن عضد) گویند یعنی آبستن به ماه سیزدهم؛ و عربان «نسیء» می خوانند یعنی ماه در آخر افکنده، ولی «نسیء» در لغت بمعنی زن حبلی (یعنی آبستن) است چنانچه صاحب «صاحح اللغة» می گوید، و این معنی با «عبر» مناسب تر است].

و سالهای «کیسه» به گفته استاد ابوریحان بیرونی در سیم و پنجم و هشتم و یازدهم و چهاردهم و شانزدهم و نوزدهم است.

این کیسه کردن، بر جهودان فریضه است برای نگاه داشتن عید فصیح (بر وزن فکر) که اول عید فطیر خوار است.

و از آن بود که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ذوالقعدة الحرام سال هفتم هجری به عهد و پیمان به مکه تشریف آورده حج فرمودند که این ذوالقعدة بحساب عربان ذوالحجة «نسیء» بود که سال شانزدهم از دوره «کیسه» ششم بود، و سال و ماه در اول اسلام همچنین بوده بسبب متابعت عرب مر جهودان را در حساب و کتاب.

القصه: بحکم آیه شریفه. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ...» و بحکم آیه مبارکه:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...» کیسه در اسلام حرام شد.

در آن سال آخر که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به زیارت بیت الله الحرام نائل شدند

سال «کیسه» هفتم بود - سال حجة الوداع بود. و برحسب اتفاق ذوالحجة «نسیء» با ذوالحجة هلالی مطابق افتاد. و حضرت در خطبة حجة الوداع، آن دو آیه شریفه را بر امت خواندند و بعد فرمودند: «ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق السموات و الأرض»: گردش زمان بصورت روز آفرینش آسمانها و زمین درآمد.

به خلاصه: کیسه در اسلام حرام شد و سال و ماه هر دو قمری شد و «نسیء» منسی (و فراموش) گردید (پایان مطالب کتاب هدایة السبیل اقتباسا).

محرر این تفسیر گوید: اعراب عهد جاهلیت، هم بطریق کیسه تقلیدی حساب 12 ماه را از دست می دادند چنانکه شاهزاده گفته و هم بطریق عقب و جلو بردن ماه حرام چنانکه صاحب قاموس و معجم البلدان گفته اند.

37 إِنَّمَا النَّسِيءُ ... الْكُافِرِينَ

### نسیء

جز این نیست که «نسیء» افزونی است در کفر (کفر شرك و کفر تصرف در ماه و سال). کافران به آن گمراه کرده می شوند: آن ماه را در يك سال حلال می شمردند و در سال دیگر آن را حرام می شمردند تا (به این وسیله فقط) با شمار آنچه خدا حرام ساخته است، موافقت کنند، پس آنچه را که خدا حرام ساخته است حلال سازند، برای ایشان بدی کردارهاشان آراسته شده است و خدا قوم کافران را راه نمی نماید (زیرا باختیار خودشان راه بد را برگزیده اند).

### سوره التوبة (9): آیات 38 تا 39

#### مقدمه

چون فتنه یهودان خوابید و اخلال آنان از کشور اسلام رخت بریست، و نیز قوت و شوکت مشرکین در هم شکست، حکم آمد که قدرت و شوکت نصاری را هم عملاً در هم بشکنید.

پس از فتح مکه و جنگ حنین (که در سال هشتم هجری اتفاق افتاد)، در سال نهم هجری به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که پادشاه نصرانی شام (ملك غسان) می خواهد

ص: 96

به کومک قیصر روم به «مدینه» حمله کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مناسب دید که مسلمین به حدود شام بروند و به جواب آن پردازند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمتر اتفاق می افتاد که چون می خواست بجنگی برود، هدف را اظهار کند جز به کنایه - ولی در سفر جنگ مرز شامات صریحا هدف را اظهار فرمود زیرا راه دور بود و دشمن بسیار و سازوبرگ چنین سفری امری بود که اطلاع عامه مسلمانان برای تهیه آن لازم بود.

مسلمانان، تازه از جنگ طایف برگشته بودند و بعضی رنجور بودند و روزگار تنگی و عسرت بود چون در آن زمان قحط بود و وقت برداشت محصول نزدیک بود و میوه ها رسیده بود و مردم دل نمی کنند که سایه درختان وطن را رها کنند و به جنگ بروند آنهم راهی دور - و جنگی که تنها جنگ با ملک «غسان» نبود بلکه لشکر مسلح و آزموده قیصر روم با او همراهی می کرد، پس چنین پیکاری نه کاری بود خرد. و در خور مسلمانانی سر در کف و فداکار بود که دلی توانا داشتند.

منافقین، حيله پیش آوردند و بهانه کردند و کناره جستند. گروهی از مسلمانان نیز از میدان آزمون هراس داشتند و توان پیمودن آن همه راه سخت و دور را آنهم در شدت گرما در خور خود نمی دیدند. اما تعداد زیادی از مسلمانان کمر همت بستند و آنانی که از این فخر عظیم محروم ماندند شمارشان اندک بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سی هزار سرباز به مرز شام رسید و در «تبوک» (1) خیمه افراشت.

نخست به قیصر روم نامه نوشت و او را به قبول اسلام دعوت فرمود، آن پیام قدسی در دل قیصر اثر کرد ولی قوم یعنی مردم کشور با او موافق نشدند (2) و به این گونه از

ص: 97

- 
- 1- رجوع به خریطه اول جلد اول مقدمه همین تفسیر و ص 17 و 18 و 140. و جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1212-1214.
  - 2- پادشاهان مغول که در ایران سلطنت کردند، نخست آئین بودائی داشتند ولی به مساعی علماء اسلام از آئین بودائی به دین اسلام گرویدند و قشون خود را هم وادار به تبعیت کردند و آنها هم پذیرفتند بعد رفته رفته پادشاه به مذهب تشیع گروید و قشون و بالتبع مردم از پادشاه پیروی کردند - بنابراین، معلوم می شود که قیصر، یا نیروی پادشاهان مغول را نداشته است، و یا بی سعادت بوده است.

چون شامیان از عزم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه شدند از قیصر مدد خواستند و لیکن قیصر به ایشان مدد نکرد، ناچار مطیع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدند ولی اسلام نیاوردند.

[مدتی گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود تا در عهد زمامداری عمر، شام و توابع گشوده و فتح شد].

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از «تبوک» پیروز بازگشت و خدای توانا پادشاهان بزرگ را به اطاعت اسلام واداشت، منافقین مدینه بی اندازه خجل و رسوا شدند، و چند تن مسلمانان صادقی که علت رنجوری، ایشان را از همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازداشته بود سخت پشیمان بودند.

بالجمله: در آیات آینده بیشتر دسیسه های منافقین مورد رسیدگی قرار گرفته است و در بعض مواقع به مسلمانان خطاب و بحال آنان تعرض شده است.

38 39 يَا أَيُّهَا... إِلَّا تَتَّقُوا... قَدِيرٌ

### اولتیماتوم برای بسیج لشکر بطرف سرحدات شام

ای مسلمانان! چیست شما را که چون بسود شما گفته می شود: در راه خدا (برای جهاد با دشمنان دین) بسیج کنید سرگران (و سنگین) و مایل به اقامت به زمین دیار خود شده اید؟! آیا به زندگانی دنیا عوض آخرت خرسند شده اید؟ پس (بدانید که) برخورداری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت (و نعیم آن) نیست مگر اندک.

اگر (به جنگی که بشما فرمان داده شده است) بسیج نکنید، خدا شما را شکنجه می کند شکنجه ای دردناک، و شما را به قومی غیر شما (از: اهل یمن و ابناء فارس) بدل می کند، و به خدا هیچ گونه زیانی نتوانید رسانید، و خدا بر هر چیزی (از تغییر و تبدیل) تواناست.

گیرم که شما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدد نکردید، باکی نیست زیرا پیروزی او به شما وابسته نیست، پیش از این، مسلمانان از ستم مردم بت پرست مکه ناچار از هجرت به مدینه شدند، مشرکین قرار گذاشتند که از هر قبیله یک نفر حاضر شود تا یکباره بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجوم ببرند و با شمشیرهایشان آن حضرت را بکشند، تا اگر به خونبها مجبور شوند همه قبائل، آن را بپردازند و دیگر بنی هاشم جرئت نکنند که انتقام بکشند و جنگ کنند زیرا با همه قبائل جنگ ممکن نبود (پشه چو پر شد بزند پیل را).

در شبی که این کار بایستی بشود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود تا در بستر آن حضرت بخوابد و پس از رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امانتهای مردم را به ایشان بسپارد و بعد بسمت مدینه حرکت کند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از میان ستمگران بدکردار، «شاهت الوجوه» گویان در چشمشان خاک پاشید و بیرون رفت(1).

أبو بکر با حضرت همراه بود، از مکه رفتند و در «غار ثور» مسکن گرفتند.

این غار، چند میل از مکه دور و صخره ای است میان تهی در کمر کوه بلندی که راهی تنگ دارد و جز به خزیدن کسی نمی تواند در آن داخل شود.

اگر تفسیر روح البیان و تفسیر پادشاهی افغانستان به اقتباس می نویسد: نخست أبو بکر به غار رفت و سوراخ ها را با پارچه جامه ها بست که از گزند گزندگان در امان باشد، مگر يك سوراخ باقی ماند، آنگاه پا بر روی آن گذاشت و حضرت را به درون خواند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرش را بر زانوی أبو بکر گذارد و آرام وارد شد، اما ماری(2) پای أبو بکر را گزید، أبو بکر نجبید مبدا آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 99

1- «يسُو الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ» را تا «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» خواند (تفسیر روح البیان).

2- در تفسیر روح البیان تهمتی به شیعه زده شده که عجیب است و آن این است که: «لِباد مَفْضُضٍ» که شیعیان عجم بر سر خود می گذارند به یاد بود ماری است که أبو بکر را گزید زیرا معتقدند که نقش آن مار چنین بوده! محرر این تفسیر گوید: گویا مرادش عمامه شیر و شکری بوده است یا مهره های خال دار و یا...

را بهم بزنند. چون حضرت چشم باز کرد و آگاه شد، از رطوبت دهان مبارکش بر محل گزیدگی نثار کرد، فی الحال درد برطرف و شفاء حاصل شد].

کافران، قایف (یعنی پی شناس) معروفی را که «أبو کرز»<sup>(1)</sup> نام داشت گماشتند که از رد پای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را جستجو کند. قایف، پی به «غار ثور» برد ولی قدرت خدا به حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت زیرا عنکبوتی در مدخل غار، تاری تنید و کبوتری صحرایی آشیان بست و تخم گذارد، چون مردم آن را دیدند، قایف را دروغگو خواندند و گفتند: این خانه عنکبوت چنان می نماید که پیش از پیدایش «محمد» تنیده شده باشد و اگر کسی داخل غار می شد نه تار باقی می ماند و نه کبوتر تخم می گذارد<sup>(2)</sup>.

أبو بکر از درون غار بیرون را نگاه می کرد و پاهای کافران را می دید و اندیشناک شد که مبادا کافران درون غار را دریابند و هراسید و گفت: یا رسول الله! اگر این مردم اندکی خم شوند و به پای خود بنگرند ما را خواهند دید. حضرت فرمود:

ای أبو بکر! درباره آن دو تن که سومشان خداست چه می اندیشی؟ چون خدا با ما است از کی بهراسیم؟ خدا سکون و اطمینان خاص [سکینه] به دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود، و آن حضرت أبو بکر را آرام ساخت.

ص: 100

---

1- «أبو کرز» بضم کاف و فتح راء و زای آخر (کتاب هداية السبيل ص 191). در تفسیر أبو الفتوح نوشته که: او «علقمة» بن کرز است و در سال فتح مکه اسلام آورد (ه) و در قاموس تردید کرده بین «کرز» بضم (بر وزن قفل) و «کوز» زیرا نوشته: کرز بن علقمه صحابی است یا کوز است. و در لغت «کوز» هم عکس این را تذکر داده است.

2- جمله ذرات زمین و آسمان \* لشکر حقند گاه امتحان

خدا لشکر فرشتگان را به حفاظت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گماشته بود. این عنایت غیبی بود که خانه عنکبوت را که «أوهن البیوت» خوانده بیشتر از دژهای محکم سبب حفظ پیامبر خود قرار داد و به این وسیله تدبیر کافران را با خاک یکسان ساخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه شبانه روز در «غار ثور» گذرانید و آنگاه آهنگ مدینه کرد (و شرحی مبسوط دارد) که به سلامت به آنجا رسید. تفسیر کاشفی نوشته که: تاریخ حرکت از خانه ابوبکر بسمت غار، شب پنج شنبه غره ماه ربیع الأول بوده است.

40 إِلَّا تَنْصُرُوهُ ... حَكِيمٌ

### غار ثور

غار ثور (1)

40/9 ای مسلمان! اگر پیامبر را یاری نکنید پس علی التحقیق خدا او را (در آینده یاری می کند همچنان که در گذشته او را) یاری کرده است آنگاه که کافران او را (در اثر توطئه و تهیئه و وسائل ترور از مکه) بیرون راندند درحالی که دومین دو کس بود، آنگاه که این دو کس در غار بودند، آنگاه که پیامبر به (ابوبکر) یار خود می گفت: اندوهگین مباش زیرا البته خدا با ما است، پس خدا «سکینه» خود را بر پیامبر خود فرو فرستاد و او را به لشکریانی که آنها را ندیده اید تقویت کرد (یعنی فرشتگانی را فرستاد تا به در غار، او را حفاظت و حراست کنند) و سخن کافران را (از فرو) فروتر ساخت و کلمه الله (یعنی سخن خدا و فرمان او) همان کلمه الله (بلند و از بلند هم) بلندتر است. و خدا غالب است و کارهایش از روی اساس است.

### سوره التوبة (9): آیه 41

### اشاره

41 اِنْفِرُوا ... تَعْلَمُونَ

### فرمان بسیج عمومی بطرف سرحدات شام

ای مسلمانان! (بطرف سرحدات شام) کوچ کنید: سبکباران و گران باران (سواران و پیادگان، تندرستان و رنجوران، جوانان و پیران، تهی دستان و توانگران، سلاح داران و بی سلاحان) و در راه خدا با بذل اموالتان و جانهایتان جهاد کنید.

آن جهاد شما برای شما خوب است اگر بدانید.

ص: 101

الف: چون فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای بسیج عمومی به طرف سرحدات شام صادر شد مردم سه فرقه شدند:

1 - جمعی با شتاب حرکت کردند و اردو بیرون زدند و آنان اکابر مهاجرین و أنصار بودند.

2 - بعضی، ضعفاء از مسلمانان بودند که این سفر بر آنها گران آمد و لیکن فرمان خدا و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و حرکت کردند.

3 - بعضی دستور ماندن در مدینه و تخلف از حرکت با اردو را از پیامبر صلی الله علیه و آله طلبیدند و آنها منافقین بودند، در این باره آیه آمد که: (اقتباس از تفسیر کاشفی).

ب: منافقین حکم مارچوبه را دارند و مسلمانان حکم مار:

گیرم که مارچوبه کند خود به شکل مار \*\*\* کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

این غزوه را «غزوة فاضحه» گفتند زیرا منافقین را برای همیشه رسوا و مفتضح کرد.

ج: مسلمانان در جنگ سرحدات شام (غزوة تبوك) چشم عالم بشریت را روشن کردند:

أبو جهیم بن حذیفه می گوید: در روز تبوك بسراغ عمویم رفتم و او را جستجو می کردم که اگر رمقی دارد آب به او برسانم، او را یافتم و گرد از چهره اش افشاندم و گفتم: آب آورده ام بنوش، چون مہیای نوشیدن شد شنیدم مردی می گوید: آه از تشنگی! پس عمویم با سر اشاره کرد که برو آب به او بده و او (هشام بن العاص) بود چون مہیای نوشیدن آب شد آواز مردی را شنیدم که می گفت: آه از تشنگی! هشام با سر اشاره کرد (اینکه می گویم با سر زیرا رمق در آنها نمانده بود) برو آب به او بده.

همین که به نزد او رسیدم مرده بود، برگشتم نزد هشام دیدم هشام مرده است، آمدم بسراغ عمویم دیدم او هم مرده است (کتاب خالصۃ الحقائق - بنقل تفسیر روح

البیان ص 910 به ترجمه). و لذا این غزوه را «غزوة العسرة» یعنی غزوة دشوار گفته اند.

42 لَوْ كَانَ ... لَكَاذِبُونَ

### منافقین

ای پیامبر! این منافقین اگر (آنچه به آن دعوت می کنی) مالی قریب الحصول و سفری هموار (و آسان) بود البتہ (بطمع مال) تو را پیروی می کردند، ولیکن مسافت راه بر ایشان دور شد (که به مشقت راه و تحمل رنج گرما آن را باید طی کنند لذا از زیر بار حرکت با اردو شانه خالی می کنند).

و البتہ به خدا قسم یاد می کنند که: اگر قدرت بر سفر داشتیم البتہ با شما بیرون می آمدیم (ای پیامبر!) این منافقین خودهاشان را هلاک می کنند - و خدا می داند که البتہ بیقین آنان دروغگویانند.

### سورة التوبة (9): آیات 43 تا 66

#### مقدمه

مفسرین، آیه 43 را تنها و آیات 45 و 46 و 47 ببعد را هم به تنهایی بررسی و تفسیر کرده اند، به خلاصه: یکجا «لا اله» را گفته اند و در جای دیگر «الا اله» را در صورتی که این تفکیک در «لا اله الا الله» کفر است، و در مورد بحث، شبه امانتی است به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیمار دلان مسیحی هم تفسیر مفسرین را از آیه 43 دست آویزی کرده اند برای سبک کردن مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. ولیکن محرر این تفسیر معتقدم که آیات 43 و 45 و 46 و 47 ببعد باید با هم بررسی شود که هیچ گونه سوء تفاهمی نشود به این گونه:

خدا در آیه 43 فرموده که: ای پیامبر! سخن در این نیست که تو چرا به منافقین اذن و رخصت داده ای که به جنگ نیایند و فرصت نداده ای که راستگو و دروغگو از هم تشخیص شوند.

و در آیه 46 فرموده که: خدا حرکت منافقین را با اردو خوش ندارد.

و در آیه 47 فرموده که: نیامدن منافقین به همراه اردو عین صلاح بوده است.

و در آیه 45 ببعد فرموده که: اولاً: سخن این است که: مسلمانان واقعی

تقاضای ماندن در وطن نمی کنند و مال و جان خود را در اختیار جهاد در راه خدا گذارده اند و... تا آخر چهارده موضوع ذیل.

عَفَا اللَّهُ ... مُجْرِمِينَ

### بررسی وضع منافقین، طی چهارده موضوع

ای پیامبر!، خدا از (سخن با) تو (درباره این) که چرا به منافقین رخصت داده ای (که در وطن بمانند) - تا (آنگاه) که برای تو راستگویان (همانها که برای بسیج آماده شده اند) آشکار گردند، و دروغ گویان را (همان منافقین که برای ماندن در مدینه اجازه گرفته اند)، بدانی؛ صرف نظر کرده است.

(خدا آن را نمی خواهد بگوید بلکه می خواهد این چهارده نکته حساس را بگوید که: [يك] ای پیامبر! کسانی که به خدا و روز بازپسین یقین (و ایمان) دارند درباره اینکه به دادن مالهایشان و باختن جانهایشان جهاد کنند، از تو اذن نمی خواهند (و دستوری نمی طلبند) (اینها مردم پرهیزکارند). و خدا به (أقوال و أحوال) پرهیزکاران داناست.

[دو] ای پیامبر! جز این نیست که کسانی از تو اذن می خواهند (و اذن و دستوری برای ماندن در وطن می طلبند) که به خدا و روز بازپسین یقین (و ایمان) ندارند (و ایمان نمی آورند) و دلهایشان در شك افتاده (یعنی در حقانیت اسلام دو دل اند) پس آنان در شك خودشان سرگردان می شوند (یعنی در شكشان شك می کنند که آیا شكشان صحیح است و بجا، یا ناصحیح است و بیجا).

[سه] و اگر این منافقین تمایل به بیرون آمدن (از مدینه و حرکت با اردوی اسلام را) داشتند البته برای بیرون آمدن، سازوبرگی را که در سفر لازم است مهیا می کردند (زیرا استطاعت حرکت کردن و کوچ را داشتند).

[چهار] و لکن خدا برانگیختن آنان را ناپسند داشت، پس (بسوء اختیارشان)

آنان را (از حرکت با اردوی اسلام) بازداشت و (درباره آنان) گفته شد<sup>(1)</sup>: بنشینید با نشستگان (از: زنان و کودکان و بیماران و معلولان).

[پنج] اگر این جوق منافقین بیرون می آمدند (و) در میان شما (بودند)، نمی افزودند شما را مگر فساد (و تباهی و بدی و غدر)، و البته در میان شما، مرکب (از:

فساد ذات البین و غمازی و سخن چینی) می تاختند (و) برای شما فتنه می طلبیدند و در میان شما (ضعفاء) سخن شنوایان برای ایشان<sup>(2)</sup> و خدا به (أقوال و أحوال این) ستمکاران داناست.

[شش] ای پیامبر! قسم است که منافقین از پیش (از جنگ، به دستگیری یهودان برخلاف تو هرگونه) فتنه جوئی کردند (و دست و پا کردند که نگذارند اسلام پیشرفت

ص: 105

1- [لشکرگاه اسلام در «ثنية الوداع» بود] - [عبد الله بن أبي سرکرده منافقین با جوقی از منافقین بیرون آمد و مقابل «ذباب» نزول کرد] - [چون لشکر اسلام از «ثنية الوداع» به منزل «جرف» (بر وزن قفل) کوچ کرد، او با اتباع خود تخلف کرد و به مدینه برگشت، چون این خبر به پیامبر رسید فرمود: که اگر در وی خیری بود با ما همراهی می نمود، منت بدارید که از شر اشرار خلاص شداید] (تفسیر کاشفی اقتباسا) «ثنية» (بر وزن شریفه) یعنی کریوه و «وداع» بر وزن سلام است. در قاموس نوشته که: جهت تسمیه باین نام این است که مسافرین مدینه به مکه، در اینجا با بدرقه کنندگان یکدیگر را وداع می کنند - این کریوه در مدینه است (ه). «ثنية الوداع»: ثنية مشرفة على المدينة يطؤها من يريد مكة (ذیل سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 519). «ذباب» بر وزن غلام نام کوهی است در مدینه (قاموس). ذباب (بالکسر و الضم) جبل المدينة (ذیل سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 519). محرر این تفسیر گوید: در بعض کتب و تفاسیر کلمه ذباب با ذال و دو حرف باء يك نقطه، به «زیاب» تصحیف شده است.

2- و در میان شما جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان می رسانند (تفسیر کاشفی و بعضی دیگر).

کند: در جنگ أحد از لشکرگاه بازگشتند و در جنگ خندق گفتند: «یا اهل یثرب لا مقام لكم (1)»، و کارها را برای توزیر و زیر کردند (و در ابطال امر تو مکر و حيله ها به کار بردند) تا (آنکه نصرت) حق آمد و فرمان خدا غالب شد (و دین اسلام أوج گرفت) و حال اینکه آنان ناخواهان بودند (و هم اکنون ناخواهانند).

[هفت] و از منافقین است کسی که (به تو) می گوید: به من اذن بده (که در مدینه بمانم و به جنگ نیایم) و مرا در فتنه مینداز (بسبب ضیاع عیال و مال (2) ای پیامبر! آگاه باش! که (آنان بسبب تخلف از جهاد) در فتنه افتاده اند و البته بی گمان جهنم به کافران محیط است.

[هشت] ای پیامبر! اگر نعمت و فتح و غنیمتی به تو برسد، منافقین را بد می آید (و غمگین می سازد) و اگر مصیبتی به تو برسد می گویند: مصلحت (و احتیاطکار) خود را از پیش (از واقعه) بدست آوردیم (که به جنگ نیامدیم) و (از مجلسهای خود) بر می گردند و حال اینکه آنان شادمانند.

ای پیامبر! (به منافقین) بگو: به ما نمی رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته است، آن غیب مطلق کارساز ماست. و مسلمانان باید بر خدا توکل کنند.

ای پیامبر! (به منافقین) بگو: آیا چشم می دارید (و انتظار دارید) به ما غیر از دو عاقبت نیکو را؟ (: اگر بکشیم فتح کرده ایم و چون جهاد کرده ایم به بهشت می رویم و اگر کشته شویم شهید شده ایم و به بهشت می رویم) و ما چشم می داریم (و انتظار می کشیم) در حق شما (یکی از دو عاقبت بد را): که (یا) خدا عذابی را بشما برساند از نزد خود یا بدست ما، پس (عذاب را) انتظار بکشید البته ما با شما منتظریم.

[نه] (جد بن قیس (3) یکی از منافقین از تو استجازه کرده که از حرکت با اردو تخلف کند و پیشنهاد داده که کومک مالی به لشکر بدهد) ای پیامبر!

ص: 106

---

1- سورة احزاب آیه 13 رجوع به جلد پنجم همین تفسیر ص 187.

2- یا جهت دیگر.

3- «جد» در سیره ابن هشام بفتح جیم و شد دال مشکول شده است.

(در جوابش) بگو: ای منافقین! خرج کنید به خوشی یا به ناخوشی (در هر حال، خرج) از شما پذیرفته نخواهد شد زیرا البته شما گروهی فاسقین (یعنی بیرون رفتگان از دایره اسلام) هستید.

و ایشان را بازنداشت که نفقاتشان از ایشان پذیرفته شود مگر اینکه علی التحقیق ایشان به خدا کافر شدند و به پیامبر او و به نماز (نماز جماعت پیامبر) نمی آیند مگر و حال اینکه آنان کاهل اند (به نماز می آیند اما به کسالت و کراهت نه بصدق و ارادت) و (در راه خدا) خرج نمی کنند مگر و حال اینکه آنان ناخواهانند.

پس ای مسلمان حقیقی! اموال منافقین تو را به شگفت نیاورد و نه فرزندانشان، جز این نیست که خدا (بسوء کردار منافقین) می خواهد تا آنان را بسبب آن اموال و فرزندان در زندگانی دنیا عذاب کند و جانهای آنان برآید و حال اینکه آنان کافر باشند.

[ده] و منافقین به خدا قسم یاد می کنند که البته و بی گمان ایشان از جرگه شما (أهل اسلام) اند، و حال اینکه ایشان از شما نیستند و لکن آنان قومی هستند که (از شما) می ترسند.

این منافقین (برای اینکه از شما فاصله بگیرند و دیگر روی شما را نه بینند) اگر پناهگاهی (از: قلعه یا سر کوهی یا جزیره ای) یا غارهایی یا سوراخی را که در آن توانند خزید، بیابند؛ البته به آن متوجه می شوند و حال اینکه آنان می شتابند (مانند اسب سرکشی که به منع کسی برنمی گردد).

[یازده] و ای پیامبر! از منافقین است کسی که تو را در قسمت صدقات (یعنی اموال زکات) عیب می کند، پس اگر از آن صدقات داده شوند خشنود می شوند و اگر از صدقات داده نشوند ناگهان ایشان خشم می کنند.

و اگر البته آنان به آنچه خدا به ایشان داده است و پیامبرش، راضی باشند و بگویند: «بس است ما را خدا، البته خدا از فضل خود به ما می دهد و پیامبرش، البته ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم»؛ (برای ایشان خوب است).

جز این نیست که صدقات (یعنی اموال زکات، به منافقین نمی رسد بلکه باید به هشت گروه قلمداد شده برسد: اموال زکات) خاص: فقراء - و مساکین(1) - و کارکنان بر جمع صدقات - و کسانی که دلهاشان آلفت داده شده (برای اسلام آوردن و یا برای رسوخ اسلام در دلهاشان(2) - و در راه آزاد ساختن برده ها - و وام زدگان - و در راه خدا - و راهگذری (یعنی مسافری دور مانده از مال خود) است، حکمی ثابت شده از خدا، و خدا داناست و کارهایش از روی اساس است.

[دوازده] و از منافقین اند کسانی که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او «گوشی» است (هرچه بگویند، قبول می کند) ای پیامبر! بگو: (پیامبر) گوش نیکوئی است برای شما (خیر را می شنود و خیر را قبول می کند و شر را می شنود و نمی پذیرد، زیرا پیامبر دروغ را از راست باز می شناسد ولی از وقار و حیاء و کرامت نفس، دروغ شما منافقین را مؤاخذه نمی فرماید و به خلق عظیم خود از آن تغافل می کند و این عادت، به خیر شما تمام می شود که أولاً: مؤاخذه نمی شوید و ثانیاً: ممکن است از خلق عظیم آن حضرت وقتی اطلاع پیدا کردید هدایت شوید).

پیامبر گفته خدا را باور می کند و قول مسلمانان را می پذیرد (و قول منافقین را قبول نمی کند) و رحمت است برای کسانی از شما منافقین که اظهار اسلام کرده اند (که آنها را رسوا نمی سازد، پس سکوت آن حضرت را حمل بر رضا نکنید). و کسانی که پیامبر خدا را آزار می دهند از آن ایشانست عذابی دردناک.

[سیزده] منافقین برای شما مسلمانان (درباره تخلف از حرکت با اردوی اسلام) به خدا قسم یاد می کنند تا شما را خشنود سازند و حال اینکه خدا و پیامبرش سزاوارتر است که او را(3) خشنود سازند اگر مسلمانند.

ص: 108

---

1- «فقیر» یعنی تهی دست و «مسکین» یعنی سائل به کف.

2- هر دو نظر گفته شده.

3- یعنی پیامبر را. و یا خدا را. و مفرد آوردن ضمیر دلیل بر تلازم رضائین است یعنی خشنودی خدا وابسته به خشنودی رسول اوست، پس خدا و رسول خدا را باید خشنود ساخت (تفسیر کاشفی اقتباسا).

آیا منافقین ندانسته اند که البته مطلب این است که هرکس با خدا در افتد و پیامبرش، پس البته از آن اوست آتش جهنم درحالی که جاوید باشد در آن؟ آن جاوید زیستن در آتش جهنم خواری ای بزرگ است.

<مقدمه> هنگام عزیمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ بطرف سرحدات و مرزهای شام بعضی از منافقین به تمسخر گفتند: «محمد» را ببینید که فتح دیار شام و بلاد روم را خواب می بیند و جنگ روم را به محاربات عرب قیاس می کند، یقیناً فردا همگان روبروی رومیان با دستهای بسته ایستاده خواهیم بود - این صحابه شکم پروران دروغگوی دیار ما با لشکر منظم روم چسان می توانند جنگ کنند و...؟! و منافقین با این سخنان می خواستند نیروی معنوی مسلمانان را متزلزل کنند و آنها را از لشکر روم و از قیصر بترسانند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جریان آگاه شد ایشان را احضار فرمود و بازپرسی کرد، در جواب گفتند: یا رسول الله! ما در حقیقت چنین عقیده نداریم و این سخنان را برای مسرت و طیب خاطر و خوش مزگی می گفتیم(1).

[چهارده] منافقین می ترسند از اینکه بر مسلمانان سوره ای(2) فرود آورده شود که آنچه را در دلهای منافقین است به مسلمانان خبر بدهد(3).

ای پیامبر! بگو: تمسخر کنید (و سرگرم استهزاءهای خودتان باشید) البته خدا آنچه را (از اظهار آن) می ترسید، ظاهرکننده است.

و ای پیامبر! قسم است که اگر از منافقین سؤال کنی (که چه می گفتید و

ص: 109

---

1- اقتباس از تفسیر پادشاهی افغانستان ص 1121.

2- یعنی قسمتی از قرآن.

3- در بعضی تفاسیر موضوع چهاردهم را مربوط به عده ای از منافقین می دانند که در سفر مراجعت پیامبر (ص) از غزوة «تبوك» قصد ترور پیامبر (ص) را داشته اند.

چرا گفتید؟) قسم است که البته بی گمان می گویند: جز این نیست که ما در هزل و شوخی فرومی رفتیم و بازی می کردیم.

ای پیامبر! بگو: آیا به خدا و به آیات خدا و به پیامبر خدا استهزاء می کردید؟! عذرخواهی مکنید، علی التحقیق (شما) بعد از اظهار اسلامتان، کافر شدید. اگر از گروهی از شما (که توبه کنند) عفو کنیم گروه دیگر را عذاب می کنیم، زیرا البته آنان (بسبب اصرار بر نفاق)، مجرمین (و گناهکاران) بودند.

## سوره التوبة (9): آیات 67 تا 70

### اشاره

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ ... يَظْلِمُونَ

### ارزیابی منافقین و منافقات و مزدهاشان

مردان منافق و زنان منافق (1) بعضی ایشان از جنس بعضی دیگرند (همه در نفاق هم آهنگ و مشابه اند)، به کار ناپسند (از کفر و معصیت و تکذیب پیامبر) فرمان می دهند و از کار پسندیده (از ایمان و طاعت و تصدیق پیامبر) باز می دارند و دستهای خود را (از خیرات و صدقات و گشودن بدرگاه خدا برای دعاء و مناجات) می بندند، خدا را فراموش کردند، پس خدا ایشان را فرو گذاشت (و فضل خود را از ایشان بازداشت) زیرا البته منافقین، هم آنان (از مرد و از زن) فاسقند (و از دایره ایمان بیرون رفته اند).

خدا به مردان منافق و زنان منافق و کفار، آتش جهنم را وعده داده در حالی که جاوید باشند در آن، همان آتش (برای عقوبت) بسشان است، و خدا آنها را لعنت کرده (یعنی از رحمت خود دور ساخته) است، و از آن ایشانست عذابی پایدار.

(شما منافقین از مرد و از زن) مانند کسانی هستید که از پیش از شما بودند، آنان از جهت نیرو از شما سخت تر و از جهت اموال و اولاد از شما فزون تر بودند، پس از بهره خودشان (از لذتهای دنیا و از اموال و اولاد) کامیاب شدند، پس شما به بهره خودتان کامیاب شدید به همان کیفیت (نامشروع) که کسانی که از پیش از شما بودند

ص: 110

---

1- منافقین مورد بحث سیصد نفر مرد و يك صد و هفتاد نفر زن بوده اند (تفسیر کاشفی).

به بهره خودشان کامیاب شدند، و (شما) در هزل (و باطل) فرورفتید همچنان که گذشتگان در هزل (و باطل) فرورفتند، آن گروه، عملهای ایشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنان، هم آنان زیان کارانند.

ای پیامبر! آیا خبر آنان که از پیش از ایشان بودند از: قوم نوح و (قوم) عاد و (قوم) ثمود و قوم ابراهیم و أصحاب مدین و مؤتفکات، برای این منافقین نیامده است؟ که پیامبران آن اقوام با حجت‌های روشن (و نشانه‌های درست) برای ایشان آمد (و پیامبران خود را تکذیب کردند و معذب شدند)، پس خدا آن نبود که تا ایشان را ستم کنه بلکه خودهاشان (بر خود) ستم می کردند.

## سوره التوبة (9): آیات 71 تا 72

### اشاره

وَالْمُؤْمِنُونَ... الْعَظِيمُ

### ارزیابی مؤمنین و مؤمنات و مزدهاشان

مردان مسلمان و زنان مسلمان بعضی ایشان کارساز بعضی دیگراند، به کار پسندیده فرمان می دهند، و از کار ناپسند بازمی دارند، و نماز را به پامی دارند، و زکات را می پردازند، و خدا را فرمانبرداری می کنند و پیامبرش را البته خدا آنان را رحمت می کند، زیرا البته خدا غالب است و کارهایش از روی اساس است.

خدا مردان مسلمان و زنان مسلمان را بهشت‌هایی وعده کرده است که از زیر آن بهشتها (از زیر کاخها و باغهای آنها) نهرها (از: آب و شیر و شراب و عسل) روان می شود، درحالی که جاویدان اند در آن بهشتها، با داشتن مسکنهای پاکیزه (و خوش) در بهشت‌های عدن (یعنی همیشگی) (1) و خشنودی از خدا بزرگتر (و والاتر از بهشت و نعمتهای آن) است، آن وعده خدا، همان پیروزی بزرگ است.

## سوره التوبة (9): آیه 73

### اشاره

73 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ... الْمَصِيرُ

### فرمان خدا به پیامبر

ای پیامبر! با کافران و منافقین جهاد کن و بر ایشان درستی کن (2)، و جایگاه

ص: 111

1- یا «عدن» بهشت خاصی است.

2- هست نرمی، آفت جان سمور و ز درستی می برد جان، خارپشت

ایشان جهنم است و چه بدسرانجامی است (جهنم).

## سوره التوبة (9): آیه 74

### مقدمه

در آن وقت که اردوی مسلمانان عازم بسیج بود «جلاس بن سوید» بر درازگوشی سوار بود و از جانب «قبا» به مدینه می آمد، برای نفرت دادن مردم از این سفر جنگی، گفت: اگر آنچه محمد آورده است حق باشد، ما از این درازگوش که بر آن سواریم بدتریم، پسر زن او «مصعب» این سخن را بعرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید، آن حضرت، «جلاس» را بحضور طلبید و درباره سخنی که گفته بود، سؤال فرمود. جلاس قسم یاد کرد که من نگفته ام مصعب مناجات کرد و عرض کرد: خدایا! آیه ای بر رسول خود نازل فرما که صدق سخن من از آن معلوم گردد، آیه آمد که: يَخْلِفُونَ...

همین جلاس غلامش کشته شد، حضرت فرمود ده هزار درهم به او بابت دیه دادند و دو هزار درهم تقضلا به او مرحمت فرمود و توانگر شد - جلاس بعد از نزول این آیه توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شد (تفسیر کاشفی اقتباسا).

«الجلاس» (کغراب) ابن عمرو و ابن سوید صحابیان (ه).

«سوید» (بر وزن حسین) است.

«قبا» بالضم و یدکر و یقصر موضع قرب المدینه (قاموس).

قبا بر وزن غلام و قبا هر دو صحیح است.

«مصعب» بضم میم و فتح عین است.

74 يَخْلِفُونَ... وَلَا نَصِيرٌ

### کلمه کفر

74\9 منافقین بنام خدا قسم یاد می کنند که: سخنی (مخالف جریان بسیج اردوی اسلام به مرز شامات) نگفته اند. و قسم است که کلمه کفر را (که طعن در دین و شک در کلام سید المرسلین است) گفته اند، و بعد از اظهار اسلامشان کافر شده اند و قصد کرده اند به آنچه به آن نرسیده اند [یعنی دسترسی پیدا نکرده اند به اخراج پیامبر و به کوچانیدن

مسلمانان مهاجرین از مدینه و به جدا کردن اُنصار (همان مسلمانان ساکن مدینه) از پیامبر و به گذاردن تاج سلطنت بر سر عبد الله بن اُبی بن سلول رئیس منافقین و برداشتن او به پادشاهی] و کینه ای به دل نگرفتند مگر اینکه خدا آنان (یعنی اهل مدینه) را توانگر (و بی نیاز) ساخت و پیامبرش، از فضل خود (زیرا اهل مدینه محتاج و تنگدست بودند چون قدم پیامبر به آنجا رسید به برکت قدم آن حضرت سیل غنائم به مدینه سرازیر شد و توانگر شدند، پس موجبی برای دشمنی با پیامبر نیافتند مگر اینکه مستغنی شدند و استغناء موجب طغیان آنان شد).

بالتیجه اگر از نفاق توبه کنند آن توبه (و بازگشت) برای آنان خوب است، و اگر (از توبه) رخ بتابند (و بر نفاق اصرار ورزند) خدا آنان را عذاب می کند به عذابی دردناک در دنیا و آخرت، و نیست ایشان را در زمین از هیچ گونه کارسازی (که دستشان را بگیرد) و نه هیچ یآوری (که عذاب را از ایشان بازدارد).

### سوره التوبة (9): آیات 75 تا 78

#### مقدمه

ثعلبة بن حاطب اُنصاری که از جمله زهاد صحابه بود به ملازمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمده التماس نمود که آن حضرت از خدای تعالی در خواهد تا او را توانگر گرداند.

چندانکه آن حضرت او را پند داد که ازین مدعا در گذرد سودمند نیفتاد، حضرت رسالت پناه از خدای تعالی درخواست تا او را به دلخواه او مال دهد.

القصه: تیر دعاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هدف اجابت رسید و حق سبحانه به گوسفندان او برکت داد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای چراگاه نماند، روی به بادیه آورد و در نتیجه از اقامت روز جمعه در مدینه و از درك نماز جماعت محروم شد و جز برای نماز روز جمعه نمی توانست آمد و بالاخره از آن نیز محروم گردید.

چون عامل صدقات از نزد سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او رفت و زکات طلبید محبت مال، او را به آن داشت که از فرمان نبوی سر کشیده گفت: (اینکه «محمّد» از ما می طلبد

«جزیه» است) پس زکات نداد و خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، صحابه متعجب ماندند و در این باره آیه آمد که: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ...» (تفسیر کاشفی اقتباسا).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه بار فرمود: «و یح (1) ثعلبه!»: وای بر ثعلبه! و چون خویشاوندان ثعلبه خبر نزول آیات قرآن را به او رساندند به اکراه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مال زکات را تقدیم نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا از پذیرفتن زکات تو مرا منع فرموده. چون عدم قبول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مایه عار و شرمساری او بود به فریاد و فغان آمد و از بیم بدنامی خاک بر سر ریخت، اما در دل او نفاق باقی بود، و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود آن مال زکات را به نزد ابو بکر برد و او نپذیرفت، بعد از وفات ابو بکر به نزد عمر برد و او هم نپذیرفت، بعد از وفات عمر به نزد عثمان برد و او نیز نپذیرفت و در زمان زمامداری عثمان، ثعلبه هلاک شد (تفسیر روح البیان به ترجمه و اقتباس).

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ ... عَلَامُ الْغُيُوبِ

### ثعلبه أنصاری

و از منافقین است کسی که با خدا پیمان بسته است که البته اگر خدا ما را از فضل خود (مالی) بدهد قسم است که البته صدقه (یعنی زکات) می دهیم و قسم است که البته البته از شایستگان می باشیم پس چون خدا به ایشان از فضل خود (مالی بسیار) داد، بخل کردند به آن (و حق خدا را ندادند) و (از پیمان) رخ تافتند (2) و حال آنکه آنان (از فرمان خدا) اعراض کنانند. در نتیجه بسبب اینکه با خدا خلاف کردند درباره آنچه با خدا وعده کرده بودند (از دادن زکات و شایستگی) و بسبب آنکه دروغ می گفتند، خدا نفاق را در دلهای منافقین دامنه دار ساخت تا روزی که خدا را ملاقات کنند.

آیا این منافقین ندانسته اند که البته خدا نهان ایشان (از نفاق و عزم برخلاف

ص: 114

1- «و یح» بفتح اول و آخر و سکون دوم کلمه ترحم و توجع است و بقولی همان کلمه «ویل» است.

2- بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی بین که از که بریدی و با که پیوستی

عهد) و سخن آشکار ایشان (که می گویند: این زکات جزیه است)<sup>(1)</sup>، و راز گفتن ایشان را (که منافقین با یکدیگر می گویند)؛ می داند؟ و اینکه البته خدا، نیک دانای غیبه‌هاست.

## سوره التوبة (9): آیه 79

### مقدمه

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم أصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکری که باید به مرز شامات برود تحریر فرمود، عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت:

یا رسول الله! هشت هزار درهم داشتم چهار هزار درهم از برای عیالات نگاه داشتم و چهار هزار درهم به صدقه دادم. و بروایتی چهل اوقیه طلا- با چهار هزار درهم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. حضرت از خدا درباره او درخواست برکت کرد و گفت: «بارک الله فیما أعطیت و فیما أمسکت» در نتیجه حق تعالی چندان مال به او داد که یک هشتم مال او صد و هشتاد هزار درهم بود و چهار زن داشت هر زن را صد و هشتاد هزار درهم رسید. و همچنین هریک از اغنیاء صحابه مانند: عباس و طلحه و سعد بن عباد و محمد بن مسلمه (بر وزن مرحله) و غیر ایشان بعضی از اموال خود را آوردند و در آخر، عاصم بن عدی صد و سق<sup>(2)</sup> خرما که دو هزار و چهارصد من باشد برای تجهیز لشکر تبوک آورد، و ابو عقیل أنصاری و بروایتی علبه بن زید الحارثی، صاعی خرما آورده گفت: امشب تا صبح بجهت مردم آب چاه کشیده ام و دو صاع خرما به اجرت بمن داده اند یک صاع برای عیال خود گذاشته ام و یک صاع به خدمت تو آورده ام. حضرت فرمود: تا آن صاع خرما را بر بالای صدقات دیگر که صحابه آورده بودند پراکنده کردند.

بعضی از منافقان چون معتب بن قشیر (بر وزن معلم و رجیل) و عبد الله بن نبتل

ص: 115

1- در آیه کریمه، کلمه «سرهم»، مذکور است و کلمه «سر» (بکسر سین و شد راء) از لغات أضداد است و لذا محرر این تفسیر چنین تفسیر کردم. [ارباب لغت می نویسند: «أسر السر» ای کتمه و أظهره (ضد)].

2- «وسق» (بر وزن وقت) شصت صاع است یا وسق بار شتر است همچنان که «وقر» (بر وزن فکر) بار استر و خر است (شرح قاموس).

(بر وزن جعفر<sup>1</sup>) و امثال ایشان آغاز لمز و غمز کردند و گفتند: عبد الله و عاصم که مال بسیار دادند برای ریاء داده اند و اما ابو عقیل به صاع خرمای او نیازی نیست و صدقه آوردن او برای این است که خود را به یاد مردم بیاورد تا از صدقات چیزی بگیرد و یا نام خود را در شمار متصدقان در بیاورد. در این باره آیه نازل شد که.

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ...» (تفسیر منهج الصادقین اقتباساً):

79 الذين ... عَذَابٌ أَلِيمٌ

### سرگذشت و سرنوشت منافقین

کسانی که مسلمانان افزون دهندگان در صدقات را عیب می کنند و (نیز) کسانی را که نمی یابند مگر بقدر طاقت و قوت خود، پس تمسخر می کنند نسبت به ایشان؛ خدا سزای تمسخر ایشان را می دهد، و از آن ایشان است عذابی دردناک.

### سوره التوبة (9): آیات 80 تا 89

#### مقدمه

پس از بیان چهارده موضوع که برای بررسی وضع منافقین ذکر شد اکنون شش موضوع دیگر درباره عواقب وخیم منافقین نقل می شود:

إِسْتَغْفِرُ... الْعَظِيمُ

### منافقین آمرزیده نمی شوند

[یک] ای پیامبر! برای منافقین آمرزش بخواه یا برای آنها آمرزش مخواه (خدا آنها را نمی آمرزد)، اگر برای ایشان هفتاد بار طلب آمرزش کنی پس خدا آنها را نمی آمرزد، آن عدم قبول استغفار البته بجهت آنست که آنان به خدا کافر شدند و به پیامبرش. و خدا گروه فاسقان را (بسوء اختیارشان) راه نمائی نمی کند.

[دو] متخلفین (منافقین بازپس پس ماندگان از جنگ)، به نشستن برخلاف پیامبر خدا شاد شدند و (بجهت سوء عقیده) ناخوش داشتند که به مالهایشان و جانهایشان در راه

ص: 116

---

1- عبد الله بن نبتل (در قاموس در لغت نبتل) و نبتل (در سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 530).

خدا جهاد کنند و (به یکدیگر) گفتند: در این گرما بسیج مکنید.

ای پیامبر! بگو: آتش جهنم سخت تر است از جهت حرارت، اگر (تدبر می کردند و) می فهمیدند. پس باید اندک بخندند و بسیار (بحال خود) گریه کنند بسزای آنچه بدست می آوردند.

[سه] پس ای پیامبر! اگر خدا تو را (به مدینه) بسوی گروهی از آنان (منافقین متخلف از جنگ) بازآورد، پس از تو رخصت خواستند برای بیرون آمدن (به جنگ دیگر، غیر از جنگ مرز شامات) پس بگو: همراه من بیرون نخواهید آمد.

همیشه و در مصاحبت من با دشمنی کارزار نخواهید کرد (یعنی حق بیرون آمدن به جنگ دیگر ندارید) زیرا البته شما نخستین بار (در جنگ مرز شامات) به نشستن و (تخلف کردن از جنگ)، خرسند شدید، بنابراین، با بازماندگان (از: زنان و کودکان و علیلان) بنشینید.

[چهار] و ای پیامبر! بر هیچ يك از منافقین که بمیرد هرگز طلب رحمت مکن، و بر قبر او (برای طلب رحمت بر او) مایست(1)، زیرا البته منافقین، به خدا کافر شدند و به پیامبرش، و مردند و حال آنکه ایشان فاسق اند(2).

[پنج] و ای مسلمان حقیقی! اموال و فرزندان منافقین، تو را بشگفت نیاورد،

ص: 117

- 
- 1- مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد
  - 2- محرر این تفسیر گوید: نماز بر میت [نماز مصطلح] نیست زیرا نماز مصطلح باید فاتحة الكتاب داشته باشد در صورتی که نزد شیعه فاتحة الكتاب در نماز بر میت نیست و طهارت هم لزوم ندارد. نماز میت دعاء است. در نماز میت می توان هم بر مرده طلب رحمت کرد و هم طلب لعن: رحمت بر مؤمن و لعنت بر منافق. موضوع نماز پیامبر (ص) بر عبد الله بن ابی رئیس منافقین اگر ثابت باشد از مقوله نماز مشتمل بر طلب لعن است.

جز این نیست که خدا (بسوء کردار منافقین) می خواهد به این که آنان را به آن اموال و فرزندان در دنیا عذاب کند و جانهای آنان برآید و حال اینکه آنان کافر باشند.

[شش] و ای پیامبر! چون سوره ای (یعنی قسمتی از قرآن که متضمن فرمان جنگ باشد) فروفرستاده شود (دائر بر این) که به خدا ایمان بیاورید و به معیت پیامبر خدا جهاد کنید، صاحبان دارائی از منافقین از تو اذن می طلبند و می گویند:

ما را بگذار با نشستگان (در خانه ها) باشیم.

منافقین راضی شدند که با بازماندگان باشند و بر دلهاشان مهر زده شده است، پس آنان (بجهت عدم تفکر و تدبیر) نمی فهمند.

لکن پیامبر و کسانی که در خدمت او ایمان آوردند به مالهاشان و جانهاشان جهاد کردند و آنان از آن ایشان است نیکوئی ها (: غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در آخرت) و آنان، هم آنان رستگارانند. خدا برای ایشان بهشتهائی آماده ساخته است که از زیر آن بهشتها نهرها روان می شود درحالی که جاویدانند در آن بهشتها، آن رستگاری پیروزی بزرگ است.

## سوره التوبة (9): آیه 90

### مقدمه

در وقت توجه اردوی اسلام بطرف سرحدات و مرزهای شام، اعراب بادیه یعنی صحرائشین نیز از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله برای بسیج احضار شدند، و چنانکه مؤمنین و منافقین در میان اهل مدینه بودند، در میان اعراب بادیه نشین نیز وجود داشتند.

90 وَ جَاءَ الْمُعَذِّرُونَ ... أَلَيْمٌ

### وضع اعراب در جنگ مرز شامات

و بعضی اعراب، عذرخواهان به عذرهای ساختگی (به خدمت پیامبر) آمدند تا به آنها اذن (اذن تخلف از حضور در اردوی جنگی) داده شود (ولی پیامبر به آنان اذن نداد) و کسانی (از اعراب منافق) که (در اظهار اسلام) به خدا دروغ گفتند و به پیامبرش، (از حضور در اردو خودداری کردند و) نشستند، البته به کسانی از اعراب که کافر شدند

## سوره التوبة (9): آیات 91 تا 93

### اشاره

لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ ... لَا يَعْلَمُونَ

### بر چهار طایفه حرجی نیست اگر بسیج نکنند

[يك] نیست بر ناتوانان (و عاجزان) [دو] و نه بر بیماران [سه] و نه بر کسانی که چیزی نمی یابند که خرج کنند (همچون غلامان) گناهی، هرگاه (این طوائف سه گانه) برای خدا و پیامبرش نیکخواه باشند (و فرمان ببرند). نیست بر نیکوکاران هیچ راه عتابی. و خدا آمرزگار و مهربان است.

[چهار] و نه بر کسانی که چون به نزد تو آمدند و درخواست کردند که سوارشان کنی (یعنی مال سواری به ایشان بدهی) گفتی: چیزی را که شما را بر آن سوار کنم نمی یابم، برگشتند و حال آنکه سرشک از دیدگانشان روان می شد از جهت اندوه بر اینکه چیزی نمی یابند که (برای تهیه مال سواری در این راه) خرج کنند.

جز این نیست که راه عتاب بر آنان (باز) است که از تو اذن (برای ماندن در وطن) می طلبند و حال آنکه آنان توانگرانند، خشنود شدند که با بازماندگان (از):

زنان و کودکان و علیلان) باشند و خدا بر دلهاشان (بسوء اختیارشان) مهر زده است، پس آنان (سوء عاقبت خود را) نمی دانند.

## سوره التوبة (9): آیات 94 تا 96

### اشاره

يَعْتَذِرُونَ ... الْفَاسِقِينَ

### پیشگوئی از سه کار متخلفین از جنگ

[يك] ای مسلمانان! منافقین وقتی که شما بسوی ایشان برگردید (و به مدینه بازآئید) نزد شما (از تخلف خود) عذر می خواهند.

ای پیامبر! بگو: عذر نخواهید (به معاذیر دروغ)، شما را تصدیق نمی کنیم (برای آنکه) علی التحقیق خدا از اخبار (و احوال) شما (که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده) به ما خبر داده است، و البته خدا عمل شما را می بیند و پیامبرش. بسوی داننده نهران و آشکارا برگردانیده می شوید، پس شما را به آنچه می کردید، خبر می دهد (و آگاه می سازد).

[دو] البته منافقین وقتی شما از سفر بسوی ایشان بازگردید برای شما بنام خدا قسم یاد می کنند تا از (عتاب و سرزنش) ایشان رو بگردانید، پس شما از ایشان رو بگردانید. زیرا البته آنان پلیدند و جایگاه آنان جهنم است به سزای آنچه بدست می آوردند.

[سه] منافقین برای شما قسم یاد می کنند تا شما (مسلمانان) از آنان خشنود شوید (و آنان از تعرض شما ایمن شوند)، پس اگر شما از آنان خشنود شوید، پس البته خدا از گروه فاسقان خشنود نمی شود.

## سوره التوبة (9): آیات 97 تا 99

### اشاره

الْأَعْرَابُ ... رَحِيمٌ

### صنوف اعراب

[یک] اعراب (همان بادیه نشینان) (از: بنو تمیم و بنو أسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه) از جهت کفر و نفاق سخت ترند (از اهل شهر) و سزاوارترند به این که احکام شریعتی را که خدا بر پیامبرش فروفرستاده است ندانند. و خدا (به احوال آنان) داناست و کارهایش از روی اساس است.

[دو] و از اعراب (همان بادیه نشینان) است کسی که چیزی را که (بعنوان جهاد و یا صدقات) انفاق می کند، تاوان می شمرد و در حق شما (مسلمانان) گردشهای بد روزگار (و مصائب لیل و نهار) را انتظار می برد (و امید دارد که دولت اسلام به نکبت کفر مبدل گردد). بر ایشان باد گردش بدا و خدا (آنچه را بر زبان می آورند) شنوا، و (آنچه را در دل پنهان می دارند) داناست.

[سه] و از اعراب (همان بادیه نشینان) است کسی که به خدا و روز بازپسین ایمان می آورد و آنچه را (در راه جهاد و یا صدقات) انفاق می کند، اسباب قربت ها نزد خدا و (وسیله) دعاهاى نیک پیامبر؛ می شمرد. هشدار! که البته نفقات ایشان سبب قربت (و نزدیک شدن به بارگاه عنایت ربانی) است برای ایشان. البته خدا آنان را در رحمت خود داخل می سازد، زیرا البته خدا (متصدقان بقصد قربت را) آمرزگار و (بر تقرب جویان) مهربان است.

وَالسَّابِقُونَ ... حَكِيمٌ

## خلاصه کلام در صنوف قهرمانهای جنگ مرزهای شامات

[یک] و پیشقدمان پیشینیان از مهاجرین و انصار (که پیش از هجرت، اسلام آوردند<sup>(1)</sup>) و آنان که به اسلام و طاعت، از ایشان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و ایشان از خدا خشنودند. و خدا برای ایشان بهشتهائی آماده ساخته که از زیر آن بهشتها نهرها روان می شود، جاویدانند در آن بهشتها همیشه، آن مزد، پیروزی بزرگ است.

[دو] و بعضی از اعرابی که پیرامون شهر مدینه اند منافقین اند. و بعضی اهل مدینه بر نفاق (ماهر، و) ورزیده شده اند. ای پیامبر! تو آنها را (از شدت محافظه کاریشان) نمی دانی، ما (که بر اسرار دلها واقفیم) آنها را می دانیم، البته آنها را دوبار عذاب می کنیم (: عذاب رسوائی در دنیا و عذاب قبر بعد از مرگ<sup>(2)</sup>) سپس بسوی عذابی بزرگ برگردانیده می شوند.

<مقدمه> از مخلصان اهل اسلام ده نفر بی عذر از حرکت با اردوی اسلام تخلف ورزیدند، چون از تهدیدات ربانی که درباره متخلفین از حرکت نازل شده بود خبردار شدند هفت نفر از آنها خود را بر ستونهای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بسته و قسم یاد کردند که نگذارند کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدا گشوده شوند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ «تبوک» برگشت و به مدینه نزول فرمود بر عادت معهود به مسجد درآمد و اینان را دیده فرمود که: چه کسانند؟ صورت حال را به عرض رسانیدند. سید عالم فرمود که: من هم قسم یاد می کنم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر دررسد. لذا آیه آمد که:

«وَأَخْرَوْنَ إِعْتَرَفُوا...». بعد از نزول آیه، حضرت فرمود تا ایشان را گشودند. آن

ص: 121

1- تفاسیر دیگر هم شده.

2- تفاسیر دیگر نیز شده است.

آزادشدگان به شکرانه نعمت الهی اموال خود را به خدمت حضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند: یا رسول الله! بسبب این مالها از خدمت دولت تو محروم ماندیم، اینها را بگیر و در راه خدا تصدق کن. خواجه عالم فرمود: من به گرفتن اموال شما مأمور نیستم. لذا آیه آمد که: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» (تفسیر کاشفی اقتباسا).

[سه] و دیگران که (از منافقین نیستند و) به گناهان خود اعتراف کردند، عمل شایسته (حضور در جنگها) را با عمل دیگر که ناشایست است (یعنی تخلف از جنگ مرز شامات) آمیخته اند، انتظار این هست که خدا به رحمت بر ایشان متوجه شود، زیرا البته خدا (تائبان را) آمرزگار و مهربان است.

ای پیامبر! از اموال ایشان زکات بگیر تا ایشان را پاک سازی و برکت دهی ایشان را به آن زکات، و دعاء خیر کن بر ایشان، زیرا البته دعاء تو سبب آرامش (برای دلهای) ایشان است و خدا شنوا و داناست.

آیا (تائبان) ندانسته اند که البته خدا همان غیب مطلق؛ از بندگان توبه را می پذیرد و صدقات را می گیرد (و قبول می کند)، و اینکه البته خدا همان غیب مطلق توبه پذیر و مهربان است؟ و ای پیامبر! بگو: عمل کنید، پس البته خدا عمل شما را می بیند و پیامبرش (1) و مؤمنان (2). و البته (به مرگ) بسوی داندۀ نهان و آشکارا برگردانیده می شوید، پس شما را به آنچه می کردید خبر می دهد (و آگاه می سازد).

<مقدمه> مذکور شد که متخلفین از اهل اسلام ده نفر بودند و قصه هفت نفر از ایشان گذشت و سه نفر دیگر [کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة (بر وزن عصاره) بن

ص: 122

---

1- اکنون هم اعمال امت در هر هفته در دوشنبه و پنج شنبه بر پیامبر (ص) عرض می شود (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

2- یعنی امامان بعد از پیامبر (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

ربیع] خود را بر ستونهای مسجد نبسته بودند اما نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمدند و به گناه خود معترف شدند، حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مجالست نکند و سخن نگوید و زنهایشان با ایشان تماس نگیرند. و ایشان خیمه در صحرا زدند و بتضرع و زاری گذرانیدند و با خوف و اضطراب بودند تا پس از پنجاه روز در حق ایشان آیه آمد(1).

[چهار] و دیگران (از متخلفین از جنگ مرز شامات) موقوف شدگانشان برای فرمان خدا: یا این است که خدا ایشان را عذاب می کند و یا به رحمت بر ایشان متوجه می شود. و خدا داناست و کارهایش از روی اساس است.

## سوره التوبة (9): آیات 107 تا 110

### مقدمه

نخستین مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر أشهر و أظهر مسجد «قبا» است(2) و آن در نیم فرسخی مدینه(3) در محله بنی عمرو بن عوف واقع است.

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم، اول که به حوالی مدینه رسید به محل «قبا» فرود آمد و چهارده روز در آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد «قبا» افکنده شد و آن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز گذارده است و بروایتی آن حضرت روز دوشنبه سواره یا پیاده به مسجد «قبا» می رفته و در آنجا دو رکعت نماز می گذارده. و نیز در روایت آمده که: دو رکعت نماز در مسجد «قبا» اجر عمره دارد.

دوازده نفر از منافقین چون ثعلبة بن حاطب و نبتل (بر وزن جعفر) بن حارث و ودیعة (بضم واو و فتح دال) بن ثابت(4) و... به سخن ابو عامر راهب در برابر مسجد

ص: 123

---

1- در آیه 118 دنباله مطلب خواهد آمد.

2- رجوع به جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1078 و 1096.

3- تبیان بنقل تفسیر روح البیان.

4- ضبط کلمات مطابق سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 53 می باشد.

این ابو عامر از اشراف قبیله «خزرج» بود و در علم تورا و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم را بر اهل مدینه می خواند، چون آن حضرت به مدینه هجرت کرد اهل آن خطه (1)، شیفته جمال و کمال آن حضرت شده از صحبت ابو عامر رمیدند و کسی پروای او نکرد. از این رو ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد و به نفی آن حضرت مشغول شد. و بعد از جنگ «بدر» از مدینه گریخت و به کفار مکه پیوست، و در جنگ احد حاضر شد و او اول کسی بود که بر لشکر اسلام تیر انداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله او را «فاسق» بجای «راهب» ملقب ساخت، و در جنگ «حنین» نیز حاضر شد و از آنجا فرار کرد و به نزد «هرقل» پادشاه روم رفت و می خواست که از روم لشکری ساز کند و به جنگ مسلمانان بیاید.

ابو عامر به منافقین نامه ای نوشت که شما در مقابل مسجد «قبا» در محله خود برای من مسجدی بسازید که چون به مدینه بیایم در آنجا به افاده علوم اشتغال نمایم.

منافقین، مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون عازم جنگ «تبوک» شد بانیان مسجد آمده گفتند: یا رسول الله! ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی، مسجدی ساخته ایم و التماس ما این است که در آن مسجد نماز بگذاری، و غرض آنها این بود که به واسطه نماز آن حضرت، مهم خود را مستحکم کنند حضرت در جوابشان فرمود که: اکنون متوجه جنگیم باشد تا بازگردیم.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله در وقت بازگشتن، به منزل «ذی اوان» (2) که نزدیک

ص: 124

---

1- «خطه» بکسر خاء و شد طاء مفتوح است.

2- اوان بر وزن سحاب جایگاهی است در مدینه (شرح قاموس) و در سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 529 نوشته که: ذو اوان: بلد بین و بین المدینه ساعة من نهار (ه) و در ذیل آن نوشته که: قال أبو ذر: «کذا وقع فی الأصل بفتح الهمزة، والخشی یرویه بضم الهمزة حیث وقع». و فی معجم ما استعجم للبکری: أن نزل (بذی اوران): موضع منسوب الى البئر المتقدمة الذكر، وأن الرأ سقطت منه (1: 206 طبعة القاهرة).

مدینه است، رسید، اهل مسجد، باز همان استدعاء را کردند، و جبرئیل این آیه را فرود آورد و جریان را گذارش داد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور فرمود که مسجد را کنند و سوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزله اهل مدینه باشد (تفسیر کاشفی اقتباسا).

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا ... حَكِيمٌ

### مراجعت از سفر جنگ مرز شامات و داستان مسجد «ضرار»

و (از منافقین اند) کسانی که مسجدی بناء کردند برای زیان رسانیدن به مسلمانان و برای تقویت کفر و برای جدائی انداختن میان مسلمانان و برای انتظار ورود کسی (یعنی ابوعامر راهب) که با خدا و پیامبرش از پیش (در احد و حنین) جنگیده و قسم است که البته البته قسم یاد می کنند که (از بناء این مسجد) اراده نکردیم مگر نیکوکاری را (از: نماز و ذکر و آسایش ضعیفاء از نمازگزاران). و خدا گواهی می دهد که البته بی گمان آنان دروغگویانند.

ای پیامبر! در آن مسجد هرگز (به نماز) مایست. البته مسجدی که از نخستین روز بر پرهیزکاری بنیاد شده سزاوار است (1) که در آن (برای نماز) قیام کنی، در آن مسجدند مردانی که دوست می دارند که (از معاصی و خصلت های ناپسند و پلیدی ها) خود را پاک نگاه دارند و خدا کسانی را که خود را پاک نگاه می دارند - ، دوست می دارد.

آیا پس کسی که بنیان (و شالده) مسجد را بر پرهیزکاری از خدا و خشنودی او بنیاد نهاده خوبست (2) یا کسی که بنیان (و شالده) مسجد را بر کناره رودی بنیاد کرده که زیر آن بسبب عبور سیلها، تهی شده و ظاهرش نمایان است، کناره ای که شکافته شده و نزدیک است فروریزد (که چون بر آن بناء کنند) پس آن زمین با بناء و بانی آن در آتش جهنم فروافتد؟ (بنیاد مسجد «قبا» که بر بنیان و شالده اسلام

ص: 125

---

1- ترجمه «أحق» به سزاوارتر، در اینجا غلط است.

2- ترجمه «خیر» به بهتر، در اینجا غلط است.

است - اسلامی که مهندس آن خدا و معمار آن پیامبر خداست -، خوب است یا بنیاد مسجد «ضرار» که بر بنیان و شالوده نفاق و فساد و کفر است - کفری که مهندس آن ابو عامر راهب فاسق مسیحی ملحد و معمار آن منافقین هستند -؟ و خدا گروه ستمکاران را (بسبب سوء اختیارشان) راهنمایی نمی کند.

بنیان (و شالوده) مسجد منافقین که بنیاد کرده اند همیشه در دلهاشان شاخص و مظهر شك و تهمت و دل‌کندگی و اضطراب است مگر اینکه دلهاشان (به مرگ) پاره پاره شود و خدا داناست و کارهایش از روی اساس است.

## سوره التوبة (9): آیات 111 تا 129

### اشاره

إِنَّ اللَّهَ... الْعَظِيمَ

<خلاصه سخن و پایان سوره>

### يك ارزیابی مسلمانان

البته خدا از مسلمانان جانهاشان و مالهاشان را خریده بعوض اینکه از آن ایشان باشد بهشت، مسلمانان در راه خدا جنگ می کنند پس (گاهی دشمنان را) می کشند (و چون جنگجو هستند به بهشت می روند) و (گاهی بدست دشمنان) کشته می شوند (و چون شهیدند به بهشت می روند)، (خدا وعده کرده است باین خرید و فروخت) وعده ئی که (انجام آن) بر خداست، وعده ئی است ثابت (که خلاف ندارد)، (وعده داده است) در تورا و انجیل و قرآن. و چه کسی وفاءکننده تر است از خدا به عهد (و عقد و معامله) خود؟ پس ای مسلمانان! باین خرید و فروخت خودتان که به آن معامله کردید، شادمان باشید، و آن معامله، همان پیروزی بزرگ است.

## سوره التوبة (9): آیه 112

### دو أوصاف مسلمانان

مسلمانان: توبه کنندگانند، خدا را پرستندگانند، خدا را ستایشگرانند، روزه دارند (در راه تحصیل علم الهی سفرکنندگانند، از قید هوای نفس بیرون آیندگانند). رکوع کنندگانند، سجده کنندگانند، به کار پسندیده فرمان دهندگانند، و از کار ناپسند بازدارندگانند، و احکام خدا را نگاه دارندگانند. و ای پیامبر!

مسلمانان را (که دارای این صفاتند - به آنچه در حین تحریر و تقریر و افهام در نمی آید (1) مژده بده.

## سوره التوبة (9): آیات 113 تا 114

### سه ارزیابی مشرکین

نسزد برای پیامبر و کسانی که اسلام آوردند که برای مشرکین طلب آمرزش کنند و اگرچه خویشاوندان ایشان باشند از بعد از آنکه برای ایشان ظاهر شد که البته آن مشرکین یاران دوزخند (2).

و نبود آمرزش خواستن ابراهیم برای پدر (یعنی معلم نجاری) خود مگر از جهت وعده ئی که ابراهیم آن وعده را به پدر خود داده بود (یعنی طلب آمرزش ابراهیم برای پدر نسبت به دشنامها و اهانتها بود که پدر به او کرده بود) (و طلب آمرزش برای شرک پدر نبود (3) پس چون برای ابراهیم آشکار شد که البته پدر، دشمن خداست ابراهیم از او بیزاری جست، زیرا (این طلب آمرزش ابراهیم برای این بود که) البته ابراهیم بی گمان «اواه» (یعنی بسیار دل رحیم و مهربان بود و آه می کشید) و

ص: 127

1- تفسیر بیضاوی به ترجمه.

2- أغلب سنیان بدون رعایت تاریخ نزول آیات و ترتیب آنها، در ذیل تفسیر این آیات اصرار دارند بر نسبت دادن کفر به حضرت «عبد المطلب» و حضرت «أبو طالب» و علیا حضرت «آمنه» مادر پیامبر (ص). و ما در جلد دوم مقدمه همین تفسیر شخصیت نفر اول و دوم را که در عهد فترت، حجت الهی بودند، بیان کردیم و اما مادر آن حضرت نیز موحده و مؤمنه بوده است. و سرچشمه این انتسابات، عداوت بنی امیه با علی (ع) فرزند أبو طالب است که أبو طالب را به کفر نسبت داده اند تا از مقام علی (ع) بکاهند. و بعد هم ناچار حضرتین عبد المطلب و آمنه را با أبو طالب قیاس کرده اند.

3- طلب آمرزش ابراهیم، در سه سوره دیگر قرآن منعکس است: 1 - در سوره مریم (جلد چهارم همین تفسیر ص 146) و در سوره شعراء (جلد پنجم همین تفسیر ص 62) و در سوره ممتحنه (جلد ششم همین تفسیر ص 365) ضمنا: برای طلب آمرزش ابراهیم تفسیر دیگر هم شده است.

بردبار بود. (و دعاء ابراهیم با آن دشنامها و اهانت‌های پدر از رحم و حلم ابراهیم سرچشمه گرفته بود).

## سورة التوبة (9): آیه 115

### مقدمه

الف: سؤالی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده: که یا مسلمانان سؤال کرده اند به این که:

پدران و مادران ما که در عهد جاهلیت مرده اند بهشتی اند یا جهنمی؟ و یا مسلمانان سؤال کرده اند به این که: تکلیف مسلمانانی که قبل از ابلاغ تکالیف آمده یا ناهیه، مرده اند (یعنی حکم روزه نازل نشده بوده، و یا حکم حرمت مسکرات نازل نشده بوده و...) چیست؟ و آیا اهل نجاتند یا نه؟ و در آیه 115 به آنها جواب داده شده است.

محرر این تفسیر گوید: دو موضوع مذکور از تفسیر مجمع البیان درک می شود.

و در تفسیر آیه 115 چنین بنظر آمده که: خدا با حجت عقلی، مردم را عذاب نمی کند و حجت سمعی لازم است و بنابراین مردمی را که در عهد «فترت» بوده اند عذاب نمی کند (رجوع به جلد چهارم همین تفسیر در تفسیر سورة بنی اسرائیل ص 92).

ب: خدا می داند که انسان با قدم عقل به تنهایی نمی تواند راه دین را از چاه شیطان تشخیص بدهد - و اگر می توانست، اختلافات در بین عقلاء، نبود. وقتی عقلها در تحت تأثیر تربیت پدران و مادران و معلمان و کتابها و تبلیغات و محیطها و آداب و عادات قرار گرفتند دیگر نور افشانی نمی کنند مانند: گوهر شب چراغی که به زیر گل و سنگ افتاده باشد.

برای بشر، پیامبر لازم است که حجابهای عقل ها را پاک سازد و برطرف کند و «لب»<sup>(1)</sup> یعنی روغن آن را بیرون بکشد و مردمی دارای «لب» ها و به عبارت دیگر «أولو الألباب» درست کند. و الا بشری که بشر دیگر را می کشد و خون و گوشتش را می خورد فاقد عقل نیست بلکه عقلش تحت تأثیر بزرگان خودش که بنام «جادوگران» اند قرار می گیرد و آدم خوری را يك نوع شجاعت و مردانگی می داند.

ص: 128

---

1- «لب» بضم لام و شد باء است.

و یا آن کس که بشر بی گناهی را به بهانهٔ اصلاح شهری یا اجتماعی می کشد فاقد عقل نیست و لیکن عقلش تحت تأثیر فلسفه های پوچ قرار می گیرد.

و یا پیر چاک هندی که قتل عام بشر را واجب می دانست، و یا محمد علی سیف القلم که در شیراز عده ای زنان باگناه و بی گناه را پس از اطفاء شهوت خبیث خود کشت (و او هم از پیر چاک در هند الهام گرفته بود)، هر دو بی عقل نبودند و لیکن عقلشان تحت تأثیر حجابهای کثیف و پلید فلسفهٔ شؤمی قرار گرفته بود.

و یا یونانیان که رب النوع ارباب عقول بعض مکتبهای حاضره هستند در عهد خود فاقد عقل نبودند و لیکن عقلشان تحت تأثیر اوهام فلسفه های جابرانه قرار گرفته بود و لذا در تمام مظاهر آنها بت پرستی جلوه گر است.

و یا کاهنانی که فرزند بی گناه مردم را قربانی بت ها می کردند، بی عقل نبودند و لیکن عقل آنها تحت تأثیر عمل شیطانی قرار گرفته بود.

و یا برهمنانی که در هند و غیره زنان شوهر مرده را با مردهٔ شوهرانشان یکجا می سوزانیدند فاقد عقل نبودند بلکه تحت انگیزهٔ فکر شؤمی قرار گرفته بودند(1).

و یا کاهنان که مردن بسی از انسانها را در هند از گرسنگی از طرفی و گذاردن اغذیه را در دسترس گاوان مقدس و یا میمونها و... از طرفی واجب می دانند فاقد عقل نیستند و لیکن عقلشان زیر حجابهای فلسفه های فیلسوفان گمراه قرار گرفته است.

و یا اعرابی که دختران خود را یا از ترس فقر و یا از جهت تعصب جاهلانه زنده به گور می کردند و..

پس بنابراین جهات، لزوم ارسال رسولان و پیامبران خدا و شرائع، کاملاً واجب بوده است.

بالجمله: قرآن کریم، تکلیف کسانی را که در عهد جاهلیت مرده اند و یا

ص: 129

---

1- اکنون هم فشار دولت ها نمی گذارد که قربانی برای بت بگذرانند و یا زنها را «ستی» کنند و باز هم تا فرصت پیدا کنند، کوتاهی نمی کنند.

در صدر اسلام قبل از دریافت تمام احکام اسلام مرده اند چنین بیان می کند.

### چهار چه خدای مهربانی که به حجت عقلی بشر را عذاب نمی فرماید

و خدا چنین خدائی نیست که قومی را بعد از آنکه آنها را به عقل و تکلیف رسانید(1) ضایع (و تباه) سازد (یا ایشان را بگیرد چنانچه اهل ضلالت را(2)، (مگر) تا آنکه برای ایشان (بوسیله برانگیختن پیامبری) آنچه را که واجب است از آن پرهیز کنند؛ بیان کند، زیرا البته خدا بهر چیزی داناست (و می داند که انسان با قدم عقل به تنهایی راه را از چاه نمی تواند تشخیص بدهد).

### سوره التوبة (9): آیه 116

#### مقدمه

[صغری] انسان در برابر قدرت ما فوق خود خاشع است.

[کبری] و خدا دارای قدرت تام است.

[نتیجه] پس انسان باید در برابر خدا خاضع و خاشع باشد و گردن کلفتی و تمرد و نافرمانی نکند.

محرر این تفسیر گوید: در علم «منطق» چنین شکل صغری و کبرائی که تشکیل می شود می گویند: نتیجه اش «بدیهی الانتاج» است. اکنون آیه 116 همین موضوع را بیان می کند.

### پنج تذکر امری بدیهی

البته خدا از آن او است پادشاهی آسمانها و زمین، زنده می سازد و می میراند، و نیست برای شما از جز خدا از هیچ گونه کارسازی (که عذاب را از شما بازدارد) و نه هیچ گونه یآوری.

### سوره التوبة (9): آیه 117

#### مقدمه

«این همه آوازه ها از شه بود \*\*\* گرچه از حلقوم عبد الله بود»

ص: 130

1- محرر این تفسیر.

2- تفسیر کاشفی.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سی هزار نفر از مسلمانان، با نداشتن وسائل، چنین سفر دشواری را (از مدینه تا «تبوک») طی کردند آنهم در فصلی که فصل گرمای تابستان و موسم خرماپزان بود و از کم آبی چند نفر از تشنگی مردند.

اگر آبی یافت می شد تا آن حد تلخ و تند بود که يك دانه خرما را دو نفر قسمت می کردند و بسا که جماعتی می مکیدند تا طعم ناگوار آب را بتوانند تحمل کنند (مجمع البحرین در لغت «عسر» و قاموس به اقتباس).

و از جهت دشواری ای که لشکر اسلام متحمل شد این لشکر را «جیش العسرة» گفتند.

مسلمانان هر ده نفر يك شتر داشتند.

اغلب، هر دو کس روزی به يك دانه خرما به سر می بردند.

از مضیقۀ آب باینکه به شتر احتیاج تام داشتند شتر را می کشتند و با رطوبت درون و أمعاء آن دهان خود را تر می کردند (تفسیر کاشفی).

شتر را می کشتند و سرگین شکمبه آن را می فشردند و آبش را می آشامیدند که از تشنگی نمیرند (تفسیر روح البیان).

این همه فداکاری برای جلوگیری از پادشاه غسان مسیحی و پادشاه روم مسیحی و اعراب بت پرست همدست آنها بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان متحمل شدند.

أبو خيثمه (بر وزن مرحله) عبد الله بن خيثمه از کسانی است که از حرکت با اردوی اسلام تخلف کرد، تا ده روز از حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت. أبو خيثمه دو سایبان خنك داشت و دوزن زیبا و آب سرد گوارا و طعام مهیا، چون آن دوزن در روزی بسیار گرم، آب سرد و طعام در سایبانها برای او حاضر کردند او بر در دو سایبان ایستاد و گفت: سبحان الله! پیامبر خدا، پیامبری بی گناه، در آفتاب و باد و گرما و سرما سلاح بر دوش باشد و أبو خيثمه در سایه خنك با طعام مهیا و دوزن زیبا باشد؟ این انصاف نیست! سپس قسم یاد کرد که: به خدا قسم! با شما دوزن سخن نمی گویم و زیر این دو سایبان نمی آیم تا به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شوم، پس شتر خود را حاضر کرد و بار سفر

بست و زنانش با او سخن می گفتند ولی او جوابشان را نمی داد. أبو خيثمه حرکت کرد و نزدیک به «تبوك» که رسید، مردم گفتند: سواری از راه می رسد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

امید است أبو خيثمه باشد. چون نزدیک شد مردم گفتند: یا رسول الله! أبو خيثمه است.

پس شتر خود را خوابانید و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام داد و حضرت به او فرمود: نزدیک بود هلاک شوی. پس أبو خيثمه شرح حال خود را بحضرت عرض کرد و حضرت درباره او دعاء خیر فرمود (تفسیر مجمع البیان و تفسیر قمی و سیره ابن هشام به ترجمه).

«أبو ذر» (بشد راء) سه روز دیرتر به «تبوك» رسید زیرا شترش لاغر و مریض بود و در راه ماند، پس شتر را رها کرد و بارها را بر دوش گذارد، آفتاب بلند شده بود، مسلمانان سیاهی ای از دور دیدند و به حضرت عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امید است أبو ذر باشد. آنگاه فرمود: أبو ذر تشنه است آب به او برسانید، أبو ذر با يك كوزه آب وارد شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أبو ذر آب داری و تشنه ای؟! عرض کرد: بلی یا رسول الله! پدر و مادرم به قربانت، به سنگانی رسیدم که آب باران در آن بود، چشیدم دیدم گوارا و خنک است، با خود گفتم نمی آشامم تا حبیبم پیامبر خدا بنوشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای أبو ذر! خدا تو را رحمت کند، زندگی می کنی تنها، می میری تنها، و برانگیخته می شوی تنها، و وارد بهشت می شوی تنها. قومی از مردم عراق عرب بوسیله تو خوشبخت می شوند - تو را غسل می دهند و تجهیز می کنند و به خاک می سپارند (تفسیر قمی به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: اکنون در آیات 117 و 118 خدا به يك «فوت کاسه گری» اشاره می فرماید و آن این است که می فرماید: ای پیامبر! و ای مسلمانان! تمام زحمات را متحمل شدید، بجا و صحیح است و لیکن باید بدانید که در همه حال و همه جا توجه خدا به پیامبر و به مسلمانان بوده که لشکری بالغ بر سی هزار نفر با فقدان وسائل در برابر دویست هزار سر نیزه رومی مسیحی و در برابر قبائل اعراب مشرک همدستانشان فاتح و پیروز به مدینه مراجعت کردند. و چون اکثر مفسرین باین نکته قرآن توجه نکرده و از مشاهده پنج کلمه ای که متضمن «توبه» است به اشتباه افتاده اند، آیات را نه بر وفق مقصود ترجمه و تفسیر کرده اند.

شش نظر لطف خدا(1)

قسم است که خدا به رحمت متوجه شد بر پیامبر و بر مهاجرین و أنصار، همانها که پیامبر را پیروی کردند در زمان عسرت و (تنگی و تنگدستی و دشواری) از بعد آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از پیروان از جا برود (که به واسطه شدت و مشقت از جهاد بازگردند) سپس خدا به رحمت بر ایشان متوجه شد زیرا البته خدا به پیامبر و مهاجرین و أنصار نوازش کننده و مهربان است.

سوره التوبة (9): آیه 118

هفت نظر رحمت خدا

و (قسم است که خدا به رحمت متوجه شد) بر آن سه نفر (یعنی کعب بن مالک و هلال بن أمیه و مرارة بن ربیع) که موقوف داشته شدند (و پیامبر حکم فرمود که کسی با ایشان سخن نگوید و معاشرت نکند و زنانشان مأمور شدند که با آنان تماس نگیرند و در صحراء منزل گرفتند و به خلاصه بحکم «لا- مساس» (2) محکوم شدند) تا آنکه زمین با فراخیش بر ایشان تنگ شد و (از شدت غم و وحشت) کالبدهاشان (3) بر ایشان تنگ شد (جان از کالبدشان می خواست به در رود) و یقین کردند که هیچ گونه پناهگاهی نیست از خدا، مگر بسوی او (و آمرزش خواستن از کرم او) سپس (چون پنجاه روز بر این حالت سپری شد) خدا به رحمت بر هر سه نفر متوجه شد تا بحالت آغاز قبل از جریان برگردند زیرا خدا همان غیب مطلق توبه پذیر و مهربان است.

سوره التوبة (9): آیه 119

هشت خطاب عام

ای مسلمانان! از مخالفت فرمان خدا بترسید و با راستگویان (از مسلمانان) باشید (و از حضور در اردوی مجاهدین تخلف نکنید).

ص: 133

1- تو مو می بینی و من پیچش مو تو ابرو من اشارتهای ابرو

2- معنی «لا مساس» را در جلد چهارم همین تفسیر در سوره «طه» ص 176 ببینید.

3- «کالبدهاشان» ترجمه «أَنْفُسُهُمْ» مذکور در آیه است و «أنفس» جمع بر نفس (بر وزن وقت) است و یکی از معانی «نفس»، «تن» است. ب.

### نه هر عمل أجری و هر کرده جزائی دارد

[گله توأم با سرزنش و اندرز] لایق و سزاوار نبود برای اهل مدینه و بعضی از اعرابی که پیرامون ایشانند که از پیامبر خدا (در جنگ) تخلف کنند و نباید جانهایشان را بر جان پیامبر برگزینند، آن پیروی و همراهی با پیامبر، البته نتیجه اش برای آنان این است که: هیچ تشنگی و هیچ رنجی و هیچ گرسنگی ای در راه خدا به آنان نمی رسد، و هیچ مکانی را که کافران را به خشم می آورد (به سم اسبان و کف پای شتران و پای پیادگان) پای مال نمی کنند و هیچ دستبردی نسبت به هیچ گونه دشمن (از دشمنان اسلام از:

کشتن و اسیر کردن و غارت کردن و شکستن و فرار دادن و زخم زدن و آتش زدن) نمی زنند، مگر اینکه برای ایشان بسبب هریک از این امور، عمل صالح (در نامه اعمالشان که نزد خداست) نوشته می شود، زیرا البته خدا مزد نیکوکاران را ضایع (و تباه) نمی سازد. و (نیز) هیچ نفقه خردی را خرج نمی کنند و نه نفقه بزرگی را و هیچ گذرگاه سیلی (و دشتی) را قطع نمی کنند مگر اینکه برای آنان (عمل صالح) نوشته می شود تا (در عاقبت) خدا به آنان نیکوتر از آنچه می کردند مزدی بدهد(1).

### سوره التوبة (9): آیه 122

#### ده وجوب مسافرت عده ای برای کسب معلومات دینی برای انذار قوم خود

و روا نیست (و نشاید) مسلمانان را تا همه یکجا از وطن (برای کسب معلومات) بیرون بروند پس چرا بیرون نرود از هر جمعی از ایشان چند کس تا در (علم) دین دانشمند شوند و بالنتیجه بیم کنند قوم خود را چون بسوی ایشان باز آیند، باشد که آن قوم (از آنچه بیم داده شده اند) بترسند.

### سوره التوبة (9): آیه 123

#### یازده وجوب کارزار با کفار هم جوار کشور اسلامی بترتیب «الأقرب فالأقرب»

ای مسلمانان! با کسانی از کفار که نزدیک شمایند کارزار کنید، و باید که کافران در شما (نسبت به خود) درشتی (چه قبل از جنگ و چه در حین جنگ و چه از

ص: 134

جهت شدت و پایداری بر جنگ) بیابند، و بدانید که البته خدا با پرهیزکاران است.

## سوره التوبة (9): آیات 124 تا 127

### دوازده چگونگی حال اشخاص با روانهای سالم و بیمار در موقع نزول قسمتی از آیات قرآن

و چون قسمتی از آیات قرآن فروفرستاده شود، پس، از منافقین است کسی که (با منافقین دیگر) می گوید: کدام يك از شما ایمان او را این آیات افزون کرده است؟: پس اما کسانی که (واقعا) گرویده اند پس قسمت نازل شده از قرآن، ایمان ایشان را افزون می کند و آنان (بسبب نزول آن قسمت) شادمان می شوند. و اما کسانی که بیماری در دلهاشان است (همان بیماری شك و نفاق و حسد و کینه و بغض نسبت به اسلام) پس آن قسمت از آیات قرآن نازل شده، پلیدی شك و کفری را به پلیدی شك و کفرشان می افزاید(1) و اینان می میرند و حال آنکه آنان کافرند.

آیا این منافقین نمی بینند که البته آنان در هر سال يك بار یا دو بار آزموده می شوند؟ باز هم توبه نمی کنند و نه آنان پند می گیرند! و چون قسمتی از قرآن فروفرستاده شود (که نکوهش از عیب منافقین در آن ذکر شده باشد) بعضی از ایشان (از شرمندگی) به بعضی دیگر می نگرند (و می گوید): آیا شما را هیچ کس (از مسلمانان) می بیند؟ (اگر کسی به بیند اقامت می کنند و اگر نه بیند) پس (به خانه های خود) برگردند. خدا دلهای ایشان را (بسوء اختیارشان، از راه حق) برگردانیده است بسبب آنکه البته آنان (بجهت عدم تدبر)، قومی هستند که نمی فهمند (زیرا تدبر و تفکر نمی کنند).

## سوره التوبة (9): آیه 128

### سیزده خدا نعمت را بر مردم تمام کرده

سیزده خدا نعمت را بر مردم تمام کرده(2)

قسم است که برای شما مردم پیامبری از جنس خودتان (یعنی از آدمیان که به او انس توانید گرفت) آمده که دشوار است بر او رنج بردن شما، حریص است بر (خیر) شما، به مسلمانان دلسوز و مهربان است.

ص: 135

---

1- باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

2- «شفیع» «مطاع» «نبی» «کریم» «قسیم» «جسیم» «بسیم» «وسیم»

### چهارده اولتیماتوم به متمردين دائر بر تقویض کردن پیامبر کار خود را به خدای عرش بزرگ

پس ای پیامبر! اگر مردم از تورخ تافتند، پس تو بگو: بس است مرا خدا، هیچ گونه معبود شایسته ای نیست مگر آن غیب مطلق، بر او توکل کردم (و کار خود را با او گذاشتم) و آن غیب مطلق پروردگار عرش بزرگ است. «پایان» (تفسیر سوره مبارکه توبه در شب سه شنبه 16 ماه اسفند 1345 شمسی مطابق 25 ماه ذوالقعدة الحرام سال 1386 بقلم این بنده درگاه و شرمسار اله حجت بلاغی پایان یافت)

### تعالیق

#### تواریخ موضوعات مذکور در سوره توبه

- 1 - آیات 1 تا 28 و 36 و 37 آیاتی است که علی علیه السلام مأمور ابلاغ آن آیات بوده که در مکه به مشرکین در ماه ذوالقعدة در سال نهم هجری ابلاغ کرده است.
  - 2 - موضوع تحریم «نسیء» مذکور در آیه 37 در سال نهم هجری بوده است.
  - 3 - جنگ «حنین» مذکور در آیه 25 در سال هشتم هجری بعد از فتح مکه بوده است.
  - 4 - موضوع پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «غار ثور» مذکور در آیه 40 در راه سفر هجرت از مکه به مدینه بوده است.
  - 5 - موضوع تشریع لزوم گرفتن «جزیه» از اهل کتاب، مذکور در آیه 29 در سال نهم هجری بوده است. اما موضوع جنگ با اهل کتاب که یا اسلام بیاورند یا در امان اسلام باشند و جزیه پردازند در ضمن فرمان بیعت دوم عقبه یعنی در سال ما قبل هجرت بوده است.
- اما تا سال 9 هجری با اهل کتاب طبق قراردادهای خصوصی مصالحه می شده

6 - موضوع لزوم پرداخت زکاة نقدین در ضمن آیه 34 و تمام آیه 35 مذکور است و لیکن وجوب پرداخت زکاة از همان سال اول بعثت (مذکور در سورة مزمل) توأم با نماز ذکر شده است.

7 - موضوع تعیین مصارف هشت گانه زکاة در سال نهم هجری در همین سورة توبه مقرر شده است.

8 - موضوع جنگ سرحدات شام معروف به جنگ «تبوك» مذکور در آیات 38-129 در سال نهم هجری در ماه رجب بوده و وقائع آن مقدم بر ابلاغ آیات آغاز سورة توبه بوده است.

### «تبوك»

محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد» به ترجمه نوشته که: «تبوك» نام جایگاهی است واقع در بین «وادی القری» (بضم قاف و راء الفی) و شام که فاصله بین تبوك و بین مدینه از راهی که به شام می رود چهارده منزل است (1) و فاصله بین تبوك و بین دمشق یازده منزل است و «غزوة تبوك» را «غزوة العسرة» (بضم عین و سکون سین و فتح راء) می گویند که از آیه: «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ» مذکور در سورة توبه آیه 117 برداشت کرده اند.

تاریخ این جنگ در ماه رجب سال نهم هجری (سبتمبر - اکتوبر سال 630 م) بوده است و این غزوه آخرین غزوة پیامبر صلی الله علیه و آله است.

هنگام حرکت حضرت برای این جنگ گرمای شدید و قحط سخت حکمفرما بوده است و لذا حضرت صریحا مقصد را که به «روم» باید رفت برای مردم بیان فرموده که مردم وسائل ممکنه را تهیه کنند و لیکن در جنگهای دیگر صریحا هدف را نمی فرموده بلکه به کنایه بیان می کرده است.

از گرما و تشنگی و بی آبی شتر را می کشتند و آب درون شکنجه شتر را می نوشیده اند لذا باین جهت و جهات سخت دیگر «غزوة العسرة» یعنی غزوة شدت و تنگی نامیده شده.

ص: 137

---

1- دوازده منزل است (معجم البلدان).

سبب این جنگ این است که: دولت روم مسیحی لشکر بسیاری در شام جمع - آورد و «هرقل» پادشاه روم جیره يك سال لشکر را فراهم ساخت. و با طوائف اعراب لخم و جذام و عامله و غسان(1) همدست شدند و مقدمات لشکرشان را به «بلقاء» بسیج کردند. (بلقاء بر وزن حمراء نام بلوکی است از توابع دمشق که بین شام و وادی القری واقع است) و بقولی ضعیف امپراطور «هرقل» در «حمص» (2) بوده است.

### بکاءون (بفتح باء و شد کاف)

«بکاءون» یعنی گریه کنندگان و ایشان هفت نفر یا بیشتر بوده اند که چون وسائل حرکت نداشته اند حضرت آنها را از حرکت با اردو باز داشته است و آنها گریان برگشته اند(3).

### متخلفون (بضم میم و شد لام مکسور)

«متخلفون» مراد منافقینی هستند که بی جهت با اردوی اسلام حرکت نکرده اند.

و «عبد الله بن ابي بن سلول» رئیس منافقین است که لشکر مجهزی داشته است.

### معذرون (بضم میم و بشد ذال مکسور)

«معذرون» اعرابی بودند که عذر ساختگی داشتند و بقولی از اعراب بنی غفار (بر وزن کتاب) بودند و آنان هشتاد و دو کس بودند و از پیامبر صلی الله علیه و آله برای نیامدن به جنگ استجازه کردند ولی پذیرفته نشد.

ص: 138

---

1- «لخم» (بر وزن وقت) نام حیی است از اعراب یمن. «جذام» (بر وزن غراب) نام قبیله ای است از اعراب معد. «عامله» (بکسر میم) نام حیی است از اعراب یمن «غسان» (بر وزن صراف) نام قبیله ای از اعراب است (شرح قاموس).

2- «حمص» (بر وزن فکر) شهری است در شام و اهل آن یمنی هستند (شرح قاموس).

3- سیره ابن هشام درج 3 و 4 ص 518 اسامی بکاءون را صورت داده و بعد می نویسد: ابن یامین در راه، ابولیلی عبد الرحمن بن کعب و عبد الله بن مغفل (بر وزن منظم) را دید که گریه می کنند جهت پرسید، گفتند: وسیله حرکت با پیامبر (ص) را نداریم. او شتری با مقداری خرما به آنها داد و آنها حرکت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در مدت غیبت خود در این سفر جنگی مرز شامات مأمور سرپرستی اهل خود و اهل علی ساخت، منافقین سخنها در افکندند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای آسایش خود از دست علی که برای او همچون باری سنگین بوده است علی را به همراه نبرده.

علی علیه السلام چون این سخن را شنید مسلح شد و در «جرف»<sup>(1)</sup> به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا نبی الله! منافقین درباره من می گویند که تو مرا همچون باری سنگین دانستی و برای آسایش خود مرا در مدینه واگذاشتی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منافقین دروغ گفتند: من تو را جانشین خودم قرار دادم بر گرد و سرپرست اهل من و اهل خود باش، آیا خشنود نیستی یا علی! که تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به «موسی» باشی مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست، پس علی علیه السلام به مدینه برگشت.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از «ثنية الوداع» حرکت فرمود درفش بزرگ را بدست زیبر و علم بزرگ را بدست ابو بکر و علم قبیله اوس را بدست اسید بن حضیر و علم قبیله خزرج را بدست حباب بن منذر داد و برای هر دسته ئی از انصار و قبائل عرب درفشها و علمها بست و بدست آنان داد.

تعداد نفرات اردو سی هزار نفر و تعداد اسبها ده هزار سر و مدت توقف حضرت در «تبوک» بیست شبانه روز بود و مراجعت حضرت از این سفر به «مدینه» در ماه رمضان بود.

از وقایع این سفر دستگیر شدن «أكیدر»، شاه «دومة الجندل» است که از طرف «هرقل» سلطنت داشت<sup>(2)</sup>.

نیز از وقایع این سفر، جریان مصالحه با «یحنه» بزرگ «أیله» است<sup>(3)</sup>.

ص: 139

1- «جرف» (بضم جیم و سکون راء) نام جائی است در سه میلی مدینه (ذیل سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 519).

2- رجوع به جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1212-1215.

3- رجوع به جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1212-1215.

معجزات و خوارق عادات بسیار در این غزوه بوقوع پیوست.

در مراجعت از تبوك، مسجد «ضرار» (بر وزن کتاب) بامر پیامبر سوخته و در هم کوبیده شد.

در ماه ذوالقعدة همین سال نهم هجری عبد الله بن ابی رئیس منافقین پس از بیست روز بیماری به جهان دیگر رفت (کتاب «محمد» از محمد رضا مصری به خلاصه و ترجمه از ص 426-434).

### سویلیم یهودی

عده ای از منافقین در خانه «سویلیم» (بضم سین و فتح واو و سکون یاء و کسر لام) جمع شدند و خانه اش در «جاسوم» بود که نام جایگاهی است در مدینه و در آنجا نقشه می ریختند که نگذارند مسلمانان با اردوی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کنند - حضرت، طلحة بن عبید الله را با چند نفر دیگر مأمور فرمود که خانه را آتش بزنند. چون خانه را آتش زدند ضحاک (بر وزن صراف) بن خلیفه از پشت بام، خود را به زیر افکند و پایش شکست و أصحاب ضحاک فرار کردند (سیره ابن هشام ج 3 و 4 ص 517 به ترجمه و خلاصه).

### هرقل

«هرقل» (بکسر هاء و فتح راء و سکون قاف) و «هرقل» (بکسر هاء و سکون راء و کسر قاف) بمعنی غربال است و کلمه یونانی است (منجد ج 1).

هرقل (610-641 : Heraclius). امپراطور المملکة الرومانية الشرقية أو البيزنطية. طرد الفرس من سوريا و استرد منهم عود الصلیب. لم یقو علی صدّ جیوش العرب، فانتصروا علی جیوشه فی وقعة الیرموک (المنجد ج 2).

«الیرموک» (کمنصور): نهر من سواعد الأردن. یجرى أولاً قرب الحدود بین سوريا و فلسطين ثم ینحدر جنوباً الی فلسطين. یصب جنوبی الحولة. عنده تواقع العرب و البیزنطیون فی وقعة الیرموک (636). فیها انتصر العرب فکانت طلیعة فتوحاتهم (المنجد ج 2).

آیات 128 و 129 را در جلد اول مقدمه همین تفسیر (ص 47) ببینید..

ص: 140

حجة التفاسیر کلمات (اللّٰه) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

کلمات (هو) که مراد خداست به (غیب مطلق) ترجمه شده است.

کشاف:

سورة یونس (1) مکی (2) مشتمل بر: 109 آیه.

1832 کلمه.

7567 حرف.

(تفسیر أبو الفتوح رازی) دارای تعالیق.

ص: 141

---

1- رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 358 و 454 و 456-462.

2- باستثناء آیات 40 و 94 و 95 و 96.

## سوره یونس (10): آیات 1 تا 2

### اشاره

الر ... مُبِينٌ

### قرآن و پیامبر

(الر) رمز است.

آن که (در علم مکنون مخزون ماست)، آیات کتاب (یعنی آیات لوح محفوظ) است (کتابی) که بنیاد (و شالوده) آن کتاب از روی اساس است.

آیا اینکه (ما) بسوی (محمد) مردی از ایشان (: از قریش و دیگر ساکنان مکه) وحی فرستادیم به این که مردم را (از مخالفت خدا) بترسان و کسانی را که اسلام آورده اند مژده بده که البته از آن ایشان است قدم صدق<sup>(1)</sup> نزد پروردگارشان، موجب شگفتی (و تعجب) برای آن مردم (: از قریش و دیگر ساکنان مکه) شده است ؟ (تا آنجا که آن) کافران گفتند: البته بی گمان این مرد (این «محمد») جادوگری است آشکار (که دست نیاز مردم را از آستان بتها، کوتاه و بطرف پروردگار بلند می کند).

## سوره یونس (10): آیات 3 تا 10

### اشاره

إِنَّ رَبَّكُمُ ... الْعَالَمِينَ

### پروردگار

البته پروردگار شما (که شما را می پرورد بتها نیستند بلکه) خداست همان که آسمانها و زمین را در شش روز (یعنی شش دور) آفرید، سپس عرش را مرکز فرمانروائی ساخت و کار کائنات را تدبیر می کند.

(بهانه بت پرستیدن بت پرستان این است که بتان را بدرگاه خدا شفیع خود سازند و لیکن) هیچ شفاعت کننده ئی نیست (که اجازه شفاعت داشته باشد) مگر

ص: 142

---

1- حافظ اگر «قدم» زنی در ره خاندان به «صدق» بدرقه رهن شود همت شحنة النجف

از بعد اذن خدا (و بتان به هیچ وجه حق شفاعت ندارند).

آنکه برای شماسست خداست، پروردگار شماسست، پس او را بپرستید، آیا پس (از این بیانات) متذکر نمی شوید؟ بسوی خداست بازگشت شما همگی (بی استثناء) برطبق وعده خدا، درحالی که آن وعده راست است زیرا البته خدا خلق را نخستین بار می آفریند، باز (بعد از مردن آن خلق) آن را برمی گرداند (و اراده اش از برگرداندن این است که:) تا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند - عادلانه (و به انصاف)، مزد بدهد، و کسانی که کافر شده اند از آن ایشان است آشامیدنی از آب جوشان (که چون بنوشند أحشاء و أمعاء آنان پاره پاره می شود) و عذابی دردناک، بسبب آنکه کافر می شدند.

آن (پروردگار، همان) غیب مطلق، کسی است که آفتاب را درخشان و ماه را (به واسطه) روشن ساخته و برای گردش ماه (1) منزلها برآورد کرده تا شمار سالها و حساب را بدانید.

خدا آن نظام شمسی را نیافریده مگر به حکمت (نه به بازی): خدا دلایل قدرت خود را بطور تفصیل (و روشن) برای قومی که می دانند (و در آنها اندیشه می کنند و از آنها بهره برمی دارند)، بیان می کند.

البته در آمد و شد شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده است بی گمان (بر قدرت خدا) نشانه هاست برای قومی که (از مخالفت فرمان خدا) می ترسند (و خیره سر نیستند).

البته کسانی که (منکر روز بازپسین اند و) ملاقات ما را امید ندارند و به زندگانی دنیا خشنود شده اند و (دل به دنیا بسته اند و) به آن آرام گرفته اند و کسانی که آنان از (مشاهده) آیات (و نشانه های حیرت انگیز) ما بی خبرند، آن گروه جایگاهشان آتش است بسبب آنچه که بدست می آوردند.

ص: 143

---

1- یا «هریک از آفتاب و ماه» بنا بر یکی از دو تفسیر مذکور در تفسیر کاشفی.

البته کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند پروردگارشان آنان را بسبب ایمانشان، (به بهشت) راهنمایی می کند.

از زیر (مساکن) مؤمنان نهرها روان می شود در بهشتهای نعیم(1).

(آغاز) نداء مؤمنان در بهشت: «سبحانك اللهم» [پاکا! بار خدایا!] است.

و درود مؤمنان در بهشت (بر یکدیگر): «سلام» [سلامت زیست کن بی آفت و نقص، بی مکروه و رنج، بی آندوه و غم] است.

و پایان نداء مؤمنان این است که: «الحمد لله رب العالمین» [سراسر ستایشها، خاص خداست که پروردگار جهانهاست].

## سوره یونس (10): آیه 11

### اشاره

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ ... يَعْمَهُونَ

### خدا در جواب درخواست عذاب، شتاب نمی کند

و اگر خدا برای مردم (همان کفار مکه) در فرستادن عذاب (که مورد درخواست مردم است و درباره آن شتاب می کنند) شتاب می کرد همان گونه که مردم در درخواست رحمت شتاب می کنند (و خدا در پذیرفتن آن شتاب می کند) البته حکم مرگشان به آنها ابلاغ می شد، پس (ما در فرستادن عذاب عجله نمی کنیم تا آنها که به ما امید دارند اسلام بیاورند و) کسانی را که ملاقات ما را امید ندارند وامی گذاریم که در شرارتشان، سرگردان روند(2).

## سوره یونس (10): آیه 12

### اشاره

وَإِذَا مَسَّ ... يَعْمَلُونَ

### کله

### کله(3)

و چون به آدمی سختی ای برسد (در همه احوال) خواه تکیه داده به پهلوی خود

ص: 144

1- یعنی بر ناز و نعمت یا آنکه «جنات النعیم» بهشتهای خاصی است.

2- دو تفسیر دیگر هم در مجمع البیان ذکر کرده.

3- (3) ببندم شال و بپوشم قدك را بتازم گردش چرخ و فلك را بگردم آب دریاها سراسر بشویم هر دو دست بی نمك را «طاهر همدانی»

و خواه نشسته و خواه ایستاده، ما را می خواند (و از ما رفع و دفع آن سختی را می خواهد) پس چون سختی او را از او برداریم (چنان) می رود، که گویا او ما را بسوی سختی ای که به او رسیده است نخوانده - و این چنین رفتار که مسرفین (یعنی از حد به در روندگان) می کنند در نظرشان آراسته شده است (1).

## سوره یونس (10): آیات 13 تا 14

### اشاره

وَلَقَدْ... تَعْمَلُونَ

### تهدید

و قسم است که از پیش از شما (مردم مکه) (أهل) قرنهایی را که چون ستم کردند و پیامبرانشان با معجزات به سروقتشان آمدند و (أهل) آن قرنها (مردمی) نبودند که ایمان بیاورند؛ هلاک کردیم. این چنین سزا می دهیم قوم مجرمین را. سپس شما (مردم مکه) را در زمین جانشین گذشتگان ساختیم تا بنگریم که چگونه رفتار می کنید.

## سوره یونس (10): آیات 15 تا 17

### اشاره

وَإِذَا تُتْلَى... الْمُجْرِمُونَ

### بهانه جوئیهای کفار مکه

و چون آیات ما که سراسر مستدل است بر ایشان (بر همان کفار مکه) خوانده می شود، کسانی که ملاقات ما را امید ندارند می گویند: قرآنی غیر از این قرآن برای ما بیاور (که در آن سخنی از نکوهش بت پرستی و نیز قیامت نباشد) یا همین قرآن را تبدیل (و لحن و منطق آن را عوض) کن.

ای پیامبر! (در جوابشان) بگو: نمی سزد مرا که قرآن را از جانب خودم تبدیل کنم، پیروی نمی کنم مگر آنچه را که بسوی من وحی فرستاده می شود، زیرا البته من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ، می ترسم.

ای پیامبر! بگو: اگر خدا (غیر این قرآن را) می خواست، من این قرآن را بر شما نمی خواندم و خدا شما را به آن خبردار نمی کرد، پس علی التحقیق من در میان

ص: 145

---

1- در این عهد، این رویه نمک به حرامی را «زرنگی» و «سیاست» می دانند و مخالف آن را «قدیمی» و «فناطیک» Fanatique و «أمل» و «کهنه پرست» می گویند.

شما (مردم مکه) عمری (بالغ بر چهل سال) از پیش از نزول قرآن درنگ کردم (که در آن مدت به پیامبری مبعوث نبودم، نه قرآنی می خواندم و نه شما به آن دانا بودید) آیا پس در نمی یابید؟ (و تعقل نمی کنید که موضوع تازه ئی از نزد خدا رخ داده است؟).

پس چه کسی ستمکارتر است از کسی که بر خدا دروغ ببندد؟ (اگر من دروغ بسته باشم)، یا آیات خدا را تکذیب کند؟ (مانند شما مردم مکه) (هر دو عمل جرم است و مرتکب آن رستگار نمی شود) زیرا البته خدا مجرمین را رستگار نمی سازد.

## سوره یونس (10): آیه 18

### اشاره

وَيَعْبُدُونَ... يُشْرِكُونَ

### رد بر ادعاء شفاعت بتان

و (کفار مکه) از جز خدا چیزی را می پرستند که زیان به ایشان نمی رساند و سود به ایشان نمی رساند (1) و (به دروغ) می گویند: آن بتان شفیعان ما نزد خدا هستند.

ای پیامبر! بگو: آیا خدا را به شفیعانی که در آسمانها از آنها خبر ندارد و نه در زمین؛ خبردار می سازید؟ خدا از این گفتار شما پاک است و بلند است (2) از آنچه (با او) شریک می سازید.

## سوره یونس (10): آیه 19

### اشاره

وَمَا كَانَ... يَخْتَلِفُونَ

### مردم در عهد نخستین خلقت و در عهد طوفان و ما بعد طوفان دارای يك کیش بوده اند

و ای پیامبر! مردم نبودند مگر امت واحده (همگی در عهد نخستین خلقت در دوره آدم أبو البشر و از آن پس در عهد طوفان نوح و مدتی بعد از طوفان دارای يك

ص: 146

---

1- خاقانی گوید: گیرم که مار چوبه کند خود بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

2- محرر این تفسیر.

کیش و پویای راه یکتاپرستی بودند) پس (از آن) اختلاف کردند. و اگر نبود که فرمانی از جانب پروردگارت گذشته است (که جبر در کار نیست و عالم، عالم اختیار است) البته درباره چیزی که مردم در آن اختلاف می کردند حکم می شد (و بی درنگ ناحق به قهر الهی محکوم می گردید).

## سوره یونس (10): آیه 20

### اشاره

وَيَقُولُونَ... الْمُنْتَظِرِينَ

### درخواست علامت

و (کفار مکه) می گویند: چرا علامتی از پروردگار «محمد» بر «محمد» نازل نشده (که ما منکران را دردم نابود سازد) پس ای پیامبر! (در جوابشان) بگو: جز این نیست که غیب، خاص خداست بنابراین انتظار بکشید (وقت نابودی شما می رسد) البته من با شما از منتظرانم.

## سوره یونس (10): آیات 21 تا 23

### اشاره

وَإِذَا... تَعْمَلُونَ

### مشرکین دو موقع خداپرست می شوند و باز به شرک برمی گردند

[يك] و چون به مردم (همان مشرکین مکه) (لذت) رحمتی را بچشانیم از بعد سختی ای که به ایشان رسیده است (ورفع و دفع آن سختی را از ما خواسته اند)، ناگهان (فکر خود را عوض می کنند و) برای ایشان است مکرری درباره آیات ما (که نسبت به قرآن و پیامبر، بد می سگالند).

ای پیامبر! (به آن مردم) بگو: خدا چالاک تر (از شما) است در مکر (و بد سگالیدن) البته فرستادگان ما (همان فرشتگان مأمور به نوشتن اعمال) آنچه را که مکر می کنید (و بد می سگالید) می نویسند (و نامه عمل شما بدست شما داده می شود).

[دو] آن غیب مطلق کسی است که شما را سیر می دهد (و به حرکت در می آورد) در خشکی و در دریا، تا وقتی که در کشتی ها قرار بگیرید. و با کشتی ها روان شوند با بادی خوش و به آن باد شادمان شوند (که موافق جریان کشتی هاست) (در این اثناء) بادی سخت (و ناموافق) به سروقتشان بیاید (و بوزد) و موج دریا از هر سو به سراغشان

بیاید و یقین کنند که البته آنان در محاصره موج قرار گرفته اند (در چنین موقعی یکتاپرست می شوند و) خدا را می خوانند در حالی که دین را برای او (از هر شائبه شرکی و توجه به غیری، هرکس و هرچه باشد) خالص کنندگان باشند (و می گویند:

بار خدایا!) قسم است که اگر ما را از این (گرداب و) امواج خلاص کنی، قسم است که البته البته از سپاسگزاران می باشیم.

پس چون خدا ایشان را نجات داد ناگهان (تغییر رویه می دهند و فکرشان عوض می شود و) آنان در زمین به ناحق سرکشی می کنند (و بغیر خدا متوجه می شوند).

ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما بر زیان جانهای خودتان است - برای کامیابی زندگانی دنیا است - سپس بسوی ماست بازگشت شما، پس شما را به آنچه می کردید، خبردار می کنیم.

## سوره یونس (10): آیه 24

### اشاره

إِنَّمَا ... يَتَفَكَّرُونَ

### مثل زندگانی دنیا()

#### مثل زندگانی دنیا(1)

جز این نیست که مثل زندگانی دنیا همچون آبی است که از بالا فرود آوردیم، پس رستنی زمین به آن آب بیامیخت، از همان رستنیها که مردم می خورند و چهارپایان، تا وقتی که زمین زیور خود را فراگرفت و آراسته شد و اهل زمین یقین کردند که البته بر کامیابی از محصولات زمین توانا هستند، (ناگهان) فرمان ما شبانه یا روزانه در رسید، پس آن محصولات را شبیه به درو کرده (از بیخ و بن برکنده) گردانیدیم که گویا دیروز محصولاتی نبوده است. این چنین، (از قرآن) آیات خودمان را (موبه مو) از هم شکافته برای قومی که (در حقائق) تفکر می کنند؛ بیان می کنیم.

## سوره یونس (10): آیات 25 تا 27

### اشاره

وَاللَّهُ ... خَالِدُونَ

### نیکی و بدی()

#### نیکی و بدی(2)

و خدا (بندگان را) به «دارالسلام» [: سرای سلامتی یعنی بهشت] می خواند.

---

1- بر مال و جمال خویشان غره مشوکان را به شبی برند و این را به تبی

2- نیک و بد چون همی بیاید مرد خنک آن کس که گوی نیکی برد

و (خدا) هرکه را بخواهد (برحسب حسن اختیار آن کس) به راه راست راهنمایی می کند (و آن اسلام است که نتیجه اش رسیدن به «دارالسلام» است).

برای کسانی است که نیکوکاری کردند، بهشت و زیاده (بر آنکه) (لقاء حق تعالی است) (1) و روهای بهشتیان را هیچ گونه گرد و غباری فرونپوشد و نه هیچ خواری ای. آن گروه نیکوکاران، یاران بهشت اند، هم آنان در بهشت، جاویدانند.

و برای کسانی که کردارهای بد را بدست آوردند مزد بدی است همانند بدی ای که کرده اند و آنان را خواری فرومی پوشد، نیست آنها را از (عذاب) خدا هیچ گونه نگاه دارنده (و بازدارنده ای). گویا روهای ایشان (که از شدت غم و اندوه تیره شده است) به پاره هائی از شب تاریک پوشانیده شده است، آنان یاران آتشند، هم آنان در آتش، جاویدانند.

### سوره یونس (10): آیات 28 تا 36

#### اشاره

وَيَوْمَ... يَفْعَلُونَ

#### محاکمه و بازپرسی از مشرکین (هرگونه مشرکی) خواه بت پرست و یا فرشته پرست یا انسان پرست

[یک] و (ای پیامبر! یاد کن از) روزی که مردم را (از نیک و بد) محشور می کنیم همگی (در یک جا) سپس به کسانی که شرك آورده اند می گوئیم: شما و شرکاتتان (از فرشتگان و از مسیح و از بتها که معبود شده اند) (برحسب مراتب) بجای خود بایستید، پس میان پرستندگان و شرکاء را (برای محاکمه) جدا می کنیم (نخست از کافران بازپرسی می کنیم که: چرا این معبودان را پرستش کرده اید؟ کافران در جواب می گویند:

معبودان، ما را به پرستش خود وادار کرده اند).

و شرکاء (یعنی معبودان) ایشان می گویند: شما ما را نمی پرستیدید (بلکه شما هوای نفس خودتان را می پرستیدید - کافران این جواب را رد می کنند - شرکاء می گویند: پس خدا (که حاضر و ناظر است) برای تصدیق بین ما و بین شما کافی است که البته

ص: 149

---

1- تفسیر کاشفی در یکی از وجوه که از جمهور محققان نقل کرده است و نیز تفسیر مجمع البیان در یکی از وجوه.

ما از پرستش شما بی گمان بی خبران بودیم (بتان می گویند: ما گوش و چشم و عقل و فهم نداشتیم و فرشتگان و مسیح می گویند که: ما نمی دانستیم که شما ما را پرستش می کردید).

در آن مقام هر شخصی آنچه را که پیش فرستاده بود (می سنجد و) می آزماید (و نفع و ضررش بر او معلوم می شود) و بازگردانیده می شوند بسوی (عقاب) خدائی که کارساز آنهاست و حق است. و آن معبودها که بعنوان خدائی افتراء می زدند از نظرشان گم می شود (و آنها را دیگر نمی بینند).

[دو] ای پیامبر! (به مشرکین) بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ آیا چه کسی مالک گوش و دیدگان است؟ (که بشما داده شده) و چه کسی زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی کار (کائنات) را تدبیر می کند؟ پس البته می گویند: خدا. پس بگو: (شما که اقرار دارید) آیا پس چرا (از مخالفت فرمان خدا) نمی ترسید؟ (و به دروغ برای او شریک در پرستش درست می کنید).

پس آنکه دارای این صفات است، شما را خداست، پروردگار شماست، حق است، پس بعد از حق چیز دیگری هست مگر گمراهی؟ پس به کجا برگردانیده می شوید؟! (از حق به باطل!).

ای پیامبر! این چنین است که فرمان پروردگارت بر محکومیت کسانی که از دایره دین بیرون بسته اند ثابت شده است زیرا البته آنان ایمان نمی آورند.

ای پیامبر! بگو: آیا از شرکاء شماست که خلق را نو می آفریند (بعد می میراند) باز آن را برمی گردانند؟ (در جواب خواهند گفت: نه. پس) ای پیامبر! بگو: خدا خلق را نو می آفریند (بعد می میراند) باز آن را برمی گردانند، پس به کجا به دروغ رانده می شوید؟! ای پیامبر! بگو: آیا از شرکاء شماست کسی که به حق راهنمایی می کند

(پیامبران می فرستد - کتابها نازل می کند - استدلالها می نماید و...)؟ (در جواب خواهند گفت: نه. پس) ای پیامبر! بگو: خدا به حق راهنمایی می کند. آیا پس کسی که بسوی حق راهنمایی می کند سزاوار است که پیروی شود یا کسی که خود راه نمی یابد مگر اینکه راه به او نشان داده شود؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟! و بیشتر پرستندگان باطل، پیروی نمی کنند مگر گمان (و خیالات فاسده) را (و بقیه هم پیرو آنها هستند و مقلدند)، البته گمان، به هیچ وجه چیزی را از یقین بی نیاز نمی سازد، البته خدا به آنچه می کنند داناست (و شرکاء به کردار پرستندگان خود دانا نیستند).

## سوره یونس (10): آیات 37 تا 44

### اشاره

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ ... يَظْلِمُونَ

### قرآن

[و نیست (و نشاید) این قرآن که (از طرف بشری) بر بافته شده باشد. (و نیست و نشاید که این قرآن معجز نشان) از غیر خدا باشد. و لکن برای تصدیق آن چیزی است که در حضور قرآن است (از کتب پیامبران سلف یعنی آنچه صحیح است و تحریف نشده - زیرا آنچه تحریف شده در حضور قرآن نیست). و (نیز) برای تفصیل کتاب است (یعنی مندرجات لوح محفوظ همان کتابی که در بوته قرآن عربی ریخته شده است) هیچ گونه شکی در آن نیست (زیرا تمام بیانات قرآن استدلالی و برهانی است و شك در مستدلّات و برهانیات، راه ندارد). (و آن فروفرستاده شده) از پروردگار جهانهاست] (1).

آیا (کفار مکه همان فصحاء و بلغاء عرب) می گویند: (محمّد) قرآن را بهم برباخته است؟ ای پیامبر! بگو: اگر راستگو هستید (که محمّد قرآن را برباخته است) پس (شما)

ص: 151

---

1- تفسیر آیه 37 واقع در بین دو قلاب از محرر این تفسیر است و تفسیر مفسرین موهم نسبت افتراء به خداست.

سوره ای مانند یکی از سوره های قرآن بفایید و بیاورید (و اگر نتوانستید) هرکه را توانید از فصحاء و بلغاء از جز خدا، بخوانید تا با شما کومك کنند.

بلکه (کفار مکه) قرآنی را تکذیب کردند که دانششان به آن احاطه پیدا نکرده بود(1) (که از راه دانش و استدلال بپذیرند) و هنوز پرده از اخبار آینده آن برداشته نشده بود (که از راه چشم آن را ببینند همچون زنده شدن مردگان در قیامت و بهشت و جهنم و محاکمه بتان و به سخن درآمدن جمادات و حساب و کتاب و نامه اعمال و...).

این چنین کسانی که از پیش از آنان (یعنی پیش از کفار مکه) بودند (پیامبران و کتابهای پیشین را) تکذیب کردند، پس ای پیامبر! بنگر که سرانجام کار ستمکاران چگونه بود.

[و از ایشان(2) است کسی که به قرآن ایمان می آورد و از ایشان است کسی که به قرآن ایمان نمی آورد (و افساد می کند) و ای پیامبر! پروردگار تو به (اقوال و احوال) مفسدان داناست].

و ای پیامبر! اگر تو را تکذیب کنند، پس (به آنها) بگو: برای من است مزد کردار من و برای شماست مزد کردار شما، شما از آنچه من می کنم ذمه تان بریء است و من از آنچه می کنید ذمه ام بریء است.

و ای پیامبر! از ایشان (یعنی از کفار مکه) اند کسانی که (وقتی تو قرآن می خوانی) گوش بسوی تو فرامی دارند (تا تو را استهزاء کنند)، ای پیامبر! آیا پس، تو کران را می شنوای؟ و اگرچه در نه یابند (کری که گوشش نمی شنود و با اشاره

ص: 152

---

1- ته که ناخوانده ای علم سماوات ته که نابرده ای ره در خرابات ته که سود و زیان خود ندونی به یارون کی رسی هیهات هیهات (طاهر همدانی)

2- یعنی «از یهودان است» اگر آیه بین دو قلاب مدنی باشد چنانکه در تفسیر مجمع البیان از ابن المبارک نقل کرده است (ه) و یا «از کفار مکه است» اگر آیه مکی باشد.

هم مقصود گوینده را دریافت نمی کند نمی توان به او سخن شنواید).

و ای پیامبر! از ایشان (یعنی از کفار مکه) است کسی که بسوی تو می نگرند (و چون بنظر انکار و عناد و حسد نگاه می کند چشم دلش کور است) ای پیامبر! آیا پس، تو کوران را راه نمائی می کنی و اگرچه نه بینند؟ البته خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند و لکن مردم به خودهاشان ستم می کنند (که هوش و گوش و چشم بصیرت خود را به کار نمی اندازند).

## سوره یونس (10): آیات 45 تا 47

### اشاره

وَيَوْمَ... لَا يُظْلَمُونَ

### یوم الجمع «روز جمع»

و روزی که خدا خلائق را (برمی انگیزد و آنها را) جمع می کند (رسیدگی بحساب خلائق در نظر منکران قیامت طولانی و دشوار می نماید و لیکن چون خدا حسابگر چالاک است، در آن روز چنان بحساب رسیدگی می کند که کافران، به نظرشان) گویا درنگ نکرده اند مگر ساعتی از روز(1) و کافران همین موضوع را میان یکدیگر (بازگو می کنند و) بهم می شناسانند(2) علی التحقيق کسانی که لقاء خدا را تکذیب کردند، زیانکار شدند و راه یافتگان نبودند.

و ای پیامبر! اگر البته بعض چیزهائی را که به ایشان (یعنی به کفار مکه) وعده می دهیم، به تو بنمائیم یا البته البته تو را بمیرانیم، پس (در هر حال) بسوی ماست بازگشت آنان (این يك مطلب) سپس خدا بر آنچه می کنند، مطلع است

ص: 153

- 1- محرر این تفسیر گوید: آیه 35 از سوره أحقاف مذکور در جلد ششم همین تفسیر ص 142 و آیه 46 از سوره نازعات مذکور در جلد هفتم همین تفسیر ص 165 قریب به همین مضمون است که هر سه آیه را یکسان تفسیر کرده ام. و مفسرین تفسیری غیر از این کرده اند که آن را نه پسندیدیم زیرا یا برخلاف صریح معتقدات ما امامیه است و معتزله برای نفی عذاب قبر به آیه مذکور در سوره یونس استدلال کرده اند و یا تفسیرشان بوی انکار عذاب قبر و عالم برزخ را می دهد و در هر حال موجه نیست.
- 2- محرر این تفسیر.

(این هم مطلب دیگر).

و برای هر امتی است پیامبری، پس چون پیامبرشان (در قیامت در موقف حساب) آمد، بین آن امت (با حضور آن پیامبر) عادلانه حکم کرده می شود و آن امت ستم کرده نمی شوند.

## سوره یونس (10): آیات 48 تا 56

### اشاره

وَيَقُولُونَ... تُزَجُّوْنَ

### شتاب کردن کفار در درخواست عذاب

و (کافران مکه) می گویند: اگر راستگویانید. این وعده (وعده عذاب) کی است؟ ای پیامبر! (در جوابشان) بگو: (من) برای خودم مالک نیستم زیانی را و نه سودی را (که زیانی را از خود رفع و یا دفع کنم و یا سودی را برای خود جلب کنم) مگر آنچه خدا خواسته باشد. برای هر امتی است مدتی (که زیست می کنند و بعد منقرض می شوند). چون مدتشان سر آمد (و پیمانۀ شان پر شد) پس نه ساعتی واپس می افتند و نه واپس می روند (هیچ گونه نوسانی در کار انقراض آنان نیست و شما کفار مکه هم تابع همین نظام هستید).

ای پیامبر! (به کفار مکه) بگو: بمن خبر بدهید اگر عذاب خدا شبانه یا در روز به سروقت شما بیاید مجرمین، از عذاب، چه چیز (برداشت می کنند که آن) را بشتاب می طلبند.

(مجرمین خواهند گفت: آن هنگام که عذاب بر ما واقع شد یقین می کنیم).

آیا پس چون عذاب واقع شد به عذاب ایمان می آورید هم اکنون؟! (و لیکن پس از وقوع، اولاً: ایمان شما بی نتیجه است و ثانیاً درخواست رفع آن را می کنید) و حال آنکه علی التحقیق به نزول آن شتاب می کردید. سپس به کسانی که (بر خود باختیار کفر) ستم کردند گفته می شود: عذاب جاودانی را بچشید، آیا جزاء داده می شوید مگر برطبق آنچه بدست می آوردید؟ و ای پیامبر! از تو می پرسند که آیا این وعده، راست است؟ (تو در جوابشان) بگو: آری! قسم به پروردگارم که البته عذاب موعود بی گمان راست است و نیستید

شما (خدا را) عاجزکنندگان (از عذابی که بر شما نازل می کند).

و اگر البته برای هرکسی که (بر خود بسبب کفر) ستم کرده است آنچه در زمین است باشد، البته آن را فدیة می دهد (تا خود را از عذاب باز خرید کند)، و هنگامی که مشرکین، عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار می کنند، و میان ایشان به عدل حکم کرده می شود و آنان ستم کرده نمی شوند.

آگاه باشید! که البته خاص خداست آنچه در آسمانها و زمین است. آگاه باشید! که البته وعده خدا راست است و لکن بیشتر آنها (یعنی کفار مکه) نمی دانند (زیرا نمی خواهند بدانند). آن غیب مطلق زنده می سازد و می میراند و بسوی او بازگردانیده می شوید.

### سوره یونس (10): آیات 57 تا 58

#### اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... يَجْمَعُونَ

#### قرآن

ای مردم! علی التحقیق شما را از پروردگارتان پندی و شفائی برای آنچه (از بیماریها) که در دلهاست، و راهنمایی، و رحمتی برای مؤمنان، آمد.

ای پیامبر! بگو: (قرآن - مشتمل بر خاصیت های ذکر شده - که برای شما آمده است) بسبب فضل (و گذشت) خدا و بسبب بخشایش او (بر مردم) است، در نتیجه به آن قرآن پس باید شاد شوند، آن قرآن (که وقت خود را مصروف خواندن و فهمیدنش کنند) بهتر است از اموالی که (وقت صرف آن می کنند و) جمع می کنند (این قرآن باقی است و آن مال فانی است - منفعت دائم را نباید فداء منفعت فانی کرد).

### سوره یونس (10): آیات 59 تا 60

#### اشاره

قُلْ أَرَأَيْتُمْ ... لَا يَشْكُرُونَ

#### حرام و حلال ساختن «روزی» در فرمان خداست و بس

ای پیامبر! (به کفار مکه) بگو: بمن خبر بدهید آنچه را که خدا از رزق برای شما فروفرستاده است پس بعضی آن را حرام و حلال ساخته اید (آنگاه) بگو:

آیا خدا بشما اذن داده است یا (شما) بر خدا (دروغ) می بندید؟

و گمان (و عقیده) کسانی که بر خدا دروغ می بندند (در باره عذاب) روز قیامت چیست؟ البته خدا بی گمان صاحب فضل (و گذشت) است بر مردم (که آنها را فوراً معذب نمی سازد و به آنها مهلت می دهد که خطاها و تقصیرات خود را اصلاح کنند و کارهای خود را به سامان بیاورند) و لکن بیشتر مردم (در راه خیر خود قدم بر نمی دارند و چنین موهبتی را) سپاسگزاری نمی کنند.

## سوره یونس (10): آیه 61

### اشاره

وَمَا تَكُونُ ... مُبِينٍ

### علم خدا

و ای پیامبر! نمی باشی در هیچ کاری (از کارهای خود) و نمی خوانی از آنچه خدا فرو فرستاده است از قرآنی و شما (مردم) هیچ کاری را نمی کنید مگر اینکه (ما) بر شما گواهییم (و نگهبانیم) آنگاه که در آن کار خوض می کنید (و سرگرم آن کار و مستغرق در آن هستید) و از پروردگار تو از همسنگ ذره ای در زمین پوشیده نمی شود و نه در آسمان، و نیست خردتر از ذره و نه بزرگتر از آن مگر اینکه در کتابی است که آن کتاب روشن است (هم عکسبرداری می شود و هم آوازه ضبط می گردد و هم فرشتگان می نویسند).

## سوره یونس (10): آیات 62 تا 65

### اشاره

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ ... الْعَالِمِينَ

### دوستان خدا

آگاه باش! که البته دوستان خدا هیچ گونه ترسی بر آنان نیست و نه آنان اندوهگین می شوند.

(دوستان خدا) همانها (هستند) که (به آنچه خدا فرموده است) گرویدند و (از مخالفت فرمان خدا) می ترسیدند. از آن ایشانشانست مؤدگانی در زندگانی دنیا (به دیدن خوابهای خوب راست، بشارت فرشتگان در هنگام جان دادن، دیدن جای خود را در بهشت قبل از مردن، نام نیکو) و در آخرت (به سلام فرشتگان بر ایشان، بهشت، وعده لقاء)، نیست هیچ گونه تبدیلی برای سخنان (و فرمانهای) خدا (وعده او خلاف ندارد)، آن مؤدگانی همان پیروزی بزرگ است.

و ای پیامبر! گفتار آنان (یعنی کفار مکه) تو را اندوهگین نسازد زیرا البته عزت (و غلبه) خاص خداست همه عزت‌ها (و تمام غلبه‌ها)، آن غیب مطلق (به اقول کفار) شنوا، و (به احوال و اعمال آنان) داناست.

### سوره یونس (10): آیات 66 تا 67

#### اشاره

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ ... يَسْمَعُونَ

#### رد بر مشرکین بت پرست

آگاه باش! البته خاص خداست هرکس که در آسمانهاست و هرکس که در زمین است و کسانی که از جز خدا شرکائی را می خوانند (و می پرستند) (در حقیقت) آن شرکاء را پیروی نمی کنند.

پیروی نمی کنند مگر گمان (و وهم) را و نیستند آنان مگر اینکه دروغ می گویند(1).

آن غیب مطلق کسی است که شب را برای شما ساخت تا در شب بیارمید (و از رنج کارهای روز بیسائید) و روز را روشن ساخت (تا به سرانجام زندگانی خود اقدام کنید) البته در آن آفرینش شب و روز بی گمان برای قومی که می شنوند (یعنی گوش شنوا دارند) نشانه هاست (بر قدرت خدا) (آیا چنین تدبیر و تصرفی کار بتهاست یا کار خدا؟ پس چون همه معتقدند که کار خداست و بتها عاجز و ذلیل و زبون و ساخته دست بشرند، شرک، محکوم به بطلان است).

### سوره یونس (10): آیات 68 تا 70

#### اشاره

قَالُوا ... يَكْفُرُونَ

#### رد بر مشرکین فرشته پرست و بر مشرکین مسیحی

(کافران) گفتند: خدا فرزند گرفته است (فرشته پرستان، فرشتگان را دختر خدا و مسیحیان عیسی را پسر خدا دانستند) خدا (از آلودگی فرزند) پاک است، آن غیب مطلق بی نیاز (از زن و فرزند و حرم سرا و خدمتگذار و گرمابه سر منزل و کاخ و...) است، از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، نیست نزد شما (کافران) هیچ گونه دلیلی باین (گفتار)، آیا چیزی را که (فساد آن را) نمی دانید

ص: 157

(به دروغ و افتراء) بر خدا می گوئید؟ ای پیامبر! (باین کافران) بگو: البته کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند (اگر پاپها و کشیشان برای حفظ مقام و ریاست خود حقائق را به عوام تعلیم و تفهیم نمی کنند بگو که: (بر خورداری ای اندک در دنیا است (که بزودی سپری می شود) باز بسوی ماست بازگشت آنان، سپس آنان را عذابی سخت می چشانیم بسبب اینکه (به پیامبر ما و قرآن ما) کفر می ورزیدند.

## سوره یونس (10): آیات 71 تا 73

### اشاره

وَ أَتْلُ... الْمُنْذِرِينَ

### داستان نوح (ع) که هم مایه تسلیت پیامبر است و هم اتمام حجت است بر اهل مکه

و ای پیامبر! بر آنان (یعنی بر قوم خود از اهل مکه) خبر نوح را بخوان آنگاه که نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر اقامت من (در میان شما) و پند دادنم به آیات خدا، بر شما گران (و سنگین) شده است (و قصد کشتن من کرده اید)، پس بر خدا توکل کردم، بنابراین، با رؤسائتان کار خود را فراهم آرید با بتها تان (که می پرستید) سپس بد سگالیدن شما در هلاک من بر شما خفیه و در پرده استتار نباشد (بلکه علانیه باشد) از آن پس آنچه از دستتان بر می آید نسبت بمن روا دارید و مرا مهلت مدهید (که زنده بمانم تا از مشقت مقام و محنت کلام من آسوده شوید) (نیروی من به خداست یک تنه در برابر شما ایستاده ام و شما نتوانید مرا از پا در آورید و من به هیچ وجه تصمیم بر فسخ عزیمت از کار خود را ندارم) پس اگر (تسلیم فرمان من نشدید و) رخ تافتید، پس من از شما هیچ گونه مزدی نخواستم (که از رخ تافتن شما زیانی عاید من بشود) نیست مزد من مگر بر خدا و بمن فرمان داده شده است که از «مسلمین» (یعنی از گردن نهادگان فرمان خدا) باشم.

بالنتیجه قوم نوح، نوح را تکذیب کردند، پس نوح را نجات دادیم و کسانی را که با او در کشتی بودند و آنان را (که بالغ بر هشتاد نفر مرد و زن بودند) جانشینان (نسل بشر در زمین) ساختیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند

غرق کردیم، پس بنگر که عاقبت کار بیم داده شدگان چگونه بود.

## سوره یونس (10): آیه 74

### اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ ... الْمُعْتَدِينَ

### پیامبران بعد از نوح (ع)

سپس از بعد نوح، پیامبرانی را بسوی قومشان برانگیختیم، پس آن پیامبران با معجزات به سروقت آن اقوام آمدند، در نتیجه، آن اقوام، آن نبودند که تا ایمان بیاورند به آن چیزی که قوم نوح از پیش، آن را تکذیب کرده بودند (پس این اقوام بهمان رویه قوم نوح رفتار کردند). این چنین بر دلهای از حدگذرندگان (بسوء اختیار خودشان)، مهر می زنیم (که دیگر سخن حق را نمی پذیرند).

## سوره یونس (10): آیات 75 تا 92

### اشاره

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ ... لَعَا فُلُونَ

### موسی و هارون (ع)

سپس از بعد این پیامبران، موسی و هارون را بسوی فرعون و سرداران او با معجزاتمان برانگیختیم، پس فرعون و سردارانش در زمین تکبر کردند و قومی مجرمین بودند. پس چون حق (یعنی سخن راست و درست توأم با معجزه) از نزد ما به آن قوم آمد گفتند: البته بی گمان این سحری است آشکار.

موسی گفت: آیا برای سخن راست و درست و معجزه روشن چون برای شما آمد چنین می گوئید؟! آیا سحر است این؟! و حال اینکه ساحران رستگار نمی شوند.

(فرعون و قومش) گفتند: (ای موسی!) آیا به سروقت ما آمده ای تا ما را از آنچه پدرانمان را برآن یافته ایم، بگردانی و پادشاهی در زمین (یعنی کشور مصر) برای شما دو نفر باشد؟ و ما شما را باور دارندگان نیستیم.

و فرعون گفت: هر ساحر دانا را به (حضور) من بیاورید.

پس چون ساحران آمدند (پس از انجام مراسم)، موسی برای ساحران گفت:

آنچه را شما افکنندگانید (از رسنها و عصاها)، بیفکنید.

پس چون ساحران (وسائل خود را) افکندند موسی (به آنان) گفت: چیزی



را که بظهور آوردید آن را، سحر است. البته خدا بزودی آن را باطل می سازد زیرا البته خدا عمل مفسدان را به صلاح (و سامان) نمی آورد. و خدا به فرمانهای خود حق را پابرجا (و ثابت) می سازد و اگرچه مجرمین ناخواهان باشند.

در نتیجه برای موسی ایمان نیاوردند مگر جوانانی از قوم فرعون<sup>(1)</sup> با وجود ترس از فرعون و (ترس از) بزرگانیشان که مبادا فرعون (مستحضر شود و) آنان را شکنجه کند، و البته فرعون بی گمان در آن سرزمین (یعنی در کشور مصر) گردن فراز بود و البته او بی گمان از مسرفین (یعنی از حد به در روندگان) بود (هم از جهت نافرمانی و دعوی ربوبیت و هم از جهت اسراف در ظلم و کشتار).

و موسی گفت: ای قوم من! اگر شما (مردمی هستید که) به خدا گرویده اید، پس بر خدا توکل کنید اگر «مسلمین» (یعنی گردن نهادگان فرمان خدا) هستید.

پس (قوم) گفتند: بر خدا توکل کردیم، ای پروردگار ما! ما را دستخوش قوم ستمکاران<sup>(2)</sup> مساز، و ما را به رحمت (و بخشایش) خود از قوم کافران نجات بده.

و (ما) بسوی موسی و برادرش (هارون) وحی فرستادیم که برای قومتان در مصر (یعنی در شهر مصر) خانه هائی را برای عبادتگاه عمومی معین کنید، و در این خانه هاتان (که معین کردید) قبله ای قرار بدهید<sup>(3)</sup> (که رو به کعبه کنید<sup>(4)</sup>) و نماز را به پابدارید و (ای موسی!) مؤمنان را بشارت بده.

و موسی گفت: ای پروردگار ما! البته تو به فرعون و سرداران او وسائل

ص: 160

---

1- (تفسیر مجمع البیان) یا قوم موسی چنانکه در تفسیر مزبور این قول را هم نقل کرده.

2- دستخوش گروه ستمکاران - لگدکوب قوم ستمکاران - محل عذاب برای گروه ستمکاران - زور آزمائی مکن به ما برای گروه ستمکاران و... (ترجمه های عدیده).

3- «و اجعلوا بیوتکم قبله» ای متقابلة (المنجد) محرر این تفسیر گوید: معنائی که در منجد نوشته صحیح نیست و از مهملات است.

4- (تفسیر مجمع البیان). محرر این تفسیر گوید: شاید چندی که پیامبر (ص) به مسجد اقصی در نماز توجه می فرمود پایاپای با چندی توجه اسرائیلیان به کعبه بوده است.

تجملی (از: لباسها و زیورها و لوازم) و اموالی (از: نقود و چهارپایان و أملاك و قراء و مزارع) در زندگانی دنیا داده ای. ای پروردگار ما! (اینان بعوض سپاسگزاری (1) عاقبت کارشان این شده است که مردم را از راه تو گمراه می سازند (2) ای پروردگار ما! اموالشان را نابود کن (3) [و سخت کن (نابودی اموالشان را) بر دلهاشان پس آسایش نیابند تا عذابی دردناک (از نابودی اموالشان) ببینند (4)].

(خدا) گفت: علی التحقیق درخواست شما دو نفر (که موسی درخواست کرد و هارون آمین گفت) پذیرفته شد، پس (در کار دعوت خود) استقامت (و پایداری) کنید و راه کسانی را که نمی دانند البته البته پیروی مکنید.

و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم؛ پس فرعون و لشکریان او در عقب ایشان درآمدند، از راه ستم و تعدی (که آنها را دستگیر کنند - نه از راه بدرقه مسافران) تا وقتی که غرق، فرعون را دریافت (و گریبانش را گرفت، آنگاه) فرعون گفت:

ایمان آوردم به این که البته مطلب این است که: نیست هیچ گونه معبود شایسته ای مگر همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند و من از «مسلمین» (یعنی گردن نهادگان فرمان خدا) هستم.

ص: 161

1- تو را تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مردم کنی

2- قول صاحب تفسیر مجمع البیان در یکی از وجوه مورد اختیار مفسر مذکور (ه).

3- «ربنا اطمس علی أموالهم» یعنی بمیران چهارپایان ایشان را (شرح قاموس).

4- آیه: «وَأَشَدُّدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» را مفسرین چنین تفسیر کرده اند که: موسی از جمله دعاء کرد و از خدا خواست که «سخت، دلهای فرعون و فرعونیان را مهر کن که ایمان نیاورند تا ببینند عذاب درددهنده را». محرر این تفسیر گوید: موسی مأمور دعوت قوم به ایمان بوده، نه مأمور اینکه قوم، ایمان نیاورند، و این بیان مفسرین، نقض غرض از ارسال رسل است و لذا محرر این تفسیر آیه را بشرح ما بین دو قلاب در متن تفسیر کرده ام و ظاهرا تفسیری که کرده ام کاملا با موازین منطبق است.

[آیا اکنون؟ (ایمان آوردی) و حال اینکه علی التحقیق پیش از این (که اختیار در دست تو بود) نافرمانی کردی و تواز مفسدان (یعنی از گمراهان و از گمراه کنندگان) بودی. پس امروز بدن تو را از دریا بیرون می اندازیم تا برای کسی که پس از تو زنده است نشانه (و عبرت) باشد و البته بسیاری از مردم از نشانه های ما بی خبراند] (1).

## سوره یونس (10): آیات 93 تا 95

### مقدمه

چون سوره یونس مکی است و در اینجا موضوع اختلاف بنی اسرائیل عنوان شده است، چنین معلوم می شود که آیات 93-95 مکی نباشد و مدنی باشد.

در تفسیر مجمع البیان نوشته که: اکثر، قائل اند که سوره یونس مکی است و از ابن عباس و قتاده روایت شده که سه آیه 94 و 95 و 96 یعنی از آیه: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ (تا) لَا يُؤْمِنُونَ» در مدینه نازل شده است.

محرر این تفسیر گوید: سه آیه 93 و 94 و 95 یعنی از: «وَلَقَدْ بَوَّأْنَا... (تا)

ص: 162

1- مفسرین می گویند مطلب ما بین دو قلاب را، خدا و یا جبرئیل به فرعون گفته است در حالی که فرعون خفه می شده است. محرر این تفسیر گوید: بعید می دانم که این جمله ها به خود فرعون گفته شده باشد زیرا غریق نه هوش او بجاست و نه گوش او و نه فرصتی برای تجزیه و تحلیل کلام دارد. پس لجن به در دهان فرعون زدن جبرئیل و سایر حاشیه ها را که زده اند کنار می گذاریم و می گوئیم: این وصف حال است، یعنی چون ایمان اضطراری بی نتیجه است و ایمان فرعون اضطراری بوده است، ایمانش سودی نداده و نیز می گوئیم: موضوع بیرون انداخته شدن بدن هم حکایت کاری است که خدا نسبت به بدن فرعون کرده است و دلیلش هم در خود آیه ذکر شده که برای عبرت مردم بوده است که مردم مدعی ربوبیت را در بدترین احوالش مشاهده کنند. و اما حاشیه دیگری را که زده اند دائر بر اینکه برای همین ایمان اضطراری فرعون، خدا جسدش را غرق نکرد و به خلاصه يك نوع پاداشی به فرعون داد، کنار می گذاریم و متن قرآن کریم را سند قرار می دهیم.

الْخَاسِرِينَ» را مدنی می دانم که ترجمه این سه آیه را بین دو قلاب گذارده ام.

محرر این تفسیر گوید: از فحوای آیات 93-95 چنین استشمام می کنم که يك جدالی در کار بوده که امر به سؤال شده یعنی حاخامی (1) از حاخامهای یهود با حاخام دیگری از یهود درباره پیامبری پیامبر اختلاف کرده است: یکی مثبت بوده و دیگری منافی. خدا به حمایت مثبت به پیامبر گفته که به منافی بگو: اگر شك داری... به حاخام کهن سال تر یا به نوشته او مراجعه کن.

اگر تفسیری را که این محرر کرده ام نه پسندیدید، تفسیری را که مفسرین دیگر کرده اند در تقاسیر ببینید و تبعات آن را هم متحمل شوید.

وَلَقَدْ... الْخَاسِرِينَ

### جدال بین دو حاخام یهود درباره نبوت پیامبر (ص) که یکی مثبت بوده و دیگری منافی و حمایت کردن خدا از مثبت نبوت آن حضرت

او ای پیامبر! قسم است که بنی اسرائیل را در مقام نیک (از نبوت و سلطنت، یا سرزمین شام و کنعان) جا دادیم و آنان را از پاکیزه ها (از علم تورا و توحید یا من و سلوی) روزی دادیم، پس بنی اسرائیل (درباره نبوت تو) اختلاف نکردند مگر بعد از اینکه دانش برای آنها آمد (یعنی دانسته اختلاف کردند) البته پروردگارت میان ایشان در روز قیامت درباره چیزی که در آن اختلاف می کردند حکم می کند.

پس (ای پیامبر! به آن منکر نبوت بگو:) اگر تو از آنچه (یعنی از بشارتی که درباره نبوت «محمد» در تورا بسوی تو و امثال تو از بنی اسرائیل) فروفرستادیم در شك هستی، پس، از کسانی که کتاب (همان تورا) را از پیش از تو (همچون عبد الله بن سلام و غیره) می خوانند بپرس، قسم است که حق (یعنی پیامبر و قرآن و دین اسلام) از پروردگارت برای تو (و امثال تو) آمد، پس البته البته از شك آورندگان مباش، و البته البته از کسانی مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که در نتیجه از زیانکاران می شوی].

ص: 163

---

1- لغت «حاحام» را که بمعنی استاد است در جلد اول مقدمه همین تفسیر ببینید.

## اشاره

إِنَّ الَّذِينَ ... وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

## کلیات و خلاصه کلام و ختم سوره

[یک] ای پیامبر! البته کسانی که حکم پروردگارت بر (محکومیت) آنان ثابت شده (همچون کفار مکه)، (دیگر) ایمان نمی آورند، و اگرچه هر معجزه ای برای آنان بیاید، تا آنگاه که عذاب دردناک را ببینند (آن وقت که عذاب را دیدند، ایمان می آورند ولی ایمان اضطراری سود ندارد، چنان که ایمان اضطراری فرعون هم برای او سود نداد).

پس چرا شهری (موجود) نبود که ایمان بیاورد پس ایمانش سود به آن برساند؟! (یعنی چرا اهل شهری موجود نبود و به عبارت دیگر چرا کفار مکه آن نبودند که قبل از محکوم شدن به عذاب، ایمان بیاورند که در نتیجه ایمانشان سود به ایشان برساند؟) لکن (1) قوم یونس (اهل شهر نینوی) چون (قبل از محکوم شدن به عذاب) ایمان آوردند، عذاب رسوائی را در زندگانی دنیا از ایشان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی (از زندگانی) برخوردار ساختیم (تا عمرهایشان سر آمد و مردند) (2).

[دو] و ای پیامبر! (توبی نهایت بر اسلام آوردن قوم حریص هستی و چون ایمان نمی آورند اندوهگین و غمناکی، لکن) اگر پروردگارت می خواست البته هرکه

ص: 164

1- رجوع به تعالیق.

2- اهل مکه نه يك قلم تمرد کردند که مانند شهرهای لوط و مدین و غیرها گرفتار عذاب بشوند و نه يك قلم ایمان آوردند که مانند مردم شهر نینوی که از صغیر و کبیر و زن و مرد و وضع و شریف و شاه و ملت يك دفعه توبه کردند و ایمان آوردند، از عذاب برهند. بالجمله: کفاری که اهل مکه بودند و محکوم به عذاب شدند در جنگ «بدر» کشته شدند و مستهزین هم قبل از هجرت نابود شدند، و آنها که محکوم به عذاب نبودند در سال فتح مکه اسلام آوردند و از آن پس شهر مکه یکپارچه شهر اسلامی شد. ولیکن حق این بود که تمام مردم شهر مکه در قبل از هجرت مانند مردم شهر نینوی توبه کنند و اسلام بیاورند [آیه شریفه همین شبه گله را منعکس کرده است].

در زمین است همه آنان بی استثناء ایمان می آوردند (و لیکن چون بنیاد قبول دین بر اکراه و زور نیست و بر اختیار استوار است لذا تو اندوهگین مشو) آیا پس تو، مردم (یعنی کفار قریش) را اکراه می کنی تا مسلمان شوند؟! (1).

[سه] و روا نیست برای هیچ کس (که عاقل باشد) به این که سر تسلیم (در برابر کیشی) فرو بیاورد مگر اینکه خدا اذن داده باشد (و خدا بغیر از دین اسلام، تسلیم - شدن به هیچ گونه کیشی را رخصت نداده است) و خدا بر آنانی که عقل خود را به کار نمی اندازند پلیدی قرار می دهد (و آنها را لعنت و غضب و عذاب می کند) (2).

[چهار] ای پیامبر! (به کفار مکه) بگو: بنگرید (به چشم سر و دل) که چه چیز در آسمانها و زمین است (از عجائب فطرت و بدائع قدرت). و (لیکن) نشانه ها و بیم ها درباره قومی که ایمان نمی آورند، سود نمی بخشد (با سیه دل چه سود گفتن وعظ - نرود میخ آهنین در سنگ).

[پنج] پس آیا (کفار مکه) انتظار می کشند؟ (انتظار نمی کشند) مگر مانند (تاریک ترین) روزهای کسانی (از کفار) را که از پیش از ایشان درگذشتند.

ای پیامبر! بگو پس انتظار بکشید، البته من با شما از منتظرانم. سپس پیامبران خودمان را نجات دادیم (3) و کسانی را که ایمان آوردند. همچنین

ص: 165

1- در تفسیر کاشفی نوشته که: این آیه منسوخ است به آیه قتال. محرر این تفسیر گوید: ناسخ و منسوخ در کار نیست اگر اسلام يك راه را پیشنهاد داده بود «اکراه» بود و لیکن اسلام نسبت به اهل کتاب سه راه پیشنهاد داده: یا جزیه یا اسلام یا کشته شدن. و اما نسبت به مشرکین هم کسی فقط بر اسلام مجبورشان نکرده است بلکه ممکن است جزء اهل کتاب بشوند و از یکی از سه راه مزبور استفاده کنند (فاغتم فانك لا تجد هذا الجواب فی مظان آخر).

2- تفسیر این محرر از آیه 100 با موازین منطبق است و مؤید تفسیر این محرر، همان تتمه خود آیه است و لیکن بر تفاسیر دیگر اشکال جبر وارد است.

3- «ننجی» فعل مضارع است و آن را بمعنی ماضی ترجمه کرده اند، در تفسیر روح البیان نوشته که: (بمعنی «نجینا») است و حکایت حال ماضیه است) که بهمین گونه ترجمه شد.

مسلمانان را (از قید و بند کفار مکّه) خلاص می کنیم و این امری است که انجام آن بر ماست.

[شش] ای پیامبر! (به کفار مکّه) بگو: ای مردم! اگر شما در شك هستید از دین من، پس (به شما اعلام می کنم که:) آنانی را که از جز خدا می پرستید نمی پرستم و لکن خدا را می پرستم (همان خدائی) که جان شما را می گیرد، و مأمورم که از مسلمانان باشم. و (بمن فرمان داده شده است به) اینکه به پابدار وجود خودت را برای دین (دین اسلام) درحالی که از هرگونه شائبه شرک، خالص و پاک و مستقیم باشی و البته البته از مشرکان مباش، و از جز خدا چیزی را (از معبودها) که (خواندن آن) تو را سود نمی کند و (فرو گذاشتن آن) تو را زیان نمی رساند؛ بخوان، پس اگر چنین کردی پس البته تو در این هنگام از ظالمان هستی.

و اگر خدا سختی ای به تو برساند، پس هیچ برطرف کننده ئی برای آن سختی نیست مگر آن غیب مطلق. و اگر در حق تو خیری بخواهد پس هیچ جلوگیری برای بخشایش او نیست، خیر خود را به هرکس از بندگان که خود بخواهد می رساند و آن غیب مطلق آمرزگار و مهربان است.

[هفت] ای پیامبر! بگو: ای مردم! علی التحقیق حق (یعنی قرآن و دین اسلام) از پروردگارتان برای شما آمد، پس هرکه راهیاب شد، پس جز این نیست که بسود خودش راهیاب می شود، و هرکه گمراه شد، پس جز این نیست که بر زیان خودش گمراه می شود و من بر شما و کیل (و نگهبان کار شما) نیستم (من مأمور رسانیدن پیغام خدا و رفع موانع از جلو تبلیغ آنم).

[هشت] و ای پیامبر! آنچه را که به تو وحی فرستاده می شود پیروی کن و (بر دعوت مردم و تحمل آزارهاشان) صبر کن تا خدا (میان کافران و مسلمانان) حکم کند، و آن غیب مطلق بهترین حکم کنندگان (و فیصل دهندگان) است.

«پایان»

محرر این تفسیر گوید: «الا» مذکور در این آیه را بمعنی «لکن» تفسیر و ترجمه کرده ام زیرا اگر «الا» را به «مگر» تفسیر و ترجمه کنیم یک قاعده کلی را خراب کرده ایم - چون بحکم آیات قرآن کریم قاعده این است که: ایمان اضطراری که پس از محکوم شدن به عذاب، حاصل شود، بی نتیجه است - و آن وقت معنی آیه چنین می شود:

[... مگر قوم یونس که به عذاب محکوم شده بودند و استثنائاً نجات پیدا کردند زیرا ایمان اضطراری آنها قبول شد] یعنی به خلاصه: قوم یونس عزیز بی جهت بوده اند که مستثنی از قاعده کلی شده اند.

ولی اگر «الا» را بمعنی «لکن» معنی کنیم دیگر قاعده کلی را هم خراب نکرده ایم، و معنی آیه چنین است که: [...] لکن قوم یونس هم که نجات پیدا کردند محکوم به عذاب نشده بودند بلکه تهدید به عذاب شده بودند زیرا همین که نشانه عذاب را دیدند، ایمان آوردند. پس به خلاصه: قوم یونس عزیز بی جهت نبوده اند و قاعده کلی استثناء پیدا نکرده.

شهاب الدین فیومی در کتاب «مصباح المنیر» به خلاصه و ترجمه نوشته که: «الا» حرف استثناء است و گاهی برای استئناف است بمعنی «لکن» وقتی که حمل بر استثناء نتوان کرد مثل «ما رأیت القوم الا حمارا» که بمعنی «لکن حمارا» است یعنی قوم را ندیدم لکن خری را دیدار کردم. و از این مقوله است آیه شریفه:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» یعنی مزدی از شما نمی خواهم و «لکن» مودت ذوی القربی را انجام بدهید (و این مودت مزد نیست که مورد درخواست قرار گرفته باشد). و گاهی «الا» بمعنی «واو» است مثل آیه: «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» که معنای آن چنین است: «تا مردم بر شما حجتی نداشته باشند، «و» کسانی که ظلم کردند نیز حجتی بر شما نداشته باشند». و مانند قول شاعر:

و كل أخ مفارقة أخوه \*\*\* لعمر أليك الا الفرقدان

یعنی قسم بجان پدرت که هر برادری از برادر خود مفارقت می کند «و» ستاره «فرقدان» هم. و این بنا بر مذهب علماء نحو کوفه است که می گویند: «الا» حرف عطف است در استثناء بخصوص.

بعد نوشته که: «الا» را بمعنی «غیر» گفته اند هرگاه تابع جمع منکر نامحصور بشود مثل آیه: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» که بمعنی «غیر الله» است (ه).

در تفسیر أبو الفتوح رازی از أبو عبیده نقل کرده که «الا» در آیه بمعنی واو عطف است و تقدیر آن است که: «وَقَوْمَ يُؤْتَسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا».

### یونس (ع) «ذو النون»

از «یونس» و «ذو النون» يك كس مراد است.

بین نماز مغرب و عشاء، نمازی وارد است که آن را نماز «غفیله» می گویند و آن دو رکعت است و در رکعت اول آن از حضرت یونس یاد می شود.

«غفیله» بضم غین و فتح فاء و سکون یاء و فتح لام است. و شیخ بهائی (علیه الرحمه) در کتاب خود موسوم به «مفتاح الفلاح» (ص 196 نوشته که: «و اعلم أنه قد اشتهر تسمية هاتين الركعتين الركعتي الغفيلة و ركعتي ساعة الغفلة و وجه ذلك أن الساعة التي تصلى هاتان الركعتان فيها و هي ما بين المغرب و العشاء تسمى ساعة الغفلة...»).

محرر این تفسیر گوید: شاید وجه این نامگذاری این است که: در این وقت مختصر بین غروب آفتاب تا غایب شدن شفق (روشنی اول شب)، فرصتی است که ابلیس و لشکریانش از حال مردم غافل می شوند زیرا این دشمن بنی نوع بشر در شبانه روز دو پست عوض می کند: پست شب و پست روز. اما پست شب در همین ساعت است و اما پست روز ما بین طلوع سپیده صبح «فجر» تا طلوع آفتاب است و لیکن چون ساعت غفلت شب از ساعت غفلت روز کمتر است لذا آن را غفلت کوچک نامیده اند (تفصیل این نماز و فایده آن را در کتاب مفاتیح الجنان حدود ص 18 و 19 ببینید).

ص: 168

حجة التفاسیر کشاف:

سورة هود (1) مکی (2).

مشمول بر: 123 آیه.

1715 کلمه.

7567 حرف.

(تفسیر أبو الفتوح رازی) دارای تعالیق.

ص: 169

---

1- تاریخ زندگانی پیامبران مذکور در این سوره را در جلد اول مقدمه ببینید.

2- قتاده گفته: آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ...» در مدینه نازل شده. (مراد دو آیه 114 و 115 است). در تفسیر مجمع البیان دو روایت نقل کرده به خلاصه و ترجمه آنکه: به پیامبر (ص) عرض شد که: یا رسول الله! پیروی به تو شتافت. فرمود: (شیبتنی سورة «هود» و أخواتها): سورة «هود» و أخوات آن (سوره های «واقعه» و «حاقة» و «نبا» و «غاشیه») مرا پیر کرد.

## سوره هود (11): آیه 1

### اشاره

الر، كِتَابٌ أُحْكِمَتْ ... خَيْرٌ

### قرآن

(الر) رمز است.

کتابی که آیات آن (از جهت اصول و مبانی، با استدلالات و براهین) استوار کرده شده سپس تفصیل داده شده، از نزد حکیمی خبیر است (1) «حکیم» است زیرا کارهایش از روی اساس است و «خبیر» است زیرا خوب با خبر و دانا و مطلع است).

## سوره هود (11): آیات 2 تا 4

### اشاره

أَلَا ... قَدِيرٌ

### پیامبر و معاد

(ای پیامبر! به مردم بگو: (2) به این که نپرستید مگر خدا را.

(و بگو: (البته من برای شما (مردم) از نزد خدا (نافرمانان را) بیم دهنده و (مطیعان را) مژده دهنده ام.

و (بگو: به) اینکه از پروردگارتان (نسبت به گذشته هاتان) آمرزش بطلبید سپس (نسبت به آینده تان) بسوی پروردگارتان رجوع کنید تا پروردگارتان شما را (در دنیا) بهره دهد بهره ای نیکو تا (فرارسیدن) أجل معین و (در آخرت) هر صاحب فضیلتی را (مزد) فضلش را بدهد.

و ای پیامبر! اگر از فرمان تو رخ تافتند پس (به مردم بگو: (البته من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم، بسوی خداست بازگشت شما، و آن غیب مطلق بر هر چیزی تواناست.

ص: 170

1- محرر این تفسیر.

2- محرر این تفسیر.

1 - محرر این تفسیر گوید: تاریخ، تکرار می شود، خدا در سوره «نوح» فرموده که: نوح می گفت: من شب و روز قوم خود را دعوت نمودم و هرچه من بر دعوت افزودم، قوم بر فرار افزودند، و هرچه من آنها را خواندم که از تو طلب آمرزش کنند تا تو آنها را بیامرزی، قوم، انگشتهای خود را در گوشه‌هایشان کردند و جامه بر سر کشیدند که آواز دعوت مرا نشنوند و روی مرا نه بینند، عینا همین جریان از طرف مشرکین قریش ساکنین مکه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله عملی شده است و خدا از این موضوع خبر داده است.

2 - عیاشی مفسر به سندهای خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که:

جابر بن عبد الله بمن خبر داد که مشرکین هرگاه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گذشتند سر خود را پائین می انداختند و سر خود را با جامه خود می پوشانیدند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را نه بیند، پس آیه در این باره نازل شد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

ألا ... مُبِينٍ

### تاریخ تکرار می شود

آگاه باش! (و هشدار!) که البته کافران (مشرکین اهل مکه) سینه هاشان را می تابند (و خم می کنند زیرا سر خود را پائین می اندازند<sup>1</sup>) تا از پیامبر پنهان شوند.

آگاه باش! آن هنگام که جامه های خود را بر سر می کشند (که از پیامبر، خود را مخفی کنند) خدا آنچه را (که کفار) پنهان می دارند و آنچه را آشکار می سازند می داند، زیرا البته خدا به اسرار دلها داناست.

و (چگونه خدا به اسرار دلها دانا نیست و حال آنکه) نیست هیچ جنبنده ای در زمین مگر اینکه بر خداست روزی آن جنبنده و خدا قرارگاه آن جنبنده را (در حال حیات آن جنبنده) و آرامگاه آن را (پس از مرگ آن جنبنده)، می داند، هریک (از

ص: 171

1- تفسیر دیگر نیز شده است (مجمع البیان را ببینید).

اسامی آن جنبندگان و ارزاق و قرارگاه و آرامگاه آنان) در کتابی روشن است.

## سوره هود (11): آیات 7 تا 8

### اشاره

وَهُوَ... يَسْتَهْزِئُونَ

### معاد

و آن غیب مطلق کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز (یعنی شش دور) آفرید، و عرش او بر آب است (1) (از آثار این آفرینش عجیب، ظهور انسان است، و خوبی و بدی انسان وابسته به عمل او است، و لازمه آن، معاد مردگان و ظهور قیامت است) تا (خدا) شما را نشان بدهد که کدام يك از شما از جهت عمل بهتر (و یا بدتر) است.

و ای پیامبر! قسم است که اگر (به کفار مکه) بگوئی که: البته شما از بعد برانگیخته شدگانید قسم است که البته کسانی که کفر را اختیار کرده اند می گویند: نیست این سخن مگر جادوئی آشکار.

ص: 172

1- محرر این تفسیر گوید: بعض مفسرین خلقت عرش را مقدم بر آفرینش آسمانها و زمین دانسته اند در صورتی که در سوره اعراف و سوره یونس آفرینش آن را بعد از آفرینش آسمانها و زمین فرموده است. فرمانروائی بر عرش و مرکزیت آن، در سوره های سجده و طه و اعراف و یونس مذکور است. در سوره هود، استقرار عرش را بر آب بیان فرموده. ابو مسلم اصفهانی مفسر بنقل تفسیر مجمع البیان به خلاصه گفته: «و کان بناؤه علی الماء فان البناء علی الماء أبدع و أعجب. و المراد بقوله [عرشه]: «بناؤه»: یعنی ابو مسلم گفته: مراد از بودن عرش بر آب، ساخته شدن چیزهاست از آب (ه). بالجمله: 1 - عرش مرکز فرمانروائی خدا و محل تدبیر امر کائنات است. و چگونگی خود آن و محل آن بر خالق آن معلوم است. 2 - ممکن است عرش یکجا معنای تخت داشته باشد و یکجا معنای بناء و در این سوره همان معنی که ابو مسلم گفته است مراد باشد.

و قسم است که اگر عذاب را از ایشان (یعنی از کفار مکه) تا مدتی معین تأخیر بیندازیم، قسم است که البته البته می گویند: چه چیز، نزول عذاب را (بر ما)، باز میدارد؟ آگاه باش! روزی که عذاب به سروقت ایشان (یعنی کفار مکه) می آید از ایشان بازداشته نیست، و آنچه را به آن استهزاء می کردند، آنان را فرامی گیرد.

## سوره هود (11): آیات 9 تا 11

### اشاره

وَلَّيْنِ أَذَقْنَا ... كَبِيرٌ

### دو خوی زشت آدمیان

[یک] و قسم است که اگر به آدمی رحمتی از خودمان بچشانیم سپس آن را از او بازستانیم، البته بی گمان آن آدمی ناامید است (بجهت عدم اعتماد وی بر کرم ما - و حال آنکه: خدا گر ز حکمت ببندد دری - ز رحمت گشاید در دیگری) و ناسپاس است (که از رحمت گذشته یاد نمی کند و اکنون هم بجای انابه و زاری به درگاه ما، کفران می کند (1)).

[دو] و قسم است که اگر به آدمی رفاهی (و آسایشی) بعد از سختی ای که به او رسیده است، بچشانیم قسم است که البته البته می گوید: بدیها (و سختی ها) از من رفت (و دور شد) (و نمی گوید: خدا آن را از من برد و دور کرد) زیرا البته بی گمان آدمی شادمان (و مغرور) و خودستاست، مگر کسانی که (در هر دو حالت) صبر نمودند و کارهای شایسته کردند، آنان، از آن ایشان است آمرزش و مزدی بزرگ.

## سوره هود (11): آیات 12 تا 13

### مقدمه

کفار مکه از روی تعصب و عناد با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: چرا به تو گنجی نداده اند که دلیل نبوت تو باشد، یا چرا فرشته ای را با تو نفرستاده اند که نبوت تو را تصدیق کند؟ و یا اینکه می گفتند: قرآن را «محمّد» بهم بافته است، تا باین وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت استهزاء و سخریه کفار و پذیرفتن دعوت او و بهانه جوئی های بی موردشان

ص: 173

---

1- «یئوس» یعنی سخت ناامید و «کفور» یعنی سخت ناسپاس است.

دلتنگ شود و دست از دعوت بردارد یا دست کم از دشنام به بتها خودداری کند.

فَلَعَلَّكَ ... صَادِقِينَ

### انتظار بی مورد کفار

پس ای پیامبر! (کفار می گویند<sup>(1)</sup>): «شاید تو ابلاغ بعض آنچه را که به تو وحی فرستاده می شود ترك کننده باشی و به آن، سینه ات تنگ بشود». از رهگذر اینکه (کفار) بگویند: «چرا بر «محمد» گنجی فروفرستاده نشده است یا چرا فرشته ای با او نیامده (که او را تصدیق کند)»، جز این نیست که تو بیم کننده ای و خدا بر هر چیزی و کیل (و نگاهبان) است.

بلکه می گویند: «محمد» قرآن را برافته است.

ای پیامبر! (به کفار) بگو: (اگر قرآن را می توان بافت) اگر راستگو هستید پس ده سوره بافته شده که مانند این قرآن باشد (ببافید و بیاورید<sup>(2)</sup>) و (اگر نتوانستید ببافید) - از جز خدا هرکه را توانستید (برای کومک) بخوانید.

### سوره هود (11): آیه 14

#### مقدمه

مسلمانان برای حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله، اعجاز قرآن را بر کفار استدلال می کردند

ص: 174

1- محرر این تفسیر گوید: تفسیر این دو آیه از مشکلات است که تا کنون در تفاسیر موجود ندیدم که حل شده باشد و به لطف خدا تفسیر کردم. ضمناً: باید دانست که موضوعات تفسیری در صدر اول اسلام چون مسلمانان در جریان کار بوده اند آسان بوده و لیکن بر اثر بعد عهد و فراموش شدن محیط و ذکر سؤال به تنهایی و یا جواب به تنهایی در آیات، گاهی ارباب تفسیر را به زانو درآورده است.

2- تحدی به عبارت دیگر اثبات نبوت برای پیامبر (ص) با بیان معجز بودن قرآن و معارضه با کفار گاه به تمام قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به يك سوره (و یا کمتر و یا بیشتر) بوده است، برحسب تفاوت مقتضیات گفتار کفار و مجادلاتشان.

و می گفتند: اگر قرآن از خدا نیست و بافته دست بشر است شما هم معارضه کنید و همانند آن بیافید و بیاورید، در این باره آیه آمد که حاکی از عجز کفار است.

فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا... مُسْلِمُونَ

## ای مسلمانان!

پس ای مسلمانان! اگر کفار، شما را (در معارضه با قرآن نتوانستند اجابت کنند و لذا) اجابت نکردند پس (به کفار بگویید [1](#)) که: اکنون بدانید که البته قرآن به (نیروی) دانش خدا فروفرستاده شده است (نه نیروی دانش بشر) و (بدانید به) اینکه هیچ گونه معبود شایسته ای نیست مگر آن غیب مطلق، پس آیا شما (مسلمان و) گردن نهادگانی؟

## سوره هود (11): آیات 15 تا 17

### مقدمه

محرر این تفسیر گوید: کفار می گفتند: «محمد» بی چیز و فاقد مال و ثروت است، چرا قرآن بر مرد بزرگی از مکه یا طایف نازل نشده که سفره ای گسترده و تمکن دستگیری از مردم را دارد.

مَنْ كَانَ... لَا يُؤْمِنُونَ

## چرا قرآن بر مرد ثروتمندی نازل نشده

هرکس زندگانی دنیا و تجمل آن را می خواهد (و آخرت را نمی خواهد) (اعمال خیری که کرده است) مزد اعمال آنها را در همین دنیا بالتمام می دهیم و آنان در دنیا (از جهت مزد) کاسته نمی شوند. آن گروه، کسانی هستند که نیست برای آنان در آخرت مگر آتش، و اعمالی که در دنیا کرده اند تباه شده (زیرا اعمالشان به قصد تقرب به خدا نبوده بلکه یا برای خودنمایی بوده و یا هوای نفسانی و یا حفظ مقام و...) و آنچه می کردند، باطل است (و در آخرت مزدی ندارند).

ص: 175

---

1- با مراجعه به تفاسیر موجود، آیه، هم اکنون به لطف خدا تفسیر شده است.

آیا پس کسی که (همچون «محمّد») از پروردگار خود بر حجتی (از قرآن<sup>(1)</sup> و اسلام مستدل و واضح البرهان) است و (دوش به دوش او) شاهدهی از پروردگار، (همچون انجیل<sup>(2)</sup>) او را از پی درمی آید و از پیش از آن شاهد، کتاب (همان توراۀ) موسی (شاهد) است از جهت پیشوا و رحمت (بر عالمیان) بودن (سزاوار پیامبری است، یا ثروتمند جاهل و متکبر و خودخواه مکه مانند ولید بن مغیره و یا طایف مانند عروۀ بن مسعود ثقفی؟).

مسلمانان به چنین پیامبری می گروند و هرکس که باین پیامبر کافر شود از احزاب (از: گروههای متشکل مشرکین و یا یهودان و یا مسیحیان و یا دیگران) پس آتش، وعده گاه او است. پس (ای شنونده!) از این پیامبر، در شك مباش زیرا البته او حق است (و مأمور است) از جانب پروردگارت، و لکن بیشتر مردم (از روی جهل یا عناد) ایمان نمی آورند.

## سوره هود (11): آیات 18 تا 24

### اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ... أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

### توصیف پیشوایان دروغ زن بر خدا و پیشوایان مؤمن به خدا

و چه کسی ستمکارتر است از کسی که بر خدا دروغ بر بست؟ (خواه این دروغ زن پیشوای بت پرستان باشد و خواه پیشوای یهودان و یا مسیحیان و یا گبران و خواه بعض کیشهای نامشروع دیگر باشد).

آن گروه (دروغ گویان، در روز قیامت) بر پروردگارشان عرض (و سان) داده می شوند، و گواهان (از: کتابهای الهی که در قیامت مجسم می شوند و فرشتگان و پیامبران) می گویند: اینان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ گفتند (و بستند).

(آنگاه ندائی در رسد که: آگاه باش! لعنت خدا بر ستمکاران است.

[ستمکاران همانها هستند که مردم را از راه خدا باز می دارند، و راه کج (و

ص: 176

---

1- محرر این تفسیر.

2- محرر این تفسیر.

منحرف از راه راستی) را (می خوانند و) می طلبند، و آنان به روز بازپسین؛ هم آنان کافرنند].

(آنگاه نداء می رسد که:) آن گروه ستمکاران در زمین عاجزکنندگان ما نبودند و نبود برای ایشان - از جز خدا - از کارسازانی. (اکنون) عذاب برای ایشان دوچندان می شود (: عذابی برای کفرشان و گمراهیشان، و عذابی برای گمراه ساختن دیگران) زیرا توانائی شنیدن نداشتند و توانائی دیدن نداشتند (از آن جهت که از روی عناد، کر و کور شده بودند).

آن گروه کسانی هستند که در حق خودهایشان زیان کردند، و گم شد از ایشان آنچه برمی بافتند.

[ناگزیر (بی شك و شبهه) البته آنان در آخرت، هم آنان زیان کارترین اند (زیرا دو عذاب را باید متحمل شوند: یکی عذاب خودشان و دیگری عذاب مردمی را که گمراه ساخته اند(1)).

البته کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و خاضعانه آرام گرفتند بسوی پروردگار خودشان، آن گروه، یاران (و اهل) بهشت اند، آنان در بهشت، جاویدانند(2).

صفت (و مثل) این دو گروه (پیشوایان دروغ زن و مؤمن) همانند کور و کر است و بینا و شنوا. آیا این دو گروه در صفت برابرند؟ آیا پس بخاطر نمی آورید؟

## سوره هود (11): آیات 25 تا 43

### مقدمه

در این سوره سرگذشت چند نفر از پیامبران مؤمن به خدا و راستگو با چند دسته از پیشوایان دروغ زن بر خدا برای توضیح بیان می گردد.

ص: 177

---

1- محرر این تفسیر.

2- بین قلابها توصیف وضعیت ستمکاران است در دنیا، و جزء نداءهای روز قیامت نیست.

## سرگذشت نوح (ع) و قومش

و قسم است که نوح را بسوی قومش فرستادیم (پس به آنان گفت: البته من برای سود شما، بیم کننده ام آشکارا به این که (می گویم: پرستش نکنید مگر خدا را زیرا (اگر غیر خدا را عبادت کنید) البته من بر شما از عذاب روزی دردناک می ترسم.

پس سردارانی از قوم نوح که کفر را پیشه خود کرده بودند گفتند: (پیامبر باید ثروتمند و فرشته باشد و) تو را نمی بینیم مگر بشری مانند خودمان و نمی بینیم تو را که تو را پیروی کرده باشند مگر کسانی که آنان فرومایگان (از قوم) ما هستند (آنها) بحالت سرسری و بی تأمل (پیرو تو شده اند) و نمی بینیم برای تو بر خودمان هیچ فزونی ای (نه در مال و نه در نسب) بلکه شما را دروغ گویان می پنداریم.

نوح گفت: ای قوم من! بمن خبر بدهید اگر از پروردگارم بر حجتی باشم (یعنی معجزه ای داشته باشم) و پروردگارم بمن بخشایشی از نزد خود (یعنی نبوت و شریعت) داده باشد، در نتیجه آن حجت بر شما پوشیده شده است (زیرا فرصت بیان و استدلال نمی دهید تا من بگویم و شما در آن اندیشه کنید که) آیا (شایسته است) شما را، به آن حجت ملزم کنیم و (یا) شما آن حجت را ناخواهان باشید(1).

(آنگاه نوح گفت: و ای قوم من! (اگر نگرانید که مالی در این جریان شما باید بمن بدهید، پس) من مالی بر این پیغام از شما نمی خواهم، نیست مزد من مگر بر خدا.

و (اما اینکه پیشنهاد داده اید که من مردمی را که ایمان آورده اند و شما آنها را فرومایگان خوانده اید از خود دور کنم، در جواب می گویم: (نیستم من به طردکننده آنها که ایمان آورده اند، زیرا البته آنان ملاقات کننده پروردگار خودشانند (و از من به پروردگار خودشان شکایت می کنند) و لکن من شما را قومی می بینم که جهل می ورزید (که معتقدید شرافت به مال است نه به دین).

ص: 178

---

1- تفسیر آیه از مشکلاتی است که اکنون حل شده است.

و ای قوم من! اگر من آنها را طرد کنم چه کسی مرا از (عذاب) خدا یاری می دهد، آیا پس (عاقبت سوء این کردار را) بخاطر نمی آورید؟ و (من) برای شما نمی گویم که: خزانه های خدا نزد من است، و غیب هم نمی دانم، و نمی گویم که: البته من فرشته ام، و من درباره کسانی که چشمهای شما (بجهت فقر آنان) به خواری در ایشان می نگرد نمی گویم: «خدا هیچ مالی به ایشان نمی دهد». خدا به آنچه در ضمائر آنان است، داناست (1) زیرا (اگر یکی از این مطالب را بگویم) البته من بی گمان در این هنگام از ستمکاران خواهم بود.

قوم گفتند: ای نوح! علی التحقیق با ما مکابره کردی پس جدال با ما را بسیار کردی، پس آنچه را که به ما وعده می دهی (از عذاب) اگر از راستگویانی به سروقت ما بیاور.

نوح گفت: جز این نیست که خدا وعده (وعده عذاب) را به سروقت شما می آورد اگر بخواهد، و شما عاجزکنندگان خدا نیستید (که ستیزه کنید یا بگریزید).

و اگر بخواهم به سودتان شما را نصیحت کنم، نصیحت من بشما سود نمی بخشد.

[اگر خدا بخواهد که شما را (بسوء اختیارتان) گمراه سازد، آن غیب مطلق پروردگار شماست و بسوی او بازگردانیده می شوید] (2).

(به خلاصه) بلکه قوم می گویند: نوح این مدعا را بر خدا بر بافته است.

ای نوح! بگو: اگر این مدعا را بر خدا بر بسته ام پس بر من است و بال گناه کردن من، و من از چیزی که شما به گناه مرتکب می شوید، بیزارم.

و بسوی نوح وحی فرستاده شد که البته مطلب این است که: از قوم تو ایمان نخواهد آورد مگر آنکه ایمان آورده است، پس بسبب آنچه می کردند (از آزارها

ص: 179

---

1- «در ظاهرشان عیب نمی بینم و از باطنشان غیب نمی دانم».

2- بین دو قلاب استتاف کلام است و تفسیر آیه از محرر این تفسیر است و در تفسیر مجمع البیان چهار تفسیر دیگر برای این آیه نقل کرده است.

و... اندوهناك مباحث.

و (بسوی نوح وحی کردیم که) کشتی را بحضور ما و بفرمان ما (برطبق دستور ما) بساز و درباره (شفاعت از) کسانی که ستم کردند با من سخن مکن زیرا البته آنان غرق شدگانند.

و نوح کشتی می ساخت و هرگاه که سردارانی از قوم نوح بر او می گذشت نسبت به نوح تمسخر می کرد (زیرا کشتی را در بیابان دور از آب می ساخت و می گفتند:

کشتی می سازی آبش کجاست؟! و دیگر آنکه طعنه می زدند که: اول بار پیامبر بودی و آخربار نجار شدی. و نیز وعده می دادند که: نوح و مؤمنان را در آن کشتی حبس و معذب می کنیم).

نوح گفت: اگر شما نسبت به ما تمسخر می کنید (و ابتکار، از شماست)، پس البته ما نسبت بشما تمسخر می کنیم همچنان که شما تمسخر می کنید. پس البته آن کس را که (در دنیا) عذابی به سزایش می آید که او را رسوا می سازد و در (آخرت) عذاب پایدار بر او فرود می آید؛ خواهید دانست.

(حال نوح و حال قوم بر این منوال گذشت) تا آنگاه که فرمان ما در رسید و (آب از) تنور فوران کرد، گفتیم: (ای نوح!) در کشتی بار کن از هر جنسی (حیوان مورد احتیاج) دو تن نر و ماده.

و کسان خود را (در کشتی بردار) مگر آنکه فرمان بر هلاکت او سبقت کرده است (یعنی زنت «واعله» که محکوم به غرق است).

و (در کشتی بردار) هرکه را که ایمان آورده است و (لکن) با نوح ایمان نیاورده بودند مگر اندکی.

(: مؤمنان و مؤمنات: زن مؤمنه نوح و سه پسر نوح «سام» و «حام» و «یافث» و زنانشان بودند و مردم دیگر که ایمان آورده بودند که با نوح هشتاد نفر شدند).

و نوح گفت: در کشتی سوار شوید (و بگویید: بنام خداست روان شدن کشتی و ایستادن آن زیرا البته بی گمان پروردگار من (که فرمان حرکت و توقف کشتی

با او است) آمرزگار و مهربان است.

و آن کشتی، سواران خود را می برد در (میان) موج (امواجی) همانند کوهها.

و نوح پسر خود را (که از سوار شدن تخلف کرده بود و «یام» نام داشت) آواز داد و حال آنکه آن پسر در کرانه آن کشتی بود (و نوح او را مؤمن می دانست، گفت:) ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش.

پسر گفت: البته پناه می برم بسوی کوهی که مرا (از غرق شدن) نگاه می دارد.

نوح گفت: نیست امروز هیچ نگاهدارنده ای از فرمان خدا مگر کسی که خدا به او رحم کرده است.

و (در أثناء گفتگوی پدر و پسر) موج، بین نوح و پسرش حایل شد، پس پسر در عداد غرق شدگان درآمد.

## سوره هود (11): آیه 44

### مقدمه

همچون مشک آبی که دهان آن باز شود و آب فروریزد از آسمان آب بارید و از زمین آب جوشید و طوفان به پاشد، کشتی حضرت نوح علیه السلام بر دوش آب و امواج قرار گرفت و از مردم روی زمین (مردمی که هنوز در افطار ربع مسکون متفرق نشده و در حوزه خاصی تمرکز داشتند) هشتاد نفر مرد و زن - سوار بر کشتی - زنده ماندند و ما بقی که راه کفر را پیش گرفته بودند بالتمام راه غرق را پیش گرفتند. در این باره از خدا فرمانی صادر شد که:

«و قیل یا أرض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الأمر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین». بر اثر صدور این فرمان، زمین از جوشیدن خودداری کرد بلکه مأمور شد آبی را که بیرون ریخته است دوباره در کام بکشد و آسمان از باریدن خودداری کرد [بلکه مأمور شد آبی را که فرو ریخته است از زمین بکند و جذب کند(1)] بالنتیجه آب از سطح زمین فروکش کرد و کشتی به کوه

ص: 181

---

1- بین دو قلاب از کلمه «أقلعی» استفاده می شود.

«جودی»<sup>(1)</sup> قرار گرفت و نداء مرگ بر قوم ستمکاران در جهان طنین انداز شد که همیشه در جهان این نداء بلند است.

چندی بعد فرمان صادر شد که:

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنَتِّعُ عَنْهُمْ ثُمَّ يُمَسِّحُهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ».

در اثر صدور این فرمان، نوح مأمور شد که از کشتی پیاده شود با سلامت خاطر، و برکات بر نوح و بر امتها که با اویند از فرزندان نوح و زنانشان و آنها که بعدا به وجود می آیند و اما امتها که نافرمانی کنند، برای آنها در دار دنیا جولان چند روزه ای است و بعد از آن، عذاب اخروی است.

<اکنون باین چند نکته توجه کنید> [یک] درباره فرمان اول نوشته اند که: منتهای فصاحت و بلاغت در آن به کار رفته، نظمی غریب و اسلوبی عجیب دارد و در کتابهای: «مفتاح العلوم» سکاکی و «تفسیر کشاف» زمخشری و «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» در وجوه آن سخنانی عنوان کرده اند و نکته ها گفته اند و برای هر کلمه آیه، درها سفته اند از: کمال اقتدار پروردگار و حسن تقابل و الفت الفاظ و حسن بیان و ایجاز بدون اخلال و...

[دو] فصحاء و بلغاء کفار قریش جمع شدند تا با قرآن معارضه کنند لذا چهل شبانه روز مغز نان گندم و گوشت میش و شراب خالص بی درد خوردند تا ذهن آنان صافی شود و بتوانند با قرآن کریم معارضه کنند و لیکن چون آیه: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي...» را شنیدند به یکدیگر گفتند: برای این کلام، شبیه نتوان آورد، این کلام از مخلوق نیست و لذا دنبال کار خود را رها کردند و متفرق شدند (تفسیر

ص: 182

---

1- کوه جودی از کوههای موصل است و موصل (بر وزن مسجد) نام شهری است جزء کشور عراق عرب، و پارچه های معروف به «مصلین» منسوب است به موصل (موصل یعنی محل وصل - و در جهت آن چند وجه گفته شده از جمله اینکه: محل وصل راههای عراق و خراسان و آذربایجان است) (تفصیل در معجم البلدان دیده شود).

[سه] محرر این تفسیر گوید: برای مفسر تفسیر منهج الصادقین اشتباهی در نقل این مطلب دست داده زیرا نوشته که: چون خواستند معارضه کنند چهل روز خود را از نان گندم و گوشت و انواع اطعمه لذیذ جهت تصفیه ذهن و ذكاء منع کردند و به قوت لا یموت اوقات می گذرانیدند و بعد از مدت مذکوره چون خواستند شروع کنند این آیه را شنیدند...

[چهار] در تفاسیر نوشته اند که: وقتی سینه کشتی به کوه جودی قرار گرفت نوح عرض کرد: «یا ماریا! اتقن» و آن به عبرانی «یا رب! اصلح» است و در روایت دیگر است که «یا رهمان! اتقن» و تأویل آن «یا رب! أحسن» است یعنی پروردگارا! اصلاح کن و یا پروردگارا! نیکوئی کن.

محرر این تفسیر گوید: این جمله بزبان عبرانی نیست، زیرا تخم زبان عبرانی در عهد نوح کشته نشده بوده است و عبارت، «سریانی» است آنهم نه سریانی.

این روزگار که تازه است بلکه سریانی قدیم یعنی زبان آدم أبو البشر علیه السلام (ه).

در المنجد در ریشه (م - و - ر) نوشته: «مار و ماری: کلمه سریانیة معناها سید و اکثر استعمالها للقدیسین. و فی المؤنث یقال مرت» (ه) (مرت بر وزن قفل است).

و در ریشه (م - ر - ی) نوشته «مریم» جمعه مریمات: علم امرأة (سریانیة معناها المرتفعة) (ه).

نیز محرر این تفسیر گوید: منجد اشتباه کرده که برای الفاظ مزبوره دو گونه ریشه قائل شده است بلکه همه يك ریشه دارد و ریشه آنها «مور» است و همه در مذکر به معنی سید و در مؤنث به معنی سیده (یعنی آقا و خانم) است، النهایه کلمه «مریم» جمع است یعنی خانم خانمها و علامت جمع (میم) است که پساوند کلمه شده است و چنین جمع در الفاظ سامی سابقه دار است از جمله: «اله» که جمعی «الوهیم» است.

بالجمله: معنی دعاء حضرت نوح علیه السلام این است که: ای بزرگ! (ای سید!)

اکنون که کشتی به سینه کوه جودی لنگر انداخت آن را متقن و متین و محکم کن.

[پنج] نوح علیه السلام بین این دو فرمان، نجات پسرش را از خدا مسألت کرده است و مفسرین این موضوع را مربوط به زمان حیات پسر نوح گفته اند و لیکن محرر این تفسیر آن را اشتباه می دانم. زیرا بیان مذاکرات مجدد در بین دو فرمان، خارج از فصاحت و بلاغت است و علی التحقیق جریان درخواست نجات، مربوط به بعد از مرگ پسر است یعنی نوح وقتی دید که فرمان آرامش طوفان صادر شد به خود جرأت داد و از خدا مسألت کرد که خدا از گناه پسرش در ما بعد مرگ درگذرد.

و لیکن به خلاصه: جواب آمد که در این باره صحبت موقوف! [شش] محرر این تفسیر گوید: فرمان اول هم يك بار صادر نشده است و يك فرمان نیست بلکه سه فرمان است که در سه زمان صادر شده است:

1 - فرمان اول راجع به محکوم شدن ستمکاران است به غرق و متن فرمان این است: «بعدا».

2 - فرمان دوم به زمین و ابر است و متن فرمان این است: «يَا أَرْضُ ائْبَلْعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي» .

3 - فرمان سوم به حضرت نوح علیه السلام است و متن فرمان این است: «غِيضُ - المَاءِ وَقَضَى الْأَمْرَ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى».

نیز محرر این تفسیر گوید: این تجزیه و تحلیل را در تفاسیر موجود ندیده ام و خدا را بر این ابتکار شکر می گذارم.

[هفت] محرر این تفسیر گوید: در فرمان دوم با آن همه اختصار هجده بار حرف (میم) به کار رفته است که هضم آنها با حفظ فصاحت و بلاغت از عجائب و غرائب کلام است.

وقیل: «يَا أَرْضُ ائْبَلْعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي»

### فرمان خدا به زمین و ابر

و فرمان داده شد: «ای زمین! آبت را بکام درکش، و ای ابر! مبار.

وَغِيَصَ الْمَاءَ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

### فرمان خدا به نوح (ع)

و (بعد از آن به نوح فرمان داده شد که:) آب فروکش شد و به طوفان پایان داده شد و کشتی بر «جودی» پهلو گرفت.

وَقِيلَ «بُعْدًا» لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

### فرمان خدا به ستمکاران که: هلاک شوید

و (پیش از آن دو فرمان) به قوم ستمکاران فرمان داده شد که: (از رحمت خدا) «دور بادا!»

### سوره هود (11): آیات 45 تا 47

#### اشاره

وَنَادَى نُوحٌ ... الْخَاسِرِينَ

### شفاعت نوح پس از قطع فرمان طوفان و پیش از پیاده شدن از کشتی برای پسر غرق شده اش

و نوح پروردگار خود را نداء کرد پس گفت: ای پروردگار من! البته پسر من از اهل من است (و موج در حین مکالمه من با او، او را در ربود و تو بمن وعده فرمودی که اهل من را معذب نمی شوند) و البته وعده تو راست است و حکم تو از حکم هر حاکمی نافذتر است (پس او را با غرق شدگان محصور مفرما و او را بیامرز).

خدا فرمود: ای نوح! البته آن پسر از اهل تو نیست، البته او عملی است ناشایست پس چیزی را که تو را به آن دانش نیست از من نخواه، البته من به تو پند می دهم که از جاهلان نباشی.

نوح گفت: ای پروردگار من! البته من به تو پناه می گیرم از اینکه چیزی را که به آن دانش ندارم از تو بخواهم، و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود.

### سوره هود (11): آیه 48

#### اشاره

قِيلَ يَا نُوحُ ... أَلَيْمٌ

### فرمان خدا به پیاده شدن اهل کشتی از کشتی

گفته شد: ای نوح! فرود آی (از کشتی) با سلام از ما و برکت ها بر تو،



و (سلام و برکتها) بر امتهایی از همان کسانی که با تواند (یعنی با تو در مشرب و عقیده هم آهنگند خواه اکنون وجود داشته باشند و خواه از ذریه تو بوجود بیایند). و امتهایی که (از نسل تو بوجود می آیند و با تو در مشرب و عقیده همراه نیستند) البته آنان را (در دنیا) بهره مند می سازیم سپس (در آخرت) از ما به آنها عذابی دردناک می رسد.

### سوره هود (11): آیه 49

#### اشاره

تِلْكَ ... لِلْمُتَّقِينَ

#### ای پیامبر!

ای پیامبر! آن سرگذشت نوح و قوم نوح از خبرهای غیب است که ما بسوی تو وحی می کنیم، تو آنها را نمی دانستی، (نه) تو و نه قوم تو از پیش از این وقت، پس ای پیامبر! (بر آزار قوم و مشقت تبلیغ رسالت) صبر کن (همچنان که نوح صبر کرد) زیرا البته عاقبت (همان سرانجام نیک)، خاص متقیان است.

### سوره هود (11): آیات 50 تا 60

#### اشاره

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا... قَوْمٌ هُودٍ

#### سرگذشت هود (ع) و قومش

و (قسم است که فرستادیم) بسوی (قوم) عاد، برادر (نسبی) ایشان «هود» را.

هود گفت: ای قوم من! خدا را پرستید (نه بتان را)، برای شما هیچ گونه معبودی شایسته غیر از خدا نیست. نیستید شما (که بت می پرستید) مگر - افتراکنندگان.

ای قوم من! از شما بر این پیام مزدی نمی طلبم، نیست مزد من مگر بر کسی که مرا آفریده است، آیا پس تعقل نمی کنید؟ (که من در این دعوت رایگان، خیر شما را می خواهم).

و ای قوم من! (نسبت به اعمال گذشته خود) از پروردگارتان آمرزش بطلبید سپس (نسبت به آینده) بسوی او بازگشت کنید، تا بر شما ابری بفرستد باران ریز، و نیروئی (از: مال و فرزندان) به نیروتان بیفزاید، و رخ متابید در حالی که مجرمان باشید.

قوم گفتند: ای هود! (معجزاتی که آورده ای قانع کننده نیست) و ما را حجتی (قانع کننده) نیاوردی و ما از گفته تو واگذارندگان خدایان (یعنی معبودهای) خودمان، نیستیم، و ما تو را باور دارندگان نیستیم.

(چون تو به خدایان ما اهانت کرده ای) نمی گوئیم مگر اینکه بعض خدایان ما بدی ای به تورسانیده است (و اختلال حال پیدا کرده ای).

هود گفت: البته من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که البته من از آنچه شما (در پرستش) شریک می سازید - از آنکه غیر خداست - بیزارم.

پس بدسگالی کنید در حق من همه یکجا سپس مهلتم ندهید (ببینید من يك تنه و شما يك امت، آیا بر من غالب می شوید و این قدرت را دارید که مرا از پا دریاورید و بکشید<sup>(1)</sup>) - چنین قدرتی ندارید) زیرا البته من بر خدا پروردگار من و پروردگار شما توکل کردم، هیچ گونه جنبنده ای نیست مگر اینکه آن غیب مطلق موی پیشانی او را بدست گیرنده است (یعنی مالك و قادر و غالب بر او است و به عبارت دیگر رشته حیات و زندگانی هر جنبنده در دست خداست که آفریننده او است) زیرا البته پروردگار من بر راه راست است (هم در کارش برنامه دارد و هم برنامه اش انحراف ندارد، با همه به عدل و انصاف رفتار می کند، نظر بغض و کینه و تبعیض ندارد و به خلاصه نظم در کار او است).

پس ای هود! اگر قوم (از فرمان تو) رخ تافتند پس (به آنان بگو): علی -

ص: 187

1- زجاج گفته: این از بزرگترین معجزات پیامبران است که پیامبران یکه و تنها و امتشان دارای نیرو و پشت به پشت هم داده در برابر هم ایستاده بودند، آنگاه آن پیامبر مردم را دعوت می کرد که بیائید قصد جانم کنید تا از دست دعوت من آسوده شوید ولی آن همه دشمن، قدرت دست دراز کردن به آن پیامبر را نداشتند. آنجا نوح (ع) فرمود: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ» اینجا هود (ع) چنین می گوید، پیامبر ما (ص) هم فرمود: «إِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ» و چنین نیرو و قدرت از نصرت خداست که خدا آنان را حافظ و نگهدار بوده است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و خلاصه).

التحقیق پیغامی را که بجهت آن بسوی شما فرستاده شده ام بشما ابلاغ کردم و پروردگارم قومی را غیر از شما جانشین (برای شما) می سازد و به هیچ وجه به خدا زبانی نتوانید رسانید زیرا البته پروردگارم بر هر چیزی نگهبان است (که به قدرت کامله خود هر چیز را نگه می دارد).

(سرانجام پیمانۀ تمرد قوم هود پر شد و فرمان ما به وزیدن باد تند مرگبار صادر شد) و چون فرمان ما آمد، هود را و کسانی را که با او (به ما) گرویده بودند بسبب بخشایشی از ما (در دنیا)، نجات دادیم و آنان را (در آخرت) از عذاب سنگین رهانیدیم.

و آن (آثاری که در دیار أحقاف می بینید آثار قوم) عاد است که آیات پروردگار خود را انکار کردند و پیامبران، پروردگار(1) را نافرمانی نمودند و فرمان هر سرکش ستیزه کار را پیروی کردند. و لعنتی را از پی فرستاده شدند در این دنیا و روز قیامت (نیز).

هشدارید! که (قوم) عاد نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند.

هشدارید! (فرمان داده شد) (از رحمت خدا) دور باد! عاد که قوم هودند.

## سوره هود (11): آیات 61 تا 68

### اشاره

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً... لَثَمُودَ

### سرگذشت صالح (ع) و قومش

و (قسم است که فرستادیم) بسوی قوم ثمود برادر (نسبی) ایشان صالح را.

صالح گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (به بتان را)، برای شما هیچ گونه معبودی شایسته غیر از خدا نیست. آن غیب مطلق شما را از زمین پدید آورد و شما را در زمین، زندگانی (و بقاء) داد، پس (نسبت به اعمال گذشته خود) از خدا آمرزش بطلبید سپس (نسبت به آینده) بسوی او بازگشت کنید، زیرا البته پروردگارم نزدیک است و درخواستها را پذیرنده است.

ص: 188

---

1- خدا در این آیه، لفظ «رسله» (یعنی پیامبران) فرموده زیرا انکار یکی از آنها مانند انکار همه است (تفسیر مجمع البیان).

قوم گفتند: ای صالح! پیش از این، علی التحقیق (از حیث عقل و کمال) در میان ما امید داشته شده بودی (چشم امیدمان به تو بود، می خواستیم تو را به پادشاهی یا مستشاری برداریم) آیا ما را قدغن می کنی از اینکه بپرستیم چیزی را که پدرانمان می پرستیدند؟! و البته ما بی گمان (نسبت به عقل و کمال تو) از جهت آنچه ما را به آن می خوانی در شك افتاده ایم و در شکمان هم شك کننده ایم.

صالح گفت: ای قوم من! بمن خبر بدهید که اگر من بر حجتی روشن از پروردگارم باشم (یعنی معجزه ای داشته باشم) و پروردگارم بمن رحمتی از خود (یعنی منصب نبوت) داده باشد پس چه کسی مرا یاری می کند (و مرا) از (عذاب) خدا (باز می دارد) اگر خدا را نافرمانی کنم؟ پس شما مرا نمی افزایشید غیر از زیان زدن (بمن).

و (قوم، بعد از جدال بسیار، از صالح معجزه ای طلبیدند که شتری با خصوصیات پیشنهاد شده، از سنگ بیرون بیاورد، صالح هم پذیرفت و چون شتر را از سنگ بیرون آورد، گفت:) ای قوم من! این، ماده شتر، ماده شتر خداست، برای شماست (بعنوان) معجزه، پس آن را بگذارید که در زمین خدا بخورد (و بچرد) و به آن هیچ بدی ای نرسانید پس شما را عذابی نزدیک، بگیرد. بالنتیجه آن شتر را پی کردند.

پس صالح گفت: سه روز در خانه (ها) تان از زندگانی بهره مند باشید، آن عذاب، و عده ای است (راست) نه دروغ.

پس چون فرمان ما (فرمان عذاب) آمد صالح را و کسانی را که با او (به ما) گرویده بودند بسبب بخشایشی از ما (در دنیا) و (نیز) از رسوائی آن روز (همان روز قیامت<sup>(1)</sup>) نجات دادیم زیرا البته پروردگار تو (ای پیامبر!) همان غیب مطلق (بر نجات مؤمنان) توانا و (بر هلاک کردن دشمنان) غالب است و کسانی را که ستم کرده بودند آواز (همان آواز هولناک مرگبار جبرائیل) فراگرفت، پس در خانه های خودشان به زانو در

ص: 189

آمدگان (و مردگان) (1) گشتند که گویا در آن خانه ها نبودند.

هشدارید! البته (قوم) ثمود نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند.

هشدارید! (فرمان داده شد) (از رحمت خدا) دور باد! ثمود.

## سوره هود (11): آیات 69 تا 76

### اشاره

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ... غَيْرَ مَرْدُودٍ

### سرگذشت ابراهیم (ع) و زنی و لوط (ع) پسر برادر ابراهیم و قوم لوط

و قسم است که (فرشتگان، همان) فرستادگان ما (بصورت آدمیان) با مژده به نزد ابراهیم آمدند (و چون بر او وارد شدند) سلام گفتند (و) ابراهیم (در جواب) سلام گفت:

پس ابراهیم درنگ نکرد که گوساله ای بریان (برای آنان) آورد، پس (بعد از گسترده شدن خوان طعام) چون ابراهیم دید که دستشان بسوی طعام نمی رسد (و دراز نمی شود) آنان را در ضمیر خود ناآشنا خواند و از ایشان ترسی به دل راه داد.

فرستادگان ما گفتند: مترس، البته ما (فرشتگان و فرستادگان خدائیم و) بسوی قوم لوط فرستاده شده ایم (تا آنان را عذاب کنیم).

و زن ابراهیم (برای خدمت و فحص احوال) ایستاده بود، پس (بفرمان جبرائیل که سرکرده فرستادگان بود) حیض شد پس آن زن را به اسحاق (2) مژده دادیم و از بعد اسحاق (به پیدایش) یعقوب (از اسحاق).

ص: 190

1- «جثم» بمعنی لازم شدن و زائل نشدن یا افتادن بر سینه یا سینه بر زمین نهادن است (شرح قاموس). محرر این تفسیر گوید: «جاثمین» مذکور در آیه را بمعنی (به زانو در آمدگان و مردگان)، ترجمه کرده ام.

2- «ضحکت» یعنی حیض شد به روایت از حضرت صادق (ع) (تفسیر مجمع البیان). «ضحکت الأرنب» (از باب فرح) یعنی حیض شد خرگوش و گفته شده است که از این است گفته خدای که: «فضحکت فبشرناها باسحاق» یعنی پس حیض شد پس مژده دادیم او را به آبستن شدن به اسحاق (قاموس و شرح آن). محرر این تفسیر گوید: بعضی مفسرین «ضحکت» را بمعنی «خندید زن ابراهیم» تفسیر کرده اند و در جهت خنده زن ابراهیم وجوهی گفته اند از جمله اینکه: چون ترس از مهمانان برطرف شد زن از شدت خوشحالی، خندید (ه). در مقدمه کتاب قاموس مقدس ص 4 نوشته که: «اسحاق» در عبرانی به معنای مضحك و خنده آور است که به واسطه تولد یافتن وی در زمان غیر منتظر و غیر مترقب و کبر سن والدین بدین اسم موسوم گشت (ه). و در همین کتاب در ص 51 «اسحاق» را به خندان معنی کرده است (ه). و در تورا در سفر تکوین 21:5 نوشته که: و ساره گفت: خدا خنده برای من ساخت و هرکه بشنود با من خواهد خندید. محرر این تفسیر گوید: تعبیرات تورا و قاموس کتاب مقدس برخلاف ادب است و شاید وجه تسمیه «اسحاق» این است که تولد او موجب سرور و خندان شدن پدر و مادر او بوده است و ارتباطی با کلمه «ضحکت» ندارد اگر بمعنی حیض شدن باشد و اگر بمعنی خندیدن باشد

وجه مناسبت موجود است.

زن گفت: ای وای من! (ای عجب!) آیا می‌زایم؟ و حال اینکه من پیر زنم (پیر زنی نازا) و این، شوهر من است در حالی که پیر است (پیری که صد و اندی سال را پشت سر گذارده). البته این، بی‌گمان چیزی عجیب است.

فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ بخشایش خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت ابراهیم! زیرا البته خدا ستوده و بزرگوار است.

پس چون ترس از (دل) ابراهیم رخت بر بست و مژده برای او آمد، دربارهٔ قوم لوط با (فرشتگان) ما جدال می‌کرد (بلکه معذب نشوند) زیرا البته ابراهیم بی‌گمان بردبار، «أواه» (یعنی آه کشنده و تأسف خورنده بر مردم و خدا ترس)، به خدا بازگشت کننده بود.

فرشتگان گفتند: ای ابراهیم! از این تقاضا بگذر زیرا البته مطلب این است که علی التحقیق فرمان پروردگار تو (دربارهٔ عذاب قوم لوط صادر شده و) آمده

است و البته قوم لوط عقوبتی بازناگردانده، به آنان آینده است.

(پس فرشتگان با ابراهیم وداع کردند و متوجه مؤتفکات یعنی پنج شهر:

«سدوم» و «عموره» و «آدمه» و «صبوئیم» و «بالع» که همان «صوغر» است، شدند).

## سوره هود (11): آیات 77 تا 83

### مقدمه

فرشتگان بصورت آدمی به نزد لوط آمدند، لوط در سر زراعت نزدیک شهر بود، بر لوط سلام دادند، آنان هیئتی زیبا داشتند، لباسهای سفید پوشیده بودند و عمامه های سفید بر سر داشتند.

لوط گفت: برویم منزل. لوط از جلو هادی راه بود و فرشتگان از عقب می رفتند.

لوط با خود گفت: عجب کاری کردم مهمانان را بشهر آوردم و حال اینکه خوی قومم را می دانم.

پس لوط متوجه مهمانان شد و گفت: البته شما وارد شهر بدترین خلق خدا می شوید (خدا به جبرئیل فرموده بود که تا لوط سه بار شهادت ندهد شهر را ویران مکن - جبرئیل گفت: این يك بار شهادت) لوط به راه ادامه داد سپس متوجه مهمانان شد و همان مطلب را به مهمانان گفت (جبرئیل گفت: این دو بار شهادت) باز لوط به راه ادامه داد پس چون به دروازه شهر رسید متوجه مهمانان شد و همان مطلب را بازگو کرد (جبرئیل گفت: این سه بار).

سپس لوط وارد شهر شد و مهمانان با او رفتند تا وارد خانه لوط شدند.

چون زن لوط آن مهمانان زیبا را دید بر پشت بام خانه بالا رفت و برای علامت دادن به قوم، دست بر هم کوفت، قوم آواز دست کوبی زن لوط را نشنیدند، پس زن آتش روشن کرد و علامت دیگر داد، قوم چون دود را دیدند با شتاب و اضطراب و دفع یکدیگر بسمت خانه لوط هجوم آوردند.

لوط گفت: از دختران من بهره بردارید و متعرض مهمانان من نشوید، قوم

نپذیرفتند لوط اظهار تأسف کرد که وسیله دفاع ندارم: ای کاش! خودم جماعتی و نیروئی داشتم یا عشیره و قبیله ای داشتم که به آنها پناهنده شوم.

جبرئیل گفت: ای کاش! لوط می دانست که چه نیروئی با او است.

بالجمله: قوم، با لوط مکابره کنان وارد خانه شدند.

جبرئیل فریاد زد که: ای لوط! جلوشان را باز کن تا وارد شوند، ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تو هستیم، غمناک مباش، دفاع از مهاجمین را با ما بگذار - چون قوم وارد خانه شدند، جبرئیل با انگشت خود بطرف مهاجمین اشاره کرد و همگی کور شدند و خدا از این موضوع خبر داده آنجا که فرموده است: «فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ» (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

مهاجمین برگشتند و گفتند: ساحران در خانه لوط هستند.

جبرئیل گفت: ای لوط! همین که سحر شد تو با خاندانت از شهر خارج شو...

وَلَمَّا ... بَبْعِيدٍ

### سرگذشت لوط (ع) و قومش

و چون فرستادگان ما به نزد لوط آمدند، لوط اندوهگین (و به رنج) شد بسبب ایشان و تاب و توان لوط (بر او) تنگ گشت بجهت ایشان و گفت: (برای من) این (روز) روزی است بسیار سخت.

و قوم لوط به نزد لوط آمدند که با شتاب بسوی او دوانیده می شدند و از این پیش کارهای زشت می کردند.

لوط گفت: ای قوم من! اینان، دختران مانند آنها پاکیزه اند(1) برای شما، پس، از خدا بترسید و در باب مهمانانم مراسوا مکنید، آیا از شما هیچ مرد

ص: 193

---

1- پاکیزه ترند (تفاسیر). محرر این تفسیر گوید: استفاده معنی تفضیلی از «أطهر» مذکور در آیه، در این مورد غلط است زیرا مفادش این است که استفاده مورد نظر قوم لوط هم پاکیزه بوده است در صورتی که چنین نیست.

رشیدی نیست؟ (که شماها را پند بدهد و از عملهای بد بازتان دارد).

قوم گفتند: قسم است که دانسته ای که ما را در دختران تو هیچ حاجتی نیست، و البته بی گمان تو آنچه را می خواهیم، می دانی.

لوط گفت: کاش البته مرا به مقابله شما قوتی بودی (که دفاع می کردم و) یا (عشیره و قبیله ای بودی که) پناه می گرفتم به قومی زورآور.

مهمانان به لوط گفتند: البته ما فرستادگان پروردگار تو هستیم، قوم دسترسی به (آزار) تو پیدا نمی کنند (تو کنار برو و ما را با آنها بگذار. پس با اشاره جبرئیل کور شدند و برگشتند و به بقیه قوم می گفتند: برگردید که مهمانان لوط سحرانند).

پس (جبرئیل گفت:) ای لوط! با کسان خودت بعد از گذشتن برخی از شب کوچ کن و باید که پس ننگرد هیچ کس از شما. (پس همه اهل خود را ببر) مگر زنت را (که کافره است) زیرا البته مطلب این است که غذایی که به مردم شهر می رسد به آن زن رسیده است. البته میعاد (یعنی هلاکت) ایشان وقت صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟ پس چون فرمان ما آمد زبر شهرها را زیر شهرها کردیم و سنگی از نوع سنگ گل بر آن شهرها بارانیدیم بارانیدنی پی در پی، سنگهایی نشان کرده شده نزد پروردگارت. و دیار قوم لوط از ظالمان (همان مشرکین مکه) دور نیست.

## سوره هود (11): آیات 84 تا 95

### اشاره

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ ... أَلَّا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

### سرگذشت شعیب (ع) و قومه

و (قسم است که) بسوی (قوم) مدین برادر (نسبی) آنان شعیب را (فرستادیم).

شعیب گفت: ای قوم من! خدا را پرستید (نه بتان را) برای شما هیچ گونه معبودی شایسته غیر از خدا نیست و پیمان و ترازو را کم نکنید زیرا البته (اگر بت پرستیدید و کم فروشی نکردید) من (آتی) شما را خوب می بینم. و (اگر بت پرستیدید و یا کم فروشی کردید) البته من بر شما از عذاب روزی که گرداگرد شما را فراگیرنده است می ترسم.

و ای قوم من! تمام به پیمائید پیمانه و (تمام به سنجید) ترازو را (با پیمانه ای و ترازویی که) به عدل (باشد) و چیزهای مردم را کم ایشان مگذارید، و در زمین تباه کاری مکنید فسادکنان (مگر اینکه جهاد در کار باشد و نظر اصلاح داشته باشید).

باقی گذارده خدا (در کسب) برای شما خوبست اگر باوردارندگانید و من بر شما نگهبان نیستم (اما خدا نگهبان است).

قوم گفتند: ای شعیب! آیا نماز تو به تو فرمان می دهد که: آنچه را که پدران ما می پرستیدند ترك كنیم یا اینکه در اموالمان هرچه خواهیم بکنیم، نکنیم؟ زیرا البته تویی گمان تو بردبار و راه یافته ای (و این دو فرمان برخلاف حلم و رشد تو است).

شعیب گفت: ای قوم من! (1-) بمن خبر بدهید که اگر من بر حجتی (معجزه ای) از پروردگارم باشم، و از خود روزی نیکو (یعنی منصب پیامبری) بمن داده باشد (آیا دست از تبلیغ خود بردارم؟).

(2-) و نمی خواهم که با شما خلاف کنم (و بیایم) بسوی چیزی که شما را از آن نهی می کنم (بلکه هرچه نهی می کنم خود عمل می کنم).

(3-) نمی خواهم مگر اصلاح را (در کار شما) آنچه بتوانم.

(4-) و نیست توفیق من مگر به خدا، بر او توکل کردم، و بسوی او رجوع (و زاری) می کنم.

و ای قوم من! دشمنی (و عناد شما) با من البته البته شما را بر آن ندارد (تا کاری کنید) که برسد بشما آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، و قوم لوط از شما دور نیستند (از سرگذشت آنان عبرت بگیرید)، و از پروردگارتان (نسبت به اعمال گذشته) طلب آمرزش کنید سپس (نسبت به آینده) بسوی او رجوع کنید، زیرا البته پروردگار من (آمرزش خواهان را) مهربان است و (رجوع کنندگان را) دوستدار است.

قوم گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گوئی نمی فهمیم، و البته

ما بی گمان تو را در میان خودمان ناتوان می بینیم. و اگر (برای حرمت) قبیله تو (که هم مسلک ما هستند) نبود، البته تو را سنگسار می کردیم، و تو بر ما گرامی قدر نیستی.

شعیب گفت: ای قوم من! آیا قبیله من بر شما از خدا عزیزتر (و گرامی تر) اند؟! و شما فرمان خدا را فراگرفتید پشت سرتان به پشت افکنده (تعجب است که حق خویش و تبار مرا رعایت می کنید و فرمان خدا را پشت سر می اندازید!) البته پروردگار من به آنچه می کنید علمش احاطه دارد (و چیزی از حیطة دانش و تصرف او بیرون نیست).

و ای قوم من! (در خور و) بر منزلت (و مرتبت) خودتان رفتار کنید، البته من (نیز در خور و منزلت و مرتبت خودم) رفتارکننده ام، البته خواهید دانست کسی را که او را عذابی می آید که وی را رسوا می سازد و کسی را که وی دروغگو است.

و (آینده را) نگهبانی کنید، البته من با شما نگهبان آینده هستم.

و چون فرمان ما (همان فرمان عذاب ما) آمد شعیب را نجات دادیم و کسانی را که ایمان آورده بودند با او به بخشایشی از خودمان. و کسانی را که ستم کرده بودند آواز (همان آواز هولناک مرگبار جبرئیل) فراگرفت، پس در خانه های خودشان به زانودرآمدگان (و مردگان) گشتند که گویا در آن خانه ها نبودند.

هشدارید! (فرمان داده شد) دور باد! «مدین» چنانکه «ثمود» دور شد (1).

## سوره هود (11): آیات 96 تا 99

### اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ... الْمَرْفُودُ

### سرگذشت موسی (ع) و فرعون

و قسم است که موسی را با معجزاتمان و حجتی از استدلالات قاهر، بسوی

ص: 196

1- هلاك شدن و ملعون شدن دو قوم ثمود و مدین مانند هم است که هر دو قوم به صیحه (آواز هولناک) هلاك شدند. کاشفی از کتاب «تیسیر» نقل کرده که ابن عباس گفته: هیچ دو امتی به يك عذاب هلاك نشدند مگر قوم شعیب و صالح. اما قوم ثمود را صیحه از زیر پای آنان بود و أهل مدین را از بالای سر آنان (ه).

فرعون و سردارانش فرستادیم، پس قوم فرعون فرمان فرعون را پیروی کردند، و فرمان فرعون بر منهج رشد و صواب نبود. فرعون قوم خود را روز قیامت پیشروی می کند، پس آنها را به آتش در می آورد و چه بد آبخوری است این محل وارد شده. و فرعون و قومش در این دنیا از پی آنان لعنت درآورده شد و در روز قیامت (نیز). چه بد عطائی است که به آنان داده شده.

### سوره هود (11): آیات 100 تا 101

#### اشاره

ذَلِكَ ... تَنْبِيْ

#### اینها که گفته شد نمونه بود

ای پیامبر! آن خبر ما از سرگذشت‌های اقوام هلاک شده از اخبار شهرهاست که آن را بر تو می خوانیم که بعض آن شهرها باقی است و بعض آنها بیخ بر شده است (که اثری از آن نیست، همچون شهرهای قوم نوح).

و ما بر اهل آنها ستم نکردیم و لکن خودهایشان به جانهای خود ستم کردند، پس ای پیامبر! چون فرمان پروردگارت آمد، معبودهایشان که - از جز خدا - می خواندند هیچ چیز از آنان دفع نکردند و آنها را نیفزودند غیر از زیانکاری و هلاکت.

### سوره هود (11): آیات 102 تا 109

#### اشاره

وَ كَذَلِكَ ... غَيْرَ مَنْقُوصٍ

#### عذاب دنیا نشانه عذاب آخرت است

و ای پیامبر! چنین است گرفتن پروردگارت وقتی که شهرها را بگیرد و حال آنکه آن شهرها (اهلش) ستمکار است. البته گرفتن خدا دردناک است و سخت است.

البته در آن گرفتن و عذاب، بی گمان نشانه و دلیل است برای کسی که از عذاب آخرت (یعنی روز قیامت) بترسد.

آن روز، روزی است که مردم برای آن روز جمع (و گرد) کرده شده اند و آن روز، روزی است که همه حاضرشدگانند. و آن روز را تأخیر نمی کنیم مگر برای مدت معین (نزد خودمان). در آن روز که بیاید هیچ کس سخن نمی گوید

مگر باذن خدا. پس بعض اهل محشر بدبخت است و (بعض آنها) نيك بخت:

پس اما آنان که بدبخت شدند، پس در آتش دوزخ اند، از آن ایشان است در آن آتش فریادی سخت (همچون آواز خر در آغاز بانگش) و ناله زار (همچون آواز خر در آخر بانگش) در حالی که جاویدان در آتش اند تا آسمانها و زمین بر جاست مگر آنچه را که پروردگارت بخواهد، زیرا البته پروردگارت هر چیزی را بخواهد، فعال است.

و اما آنان که نيك بخت شدند، پس در بهشت اند در حالی که جاویدان در بهشت اند تا آسمانها و زمین بر جاست مگر آنچه را که پروردگارت بخواهد، بخشایشی بی انقطاع(1).

پس در شبهه مباش از آنچه این گروه (یعنی گروه مشرکان) می پرستند، نمی پرستند مگر چنانچه پدرانشان از پیش می پرستیدند، و البته ما بی گمان بهره آنان را (از عذاب) تمام رساننده ایم بدون کم و کاست.

### سوره هود (11): آیات 110 تا 123

#### اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ ... عَمَّا تَعْمَلُونَ

#### خلاصه کلام و ختم سوره

[يك] و قسم است که به موسی کتاب (یعنی تورا) دادیم؛ پس در آن کتاب اختلاف کرده شد، و اگر نبود فرمانی از پروردگارت که سابقا صادر شده البته حکم کرده می شد میان یهودان (که مبطل عذاب می شد و محق نشان داده می شد). و البته یهودان بی گمان از تورا در شك اند، شکی که در شك خود شك کننده اند (و اگر یهودان درباره تورا اختلاف نمی کردند و در بشارتش شك نمی نمودند بی درنگ پیامبر و قرآن را همگی متحد الکلمه تصدیق می کردند).

و البته یهودان را هریک چون وقت آن رسید قسم است که البته البته پروردگارت جزای کردارهایشان را تمام خواهد داد، زیرا البته خدا به آنچه می کنند خوب آگاه (و با خبر) است(2).

ص: 198

---

1- رجوع به تعالیک سوره.

2- بنظر می رسد که آیه 110 و 111 مدنی باشد.

[دو] پس ای پیامبر! استوار باش (در کار دعوت) همان گونه که فرمان به تو داده شده و آنها که رجوع به خدا کرده اند با تو (نیز باید استوار باشند). و از فرمان خدا کم و کاست و یا افزون نکنید، زیرا البته خدا به آنچه می کنید بیناست (1).

[سه] و ای مسلمانان! بسوی کسانی که ستم کردند میل مکنید (که اگر میل کردید) پس آتش بشما برسد و حال آنکه نیست شما را - از جز خدا - از کارسازی (که عذاب را از شما بازدارند) (در آخرت) سپس (در دنیا هم) یاری داده نمی شوید.

[چهار] و ای پیامبر! نماز را به پابدار در دو طرف روز (صبح و ظهر و عصر) و ساعاتی از شب نزدیک به روز (مغرب و عشاء) (زیرا نماز حسنه است و اصل کلی این است که) البته حسنات (یعنی نیکوئی ها) بدی ها را می برد. آن (اصل کلی)، پندی است برای پندپذیران.

[پنج] و ای پیامبر! صبر کن، پس البته خدا مزد نیکوکاران را تبه نمی سازد.

[شش] پس چرا نبودند از اهل قرن‌ها که از پیش از شما بودند صاحبان عقل تا (مردم را) از فساد در زمین بازمی داشتند؟ مگر کمی از کسانی که از میان آن قرن‌ها خلاص ساختیم (یعنی پیامبران و مؤمنان که مردم را از فساد بازمی داشتند).

و کسانی که شرك آوردند چیزی را که متنعم شده بودند در آن، پیروی کردند و مجرمان بودند (2).

[هفت] و ای پیامبر! پروردگارت آن نیست که شهرها را هلاک کند به خاطر ظلم (یعنی به خاطر شرك) و حال اینکه اهل آنها نیکوکار باشند (پس دولت و ملت کافر، زیست می کند و اما دولت و ملت بدکار پایدار نمی ماند، و این از فرط رحمت خداست که ستم در حق خود را - در دنیا - روا می دارد و در حق بندگان را روا نمی دارد (3)).

ص: 199

---

1- همین آیه که متضمن امر به استوار بودن است مایهٔ پیر شدن پیامبر (ص) بوده است.

2- این دستور، دلالت می کند بر وجوب نهی از منکر (تفسیر مجمع البیان).

3- «الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم» (تفسیر صافی).

[هشت] و ای پیامبر! اگر پروردگارت می خواست (که مردم در زیان باشند<sup>(1)</sup>): جاهل و سفاک و رباخوار و ضعیف کش و دختر زنده به گور کن و... باشند) البته مردم را يك ملت (يك راه) قرار می داد و (نتیجه این مشیت این بود که) مردم همیشه اختلاف کنندگان بودند مگر افراد معدودی (و انگشت شماری) که پروردگارت - (بر آنها) رحم کرده بود و (لکن خدا چنین نخواسته بلکه) برای همان (که همگان بر روش افراد معدود و انگشت شمار باشند) آنان را آفریده<sup>(2)</sup>.

و (چون مردم برخلاف ناموس آفرینش، زیانکاری را پسندیده اند) فرمان پروردگارت تمام (و ثابت) شده که قسم است البته البته جهنم را از (نافرمانان) جن و مردم همگی یکجا، پر می کنم<sup>(3)</sup>.

[نه] و ای پیامبر! هر چیزی از اخبار پیامبران گذشته را که بر تو می خوانیم آنها را می خوانیم که دل تو را به آن ثابت گردانیم (و بر جا داریم که بر اداء رسالت، ثبات نمائی و بر آزار کفار شکیبائی کنی) و در این (اخبار پیامبران) حق و پندی و یادکردنی برای مؤمنان، تو را آمده است.

[ده] و ای پیامبر! به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: (در خور و) بر منزلت (و مرتبت) خودتان رفتار کنید، البته ما (نیز در خور و منزلت و مرتبت خودمان) رفتارکننده ایم، و انتظار بکشید البته ما (هم) منتظریم.

[یازده] و خاص خداست علم غیب آسمانها و زمین و بسوی خدا بازگردانیده می شود کار - همه آن - پس ای پیامبر! خدا را بپرست و بر او توکل کن، و پروردگار تو از آنچه می کنی غافل (و بی خبر) نیست. «پایان»

ص: 200

---

1- «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (قرآن کریم سوره «عصر»).

2- «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اِخْتَلَفَ فِيهِ ... صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (قرآن کریم سوره بقره آیه 213).

3- تفسیر محرر این تفسیر از آیات 118 و 119 مانند تفاسیر مفسرین نیست که آشفته و مضطرب باشد بلکه تفسیر این دو آیه را از آیات دیگر قرآن اقتباس کرده ام.

در تفسیر مجمع البیان نوشته که: آیات 106-108 از مواضع مشکل قرآن است و تفصیل شایانی در نقل تفاسیر وارده داده است (ه).

در تفسیر صافی بنقل از تفسیر قمی به خلاصه و ترجمه گفته که: آتش و بهشت مذکور در این مورد قبل از روز قیامت است که در عالم برزخ است. و این آیات، منکر عذاب قبر و ثواب و عقاب دنیوی را رد می کند، و مؤید این تفسیر آیه کریمه: «الْأَنَارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» مذکور در سوره مؤمن است. و حضرت امام صادق علیه السلام درباره آیه: «الْأَنَارُ...» فرموده که: فرعونیان در عالم برزخ پیش از روز قیامت معذب می شوند زیرا در قیامت صبح و شامی نیست در صورتی که آیه ناظر به صبح و شام است.

سپس فرموده که: آیا نشنیده ای قول خدای عز و جل را که: «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» که آیه ناظر باین است که پس از عذاب برزخی، عذاب اخروی در انتظار فرعون و فرعونیان است.

محرر این تفسیر گوید: بهشت و جهنم عالم برزخ برای بعضی نه برای همه کس، مورد قبول است و لیکن هیچ ربطی به آیات 106 و 108 ندارد زیرا قرآن تصریح دارد که مراد از روز، روز قیامت است زیرا فرموده: «يَوْمَ مَجْمُوعٌ» و نیز فرموده:

«يَوْمَ مَشْهُودٌ» و نیز فرموده: «مَا نُؤَخِّرُهُ...» پس این تصریحات، ناظر به روز قیامت است و با برزخ هیچ گونه تناسبی ندارد.

محرر این تفسیر گوید: درباره آیات 106 و 108 چنین گفته شده که: اهل جهنم دو طبقه اند: 1 - طبقه فساق که مدتی معذب می شوند و بعد خارج می گردند و به بهشت منتقل می شوند 2 - طبقه نئی که در جهنم باقی می مانند.

و اما اهل بهشت هم دو طبقه اند: 1 - طبقه بهشتیان اند که جاویدان در بهشت اند

2 - طبقه بهشتیان اند که ما فوق طبقه اولند که ترقی دیگری دارند و در هر حال عطاء این دو طبقه بهشتیان قطع نمی شود.

## ۱ مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ ...

وَم

«الدابة»: الحی الذی من شأنه أن یدب، وقد صار فی العرف مختصاً بنوع من الحیوان وقد ورد القرآن بها علی الأصل فی قوله: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ...» «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ...» .

و یدخل فیہ جمیع ما خلقه الله تعالی علی وجه الأرض من الجن و الانس و الطیر و الأنعام و الوحوش و الهوام (تفسیر مجمع البیان).

محرر این تفسیر گوید: خدا واقف و ناظر و ملهم تمام شئون جنبنده های روی زمین است از: ارزاق و حیاة و حفظ حریم و دفاع از دشمن و نگاهداری نسل و موت آنها و مناسب مقام است ذکر دو واقعه که در سال 1345 شمسی هجری در حال تحریر این تفسیر اتفاق افتاده:

در ماه تیر چوپانی از قریه «گرمه» بجنورد بچه کلاغی را در بیابان گرفت و به قریه برد. ساعتی بعد هزاران کلاغ که قصد گرفتن انتقام از چوپان مزبور را داشتند با سر و صدای زیاد به ده «گرمه» حمله ور شدند.

کلاغهای خشمگین پیرمرد 60 ساله ای بنام حاج مراد صفی را با منقار و پنجه های تیز خود قطعه قطعه کردند و دهکده 12 ساعت تمام در تصرف کلاغها بود (ط:).

دوشنبه 29 اسفند ماه 1345 ش 12236 ص 21 در خلاصه وقائع سال).

در ماه شهریور همین سال اواخر تابستان. حبیب، جعفرقلی، یوسف سه کودک خردسال در قریه «بردسکن» کاشمر لانه زنبوری را آتش زدند و به نظاره ایستادند که...

لحظه ای بعد هزاران زنبور از لانه بیرون ریختند و به سر و روی سه کودک هجوم آوردند و با نیشهای زهر آگین خود به فاصله چند ساعت هر سه کودک را کشتند (ط: مزبور).

ص: 202

حجة التفاسير كشاف:

سورة يوسف مكي (1).

مشمول بر: 111 آیه.

1776 کلمه.

7166 حرف.

(تفسير أبو الفتوح رازی) دارای تعالیق.

ص: 203

---

1- معدل از ابن عباس نقل کرده که چهار آیه از سورة يوسف در مدینه نازل شده: سه آیه از اول سورة و چهارمی آیه: «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ» است که آیه هفتم سورة می باشد (تفسير مجمع البيان به ترجمه). و روی اسماعیل بن أبی زیاد عن أبی عبد الله (ع) عن أبیه عن آبائه قال قال رسول الله (ص): «لا تنزلوا نسائکم الغرف ولا تعلموهن الكتابة ولا تعلموهن سورة يوسف و علموهن الغزل و سورة النور (تفسير مجمع البيان).

## قهرمانهای سوره یوسف

- 1 - یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السّلام.
  - 2 - یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السّلام.
  - 3 - ده برادر یوسف (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 192-195).
  - 4 - بنیامین برادر دیگر یوسف که این دو برادر از يك پدر و يك مادر بوده اند، و بقیه برادران از همین پدر و لیکن از مادران دیگر بوده اند.
  - 5 - رأوین یکی از برادران که پیشنهاد داد یوسف را نکشید و در چاه بیندازید.
  - 6 - یهودا یکی دیگر از برادران یوسف که خون بزغاله را بر پیراهن یوسف ریخت و پیراهن خون آلود را نزد پدر آورد و او همان کسی است که بعداً پیراهن یوسف را از مصر به کنعان آورد.
  - 7 - گرگ (ولی گرگ یوسف ندیده).
  - 8 - کاروان و مالک بن دعر همان کسی که یوسف را در چاه یافت و عاقبت هم در کنعان خریدار یوسف شد.
  - 9 - بشری کومک مالک (بنقل تفسیر مجمع البیان از سدی).
  - 10 - فروشندگان یوسف همان برادرانش که از غیر مادر او بودند.
- [چاه و نیز محل فروش یوسف در مصر] (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 227).
- 11 - فوطیفار خریدار یوسف در مصر که در قرآن کریم بعنوان عزیز یاد شده که در حقیقت یکی از وزراء مصر بوده و مراد از عزیز همان وزیر است (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 228).
  - 12 - (زلیخا - زلیخه - راعیل) زن فوطیفار (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 228).

13 - شاهد (یعنی پسر عموی زلیخا) که در محاکمه زلیخا و یوسف نظر قطعی داد و یوسف تبرئه شد.

14 - زنان مصری مهمانان زلیخا (زن ساقی پادشاه و زن خباز پادشاه و زن رئیس اصطبل پادشاه و زن رئیس زندان و زن پرده دار پادشاه که این زنان دست خود را بریدند).

15 - رئیس ساقیان فرعون بنام «ابروها» یا «یونا».

16 - رئیس خبازان (و طبّاخان) فرعون بنام «غالب» یا «مخلّب» (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 241 و 242).

17 - شیطان همان تعزیه گردانی که در آغاز کار نقشه عداوت بین برادران را ریخت یا آتش آن را دامن زد و بعد در فراموشانیدن رئیس ساقیان اقدام کرد.

18 - فرعون (ریان بن الولید) پادشاه مصر.

19 - جادوگران و کاهنان که خواب فرعون را نتوانستند تعبیر کنند و یوسف تعبیر کرد.

20 - «لیئه» خاله یوسف (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 192).

\*\*\* 1 - برای تواریخ سالهای وقایع زندگانی یوسف به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 222 رجوع شود.

2 - مادر یوسف «راحیل» بوده که در زمان خرد سالی یوسف وفات کرده (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 192).

3 - اسم یوسف به امر فرعون به «صفنات فعنیح» تبدیل شده.

4 - زن یوسف «أسنات» دختر «فوطی فارع» کاهن أون بوده.

5 - فرزندان یوسف: «منسی» و «أفرایم» و «رحمه» بوده اند (که «رحمه» زن حضرت ایوب علیه السلام شده) (برای هر سه موضوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 230 مراجعه شود).

ص: 205

6 - نفرات خاندان یعقوب که از کنعان به مصر منتقل شده اند هفتاد نفر بوده اند.

7 - محل توقف نفرات مزبور در جاسان «جوشن» مصر بوده.

8 - یعقوب در مصر وفات کرده و جسدش مومیائی شده و سپس به «غار مکفيله» در «حبرون» منتقل شده.

9 - عمر یوسف يك صد و ده سال بوده.

10 - یوسف در مصر وفات کرده و جسدش مومیائی شده و در مصر امانت گذارده شده.

11 - قبر یوسف اکنون در پشت «حبرون» است (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 237).

12 - تعداد آیات سورة یوسف (111) مطابق «الف» است که آنهم در حساب اعداد (111) است.

#### مقدمه

خواب دریچه ئی است از دریچه های عالم غیب، بعض مغیبات در خواب بر بیننده آن کشف می شود.

خواب دریچه ئی است به عوالم پس از مرگ که انسان بعض وقائع عالم بعد از مرگ را می تواند ببیند.

خواب دریچه ئی است که در ایمان انسانها مؤثر است و کسی نیست که در عمر خود حتی يك خواب روحانی ندیده باشد، که در ایمان او یا در اتمام حجت بر او مؤثر نباشد.

خواب دریچه اطمینان آدمی است.

برای بستن این دریچه اطمینان، ملاحظه غرب به اندازه ای زحمت کشیدند و کتابها نوشتند که مسلمانان شرق برای باز کردن این دریچه اطمینان زحمت کشیدند

شاهکار ادله ملاحظه غربی برای بی بنیاد نشان دادن خواب همین يك سفسطه است که خواب فقط انعکاس افکار و تصورات اعمال روزانه است.

محرر این تفسیر گوید: اگر بعض خوابها این گونه باشد دلیل بر این نیست که تمام خوابها این گونه باشد و برای همین يك سفسطه نمی توان دستگاه خواب را از کار انداخت و به خلاصه برای يك بی نماز در مسجد را نمی بندند، برای يك گیاه سمی، خوردن تمام گیاه ها را تحریم نمی کنند بلکه بررسی می کنند و صحیح و سقیم را از هم جدا می سازند.

چون زبان خواب، زبان غیب و زبانی است خاص، لذا نوعا محتاج به تأویل و تعبیر است. و «معبر» یعنی تعبیرکننده باید قریحه خاص و يك نحوه کشش غیبی داشته باشد که بتواند زبان خواب را بفهمد و تعبیر کند.

در تفسیر مجمع البیان در سورة یوسف در ذیل تعبیر یوسف از خواب ساقی و خباز نوشته که: «وفی الحدیث: ان الرؤیا جزء من سته و أربعین جزء من النبوة»:

خواب يك جزء از چهل و شش جزء از پیامبری است.

در قرآن کریم به چند خواب تصریح شده:

1 - خواب حضرت ابراهیم (ع) است که به خواب دید اسماعیل علیه السلام را قربانی می کند (سورة صافات).

2 - خواب یوسف (ع) است.

3 - خواب فرعون است.

4 - خواب سردار ساقیان فرعون است.

5 - خواب سردار خبازان فرعون است.

6 - خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و أصحاب است در جنگ بدر (سورة انفال).

7 - خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بوزینگانی را که بر منبر او بالا می روند و پائین می آیند (سورة بنی اسرائیل).

### سوره یوسف (12): آیات 1 تا 3

#### اشاره

الر ... الْغَافِلِينَ

#### قرآن

(الر) رمز است.

آن (آیاتی که در علم مکنون مخزون ماست) آیات کتاب روشن است (که حق را از باطل جدا می سازد). البته ما آن کتاب (همان کتاب لوح محفوظ) را فروفرستادیم بصورت قرآنی بزبان عربی (1)، (آن کتاب را در بوتۀ قرآن عربی ریختیم) تا شما تعقل کنید (زیرا زبان عربی دقائک و حقائق و رقائقی را نشان می دهد که زبانهای دیگر از نشان دادن آن گاهی عاجز است و گاهی فهمش دشوار است) (زبان عربی حروفی دارد که با فطرت و سرشت و آفرینش دهان و دندان و زبان تناسب دارد:

نه زیادتیر دارد همچون زبانهای غیر مانوس و نه کمتر دارد همچون زبانهای عبری و أمثال آن).

ای پیامبر! ما «أحسن القصص» (2) (یعنی نیکوترین بیان) را بر تو بیان می کنیم بسبب اینکه این قرآن را به تو وحی کردیم و البته از پیش از نزول قرآن بی گمان از بی خبران بودی. (نیکوترین بیان است زیرا در نهایت فصاحت و خوبی معانی است و دارای الفاظ شیرین و ملایم بدون تنافر است و دارای مقطع ها و فواصل است و...).

### سوره یوسف (12): آیات 4 تا 6

#### اشاره

إِذْ قَالَ يُوسُفُ ... حَكِيمٌ

#### خواب دیدن یوسف

(ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که یوسف به پدرش (یعقوب) گفت: ای پدرم! البته من به خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه را، به خواب دیدم آنها را برای خودم سجده کنان.

ص: 208

1- رجوع به تعلق.

2- رجوع به تعلق.

يعقوب گفت: ای پسرک من! خواب خود را بر برادرانت بیان مکن که اگر بیان کردی پس (بسبب وسوسه شیطان) بد می سگالند برای تو بدسگالیدنی، زیرا البته شیطان برای آدمی دشمنی است آشکارا. و همچنین (که این خواب به تو نموده شد) پروردگارت تو را برمی گزیند و از تعبیر خوابها به تو می آموزد و نعمت خود را بر تو تمام می کند و بر آل یعقوب همچنان که نعمت خود را از پیش بر دو پدرت ابراهیم (جد اعلی) و اسحاق (جد تو) تمام کرد (پروردگار، این کارها را می کند) زیرا البته پروردگارت داناست و کارهایش از روی اساس است.

## سوره یوسف (12): آیه 7

### مقدمه

یهودان برای کومک به مشرکین و گذاردن چوب لای چرخهای اسلام به بزرگان مشرکین گفتند: از «محمد» پرسید که چرا آل یعقوب از شام به مصر منتقل شدند و از داستان یوسف هم پرسید لذا مشرکین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مراتب را استعلام کردند و خدا جواب آنها را نازل فرمود (تفسیر صافی بنقل از تفسیر جوامع به ترجمه و اقتباس).

لَقَدْ كَانَ ... لِّلْسَائِلِينَ

### جواب از سؤال سرگذشت یوسف

قسم است که در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه ها (از خداشناسی) است برای پرسندگان.

## سوره یوسف (12): آیات 8 تا 14

### مقدمه

چون یوسف خواب خود را با پدر تقریر کرد و یعقوب به کتمان آن وصیت فرمود و به اجتناء و اتمام نعمت او مژده داد، بعضی از زنان برادران او شنودند و نماز شام که ایشان به خانه بازآمدند صورت حال را باز نمودند، ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و به تدبیر مهم مشغول شدند (تفسیر کاشفی).

ص: 209

## تفصیل داستان یوسف و بد سگالیدن برادرانش

### تفصیل داستان یوسف و بد سگالیدن برادرانش (1)

(ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که برادران یوسف با یکدیگر گفتند: قسم است (2) که یوسف و برادرش (بنیامین) (که با هم از يك پدر و يك مادرند) دوست ترند نزد پدر ما از ما و حال اینکه ما برادران، جماعتی توانا هستیم (که برای پدر سودمندیم) البته پدرمان بی گمان در (تدبیر فرزندانش در) گمراهی آشکار است (که دو صغیر بی کفایت را از جماعتی نیرومند، دوست تر، و مفضول را بر فاضل مقدم می دارد).

بکشید یوسف را یا او را در سرزمینی بیفکنید تا توجه پدرتان برای شما خالص بماند و پس از فراغت از کار یوسف (به نزد پدر) قومی شایستگان باشید.

گوینده ای از برادران (3) گفت: یوسف را مکشید و او را در قعر چاهی بیفکنید تا بعضی از رهگذریان، او را فراگیردند اگر (به مشورت من) رفتارکننده اید.

(همگی این رأی را پسندیدند و چون کار توطئه تمام شد برادران یوسف به نزد پدرشان یعقوب آمدند و تقاضا کردند که رخصت دهد یوسف را به صحراء ببرند تا گردش کند، ولی یعقوب موافقت نمی کرد) گفتند: ای پدر ما! چیست تو را که ما را بر یوسف اُمین نمی پنداری؟ و حال اینکه البته ما بی گمان برای او خیر - خواهیم. یوسف را فردا با ما بفرست تا گردش کند و بازی کند و البته ما بی گمان برای او نگاهبانیم.

یعقوب گفت: البته من بی گمان اندوهگینم می سازد که یوسف را ببرید، و

ص: 210

---

1- در توراۃ سفر تکوین از باب 37 تا 50 داستان یوسف را نقل کرده ولی نقل قرآن کجا و نقل توراۃ محرف کجا.

2- تفسیر مجمع البیان.

3- رأوین (توراۃ 22:37). در تفسیر مجمع البیان ضمن نقل این قول، أقوال دیگری هم نقل کرده است.

می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او بی خبر باشید (این موضوع گرگ خوردن و بی خبر بودن اشاره است به همان بیانی که در توطئه گفته بودند(1)).

برادران گفتند: به خدا قسم! اگر گرگ او را بخورد و (حال آنکه) ما جماعتی نیرومندیم، البته ما در این هنگام بی گمان زیان کاریم.

## سوره یوسف (12): آیه 15

### اشاره

فَلَمَّا ... لَا يَشْعُرُونَ

### بردن برادران، یوسف را به صحراء

(یعقوب اجازه داد، و برادران، یوسف را به صحراء بردند) پس چون یوسف را بردند و اتفاق کردند که او را در قعر چاهی بیندازند (پیراهنش را درآوردند و او را در چاه انداختند و فتنه بالا گرفت)(2).

و بسوی یوسف (در قعر چاه) وحی فرستادیم(3) که قسم است البته البته برادرانت را (سالها بعد در مصر) به کارشان - این کار - آگاه می کنی و حال اینکه آنان نمی دانند که تو یوسف هستی.

## سوره یوسف (12): آیات 16 تا 18

### اشاره

وَجَاؤُا ... تَصِفُّونَ

### مراجعت برادران یوسف به نزد پدر

و برادران یوسف شبانگاه به نزد پدر آمدند درحالی که گریه می کردند.

(یعقوب جهت پرسید) گفتند: ای پدرمان! البته ما رفته بودیم که با یکدیگر مسابقه کنیم و یوسف را تنها نزد رخت و زاد و توشه خود گذارده بودیم، پس

ص: 211

---

1- موضوع گرگ، یا بر زبان یعقوب جاری شده و یا یعقوب خواب دیده و یا از جلسه توطئه اطلاع حاصل کرده است (العلم عند الله).

2- تفسیر مجمع البیان.

3- حسن گفته است که خدا منصب نبوت به یوسف داد در همان حال که در چاه بود و بشارت داد به نجات و فرمانروائی (تفسیر مجمع البیان). محرر این تفسیر گوید: تقویض منصب نبوت بعد از این شده و منافات با وحی در قعر چاه ندارد.

گرگ او را خورد، و تو باوردارنده ما نیستی و اگرچه ما راستگویانیم. و آوردند بر روی پیراهن یوسف، خونی دروغ (که خون یوسف نبود بلکه خون بزغاله بود و آن پیراهن را به نزد یعقوب آوردند. یعقوب پیراهن را خون آلود دید - و لیکن پاره نشده بود - یعقوب گفت: عجب گرگی که پسر مرا خورده ولی پیراهنش را پاره نکرده است).

یعقوب گفت: (گرگ او را نخورده) بلکه نفسهاتان برای شما کار بزرگی را آراسته است، پس (برنامه کار من صبر، صبری نیکو است و (از) خدا یاری خواسته شده است بر آنچه شما بیان می کنید.

## سوره یوسف (12): آیات 19 تا 20

### اشاره

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ... الرَّاهِدِينَ

### کاروان

و (پس از سه روز) کاروانی آمد، پس سقای خود(1) را فرستادند، پس دلو خود را (برای کشیدن آب، در چاه) انداخت (چون یوسف به دلو آویخت، سقا) گفت:

ای بشری!(2) این، پسری است (در چاه پس او را بیرون آوردند). و برادران وضع یوسف را بعنوان سرمایه تجارتی پنهان داشتند (و گفتند: این غلامی است از ما که فرار کرده و در این چاه پنهان شده و یوسف را به کشتن تهدید کردند. اگر حقیقت حال خود را بیان کند) و خدا به آنچه می کنند داناست.

و یوسف را فروختند به بهای حرام (زیرا پول فروش انسان آزاد حرام است) به چند درهم شمرده شده (زیرا پول را در دادوستد از چهل درهم به بالا که «أوقیه» بود می کشیدند و کمتر از آن را می شمردند و یوسف به کمتر از چهل درهم فروخته شد زیرا پول فروش یوسف شمرده شد(3) و فروشندگان، در پول فروش یوسف، از

ص: 212

---

1- نامش «مالك» بن «دعر» بود (قاموس).

2- بشری (بر وزن دنیا) یعنی: ای مژده و شادمانی! و بقولی اسم کسی است که «مالك» او را برای كَوْمَك خواسته تا به كَوْمَك او یوسف را از چاه بیرون بیاورند.

3- و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند (توراة سفر تکوین 28:37).

بی رغبتان بودند (مقصودشان پول نبود و غرضشان تبعید یوسف از آن سرزمین بود).

## سوره یوسف (12): آیه 21

### اشاره

وَقَالَ ... لَا يَعْلَمُونَ

### ورود کاروان حامل یوسف به مصر و فروختن او

(چون کاروان، یوسف را به مصر آورد او را در بازار برده فروشان حراج کردند و عزیز مصر یعنی فوطیفار خریدار او شد و او را به خانه برد) و کسی (از مردم مصر) که یوسف را از (بازار) مصر خرید، به زن خود گفت (1): جایگاه او را گرامی دار (مانند غلامان دیگر با او رفتار مکن) امید است که ما را (در کار اداره زندگانی و اموال) سود رساند یا او را بجای فرزند برگیریم (2).

و همچنین (که یوسف را به سلامت از چاه نجات دادیم)، فرمانروائی دادیم یوسف را در زمین مصر (زیرا خریدار مصری تمام اختیارات اموال و املاک و خانه خود را در عهده یوسف گذارد، تا تصرف کند) و تا از تعبیر خوابها به او بیاموزیم «والله غالب علی امره»: و خدا بر کار خود غالب است (3) و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

## سوره یوسف (12): آیه 22

### اشاره

وَلَمَّا ... الْمُحْسِنِينَ

### پیامبر شدن یوسف

و چون یوسف به قوت خود رسید به او حکم و علم (یعنی نبوت و دانش تعبیر خواب) دادیم و همچنین نیکوکاران را نیرو می دهیم.

## سوره یوسف (12): آیات 23 تا 34

### اشاره

23-34 وَرَاوَدَتْهُ ... أَلْعَلِيمُ

### کام خواستن زن مصری از یوسف

و کام خواست از یوسف زنی که یوسف در خانه او بود - از شخص یوسف -

- 1- خریدار یوسف در مصر «فوطیفار» خواجه فرعون و سردار افواج خاصه بود (توراة سفر تکوین 36:37). وزن او «راعیل» ملقب به «زلیخا» (بضم زای و فتح لام) بود (تفسیر روح البیان بنقل از عین المعانی).
- 2- «تبنی» بمعنی فرزند دیگری را بجای پسر خود گرفتن است و در مصر این سخن درباره یوسف و بعد درباره موسی به میان آمده است.
- 3- برد کشتی آنجا که خواهد خدا اگر جامه بر تن درد ناخدا

و درها را بست و زن به یوسف گفت: بشتاب و پیش آی. یوسف گفت: پناه می گیرم به خدا زیرا البته خدا پروردگار من است، نیکو داشت جایگاه مرا (البته عزیز، مهتر من است و تو را به نیکو داشتن من امر کرده است، من حق حرمت و نعمت او را رعایت می کنم و دست خیانت در حرم او دراز نمی کنم، این عمل ظلم است و) البته مطلب این است که ظالمان، رستگار نمی شوند.

و قسم است که آن زن (1) به کامروا شدن به یوسف نزدیک بود، و یوسف برای کامرانی به آن زن نزدیک بود (زیرا هیچ گونه مانعی در کار نبود). اگر یوسف برهان (یعنی حجت) پروردگار خود را ندیده (و منظور نکرده) بود (کام زن بر - آورده شده بود). هم چنین کردیم (یعنی برهان خود را به یوسف القاء کردیم) تا بدی و بی حیائی را از یوسف بگردانیم، زیرا البته یوسف از بندگان خالص شده ما است (همان بندگان که از آلاش رسته اند).

(یوسف از دست زن فرار کرد و زلیخا از عقب او دوید) و بر یکدیگر به در، سبقت (و پیشی) گرفتند (یکی برای فرار و دیگری برای برگردانیدن فراری) و زن، پیراهن یوسف را (که) از پشت (گرفته بود و می کشید) بدرید و هر دو نفر، شوهر زن را نزد در، یافتند.

(چون شوهر زن هر دو نفر را مضطرب دید، جهت پرسید، آنگاه در جواب شوهر) زن گفت: سزای کسی که به اهل تو بدی بخواهد چه چیز تواند بود مگر آنکه به زندان افکنده شود یا عذابی دردناک ؟ (که تازیانه به او زده شود).

یوسف گفت: زن از من کام خواست - از شخص من - (و من تن به او در ندادم و گریختم).

(شوهر به رسیدگی پرداخت) و یکتا از خویشان زن (که پسر عموی زن بود (2))

ص: 214

- 
- 1- «و لقد همت به و هم بها لو لا أن رأى برهان ربه» در تفسیر مجمع البیان چند معنی برای «هم» کرده از جمله نزدیک بودن است. گفته شده: «هم فلان أن يفعل كذا» یعنی نزدیک بود که فلانی چنین کاری را انجام بدهد...
- 2- تفسیر کاشفی.

(در جلسه رسیدگی) حاضر شد و گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده است، پس زن راست گفته است و یوسف از دروغ گویان است و اگر پیراهن یوسف از پشت دریده شده است، پس زن دروغ گفته است و یوسف از راستگویان است. پس چون شوهر، پیراهن یوسف را دید که از پشت دریده شده است، گفت: البته این کار از مکر (و حيلة) شما زنان است زیرا البته مکر شما زنان بزرگ است.

آنگاه شوهر گفت: ای یوسف! از این ماجرا در گذر (که در شهر فاش نشود) و (ای زن!) برای گناهت پوزش بخواه، زیرا البته تو از خطاکاران هستی.

(و لیکن برخلاف انتظار، راز از پرده به در افتاد) و زنانی در شهر (یعنی زن ساقی پادشاه و زن خباز پادشاه و زن رئیس اصطبل پادشاه و زن رئیس زندان و زن پرده دار پادشاه<sup>(1)</sup>) گفتند: زن عزیز (یعنی زن فوطیفار) از غلام خود - از شخص او - درخواست کام می کند؛ علی التحقیق دوستی، غلاف دل او را شکافته است، البته ما بی گمان زن عزیز را در گمراهی آشکار می بینیم.

پس چون زن عزیز بدسگالی آن زنان را شنید فرستاد بسوی آنان (و آنها را به ضیافت طلبید) و برای آنان خوراکی ای که با کارد پاره می شود<sup>(2)</sup> تهیه کرد و به هریک از مهمانان کاردی داد و (آنگاه) گفت: ای یوسف! بیرون آی بر این زنان. پس چون آن زنان یوسف را دیدند، او را بزرگ یافتند (و از شدت اشتیاق حایض شدند) و (بجای بریدن میوه خوراکی) دستهای خود را بریدند و گفتند:

پاك است خدا، این غلام، آدمی نیست، این نیست مگر فرشته ای بزرگوار.

زن عزیز (چون حیرت زنان و شیفتگی ایشان را مشاهده کرد) گفت: پس آن، در حضور شماس است همان کسی که مرا درباره او سرزنش کرده بودید. و قسم است که کام خواستم از او - از شخص او - پس خود را پاك نگه داشت (و تمکین نکرد و دامن خود را نیالود). و قسم است که اگر آنچه او را می فرمایم انجام ندهد قسم است که

ص: 215

---

1- تفسیر مجمع البیان.

2- تفسیر مجمع البیان.

البته البته به زندان افکنده می شود و البته البته می باشد از خوارشدگان.

(تا کنون يك زن شیفته جمال یوسف بود و لیکن در مجلس ضیافت، بر خواستاران یوسف افزوده شد، لذا) یوسف (به مناجات پرداخت و) گفت: ای پروردگار من! زندان بمن دوست تر است با مقایسه نسبت به آنچه این زنان مرا به آن می خوانند. و اگر بد سگالیدن این زنان را از من بازگردانی، بسوی ایشان میل می کنم و از نادانان می شوم.

پس پروردگار یوسف، درخواست یوسف را پذیرفت، در نتیجه، بد سگالیدن آنان را از یوسف بازداشت زیرا البته پروردگار، همان غیب مطلق، شنوا و داناست.

### سوره یوسف (12): آیه 35

#### اشاره

ثُمَّ بَدَأَ ... حِينَ

#### به زندان افتادن یوسف

سپس (زنان بعد از نومیادی از یوسف به زلیخا پیشنهاد دادند که صلاح آن است که او را دوسه روزی به زندان بازداري شاید بسبب ریاضت زندان رام گردد و قدر نعمت را بداند و تسلیم شود. لذا زلیخا نزد شوهر رفت و گفت: از این غلام عبرانی، بدنام شده ام و از او متفرم صلاح آن است که او را به زندان بیفکنی تا سخن من از زبانها بیفتد. از این رو) رأیشان چنین قرار گرفت (و در دلشان افتاد) - از بعد از اینکه علامات عصمت و طهارت او را دیدند - که قسم است البته البته او را به زندان بیفکنند تا مدتی.

### سوره یوسف (12): آیه 36

#### مقدمه

فرعون به دو خواجه خود یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب کرد و ایشان را در زندان رئیس أفواج خاصه یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت. و سردار أفواج خاصه، یوسف را بر ایشان گماشت و ایشان را خدمت می کرد و مدتی در زندان ماندند (توراة سفر تکوین باب 40).

قرآن کریم برخلاف تورات محرف ورود یوسف و دو سردار را با هم به زندان فرموده است.

و دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ

## ورود یوسف با سردار ساقیان و سردار خبازان فرعون به زندان

و با یوسف دو غلام (به اتهام اینکه می خواسته اند زهر به فرعون بخوراند) به زندان درآوردند(1).

## سوره یوسف (12): آیات 37 تا 41

### مقدمه

یوسف در زندان، زندانیان را تفقد می نمود و خوابهای آنان را تعبیر می کرد تا آنکه آن دو سردار هر دو در يك شب خوابی دیدند(2)، بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد دید که ملول اند، یوسف سبب پرسید. گفتند: خوابی دیده ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند. یوسف گفت: آیا تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را بمن بازگوئید. آنگاه سردار ساقیان گفت: در خواب تاکی پیش روی من بود و در تالك سه شاخه بود و آن بشکفت و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد، و جام فرعون در دست من بود و انگورها را چیده در جام فرعون فشردم و جام را بدست فرعون دادم.

یوسف گفت: تعبیرش این است: سه شاخه سه روز است، بعد از سه روز فرعون تو را به منصبت برمی گمارد و جام فرعون را به رسم سابق بدست او می دهی - و هنگامی که کارت اصلاح می شود مرا یاد کن و بمن احسان نموده احوال مرا نزد فرعون، مذکور ساز و مرا از این خانه بیرون آور. زیرا که فی الواقع از زمین

ص: 217

---

1- اسم سردار ساقیان «ابروها» یا «یونا» و اسم سردار خبازان «غالب» یا «مخلب» بوده است.

2- گویند ساقی خواب دیده بود و خباز نه، یا مطلقاً هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند (تفسیر کاشفی).

عبرانیان دزدیده شده ام و اینجا نیز کاری نکرده ام که مرا در سیاه چال افکنند.

اما چون سردار خبازان دید که تعبیر، نیکو بود به یوسف گفت: من نیز خوابی دیده ام که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است، و در سبد زبرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز می باشد و مرغان آن را از سبدی که بر سر من است می خورند.

یوسف گفت: تعبیرش این است: سه سبد سه روز می باشد و بعد از سه روز، فرعون تو را بردار می آویزد و مرغان، گوشت سر تو را می خورند.

پس در روز سیم که روز میلاد فرعون بود ضیافتی برای همه خدام خود ساخت و دو سردار را از زندان خواست: اما سردار ساقیان را به ساقیگریش بازآورد و وی جام را به دست فرعون داد، و اما سردار خبازان را به دار کشید چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود. لیکن سردار ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد بلکه او را فراموش کرد (توراة سفر تکوین باب 40 اقتباسا).

قَالَ أَحَدُهُمَا ... تَسْتَقْتِيَانِ

### خواب سردار ساقیان و سردار خبازان فرعون پادشاه مصر و تعبیر کردن یوسف خواب آنان را

یکی از آن دو زندانی گفت: البته من در خواب خود را می بینم که انگور می فشارم (برای شراب) و دیگری گفت که: البته من در خواب خود را می بینم که برمی دارم بر زبر سر خود نانی را که مرغان از آن نان می خورند. خبر ده ما را به تعبیر خواب هریک، زیرا البته ما تو را از «محسنین» (یعنی کاهنان<sup>(1)</sup>) می بینیم.

یوسف گفت: شما را طعامی نخواهد آمد که هر روز از برای شما از منزل آورده می شود مگر اینکه شما را به تأویل آن خبردار می کنم (که چیست و چه رنگ است و...) از پیش از آنکه برای شما آورده شود، آن را که بشما گفتم (کاهنان

ص: 218

---

1- محرر این تفسیر گوید: «محسنین» بمعنی کاهنان است و دلیل بر این معنی بیاناتی است که یوسف بعدا بر رد کھانت کرده است.

نمی توانند خبر بدهند و آن علم) از چیزهائی است که پروردگارم بمن آموخته است زیرا البته من کیش قومی را که به خدا ایمان نمی آورند و آنان به روز بازپسین - ، هم آنان کافرند، واگذاردم. و کیش پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی می کنم. (کاهنان مشرکند و) برای ما (خاندان) روا نیست که به هیچ وجه به خدا شریک قرار بدهیم (نه شرک در وجود و نه شرک در عبادت)، آن کیش، از فضل خداست بر ما (خاندان) و بر مردم، و لکن بیشتر مردم (فضل خدا را) سپاسگزاری نمی کنند.

(من از شما) ای دویار من در زندان! (می پرسم: کشور مصر را يك پادشاه اداره کند بهتر است یا چند پادشاه؟ البته يك پادشاه، پس) آیا معبودهای پراکنده خوب است یا خدای یکتای قهار؟ (البته خدای یکتای قهار).

نمی پرستید از جز خدا مگر نامهائی را که خودتان آنها را نامیده اید، شما و پدرانتان، خدا هیچ دلیلی به (حقانیت) آنها فرونفرستاده است، نیست حکم (و فرمانروائی) مگر برای خدا، خدا فرمان داده است که نپرستید مگر او را، آن که (گفتم)، کیش درست (و راست) است و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

ای دویار من در زندان! اما یکی از شما (که سردار ساقیان فرعون است سه روز دیگر خلاص می شود) پس آقای خود را شراب می نوشاند. و اما دیگری (که سردار خبازان فرعون است سه روز دیگر) پس بردار آویخته می شود، پس مرغان از سر او می خورند.

(سردار خبازان فرعون گفت: خوابی ندیده بودم و بازی می کردم) یوسف گفت: «قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» : امری که درباره آن از من درخواست تعبیر کردید انجام شده (محسوب) است.

## سوره یوسف (12): آیه 42

### مقدمه

یوسف پیامی بوسیله سردار ساقیان برای فرعون پادشاه مصر فرستاد و لیکن

سردار ساقیان پیام را فراموش کرد در نتیجه یوسف در زندان ماند.

شیطان پیام را فراموشاند.

در تفسیر مجمع البیان به ترجمه نوشته: اینکه می گویند: طول مکث یوسف در زندان به کیفر این بوده که یوسف از سردار ساقیان استعانت جسته، بی جهت است.

و استعانت از بندگان خدا در دفع مضار و تخلص از مکاره جائز است و امری زشت و منکر نیست، بلکه بسا واجب می شود، و پیامبر ما صلی الله علیه و آله در حوادث، به مهاجرین و أنصار و دیگران استعانت می جست و اگر این عمل زشت بود پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام نمی کرد (ه).

اما درباره مدت زندانی بودن یوسف مفسرین چند قول گفته اند تفصیل در تعالقی در ذیل: «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» .

وَقَالَ لِلَّذِي ... سِنِينَ

### پیام یوسف به فرعون بوسیله سردار ساقیان

و یوسف به (سردار ساقیان) آن یکی از دو زندانی، آن زندانی ای که گمان داشت (1) که البته او نجات یابنده است، گفت که: مرا نزد آقای خود (فرعون) یاد کن. پس شیطان فراموش گردانید از خاطر وی یاد کردن یوسف را نزد آقای خود (فرعون)، پس یوسف چند سال در زندان ماند.

### سوره یوسف (12): آیات 43 تا 44

#### مقدمه

چون دو سال از استخلاص سردار ساقیان و سردار خبازان سپری شد فرعون خوابی دید که: بر کنار نهر ایستاده است، ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فربه بیرون آمده بر مرغزار می چریدند. و بعد هفت گاو دیگر زشت صورت و لاغر در عقب آنها از نهر بیرون آمده پهلوی آن گاوان اول به کنار نهر ایستادند، و این گاوان زشت صورت و لاغر، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فروبردند و فرعون بیدار شد.

ص: 220

فرعون باز خوابید و دیگر باره به خواب دید که: هفت سنبله پر و نیکو بر يك ساق بر می آید و بعد هفت سنبله لاغر از باد شرقی پژمرده می روید، و سنبله های لاغر آن هفت سنبله فربه و پر را فروبردند و فرعون بیدار شد.

صبحگاهان دلش مضطرب شده فرستاد همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند و فرعون خوابهای خود را به ایشان گفت اما کسی نتوانست که خوابها را برای فرعون تعبیر کند.

آنگاه سردار ساقیان به فرعون عرض کرد: امروز خطایای من به خاطر ام آمد، فرعون بر غلامان خود غضب نموده مرا با سردار خبازان در زندان سردار أفواج خاصه حبس فرمود، و من و او در يك شب خوابی دیدیم. و جوانی عبرانی غلام سردار أفواج خاصه در آنجا با ما بود و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، و بعینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد، مرا به منصبم بازآورد و او را به دار کشید (توراة سفر تکوین 1:40-14 اقتباسا).

آنگاه به حکایت قرآن کریم سردار ساقیان استجازه کرد و به زندان رفت و خواب را برای یوسف نقل کرد و تعبیر آن را خواست، و یوسف خواب را تعبیر کرد به این گونه که: هر دو خواب یکی است خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است. هفت گاو نیکو و هفت سنبله نیکو هفت سال باشد. و هفت گاو زشت لاغر که در عقب آنها برآمدند و هفت سنبله لاغر پژمرده از باد شرقی، هفت سال باشد.

همانا هفت سال فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر می آید و بعد از آن هفت سال قحط پدید می آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش می شود و قحط، زمین را تباه خواهد ساخت. و چون خواب به فرعون دو مرتبه نمودار شده این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آن را بزودی پدید خواهد آورد. پس اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد، تا وی، ناظران، بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی خمس از زمین مصر بگیرد و همه مأكولات این سالهای نیکو را که می آید جمع کند و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و

خوراك در شهرها نگاه دارند، تا خوراك برای زمین بجهت هفت سال قحط ذخیره شود مبادا زمین از قحط تباہ گردد.

فرعون فرستاد و یوسف را خواند و یوسف از آمدن امتناع کرد و درخواست نمود تا زنانی که موجب زندانی شدن او شده اند محاکمه شوند و بی تقصیری یوسف ثابت گردد.

چون عمل محاکمه انجام شد فرعون دوباره فرستاد که یوسف را بیاورند (ه).

بالجمله توراۀ نوشته: سخن یوسف بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد. و فرعون به بندگان خود گفت: آیا کسی را مثل این توانیم یافت مردی که روح خدا در وی است؟ و چون یوسف بحضور فرعون آمد و فرعون با او سخن گفت، به یوسف گفت: چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست، تو بر خانه من باش و بفرمان تو تمام قوم من منتظم شوند جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم. و فرعون به یوسف گفت: بدان که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم. و فرعون انگشتی خود را از دست خود بیرون کرده آن را به دست یوسف کرد و او را به کتان نازک آراسته کرد و طوقی زرین بر گردنش انداخت و او را بر عرابۀ دومین خود سوار کرد و پیش رویش نداء می کردند که زانو زنید.

پس او را بر تمام زمین مصر برگماشت. و فرعون به یوسف گفت: من فرعون هستم و بدون تو هیچ کس دست یا پای خود را در کل زمین مصر بلند نکند.

یوسف از حضور فرعون بیرون شده در تمامی زمین مصر گشت و در هفت سال فراوانی زمین، محصول خود را تکثیر کرد، پس تمامی مأكولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود جمع کرد و خوراك را در شهرها ذخیره نمود و خوراك مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت. و یوسف غله بیکران ذخیره کرد که از حساب زیاده بود.

هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود سپری شد و هفت سال قحط آمدن گرفت - چنانکه یوسف گفته بود - و قحط در همه زمینها پدید شد لیکن در تمامی زمین

مصر نان بود، و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد قوم نزد فرعون برای نان فریاد برآوردند، و فرعون به همه مصریان گفت: نزد یوسف بروید و آنچه او بشما گوید بکنید، پس قحط، تمامی روی زمین (مصر) را فروگرفت و یوسف همه انبارها را باز کرد و به مصریان می فروخت، و چون قحط در زمین مصر سخت شد نقاط دیگر نیز بجهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند.

یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون پادشاه مصر ایستاد.

و فرعون، یوسف را «صفنات فعنیح» نامید.

و فرعون، «أسنات» دختر «فوطی فارع» کاهن «أون» را بزنی به یوسف داد و قبل از وقوع سالهای قحط از آن زن دو پسر برای یوسف زائیده شد: «منسی» و «أفریم».

یوسف، نخست زاده خود را «منسی» نامید زیرا گفت: خدا مرا از تمامی مشقاتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد. و دومین را «أفریم» نامید زیرا گفت:

خدا مرا در زمین مذلمم بارآور گردانید (توراة سفر تکوین باب چهل و یکم اقتباسا).

وَقَالَ أَلَمَلِكُ ... بِعَالَمِينَ

## دو خواب فرعون

و پادشاه (فرعون) گفت: البته من در خواب دیدم هفت گاو فربه را (که از نهر بیرون آمدند و پس از آن که) آنها را هفت گاو لاغر می خوردند (و فرومی بردند) و (دیدم) هفت خوشه سبز را (که دانه های آنها منعقد شده) و هفت خوشه خشک را (دیدم رسیده، پس این خوشه های خشک بر آن خوشه های سبز پیچید و زیر خاک کرد و آنها را پوشید) ای گروه اشراف! (از ساحران و کاهنان) [\(1\)](#) فتوی دهید مرا درباره خواب من اگر هستید که خواب را تعبیر می کنید.

ص: 223

1- محرر این تفسیر گوید: تعبیر خواب با فتوی [یعنی حکم درباره خواب] دو موضوع است که مورد توجه بعض مفسرین قرار نگرفته است و در توراة هم به آن توجه نشده است و در قرآن کریم تعبیر و حکم هر دو با هم ذکر شده است. تعبیر خواب فرعون این بوده که هفت سال ترسال و بعد هفت سال خشک سال و قحط و بعد از آن ترسال می شود. و حکم و فتوای خواب پادشاه این بوده است که در هفت سال ترسال در تکثیر محصول بکوشند و قسمتی را ذخیره کنند و دانه را از خوشه پیاده نکنند و در هفت سال خشک سال از آن ذخیره ها استفاده کنند ولی تخم را بگذارند برای زراعت.

(در جواب فرعون) گفتند: (این) خوابها شوریده است و نیستیم ما به تعبیر خوابهای شوریده، دانایان.

## سوره یوسف (12): آیات 45 تا 57

### مقدمه

فرعون از خواب خود و جواب ایشان متحیر شد و در دریای فکر غوطه ور گردید که آیا این مشکل مرا کی می گشاید و راه تعبیر این واقعه را چه کسی بمن می نماید، سردار ساقیان که پادشاه را متحیر و متفکر دید از حال یوسف یادش آمد...

وَقَالَ ... يَتَّبِعُونَ

### تعبیر کردن یوسف دو خواب فرعون را و نفر دوم کشور مصر شدن یوسف در قدرت

و گفت - آن کس که نجات یافته بود از آن دو زندانی (یعنی سردار ساقیان) و به یادش آمد بعد از مدتی - من شما را به تعبیر این خواب خبر می دهم پس مرا بفرستید (به زندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو می داند. فرعون شادمان شد و سردار ساقیان با شتاب مأمور شد که تعبیر خواب را جویا شود، چون وارد زندان شد شرط آذب به جا آورد و گفت:) ای یوسف! ای نیک راستگو! فتوی ده ما را در هفت گاو فربه که آنها را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشك (که بر آنها می پیچد و خشك می سازد) تا بازگردم بسوی فرعون پادشاه مصر و ملازمان او، تا آنان به تعبیر خواب واقف شوند (و موقعیت تو را دریابند).

ص: 224

یوسف در جواب گفت: هفت سال به عادت مستمر خود زراعت می کنید پس آنچه از غلات بدروید، پس آن را در خوشه اش بگذارید (حبوب را پاك مكنید تا از شپشك و آفات ایمن باشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید) مگر اندکی (بقدر حاجت) از آنچه می خورید (که آن را پاك کنید).

سپس از بعد آن هفت سال، هفت سال سخت می آید که (أهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند) آنچه را ذخیره کرده اید برای مردم سالهای قحط؛ می خورند مگر اندکی از آنچه نگاه می دارید (و ضبط می کنید برای تخم زراعت).

سپس از بعد آن سالهای قحط سالی می آید که باران در آن سال به مردم داده می شود و در آن سال (فراخی نعمت است که آنچه فشردنی است از انگور و...) می فشارند.

و (چون سردار ساقیان از تعبیر خواب و هم فتوی درباره آن آگاه شد از نزد یوسف مراجعت کرد و جریان را به محضر فرعون گزارش داد) فرعون گفت:

یوسف را به نزد من بیاورید. پس چون فرستاده فرعون به نزد یوسف آمد (تا او را به نزد فرعون ببرد)، یوسف گفت: بازگرد به نزد آقای خود، پس، از او درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید وضع حال و سرگذشت زنانی که دستهای خود را (در ضیافت زن سردار أفواج) بریدند چه بوده، زیرا البته پروردگار من به کید (و بدسگالی) آن زنان داناست.

(یوسف خواست که بی گناهی او ثابت شود و نمونه ستمهایی که در کشورش بدست عمال فرعون انجام می گیرد و اشخاص بی تقصیر به زندان افکنده می شوند بر فرعون معلوم گردد، همچنان که بی علمی کاهنان بتکده ها و ساحران، بر فرعون مکشوف شد و از جهل و نادانی آنان دو خواب فرعون را خوابهای شوریده گفتند).

چون فرستاده فرعون باز آمد و پیغام یوسف را رسانید فرعون أمر داد تا زنان را جمع کردند و زلیخا زن سردار أفواج خاصه را حاضر ساختند و فرعون به رسیدگی شروع نمود و فرعون گفت: وضع حال شما چون کام دل خود را از یوسف - از شخص او - می طلبیدید، چه بوده ؟

زنان گفتند: «حاش لله»: پاکی خدا راست، ما هیچ گونه بدی ای و خیانتی و گناهی بر یوسف ندانستیم (و ندیدیم).

(زلیخا) زن عزیز (یعنی زن سردار افواج خاصه فرعون) گفت: اکنون حق (یعنی سخن راست و درست) ظاهر (و هویدا) شد، من از یوسف - از شخص او - کام خواستم (و یوسف تمکین نکرد) و البته یوسف بی گمان از راستگویان است.

(فرعون پادشاه مصر به یوسف پیغام داد که به شکایت تو رسیدگی کردم و زنان به گناه خودشان اعتراف کردند بیا تا با حضور خودت آنان را عقوبت کنم.

یوسف پیغام داد که: غرض من عقوبت نبود) آن درخواست را برای آن کردم تا عزیز بداند که من در غیبت او به او خیانت نکردم (و حرمت اهل و حق پذیرائی او را رعایت کردم) و معلوم شود که البته خدا مکر خیانتکاران را به هدف نمی رساند. و (من خودستائی نمی کنم و) نفس خودم را تبرئه نمی کنم زیرا البته نفس، بی گمان بسیار به بدی فرمان دهنده است مگر آنچه که پروردگارم رحم کند زیرا البته پروردگارم آمرزگار و مهربان است.

و فرعون گفت: یوسف را به نزد من بیاورید تا او را برای خودم اختصاص دهم (و مهمات کشور را به او واگذارم) پس (چون یوسف بر فرعون وارد شد مورد احترام قرار گرفت، پس از آن) چون فرعون با یوسف سخن کرد (و جریان تعبیر خواب و حکم آن را از یوسف حضورا شنید)، به یوسف گفت: البته تو امروز نزد ما با جاه و قدری و آمین هستی (در انجام حکم خواب اقدام کن و هرچه مورد احتیاج است با من بگو).

یوسف گفت: مرا بر خزانه های سرزمین مصر حاکم ساز (از: نقود و محصولات و آنچه از عمال و وسائل مورد نیاز است) زیرا البته من نگاهدارنده ام و (به مصالح کشور) دانایم.

و این چنین یوسف را در سرزمین مصر منزلت و مرتبت دادیم که در زمین کشور مصر هر جا که می خواست قرار می گرفت. رحمت خودمان را بهر که می خواهیم،

می‌رسانیم، و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌سازیم، و البته مزد آخرت برای کسانی که ایمان آوردند و از مخالفت فرمان خدا پرهیز می‌کردند بهتر است.

## سوره یوسف (12): آیات 58 تا 65

### مقدمه

قحط بر تمامی زمین از جمله بر کنعان سایه افکند و کار سخت شد و یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس به پسران خود گفت: به مصر بروید و از آنجا غله بخريد تا زنده بمانیم و نمیریم. پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر وارد شدند و لیکن یعقوب، بنیامین برادر یوسف را (که از يك پدر و مادر بودند) نفرستاد مبادا زبانی به او برسد.

یوسف حاکم ولایت مصر بود و به همه اهل زمین غله می‌فروخت، برادران یوسف که آمدند رو بر زمین نهاده او را سجده کردند، چون یوسف برادران خود را دید آنها را شناخت و خود را به آنها بیگانه نمود و آنها او را شناختند(1).

بالجمله: یوسف گفت: آیا شما جاسوسانید؟ گفتند: معاذ الله ما پسران يك پدریم، غلامانت دوازده برادرند پسران يك مرد بنام یعقوب در زمین کنعان و اینك كوچكتر «بنیامین» امروز نزد پدر ماست و یکی نایاب شده است.

یوسف گفت: بار دیگر اگر غله خواستید باید برادر كوچكتر خود را بیاورید(2) یوسف امر کرد تا جوالهای آنان را از غله پر کردند و نقد آنها را در عدل هرکس گذاردند، پس غله را بر شتران خود بار کرده از آنجا روانه شدند و چون به کنعان وارد شدند جریان را به یعقوب گزارش دادند و چون عدل‌های خود را خالی کردند کیسه پول هرکس در عدلش بود.

وَجَاءَ إِخْوَةُ... رُدَّتْ إِلَيْهِمْ

### فرستادن یعقوب، برادران یوسف را به مصر برای خرید غله

و برادران یوسف (به مصر) آمدند پس بر یوسف وارد شدند (و درخواست

ص: 227

---

1- محرر این تفسیر گوید: در تورات تفصیلی در این مورد داده به خلاصه اینکه یوسف، شمعون را گرو نگاه داشته تا بنیامین را بیاورند و لیکن صحیح نیست.

2- محرر این تفسیر گوید: در تورات تفصیلی در این مورد داده به خلاصه اینکه یوسف، شمعون را گرو نگاه داشته تا بنیامین را بیاورند و لیکن صحیح نیست.

خرید غله کردند) پس یوسف آنان را شناخت و حال اینکه آنان، یوسف را ناشناسا بودند.

و چون یوسف سفر ایشان را سامان داد بوسیله دادن بارهاشان (که هر يك را يك بار شتر گندم داد، آنان يك بار شتر برای برادرشان بنیامین خواستند) یوسف گفت:

(دادن غله به کسی که غایب است مخالف قاعده است، شما) (بنیامین) برادر خودتان را که از پدرتان است (نه از مادرتان) نزد من بیاورید (تا غله بشما بدهم) آیا نمی بینید که البته من پیمانه را تمام می دهم (و حق کسی را باز نمی گیرم) و من بهترین مهمان دارانم؟ (در اکرام و احسان به آنان کوتاهی نمی کنم) پس اگر او را نزد من بیاورید پس شما را نزد من غله نیست و بمن نزدیک مشوید (و به ولایت من نیائید).

گفتند: البته او را بهر وسیله ای هست از پدرش می طلبیم و البته ما بی گمان انجام دهنده ایم.

و یوسف به غلامانش گفت: سرمایه ایشان را در بارهای ایشان بگذارید تا آنان چون بسوی کسان خود بازگردند آن را بشناسند، تا آنان بازگردند.

پس چون برادران یوسف به نزد پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر ما! (اگر بنیامین را نبریم) غله از ما منع کرده شده. پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفروست تا غله بگیریم و البته ما برای برادرمان بی گمان نگهبانیم.

یعقوب گفت: آیا شما را بر او اُمین بدارم؟ مگر همچنان که شما را بر (یوسف) برادرش از پیش اُمین گرفتم! (شما نگاهدارنده نیستید) پس خدا برای نگاه داشتن خوب است و آن غیب مطلق مهربان ترین مهربانان است.

و چون بار خود را گشودند سرمایه خود را یافتند که بسوی آنان بازگردانیده شده است.

## سوره یوسف (12): آیات 66 تا 69

### مقدمه

قحط در زمین، سخت بود و غله ای را که خاندان یعقوب از مصر آورده بودند

ص: 228

در شرف اتمام بود.

یهودا به پدر خود یعقوب گفت: اگر تو برادر ما را با ما بفرستی می رویم و خوراک برایت می خریم و اما اگر نفرستی نمی رویم زیرا که آن مرد ما را گفت: هرگاه برادر شما با شما نباشد روی مرا نخواهید دید.

یعقوب گفت: چرا بمن بدی کرده به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟ گفتند: آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده گفت: آیا پدر شما هنوز زنده است و برادر دیگر دارید؟ و ما او را باین مضمون اطلاع دادیم و چه می دانستیم که خواهد گفت: برادر خود را نزد من آرید.

پس یهودا به پدر خود یعقوب گفت: بنیامین را با من بفرست تا برویم و زیست کنیم و نمیریم ما و تو و اطفال ما نیز. من ضامن او می باشم او را از دست من بازخواست کن اگر بحضور تو بازنیاوردم تا به ابد در نزد تو مقصر باشم زیرا اگر تأخیر نمی نمودیم هرآینه تا حال مرتبه دوم را برگشته بودیم.

پس یعقوب پدر ایشان گفت: اگر چنین است از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید و ارمغانی برای آن مرد ببرید قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام. و نقد مضاعف بدست خود گیرید و آن نقدی که در دهنه عدل های شما رد شده بود بدست خود بازبرید شاید سهوی شده باشد. و برادر خود را برداشته روانه شوید. و خدای قادر مطلق، شما را در نظر آن مرد مکرم دارد(1) تا بنیامین را همراه شما بفرستد، و من اگر (از راحیل) بی اولاد شدم، بی اولاد شدم.

پس برادران یوسف، ارمغان را برداشته و نقد مضاعف را بدست گرفته با بنیامین روانه شدند و به مصر فرود آمده به حضور یوسف ایستادند. اما یوسف چون بنیامین را با ایشان دید به ناظر خانه خود دستور داد که این اشخاص را به خانه ببر و گوسفندی ذبح کرده تدارک ببین زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می خورند.

ص: 229

---

1- در توراۀ نوشته: «تا برادر دیگر شما شمعون که گرو نگاه داشته شده، و بنیامین را همراه شما بفرستد» و لیکن همان طور که در پاورقی ص 227 تذکر داده شد، صحیح نیست.

ولی برادران یوسف ترسیدند چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند:

بسبب آن نقدی که دفعه اول در عدلهای ما رد شده بود ما را آورده اند تا بر ما هجوم آورد و ما را مملوك سازد و حماران ما را. و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده در درگاه خانه با او متکلم شده گفتند: یا سیدی! حقیقه مرتبه اول برای خرید خوراك آمدیم و چون به منزل رسیدیم و عدلهای خود را باز کردیم، نقد هرکس در دهنه عدلش بود نقره ما بوزن تمام. و آن را بدست خود بازآورده ایم و نقد دیگر برای خرید خوراك بدست خود آورده ایم، نمی دانیم کدام کس نقد ما را در عدلهای ما گذاشته بود. ناظر گفت: سلامت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما خزانه ای در عدلهای شما بشما داده است نقد شما بمن رسید.

پس آن مرد ایشان را به خانه یوسف در آورده آب به ایشان داد تا پایهای خود را بشویند و علوفه به حماران ایشان داد.

چون ظهر شد و یوسف به خانه آمد ارمغانی را که بدست ایشان بود بحضور او روی زمین نهادند، پس، از سلامتی ایشان پرسید و گفت: آیا پدر پیر شما که ذکرش کردید به سلامت است و تا بحال حیات دارد؟ گفتند: غلامت پدر ما به سلامت است و تا بحال زنده. پس تعظیم و سجده کردند.

و چون یوسف چشمان خود را باز کرده برادر خود بنیامین (پسر مادر خود) را دید گفت: آیا این است برادر کوچک شما که نزد من ذکر او را کردید؟ و گفت:

ای پسر! خدا بر تو رحم کناد! و یوسف چون که مهرش بر برادرش بجنیید بشتافت و جای گریستن خواست پس به خلوت رفته آنجا بگریست، و روی خود را شسته بیرون آمد و خودداری نموده گفت: طعام بگذارید.

طعام برای یوسف جدا گذاردند و برای برادران جدا و برای مصریانی که با وی طعام خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان غذا نمی خوردند زیرا این، نزد مصریان مکروه بود. پس یوسف دستور داد هر دو برادر که از يك پدر و مادر باشند بترتیب نخست زادگی بر يك خوان بنشینند و چون بنیامین تنها ماند گریان

شد زیرا گفت: برادری داشتم یوسف نام اگر او بود ما هم سر این خوان می نشستیم.

یوسف گفت: بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر يك خوان بنشینیم پس امر داد تا خوان او را برداشته و در پس پرده آوردند و بنیامین را طلبید و به خلاصه گفت: من برادر تو هستم و من اگر تو را بی بهانه از رفتن بازدارم غم پدر زیاده می شود، من تو را به امری متهم می سازم تا نزد من بمانی، پس یوسف به بنیامین گفت: نزد برادران برو و امر را مخفی دار. بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار و بار کنعانیان را سامان داده آنها را از مصر حرکت بدهند.

قَالُوا يَا أَبَانَا ... كَأَنَّا يَعْمَلُونَ

### ورود برادران یوسف با بنیامین به مصر

برادران یوسف گفتند: ای پدر ما! دیگر چه می خواهیم؟ این، سرمایه ماست که بسوی ما بازگردانیده شده (و باز به مصر می رویم) و برای کسان خود غله می آوریم و برادرمان (بنیامین) را نگه داری می کنیم و باریك شتر (برای بنیامین) زیادتر می آوریم، آنچه داریم باری است اندك (یعنی غله موجود ما كم است).

يعقوب گفت: آن برادر (یعنی بنیامین) را با شما نمی فرستم تا آنکه پیمانی از خدا بمن بدهید که قسم است البته البته او را بمن باز آرید - مگر اینکه گرفتاری ای شما را فراگیرد (که در این صورت معذورید) پس چون آنان به پدر پیمان سپردند، يعقوب گفت: خدا بر آنچه می گوئیم نگاهبان (و گواه و مطلع) است.

و يعقوب گفت: ای فرزندان من! (در شهر مصر) از يك دروازه در میائید و از دروازه های متفرق در آئید (تا به واسطه جمال و کمال و هیئت و شوکت شما چشم بد<sup>1</sup>) در شما نرسد) و (به این دستور) دفع نمی کنم از شما هیچ چیزی از قضاء خدا را، نیست حکم (و فرمان) مگر خدا را، بر او توکل کردم. و بر خدا پس باید توکل کنند توکل کنندگان.

و چون پسران يعقوب (یعنی یازده برادر یوسف، به مصر) وارد شدند از همان

ص: 231

---

1- چشم بد (رجوع به جلد هفتم همین تفسیر ص 77 و 78).

راه که پدرشان به آنان فرمان داده بود، دفع نکرد از ایشان چیزی از قضاء خدا را (بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران، اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب افزون شد، پس تدبیر یعقوب فائده ای نکرد) مگر آنکه خطره ای بود در ضمیر یعقوب که آن را سفارش داد و البته یعقوب بی گمان (باین موضوع) صاحب دانش بود بسبب آنکه او را آموخته بودیم (می دانست که تدبیر [1](#)) جلو تقدیر خدا را نمی گیرد) و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

و چون برادران، بر یوسف وارد شدند، یوسف برادر خود (بنیامین) را بسوی خود جا داد، یوسف (به او) گفت: البته من - خود من - برادر تو هستم، پس به آنچه برادران (با ما) می کردند، اندوهگین مباش.

## سوره یوسف (12): آیات 70 تا 82

### مقدمه

یوسف به ناظر خانه خود امر کرده گفت: عدلهای این مردم را بقدری که می توانند برد از غله پر کن و نقد هرکسی را به دهنه عدلش بگذار، و جام مرا یعنی جام نقره را در دهنه عدل آن نفر کوچکتر با قیمت غله اش بگذار.

پس ناظر چنین کرد و چون صبح روشن شد آن مردان را با حماران ایشان روانه کردند و ایشان از شهر بیرون شده هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند که یوسف به ناظر خانه خود گفت: در عقب این اشخاص بشتاب و چون به ایشان رسیدی ایشان را بگو: چرا بدی بعوض نیکی کردید؟ آیا آن را که آفایم در آن می نوشد و از آن تقال [2](#) می زند بردید؟ بد کردید چون ناظر به ایشان رسید و این سخن را گفت، گفتند:

حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کار شوند. ما نقدی را که در دهنه عدلهای خود

ص: 232

---

1- دعاهاى وارد براى چشم زخم و یا صدقه تدبیر است أما تدبیری که خود خدا دستور فرموده است و أما ورود از دروازه های مختلف تدبیری نیست که خنثی کننده تقدیری باشد که سایه بر سر انسان افکنده است.

2- رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 229.

یافته بودیم از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، چگونه از خانه آقایت طلا یا نقره می دزدیم! نزد هر کدام از غلامانت یافت شود بمیرد و ما نیز غلام آقای خود باشیم.

ناظر گفت: هم الآن موافق سخن شما بشود آنکه نزد او یافت شود غلام من باشد و شما آزاد باشید، پس تعجیل نموده هرکس عدل خود را به زمین فرود آورد و هریکی عدل خود را باز کرد، و او تجسس کرد و از مهتر شروع نموده به کهنتر ختم نمود و جام، در عدل بنیامین یافته شد.

آنگاه ده برادر، رخت خود را چاک زدند و هرکس الاغ خود را بار کرده بشهر برگشتند، و یهودا با برادرانش به خانه یوسف آمدند و او هنوز آنجا بود و بحضور وی بر زمین افتادند. یوسف گفت: این چه کاری است که کردید! آیا ندانستید که چون من مردی تغال می زنم؟ یهودا گفت: به آقایم چه گوئیم و چه عرض کنیم و چگونه بی گناهی خود را ثابت کنیم؟ اینک ما و نیز آنکه جام به دستش یافت شد غلامان آقای خود خواهیم بود.

یوسف گفت: حاشا از من که چنین کنم بلکه آنکه جام به دستش یافت شد غلام من باشد و شما به سلامتی نزد پدر خود بروید.

یهودا گفت: ... الآن اگر نزد غلامت پدر خود برویم و این جوان با ما نباشد و حال آنکه جان پدر بجان این جوان بسته است، چون به بیند پسر نیست، او خواهد مرد و غلامانت موی سفید غلامت پدر خود را به حزن. به گور فرود خواهند برد، زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده گفتم هرگاه او را نزد تو باز نیاورم تا ابد الابد نزد پدر خود مقصر خواهم شد، پس الآن تمنا اینکه غلامت بعوض پسر در بندگی آقای خود باشد و پسر همراه برادران خود برود، زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلائی را که به پدرم واقع شود به بینم.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ ... لَصَادِقُونَ

### نگاه داشتن یوسف بنیامین را در مصر

پس چون یوسف کار سفر آنان را سامان داد بوسیله دادن بارهاشان، جام را (یعنی

جامی را که آبخوری پادشاه بود و در این وقت بجهت اهمیت غله، آن را پیمانه ساخته بودند(1) در بار برادرش (بنیامین) گذارد، سپس آوازکننده ای (جارچی ای) آواز داد که: ای کاروانیان(2)! البته شما بی گمان دزدید(3).

برادران گفتند و روی آوردند بر ملازمان یوسف که: شما چه چیز گم کرده اید؟ ملازمان یوسف گفتند: نمی یابیم پیمانه پادشاه را (که پیمانه غله بوده). و (ناظر یوسف گفت: برای کسی که آن را بیاورد يك بار شتر از غله است (بعنوان مزدگانی) و من باین وعده ضامنم.

برادران گفتند: قسم به خدا. قسم است که (شما از رفتار ما و از بازآوردن قیمت غله که در دهنه عدل ما بود) دانستید: نیامدیم تا در زمین مصر فساد کنیم و ما دزد نیستیم.

ملازمان یوسف گفتند: پس سزای این عمل چیست اگر شما دروغ گویان باشید؟ برادران گفتند: سزای این عمل، کسی است که جام، در بار او یافته شود، پس خود او سزای آن است (که او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما) این چنین ستمکاران (یعنی دزدان) را سزا می دهیم.

پس (ناظر یوسف) شروع کرد به (دیدن) جوالهای برادران، پیش از جوال برادر یوسف (بنیامین)، سپس جام را از جوال برادر یوسف (بنیامین) بیرون آورد.

این چنین برای یوسف تدبیر کردیم.

در دین پادشاه مصر قانون نبود که یوسف، برادر خود را بعنوان سرقت به بندگی

ص: 234

---

1- تفسیر کاشفی اقتباسا.

2- ای قافله الاغ سواران! (تفسیر مجمع البیان بنقل از جبائی).

3- مقصود دزدی پیمانه نیست بلکه ناظر است به دزدیدن آنان یوسف را از پدرش (تفسیر مجمع البیان بنقل از ابو مسلم اصفهانی).

بگیرد (زیرا حکم سارق در کیش پادشاه مصر زدن و تعذیب بود با گرفتن دو برابر قیمت نه به بندگی گرفتن) (پس یوسف برادر خود را بعنوان بندگی نگرفت) مگر اینکه خدا می خواست (زیرا برادران یوسف خودشان این حکم را بزبان آوردند).

درجه های هرکس را که می خواهیم بلند می گردانیم، و بالای هر صاحب دانشی دانائی است.

(یوسف به برادران گفت که: این چه عمل است که از شما صادر شده ؟ مگر نمی گفتید که پیغمبر زادگانیم!) برادران گفتند: اگر او (یعنی بنیامین) دزدی کند (عجب نیست) پس علی التحقیق برادری برای او بود که از پیش دزدی کرده است (یعنی یوسف قبلاً دزدی کرده) (1) پس یوسف این کلمه را در ضمیر خود پنهان داشت و آن را آشکار نکرد برای ایشان. یوسف گفت: شما از جهت منزلت بد هستید (یعنی یوسف را از پدر دزدیده جدا کردید و هنوز هم کینه شما باقی است) و خدا داناست به آنچه بیان می کنید.

برادران گفتند: ای عزیز! البته برای او است پدری پیر بزرگ سال (و عظیم القدر) پس یکی را از ما (به بندگی) بجای او فراگیر، زیرا البته ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

یوسف گفت: «معاذ الله»: پناه می گیریم به خدای، از آنکه بگیریم مگر آن را که متاع خودمان را نزد او یافتیم، زیرا (اگر دیگری را بجای او بگیریم) البته ما آنگاه بی گمان ستمکارانیم. (2)

ص: 235

1- در معالم و کشاف و مدارك آورده که: در خانه خاله یوسف ما کیانی بود و سائلی به در خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود، یوسف آن مرغ به سائل داد برادران، او را به دزدی تهمت زدند و اقوال دیگر نیز هست (تفسیر کاشفی). محرر این تفسیر گوید: این بیان برادران یوسف، حاکی از بقاء کینه درونی آنهاست که یوسف را متهم به دزدی کرده اند و لذا جا داشت که برادران دهگانه تحمل ریاضات وارده را بکنند. نیز محرر این تفسیر گوید: این جریان در توراة منعکس نیست.

2- این جریان در توراة منعکس نیست.

پس چون از یوسف ناامید شدند «خلصوا نجيا»:(1) تنها رفتند به خلوت، مشورت کنان. بزرگشان در سال (یعنی یهودا) گفت: آیا ندانسته اید که البته پدر شما علی التحقیق بر شما پیمانی گرفته است (پیمانی محکم) از خدا؟ (در محافظت بنیامین که شما درباره او غدر و مکر نکنید؟) و از پیش از این درباره یوسف (چه اندازه) تقصیر کرده بودید. پس (من) از این سرزمین جدا نمی شوم تا پدرم به من اذن بدهد یا خدا برای من حکم کند (به بازگشت یا خلاص شدن بنیامین) و آن غیب مطلق بهترین حکم کنندگان است.

(ای برادران!) بر گردید بسوی پدرتان پس بگویید: ای پدر ما! البته پسر (بنیامین) دزدی کرد، و گواهی نمی دهیم مگر به آنچه می دانیم و علم غیب را خبردارنده نیستیم.

و از شهری که ما در آن بودیم (از مردم مصر) پرس و از کاروانی که (در آن بودیم و) با آن آمدیم (پرس) و البته ما بی گمان راستگویانیم.

## سوره یوسف (12): آیات 83 تا 86

### مقدمه

فرزندان یعقوب بحکم یهودا از مصر رو به کنعان گذاردند و به خدمت پدر آمدند و آنچه یهودا گفته بود بعرض پدر رسانیدند.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ ... مَا لَا تَعْلَمُونَ

### مراجعت برادران یوسف از مصر به کنعان

مراجعت برادران یوسف از مصر به کنعان(2) یعقوب (چون از ماجرا واقف شد) گفت: بلکه نفسهای شما کاری را (که ساخته و پرداخته اید) برای شما آراسته است، پس (برنامه کار من صبر،) صبری نیکو است امید است که خدا آنان را همگی بمن برساند زیرا البته خدا همان غیب مطلق داناست و کارهایش از روی اساس است (تا پریشان نشود کار به سامان نرسد) (تضایقی تنفرجی)

ص: 236

---

1- در تفاسیر از جمله در تفسیر مجمع البیان نوشته که: «خلصوا نجيا» از الفاظ قرآن است که در غایة القصوای فصاحت و ایجاز لفظ و کثرت معنی است.

2- این جریان در توراۃ منعکس نیست.

و یعقوب از فرزندان رو گردانید و گفت: ای دریغ! (از طول اندوه من بر یوسف). و دو چشم یعقوب از اندوه سفید شد، پس او از غم پر شده بود.

(فرزندان) گفتند: به خدا قسم همیشه یوسف را یاد می کنی تا دیوانه شوی یا از مردگان شوی.

یعقوب گفت: جز این نیست که شکایت غم سخت (و حاجتم) و آندوهم را به خدا می کنم (چون یعقوب این جمله را گفت: خدا وحی فرستاد که: ای یعقوب! به عزت و جلالم که اگر یوسف و بنیامین مرده بودند از این ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته به تو باز می رسانیدم. و از این مژده بود که یعقوب گفت:) و از خدا می دانم آنچه را شما نمی دانید.

## سوره یوسف (12): آیات 87 تا 92

### مقدمه

یعقوب به آن امیدواری دستور داد نامه ای به پادشاه مصر نوشتند (در تفسیر کاشفی و غیره متن نامه نقل شده است) نامه متضمن شرح ما وقع از زمان مفارقت یوسف و گریستن و سفید شدن چشم یعقوب و تقاضای استرداد بنیامین و دزدی نکردن او است و در پایان نوشته شده که: اگر فرزندانم را باز نفرستی به تو دعاء بد می کنم.

یعقوب نامه را به فرزندان داد و اندك بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و أمثال آن ترتیب داده ایشان را به مصر فرستاد و چون به مصر وارد شدند برادری را که آنجا بود (یهودا) ملاقات کردند و باتفاق او رو به درگاه یوسف نهادند.

يَا بَنِيَّ ... وَ هُوَ أَزْهَمُ الْرَّاحِمِينَ

### نامه نوشتن یعقوب به پادشاه مصر برای استرداد بنیامین

(یعقوب<sup>1</sup>) به پادشاه مصر نامه نوشت و ضمناً گفت: ای پسران من! بروید، پس تفحص کنید از یوسف و (بنیامین) برادرش، و از فیض خدا نومید مشوید زیرا البته مطلب این است که از فیض خدا نومید نمی شوند مگر گروه کافران.

ص: 237

---

1- این جریان در توراة منعکس نیست.

پس آن هنگام که برادران یوسف بر او وارد شدند، گفتند: ای عزیز! به ما و کسان ما سختی رسیده است و سرمایه اندک و بی اعتبار آورده ایم پس غله را به ما تمام بده و صدقه کن بر ما، زیرا البته خدا صدقه دهندگان را مزد می دهد (آنگاه نامه یعقوب را بر گوشه تخت گذاردند، چون یوسف نامه را خواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان اختیار از کفش ربود و) گفت: (ای برادران!) آیا می دانید به یوسف و (بنیامین) برادرش چه کردید؟ هنگامی که شما نادان بودید(1).

برادران گفتند: آیا البته تو بی گمان تو یوسف هستی؟ یوسف گفت: من یوسف هستم و این (بنیامین) برادر من است، علی التحقیق خدا بر ما (به سلامت و کرامت) منت گذارده است، زیرا البته مطلب این است که:

هرکس از مخالفت خدا بترسد و صبر کند، پس البته خدا مزد نیکوکاران را تبه نمی سازد.

(برادران) گفتند: به خدا قسم، قسم است خدا تو را بر ما برگزیده است و البته بی گمان ما گناهکارانیم.

یوسف گفت: هیچ گونه سرزنش بر شما نیست امروز. خدا شما را می آمرزد و آن غیب مطلق مهربان ترین مهربانان است.

## سوره یوسف (12): آیات 93 تا 98

### مقدمه

چون یوسف از سفید شدن چشم پدر که در نامه نوشته شده بود مستحضر شد و از برادران هم شنیده بود، به برادران دستور داد پیراهن یوسف را ببرند و بر روی پدرش یعقوب بیندازند تا چشمش بینا شود(2).

یهودا که حامل پیراهن خون آلود دروغین بود و خاطر پدر را رنجه کرده بود تقاضا

ص: 238

---

1- هنگامی که شما نادان بودید (تفسیر مجمع البیان). زیرا شما نادان هستید بدلیل اینکه هم اکنون نسبت سرقت به یوسف دادید (محرر تفسیر).

2- این جریان در توراۃ منعکس نیست.

نمود که حامل پیراهن نجات باشد بلکه مورد عفو قرار بگیرد، لذا پیراهن را به او دادند.

إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي ... الرَّحِيمِ

### بردن یهودا، پیراهن یوسف را از مصر به کنعان

(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید پس آن را بیفکنید بر روی پدرم تا بینائی آن بازگردد. و اهل خودتان را همگی (از اُحفاد و خدم) نزد من (به مصر) بیاورید.

و چون کاروان (از مصر) فاصله گرفت (یعقوب) پدرشان گفت: البته من بی گمان بوی یوسف را می یابم اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید.

(حاضران منزل یعقوب) گفتند: به خدا قسم البته تو بی گمان در خطای قدیم خود هستی (که آرزوی ملاقات یوسف را که سالهاست سربه نیست شده، داری).

پس چون بشیر (یعنی چاوش که در قدیم ورود کاروان را بشهر اعلام می کرد و مژده می داد و در این مورد مژده دهنده همان یهودا بود) آمد، پیراهن را بر روی یعقوب انداخت، پس یعقوب بینا شد.

یعقوب گفت: آیا برای شما نگفتم که البته من از خدا می دانم آنچه را (شما) نمی دانید (که یوسف زنده است).

(پس همگی فرزندان و اُحفاد و پردگیان بر روی دست و پای یعقوب افتادند و فرزندان) گفتند: ای پدر ما! برای ما (از خدا) آمرزش بطلب جهت گناهان ما زیرا البته ما گناهکارانیم.

یعقوب گفت: البته برای شما از پروردگار آمرزش می طلبم (1)، زیرا البته پروردگارم همان غیب مطلق، آمرزگار و مهربان است.

ص: 239

---

1- یعقوب استغفار پسران را بعد موکول کرده یعنی زمان ملاقات یوسف. (محرر این تفسیر).

چون یوسف خود را به برادران شناسانید گفت: منم یوسف برادر شما که به مصر فروختید و حال رنجیده مشوید و متغیر نگردید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا نفوس را زنده نگاه دارد، زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو، بشتابید و نزد پدرم رفته به او بگویید پسر تو یوسف چنین می گوید که: خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است نزد من بیا و تأخیر منما و در زمین «جوشن»<sup>(1)</sup> ساکن شو تا نزدیک من باشی تو و پسرانت و پسران پسرانت و گله ات با هرچه داری تا تو را در آنجا پرورانم زیرا که پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقان بی نوا گردید.

چون خبر آمدن برادران یوسف را در خانه فرعون شنیدند بنظر فرعون و بنظر بندگان او خوش آمد و فرعون به یوسف گفت: به برادران خود بگو: عرابه ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید و پدر خود را برداشته بیائید، و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد زیرا که نیکوئی تمامی زمین مصر از آن شماست.

پس یوسف بحسب فرمایش فرعون عرابه ها به ایشان داد و زاد سفر به ایشان عطاء کرد و به هریک از ایشان يك دست رخت بخشید و اما به بنیامین سیصد مثقال نقره و پنج دست جامه داد و برای پدر خود: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر. پس برادران خود را مرخص کرد و از مصر بیرون آمده نزد پدر خود یعقوب به زمین کنعان آمدند و جریان را خبر دادند و یعقوب گفت: کافی است، پسر من یوسف هنوز زنده است، می روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.

یعقوب با هرچه داشت کوچ کرد و یعقوب و اطفال و زنان بر عرابه ها که فرعون فرستاده بود برداشته شدند، و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان انداخته بودند

ص: 240

1- واقع در زمین رعمرسیس (توراة سفر تکوین 11:47).

گرفتند و یعقوب با تمام ذریه خود از پسر و دختر و نواده ها به مصر وارد شد و همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند که از صلب وی پدید شدند سوای زنان پسران جمعا شصت و شش نفر بودند و پسران یوسف که برایش در مصر زائیده شدند دو نفر بودند پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد نفر بودند.

یعقوب، یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به «جوشن» راهنمایی کند و به زمین «جوشن» آمدند. و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت تا باستقبال پدر خود به «جوشن» برود و چون او را دید، به گردنش آویخت و مدتی بر گردنش گریست و یعقوب به یوسف گفت: اکنون بمیرم چونکه روی تو را دیدم که تا بحال زنده هستی.

آنگاه یوسف از طرفی به نزد فرعون رفت که گذارش ورود پدر و برادران و اهل خانه آنها را بدهد و بگوید: این مردان، شبانان هستند زیرا اهل مواشی اند و گله ها و کل ما یملک خود را آورده اند و از طرفی به برادران و کسان خود گفت:

چون فرعون شما را بطلبد و بگوید: کسب شما چیست؟ بگویید: غلامان از طفولیت تا، بحال اهل مواشی هستیم هم ما و هم اجداد ما تا در زمین «جوشن» ساکن شوید زیرا که هر شبان گوسفند، مکروه مصریان است.

یوسف پنج نفر از برادران خود را به حضور فرعون برد و بر پا داشت و فرعون از شغل آنها پرسید و گفتند: غلامان شبان گوسفند هستیم هم ما و هم اجداد ما و آنگاه برای مرتع تقاضا کردند که در زمین «جوشن» سکونت کنند.

فرعون به یوسف گفت: زمین مصر پیش روی تست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین «جوشن» ساکن بشوند و اگر می دانی که در میان ایشان کسان قابل می باشند ایشان را سر کار مواشی من گردان.

بعد یوسف، پدر خود یعقوب را بحضور فرعون بر پا داشت و فرعون از عمر یعقوب پرسید. یعقوب گفت: ایام سالهای غربتم صد و سی سال است و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده ام. پس یعقوب فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.

يعقوب در زمين مصر هفده سال زندگانی کرد و عمرش به يك صد و چهل و هفت سال رسید و در حین وفات، پسر خود يوسف را طلبید و گفت: اگر در نظر تو التفات یافته ام دست خود را زیر ران من بگذار و احسان و امانت با من بکن، و زنهار مرا در مصر دفن مکن بلکه با پدران خود بخوابم و قسم به يوسف داد که انجام دهد، پس يوسف قسم یاد کرد و يعقوب «اسرائیل» بر سر بستر خود خم شد.

يوسف بر روی پدر خود افتاده بر وی گریست و او را بوسید، آنگاه طبیبان را که از بندگان او بودند امر داد تا يعقوب را حنوط کردند و حنوط او چهل روز طول کشید زیرا این قدر روز، صرف حنوط کردن می شد. و اهل مصر برای وی هفتاد روز ماتم گرفتند.

و چون ایام ماتم تمام شد يوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده گفت: اگر در نظر شما التفات یافته ام، در گوش فرعون عرض کرده بگوئید: پدرم مراقسم داده که مرا در قبری که در کنعان کنده ام دفن کن اکنون بروم و پدرم را دفن کرده مراجعت نمایم.

فرعون گفت: برو و طبق قسم پدرت او را دفن کن، پس يوسف روانه شد و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه او بودند و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند با همه اهل خانه يوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش. و عرابه ها و سواران، همراهش رفتند، پس در خرمنگاه أطاد (أطاد بر وزن سلام در آن طرف اردن) برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود و ماتمی سخت و عظیم گرفتند و چون کنعانیان ساکن آن زمین این ماتم را دیدند گفتند: این برای مصریان ماتم سخت است از این رو آنجا را («آبل مصرایم» بکسر باء و فتح لام و کسر میم و سکون صاد و راء ألفی و کسر یاء) نامیدند.

پس يعقوب را در زمين کنعان [در مغارة صحراى مکفيله که حضرت ابراهيم با آن صحرا از «عفرون حثی» (بکسر عین و سکون فاء و ضم راء واوی و کسر حاء و شد ثاء و شد یاء) برای ملکیت مقبره خریده بود در مقابل ممرا (بفتح میم أول و سکون میم

دوم و راء الفی) دفن کردند و بعد از دفن همگی به مصر برگشتند.

فَلَمَّا دَخَلُوا ... الْحَكِيمُ

### ملاقات یعقوب و یوسف و خاتمه کار یعقوب

پس چون مسافران کنعان بر یوسف وارد شدند (در همان خیمه ای که برای استقبال افراشته بودند) یوسف پدر و خاله خود را (که بجای مادرش بود) بسوی خود جای داد (و دیگران را نوازش نمود) و گفت: در آئید به مصر در حالی که ایمنان باشید اگر خدا خواسته باشد. و پدر و خاله خود را بر تخت خود برداشت، و (پدر و خاله و برادران و...) بر روی در افتادند برای یوسف سجده کنان (سجده تعظیم نه سجده عبادت).

و یوسف گفت: ای پدر من! این، تعبیر خواب من است (که) از پیش (دیده - بودم) علی التحقیق پروردگارم آن را تحقق بخشید و محقق بمن نیکی کرد، زیرا مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه (صحرائی از زمین فلسطین از ولایت شام نزدیک کنعان که یعقوب آنجا اقامت داشت) آورد بعد از آنکه شیطان میان من و میان برادرانم خلاف انداخت زیرا البته پروردگارم برای چیزی که می خواهد، سازنده تدبیر نیک است، زیرا البته پروردگارم همان غیب مطلق داناست و کارهایش از روی اساس است.

### سوره یوسف (12): آیه 101

#### مقدمه

یوسف و اهل خانه پدرش، در مصر ساکن شدند. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد، و یوسف پسران پشت سیم «أفریم» را دید، و پسران «ماکیر» پسر «منسی» نیز بر زانوهای یوسف تولد یافتند، و یوسف برادران خود را گفت: من می میرم و یقیناً خدا از شما تفقد خواهد نمود و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب با قید قسم وعده داده است خواهد برد و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.

و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود و او را حنوط کرده در زمین مصر در تابوت گذاشتند (بقیه رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 236).

ص: 243

## مناجات یوسف در هنگام جان سپردن

(یوسف در هنگام جان سپردن گفت:) ای پروردگار من! علی التحقیق مرا (چیزی) از پادشاهی دادی، و از تعبیر خوابها مرا آموختی، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین! تو، کارساز منی در دنیا و آخرت، بمیران مرا «مسلم» (یعنی در حالتی که امر تو را گردن نهاده باشم) و مرا به صالحان (یعنی پدران شایسته ام) در رسان (و پیوسته ساز).

## سوره یوسف (12): آیات 102 تا 111

### اشاره

ذَلِكَ ... يُؤْمِنُونَ

## سخن خدا با پیامبر (ص) و ختم سوره و کلیات

[یک] ای پیامبر! آنچه از داستان یوسف نقل شد از خبرهای غیب است که (ما بجهت ظهور دلائل اعجاز) آن را به تو وحی می کنیم و تو ای پیامبر! نزد آنها (یعنی نزد علماء یهود و کبراء مشرکین) نبودی آنگاه که رأیهای خود را جمع می کردند (برای در هم شکستن تو) و آنان مکر می کردند (زیرا علماء یهود برای گذاردن سنگ در جلو چرخهای اسلام و برای کومک به مشرکین عرب، سؤالهای مشکل طرح می کردند که از جمله همین مسئله پیچیده تاریخی بود که گفتند: از «محمد» پرسید: چرا آل یعقوب از شام به مصر منتقل شدند؟ و از داستان یوسف).

[دو] و ای پیامبر! نیستند بیشتر مردم - و اگرچه تو حرص زنی بر ایمان ایشان - گروندگان.

[سه] و ای پیامبر! بر تبلیغ قرآن هیچ مزدی از ایشان نمی خواهی - نیست این قرآن مگر پند برای جهانها.

[چهار] و بسا از نشانه های قدرت در آسمانها و زمین که این مردم بر آنها می گذرند و آنان از آن نشانه ها روگردانند (که نه در آن فکر می کنند و نه از آن عبرت می گیرند).

[پنج] و بیشتر مردم به خدا ایمان نمی آورند مگر و حال اینکه آنان مشرکند

(از جمله: کفار مکه که می گفتند: «ربنا الله» و از طرفی فرشتگان را دختران خدا می گفتند یا یهودان که به خدا ایمان آوردند و «عزیر بن الله» می گفتند و یا نصاری که به خدا گرویدند و «المسیح بن الله» می گفتند و می گویند). آیا پس آنان ایمن شده اند از اینکه عقوبتی فروگیرنده از عذاب خدا به ایشان بیاید؟ یا قیامت ناگهان ایشان را بیاید و حال اینکه آنان آمدن آن را نمی دانند؟ [شش] ای پیامبر! بگو: این دعوت (به اسلام و قرآن) راه من است، مردم را بسوی خدا می خوانم بر بینائی (دیده و دانسته با حجتی آشکار). من (دعوت می کنم) و هرکه مرا پیروی کرده است (دعوت می کند). و خدا از هرگونه شرکی (خواه شرك وجودی و خواه شرك در عبادت) پاك است، و من از مشرکین نیستم.

[هفت] و ای پیامبر! (کفار مکه پیامبری بشر را منکراند، و ما) از پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را از اهل شهرها که وحی می فرستادیم بسوی ایشان (پیامبران از بادیه نشینان که جفاء و قسوت بر آنها چیره است و نیز از جن و نیز از زنان و نیز از فرشتگان نبوده اند). آیا پس کفار مکه در زمین سیر نکرده اند؟ پس بنظر عبرت به بینند که سرانجام کسانی که از پیش از ایشان بودند چگونه بوده است. و البته برای کسانی که از مخالفت فرمان خدا پرهیز کردند خانه آخرت خوب است، آیا پس تعقل نمی کنید؟ [هشت] (ما عقاب امتیاهی را که پیامبران ما را تکذیب کردند تأخیر انداختیم) تا آنگاه که پیامبران (از ایمان آوردن قومشان) ناامید شدند و کافران گمان کردند که البته آنان (نسبت به وعده عذاب که به آنها داده شده) علی التحقیق دروغ زده شده اند (در این هنگام)، نصرت ما به سروقت آن پیامبران آمد، پس نجات داده شد (از عذاب) هرکه را خواستیم، و عذاب ما از گروه مجرمان بازگردانده نمی شود.

[نه] قسم است که در قصه پیامبران و امتهای آنان (از جمله یوسف)، پندی است برای صاحبان خردهای خالص از شوائب.

[ده] قرآن سخنی نیست که به دروغ بر بافته شده باشد و لکن برای تصدیق آن

چیزی است که در حضور او است از کتب پیامبران پیشین (نه آنها که تحریف شده است) و برای بیان و موشکافی هر چیزی است (که در دین و دنیا محتاج الیه است) و نماینده راه است، و بخشایش است برای قومی که (به آن) می گردند.

«پایان»

## تعالیق

### زبان عربی

در تفسیر صافی از کتاب خصال نقل کرده که: حضرت صادق علیه السلام فرموده:

«تعلموا العربیة فانها كلام الله الذی تکلم به خلقه» یعنی زبان عربی را بیاموزید زیرا زبان عربی سخن خداست که به آن با خلقتش سخن گفته است.

محرر این تفسیر گوید: مع الأسف چنان این زبان را بد تعلیم می دهند که گوئی برای نفرت دادن مردم دستور خاصی دارند و بالخصوص «مشکل» نمی کنند یعنی زیر و زبر و پیش و جزم به کلمات نمی گذارند تا بر دشواری آن بیفزایند در صورتی که تمام وسائل را در دست دارند.

### أحسن القصص

«قصص» بر وزن أسد است. در جلد ششم همین تفسیر ص 47 و 48 درباره خود قرآن «أحسن القول» و «أحسن الحديث» گفته شده و خود مؤید این است که: قرآن «أحسن القصص» است. (در تفسیر مجمع البیان در معنی «أحسن القصص» گفته: نبین لك أحسن تبیین و أحسن ایضاح... و قیل أراد بأحسن القصص قصة یوسف وحدها...).

محرر این تفسیر گوید: چون سه آیه اول سوره مدنی است مسلم است که مراد از «أحسن القصص»، قصه یوسف نیست، زیرا قصه یوسف مکی است.

### أسماء الله

خدا در سوره یوسف فرموده که: «نَحْنُ نَقُصُّ» : ما قصه می کنیم یعنی بیان می کنیم.

ص: 246

خدا در سورة نساء فرموده که: «یفتیکم فی النساء»: خدا درباره حقوق زنان بشما فتوی می دهد.

خدا در سورة الرحمن فرموده که: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ»: رحمان، قرآن را تعلیم داده است.

بنابراین خدا خود را به «قاص» (بشد صاد) و «مفتی» و «معلم» توصیف فرموده است.

اکنون آیا خدا را به این اسامی می توان خواند؟ در تفسیر مجمع البیان در سورة یوسف نوشته که: همچو اجازه ای داده نشده است و نمی توان خدا را باین اسامی خواند (ه).

### ابتلاء یعقوب و یوسف

ابتلاء یعقوب و یوسف به پیش آمد ناراحت کننده فراق: یا برای نجات مردم از قحط بوده که گفته اند: «رنج خود و راحت یاران طلب».

یا برای خلاص جان یوسف بوده زیرا ادامه وضع یوسف با پدرش آتش حسد برادران را چنان افروخته بود که یوسف از دست برادران جان سالم بدر نمی برد و لذا یعقوب هم درباره پیراهنی که به خون آلوده بودند و گفتند: گرگ، یوسف را دریده است، تحقیقی نفرمود که: با این وصف، چگونه پیراهن سالم مانده است؟! یا برای مکافات بوده یعنی مکافات تحقیر و تبعید هاجر و اسماعیل جده و جد پیامبر اسلام که بدستور ساره جده یعقوب، قبلا انجام شده است (رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 196).

ضمنا نوشته اند که: مسکینی روزه دار درب خانه یعقوب آمده و محروم برگشته و این ابتلاء، به عقوبت آن امر بوده است (تفسیر مجمع البیان بنقل از صحیح حاکم). دیگری نوشته که بین کنیزی و فرزندش جدائی انداخته اند و این ابتلاء بجهت آن بوده است.

اما محرر این تفسیر نتوانسته ام این دو جهت اخیر را در فکر خود هضم کنم.

جهت اینکه خبر یوسف بر یعقوب پنهان مانده باینکه بین مصر و کنعان کاروان ها مرتب همچون دانه های زنجیر در ذهاب و ایاب بوده اند برای این بوده که کشف نقشه ها موجب به نتیجه نرسیدن ترقیات یوسف بوده و به خلاصه یوسف بایستی از چهار چوب جریانی که برای او پیش آمده است بگذرد تا به آن جاه و جلال که رسیده است، برسد.

### فوطیفار

«فوطیفار» من أعيان بلاط مصر. سجن يوسف بن يعقوب عن شهادة زور (المنجد ج 2).

فوطیفار: میرغضب باشی فرعون دو هزار نفر در زیر حکم خود می داشت و وظیفه وی محافظت و مناظره زندان ها و اجرای حکم بر زندانیان بود (توراة سفر تکوین 20:39) و لفظ خواجه که در (سفر تکوین 36:37 و 1:39) وارد است احتمال کلی می رود که لفظ مرقوم، دلالت بر منصب مخصوصی می نموده است و الا چگونه امکان خواهد داشت که شخص خواجه تزویج به چنان زنی نماید (1) و در یکی از نوشتجات مصری که از برای پسر رعسمیس ثانی تألیف شده حکایتی که غایت مشابهت با حکایت زن فوطیفار و یوسف دارد مذکور است (قاموس کتاب مقدس به خلاصه).

### برهان

مفسرین درباره «برهان» که یوسف دید و آن موجب شد که کف نفس کند و دست بطرف زلیخا دراز نکند تفاسیر عدیده کرده اند که از جمله: همان موضوع نور نبوت یوسف بوده است و در تفسیر مجمع البیان همه را نقل کرده است.

### فَلَبَّثَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ

یوسف در موقع گرفتار شدن به ظلم برادران که او را در چاه انداخته اند در حدود

ص: 248

---

1- تزویج مذکور ممکن است: هم به امکان ذاتی و هم به امکان وقوعی چنانکه در عصر محرر این تفسیر وجود دارد.

هفده سال داشته (توراة سفر تکوین 2:37) و روزی که از زندان بدر آمده و با فرعون پادشاه مصر ملاقات کرده است سی ساله بوده (توراة سفر تکوین 46:41).

اما سیزده سال فیما بین، دو سالش که قطعا محبوس بوده یعنی بین دو سالی که سردار ساقیان و سردار خبازان از زندان خلاص شده اند تا زمان ملاقات یوسف با فرعون (توراة سفر تکوین 1:41).

قرآن کریم باین دو سال اشاره فرموده که «بضع سنین» زیرا «بضع» طبق نوشته ابن قتیبه در کتاب «لقرطین» ما بین يك تا هفت است و ابو عبیده گفته: ما بین يك تا چهار است و جهت اینکه قرآن کریم به «بضع» تعبیر کرده این است که ماه و روز هم علاوه بر سال بوده لذا چنین تعبیر فرموده است (ه).

محرر این تفسیر گوید: أرباب لغت در معنی کلمه «بضع» اختلاف شدید دارند که بعضی از سه تا به نه گفته اند.

بالجملة: الباقی یازده سال است.

بعلاوه یوسف با دو سردار، هم زندانی بوده اند که مدت آن معلوم نشده و این دوره هم باید از یازده سال کم شود.

محرر این تفسیر گوید: می توان گفت که: قرآن کریم در «بضع سنین» تمام دوره زندانی بودن یوسف را خلاصه فرموده است یعنی مدت حبس با سردار ساقیان و سردار خبازان و ما بعد استخلاص آن دو را فرموده است نه اینکه ما بعد استخلاص فقط را گفته باشد که مفسرین فهمیده اند یعنی مفسرین از «فاء» «فلبث» ترتیب فهمیده اند و لیکن «فاء تقریع» چنانکه دلیل بر ما بعد استخلاص است، ممکن است دلیل بر تمام دوره زندانی بودن یوسف هم باشد.

ضمنا: طبق قرآن کریم ورود یوسف با دو سردار در يك موقع بوده و لیکن طبق توراة (سفر تکوین 3:40) یوسف قبلا زندانی بوده است و بعد دو سردار وارد زندان شده اند - همان زندانی که یوسف محبوس بوده - ولی متأسفانه باز توراة اندازه زندانی بودن قبلی را هم معلوم نکرده است.

اگر کسی سؤال نماید که فرعون کیست؟ سؤالی است که جواب قطعی ندارد چونکه لفظ فرعون لفظی است که افاده وظیفه و منصب می نماید و علم شخصی نیست ولی از روی جزم و قطع می توان گفت که: این فرعون، فرعون خروج نبوده است بلکه از فراعنة هیكسوس یا شبانان بوده و احادیث، اسم او را (پوفس) نوشته است که آخرین سلسله ملوک این طبقه بوده است (قاموس کتاب مقدس).

الملك هو الريان بن الوليد رجل من العماليق وقيل ان هذا الملك لم يمت حتى آمن و اتبع يوسف على دينه ثم مات و يوسف بعده حتى فملك بعده قابوس بن مصعب فدعاه يوسف الى الاسلام فابى ان يقبل (تفسير مجمع البيان).

و يرجح أنه كان من فراعنة الهيكسوس او الرعاة، و على حسب التقليد كان اسمه پوفس، و هو «نخو» آخر ملك هذه السلالة العربية، و ذلك فى سنة 1600 ق. م.

يقول الطبرسى فى تفسيره مجمع البيان: انه كان من العماليق (العرب) و اسمه الريان بن الوليد. و يسميه «برستيد» فى تاريخه (خيان) (ذيل كتاب «معجم القرآن» ملخصا ذيل لغة «سيدها»).

### مصر

«مصر» در قاعده ادبیت و عربیت غیر منصرف است یعنی تنوین به خود نمی پذیرد و در حالت جری هم «زیر» به خود نمی گیرد و جهت این است که: هم مؤنث است و هم معرفه. و عرب، مصرها و مدینه ها به عبارت دیگر شهرهای بزرگ و کوچک را «قریه» و در جمعی «قری» می گوید (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و خلاصه).

### سجده برای یوسف

مفسرین درباره این سجده، توجیهاتی کرده اند از جمله آنکه: سجده برای خدا بوده و یوسف قبله بوده و... و لیکن این توجیهات با ملاحظه خواب یوسف که در آغاز سوره بیان شده است که: «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» سازش ندارد و جهت این توجیهات این است که:

سجده برای غیر خدا جایز نیست و لذا همین توجیهات را درباره سجده بر آدم (ع) هم می کنند.

و لیکن محرر این تفسیر می گویم: سجده در صورتی ممنوع است که بی اجازه خدا باشد ولی امر خدا که رسید نه تنها باید سجده کرد بلکه ترکش کار را به آنجا می رساند که کار ابلیس را رسانید.

### قحط در مصر و کنعان

زمین مصر و زمین کنعان بسبب قحط بی نوا شد و یوسف تمام نقره این دو سرزمین را در برابر فروش غله گرفت و به خانه فرعون درآورد. چون نقره تمام شد و مردم نان می خواستند مواشی آنها را از اسبان و گله های گوسفندان و رمه های گاوان و الاغان بعوض غله خرید، آنهم تمام شد مردم گفتند: چرا ما و زمین در نظر تو هلاک شود؟ ما را و زمین ما را به نان بخر. ما و زمین ما مملوک فرعون شویم و بذر بده تا زیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند. فقط زمین کاهنان را نخرید زیرا کاهنان را حصه از جانب فرعون معین شده بود. آنگاه یوسف به قوم گفت: شما و زمین شما را برای فرعون خریدم همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید و چون حاصل برسد یک خمس به فرعون بدهید و چهار حصه از آن شما باشد برای زراعت زمین و برای خوراک شما و عائله تان. قوم گفتند: ما را زنده ساختی در نظر آقای خود التفات بیایم تا غلام فرعون باشیم، پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد غیر از زمین کاهنان فقط که از آن فرعون نشد (توراة سفر تکوین باب 47 به خلاصه).

### نزوح زلیخا

محرر این تفسیر گوید: اینکه بعضی نوشته اند که: شوهر زلیخا وفات کرد و زلیخا دوباره جوان شد و به یوسف شوهر کرد، از ترهات است و حقیقت ندارد.

### نبوت در خاندان یوسف

محرر این تفسیر گوید: اینکه نوشته اند که: یوسف برای احترام یعقوب از تخت پائین نیامد و لذا نبوت از خاندان یوسف رخت بر بست و به خاندان لاوی که موسی علیه السلام از اعقاب لاوی است منتقل گردید، از ترهات است زیرا یوشع علیه السلام که

جانشین موسی شد و پیامبر بود از اعقاب یوسف علیه السّلام است. مضافاً به این که اساساً امر پیامبری ارثی نیست.

### جسد یوسف در مصر

در تفسیر مجمع البیان قولی نقل کرده که: چون یوسف وفات کرد اهل مصر با یکدیگر نزاع کردند زیرا هریک طالب بودند که یوسف در محله خودشان دفن شود و نزدیک بود کار به کارزار بکشد پس مقرر شد که جسد را در رود نیل دفن کنند تا آب بر آن بگذرد و برکت و خیر بتمام محلات برساند و چون حضرت موسی علیه السّلام آهنگ خروج از مصر کرد جسد را از مصر حرکت داد.

### دعاء یوسف در چاه

جبرئیل دعائی به یوسف در چاه تعلیم کرد که موجب استخلاص یوسف شد و آن دعاء این است:

«اللهم انی أسألك بأن لك الحمد لا اله الا أنت بديع السموات والأرض یا ذا الجلال والإکرام أن تصلی علی محمد و آل محمد و أن تجعل لی من أمری فرجاً و مخرجاً و ترزقنی من حیث أحتسب و من حیث لا أحتسب».

### دعاء یوسف برای اهل زندان آنگاه که از زندان خارج شد

«اللهم اعطف علیهم بقلوب الأخیار و لا تعم علیهم الأخبار».

[بار خدایا! دل‌های نیکان را بر زندانیان مهربان فرما و اخبار را بر آنان کور مکن و دریغ مدار]. از دعاء یوسف درباره زندانیان است که زندانیان به اخبار هر شهری که در آنجا زندان اند پیش از عامه مردم، داناتر هستند (تفسیر مجمع البیان).

دیگری: «اللهم اعطف قلوب الأخیار و قصر علیهم النهار» نوشته است.

### دستخط یوسف بر در زندان

«هذا قبور الأحياء و بیت الأحزان و تجربة الأصدقاء و شماتة الأعداء».

### دعاء یوسف بر در خانه پادشاه (فرعون)

«حسبی ربی من دنیای و حسبی ربی من خلقه، عز جاره و جل ثناؤه و لا اله غیره».

«اللهم انی اسألك بخیرك من خیره و أعوذ بك من شره و شر غیره».

### دعاء رفع چشم زخم

«بسم الله أرقیک من کل عین حاسد، الله یشفیک» و این دعاء را جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کرده است (1) (مدرك هر شش قسمت تفسیر مجمع البیان است در تفسیر سورة یوسف).

### زبان عربی یا زبان بین المللی ما بعد مرگ

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عرب را دوست بدارید. برای چه؟ برای سه جهت:

زیرا من عربی هستم و قرآن بزبان عربی است و کلام اهل بهشت هم عربی است.

(ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله - رجوع به تفسیر مجمع البیان در سورة یوسف به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: به تداعی معانی خواستم رفع شبهه ای کنم، و آن شبهه این است که: معمول است مردگان را بزبان عربی تلقین می کنند (یعنی پس از اینکه مرده مسلمان را به خاک سپردند آقاری لازم را برای آن مسلمان در سر قبرش می خوانند و بازگو می کنند).

هسته مرکزی شبهه این است که: مرده ای که زبان عربی نمی دانسته چگونه اکنون زبان عربی را می فهمد؟! جواب این شبهه از جنبه علمی متعدد است که من از نگارش آن صرف نظر می کنم.

و مرادم از علمی که می گویم: علم مربوط به درك زبان ارواح است که آن علم خاصی است و بیان آن نیازمند مجال بیشتری است آنهم «آسوده شبی و یک شب مهتابی». و لیکن در این تفسیر جوابی می نویسم که تمام صنوف و طبقات دریابند. و آن جواب این است که:

1 - «روح» تا غبار «تن» [همین تن عنصری نه تن مثالی] بر آن ننشسته است، حکم آینه زلال و شفاف و روشن و صاف را دارد.

ص: 253

---

1- برای دفع چشم زخم و برای رفع آن نیز دستوره‌های عدیده وارد است (به کتب مربوط مراجعه شود).

2 - برای انعکاس صورتهای مختلف در آینه احتیاجی نیست که آینه برای دریافت و انعکاس هر صورتی کلاسی طی کند.

به خلاصه: با محو يك صورت از آینه، بلافاصله اثبات صورتی دیگر در آن می شود و انجام می گیرد و علی هذا انعکاس زبانها در آینه ارواح همین گونه است.

پس معلوم شد که تلقین با زبان عربی بر هرگونه مرده ای خواه از: لر یا کرد یا عرب یا فارس و خواه از... بلامانع است و ارواح آنان زبان عربی را دریافت می کند و می فهمد. و آنچه هم اکنون مانع است، غبار تن است که بر چهره روح نشسته است که انسان ناچار است زبانی از زبانهای عالم دنیا را یاد بگیرد.

ملخص مقال آنکه: زبان عربی، زبان بین المللی عالم قبر و قیامت است.

عجبا: مگر در قیامت فرشتگان با یکی بزبان ترکی اسلامبولی، و با یکی بزبان فرانسوی و با یکی بزبان انگلیسی و... سخن می گویند؟! - نه - بلکه با همه به يك زبان سخن می گویند و آن، زبان بین المللی عربی یعنی زبان قرآن است.

باری برای اتمام حجت به خوانندگان این سطور اما با آن زنده دلان دارای نور نه با آن در صورت زندگان و لیکن در معنی مردگان، یادآور می شوم که مرادم از لفظ بین المللی، اصطلاح معمولی دنیائی نیست بلکه مرادم بین المللی مصطلح و معمول: در قبر، در عالم برزخ [یعنی فاصله بین مرگ تا قیامت]، در قیامت، در بهشت، در سر پل صراط، در سر حوض کوثر، در زیر لواء حمد، و دم دروازه های جهنم است. آری هر ذی شعوری در ضمیر خود می فهمد که فرشتگان در بهشت به يك مؤمن فرانسوی زبان برای تحیت (بن ژور Bonjour) یا (بن سوار Bonsoir) نمی گویند و یا به يك مؤمن انگلیسی زبان (گود اونینگ Good-evening) یا (گود مورنینگ Good-morning) نمی گویند یا به يك مؤمن فارسی زبان (شادزی) نمی گویند یا به يك مؤمن ترك زبان (سلام اولسون) نمی گویند و... بلکه می گویند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».

حجة التفاسير كشاف:

سورة رعد مكي (1).

مشمول بر: 43 آیه.

855 کلمه.

3506 حرف.

(تفسير أبو الفتوح رازی)

ص: 255

---

1- همه مکی است (ابن عباس و عطاء). مکی است مگر آخرین آیه که درباره عبد الله بن سلام نازل شده (کلبی و مقاتل). همه مکی است (سعيد بن جبیر). همه مدنی است غیر از دو آیه: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا... و ما بعد آن که» مکی است (حسن و عکرمه و قتاده) (تفسير مجمع البيان).

## سوره الرعد (13): آیه 1

### اشاره

المر... لَا يُؤْمِنُونَ

### قرآن

(المر) رمز است.

(ای پیامبر!) آن که (در علم مکنون مخزون ماست) آیات کتاب است (همان کتاب لوح محفوظ که بصورت قرآنی عربی بر توفروفرستاده شده است) (1).

و آن کسی که (برای آوردن قرآن) از پروردگارت بسوی توفروفرستاده شده است (همان جبرائیل فرشته وحی) حق است (2) (و قرآن، اخبار شیطانی کاهنان نیست (3) و لکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

## سوره الرعد (13): آیات 2 تا 4

### اشاره

اللَّهُ... يَعْزِلُونَ

### خدا

خدا کسی است که آسمانها را بی ستونی که آنها را به بینید برافراشت (ستون آنها جاذبه نامرئی است که جاذب و مجذوب، همچون خط زنجیر است و سرنخ آنها به خدا منتهی می گردد) سپس خدا بر عرش (به فرمانروائی) پرداخت، و خدا آفتاب و ماه را مسخر ساخت. هریک برای مدت مقرر (و تحت نظام معین در مدار خود) سیر می کند. خدا کار را تدبیر می کند، خدا آیات (و براهین خود) را «شمرده» بیان می کند، باشد که شما به لقاء پروردگارتان (که در پس مرگتان خواهد بود) یقین کنید.

ص: 256

---

1- محرر این تفسیر.

2- و آنچه از پروردگارت بسوی توفروفرستاده شده است حق است و راست است و درست است (مفسرین).

3- محرر این تفسیر.

و آن غیب مطلق کسی است که: زمین را منبسط ساخت و کوهها و نهرها در آن آفرید و از هرگونه میوه ها در زمین دو جفت نر و ماده (و زمستانی و تابستانی، سمی و غیر سمی، تلخ و شور، ترش و شیرین و...) آفرید. آن غیب مطلق شب را به (نور) روز (و روز را به ظلمت شب) می پوشاند. البته در آن (آنچه ذکر شده) است بی گمان نشانه ها (از قدرت خدای یکتاست) برای قومی که فکر خود را به کار می اندازند.

و در زمین است قطعات مختلف در رنگ و وضع و خواص در عین اتصال و مجاورت زمین بهم (با اینکه زمین از يك كانون تشکیل شده و نیاستی قطعات آن با هم مختلف باشد).

و در زمین است باغها از انگورها (تاکستانها) و کشتزار و نخلستانها که از بعض ریشه ها چند أصله درخت سر زده و از بعض ریشه ها يك أصله سر زده (این همه اختلافات در عین این است که همه) سیراب کرده می شود به يك آب. و میوه ای که خورده می شود، بعض آنها را بر بعض دیگر برتری می دهیم (در عین اینکه يك نوع میوه است) البته در آن (آنچه ذکر شده) است بی گمان نشانه ها (از قدرت خدای یکتاست) برای قومی که عقل خود را به کار می اندازند.

## سوره الرعد (13): آیات 5 تا 7

### اشاره

وَإِنْ تَعْجَبْ ... هَادٍ

### أقوال كفار مکه

[يك] و ای پیامبر! اگر تعجب می کنی، پس عجب (و شگفت انگیز) است گفتار کافران (که قدرت خدا را نادیده می گیرند و می گویند): آیا چون (مردیم و) خاك شدیم؟ آیا البته ما در آفرینش نو خواهیم بود؟ آن گروه (منکرین قدرت خدا) کسانی هستند که به پروردگار خود کفر ورزیدند و آنان غلها (از آتش) در گردنهای ایشان است و آنان ملازمان آتشند، آنان در آتش، جاویدانند.

[دو] و كفار (همچون نصر بن حارث و هم قطاران او در مکه - از روی استهزاء) پیش از طلب رحمت، (عذاب می طلبند و) در خواست عذاب شتاب می کنند و حال آنکه علی التحقیق از پیش از آنها، عقوبتها (بر امتها) گذشته است. و ای پیامبر! البته

پروردگارت بی گمان مردم را با وجود ستمکار بودن ایشان (اگر ایمان بیاورند) صاحب آمرزش است و (در عین حال) البته پروردگارت بی گمان (بر کافران منکر و مستکبر) سخت عقوبت است.

[سه] و کسانی که کفر را اختیار کردند می گویند: چرا معجزه ای (از معجزاتی که ما می خواهیم) بر «محمد» نازل نشده است؟ ای پیامبر! (تو مأمور نشده ای که هرکس هرگونه معجزه ای را بخواهد انجام بدهی)، جز این نیست که (چون مأموریت تو بیم دادن کافران و رهنمائی تمام اقوام است) تو بیم دهنده ای و (تو) برای هر قومی راهنمائی (1).

## سوره الرعد (13): آیات 8 تا 16

### اشاره

اللَّهُ يَعْلَمُ ... الْقَهَّارُ

### خدا

خدا (سرشت و سرنوشت) آنچه را که هر ماده در شکم برمی دارد، می داند.

و خدا وقتی را که رحمها (از مدت مقرر) می کاهد، می داند.

و خدا وقتی را که رحمها (بر مدت مقرر) می افزاید، می داند.

و هر چیزی نزد خدا اندازه معین دارد (که نه از آن کم می شود و نه بر آن افزون می گردد).

خدا دانای نهان و آشکار است.

خدا بزرگ است (بزرگی که از مقیاس خیال و قیاس و گمان و وهم برتر است).

خدا بلندمرتبه است (هرگونه مرتبه ای که فرض شود).

(نزد خدا) یکسان است از شما کسی که سخن خود را آهسته بگوید و کسی که سخن خود را آشکارا بگوید، و کسی که او در شب (از انظار) پنهان است و کسی که او در روز به دنبال کارهای خود می رود آشکارا.

خدا را است فرشتگانی آینده از پی یکدیگر از پیش روی آدمی و از پشت سر

ص: 258

او که به فرمان خدا او را (از گزند حوادث) حفظ می کنند (و خدا نعمتی را تغییر نمی دهد تا خود آدمی نعمتی را که دارد تغییر بدهد) زیرا البته خدا نعمت قومی را دگرگون نمی کند تا وقتی که خودشان آن حالتی را که دارند دگرگون کنند، و چون خدا بدی ای به قومی (بسوء اختیار آن قوم) بخواهد، پس هیچ گونه بازگرداندنی برای آن بدی نیست، و نیست برای آن قوم - از جز خدا - هیچ کارسازی (که عذاب را از آنها بازدارد) (1).

آن غیب مطلق کسی است که: برق را بشما می نمایاند برای ترس و امید (اما ترس برای خطرات آن و اما امید برای باران آن).

و آن غیب مطلق کسی است که: ابرهای گران بار از آب را پدید می آورد.

و آن غیب مطلق کسی است که: رعد (یعنی آواز تصادم ابرها)، پاکی توأم با ستایش او را منعکس می سازد.

و آن غیب مطلق کسی است که: فرشتگان (فرشتگان موکل بر ابر و برق و رعد) از ترس (ترس از عظمت) او (پاکی توأم با ستایش او را یاد می کنند).

و آن غیب مطلق کسی است که: صاعقه ها را فرومی فرستد پس بهر کس بخواهد آن صاعقه ها را می رساند (2) و حال اینکه (با این قدرتهای خدائی، باز) کافران درباره خدا (با پیامبر) مجادله می کنند و حال اینکه خدا همان غیب مطلق سخت عقوبت است (3).

ص: 259

- 1- در کیفیت نظم و ربط این آیات وجوهی در تفسیر مجمع البیان نقل شده است.
- 2- ابن عباس گفته است: کسی که آواز رعد را بشنود پس بگوید: «سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اگر صاعقه به او رسید، دیه اش به عهده من است (تفسیر مجمع البیان).
- 3- ابن عباس گفته که: آیه ناظر به اُربد بن قیس برادر مادری لبید (بر وزن طریق) بن ربیعۀ عامری است که با عامر بن طفیل به بهانه مجادله درباره خدا برای ترور پیامبر (ص) آمده بودند و قرار داده بودند که عامر مجادله کند و اُربد از پشت سر با شمشیر، پیامبر (ص) را بکشد. عامر مطلب را ادامه می داد و اُربد شمشیر را از غلاف نمی توانست بکشد، شمشیر از غلاف به اندازه يك وجب بیرون آمده و بقیه را خدا نگاه داشته بود ولی عامر اشاره می کرد، پیامبر متوجه شد که اُربد دست به شمشیر است. پیامبر دعا کرد در حق آنان که شرشان کفایت شود. اُربد در روز آفتاب تمام، به صاعقه سوخت و عامر فرار کرد و پیامبر را تهدید کرد که تو نفرین کردی و اُربد کشته شد، این قدر سواران چابک و جوان می آورم که بهر درخت خرما يك اسب بسته باشد. پیامبر فرمود: خدا نمی گذارد، لذا وی در خانه زنی از سلول وارد شد و از هر دو زانویش غده ای بزرگ مانند غده شتر بیرون آمد و در همان خانه مرد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه). «سلول» بر وزن قبول نام ایلی از عرب قیس است که از اعقاب بنو مرة بن صعصعه اند و سلول اسم مادرشان است. از آنهاست: عبد الله بن همام (بر وزن صراف) که شاعر بود، و نیز مادر عبد الله بن ابی منافق (قاموس به ترجمه).

از آن خداست اجابت حق(1) (که چون بخواندش اجابت کند) و کسانی که از جز خدا را می خوانند اجابت نمی کنند ایشان را به هیچ وجه مگر همچون اجابت کسی که تشنه باشد و از راه دور دو کف خود را بدون هیچ گونه وسیله ای بسوی آب بگشاید (تا رفع تشنگی کند و به فریاد و زاری آب بطلبد) تا آب را به دهان خود برساند، و نیست آن آب رسنده به دهان او، و نیست خواندن کافران (آن بتان را) مگر در گمراهی.

و برای خدا سجده می کند هر که در آسمانها و زمین است: خواهان یا ناخواهان و (برای خدا) سجده می کند سایه های کافران بامدادان و شامگاهان (بدن کافران که سایه آنان است دائم در حال اطاعت است زیرا جهازات بدن آنان وظائف مرجوعه خود را بفرمان خدا انجام می دهد ولی دل و باطن کافران اطاعت نمی کند(2)).

ای پیامبر! بگو: کی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو: خدا (پروردگار آسمانها و زمین است) (آنگاه) بگو: آیا پس از جز خدا کارسازانی گرفتید که برای خودهاشان مالک نیستند هیچ گونه (جلب) نفعی روانه (دفع) ضرری را؟!!

ص: 260

---

1- نه در خواستهای ناحق.

2- محرر این تفسیر.

ای پیامبر! بگو: آیا برابری می کند کور (پرستنده بت) و بینا (پرستنده خدا)؟ آیا برابری می کند تاریکی ها (همان تاریکی های شرک و انکار) و نور (همان روشنی توحید و معرفت پروردگار)؟ آیا کافران برای خدا شریکانی قرار داده اند که آفریده اند مانند آفریدن خدا، در نتیجه آفریده بر ایشان مشتبّه شده است؟ ای پیامبر! بگو: خدا آفریننده هر چیز است (1) (و در آفرینش شریک ندارد تا در پرستش شریک داشته باشد) و آن غیب مطلق یکتا و قهار است.

## سوره الرعد (13): آیه 17

### اشاره

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا

### مثل بر وزن سبب برای قرآن

خدا از ابر آبی فروفرستاد، پس (در) رودها روان شد به فراخور رودها (مثل قرآن، مثل آب است، و مثل دلهای مختلف مردم از حیث سعۀ گنجایش و ضیق آنها و یا بسته بودن آنها، مثل رودهاست از حیث فراخی و تنگی و یا بسته بودن آنها بالکل).

فَاَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا

### مثل بر وزن سبب برای جولان موقت باطل

پس برداشت، آب سیل، کفی آماسیده (آینده بر روی آب) (سیلاب از شدت تموج

ص: 261

1- «خالق» دو معنی دارد: 1 - آفریدگار 2 - متصرف در مواد، کائنا ما کان و این معنی دوم مجاز است از معنی اول. و آفریدگار به کسی گفته می شود که مواد خلقت از خود او باشد و چون مواد، مخلوق خداست پس خالق هر چیز خداست و در کار خلقت شریک ندارد. و أما خلقت و أما خالق در آیه: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بمعنی متصرف در مواد است: که خدا متصرف در مواد است همان موادی که خود آفریده و بشر هم متصرف در مواد است ولی موادی که خود نمی تواند بیافریند و در این معنی هم، خدا، «أحسن المتصرفين» در مواد است (باقیاس از تفسیر مجمع البیان).

و جوشش، کف به لب می آورد و دمی دیگر فرومی نشیند - مثل جوشش سیلاب و کف، مثل جولان باطل و فرونشستن آن است).

وَمِمَّا يُوقِدُونَ... الْأَمْثَالَ

### مثل بر وزن سبب برای نابود شدن کفر و بقاء ایمان

و از آنچه از فلزات (در کوره ها نهاده) در آتش بر آن می افروزند (یعنی می گدازند) برای طلب زیور (مانند طلا و نقره) یا احتیاجات دیگر (مانند آهن و غیره) کفی است (که بر لب می آورد) مانند کفی که سیلاب به لب می آورد. این چنین خدا برای حق و باطل مثل می زند. پس اما کف در نتیجه می رود بدور انداخته و اما آنچه به مردم سود می رساند پس در زمین باقی می ماند (مثل قال گذاشتن طلا و نقره و ذوب فلزات دیگر و طرح چرک و خبث آنها، مثل کفر است. و مثل بقاء خودشان، مثل ایمان است) خدا (برای توضیح حقائق) این چنین مثل ها می زند(1).

### سوره الرعد (13): آیات 18 تا 19

#### اشاره

لِلَّذِينَ... أُولُوا الْأَلْبَابِ

#### سرانجام ایمان و کفر

برای آنان است که حکم پروردگار خودشان را اجابت نمودند؛ بهشت و آنان که پروردگارشان را اجابت نکردند اگر البته برای آنان باشد آنچه در زمین است همه یکجا و مانند آن همراه آن و بی گمان آن را فدیة بدهند (که از عذاب برهند، از آنان پذیرفته نمی شود و) آنان از آن ایشان است سختی حساب، و جایگاه آنان جهنم است [و چه بد است چیزی که او عمل کرده است و کسب کرده است برای خود در معاد](2).

آیا پس کسی که می داند که البته آنچه (از قرآن) بسوی تو از پروردگارت فروفرستاده شده است حق است، مانند کسی است که او (چشم بصیرتش) کور است؟ جز این نیست که صاحبان عقل های صافی از شوائب و کدورات، متذکر می شوند

ص: 262

1- تشریح سه مثل از قتاده است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

2- بین دو قلاب عبارت شرح قاموس است.

(که این دو دسته مساوی نیستند).

## سوره الرعد (13): آیات 20 تا 24

### اشاره

الَّذِينَ يُؤْفُونَ... عُقْبَىٰ الدَّارِ

### وفاء به عهد

کسانی که به عهد خدا وفاء می کنند (خواه عهود عقلیه که عمل به محکّمات عقلیه است و خواه عهود شرعیه که پیامبر از مؤمنان درباره اطاعت از خدا و بیم از تمرد فرمائش گرفته (1) و آن پیمان را نمی شکنند، و کسانی که می پیوندند آنچه را که خدا فرمان داده که به آن پیوند کرده شود (خواه صلّه رحم و خواه صلّه با آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و خواه ایمان به جمیع پیامبران و کتابهای منزل بی جدائی انداختن میان پیامبران و میان کتابها)، و از مخالفت فرمان پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب می اندیشند، و کسانی که صبر کردند برای طلب (همان طلب خشنودی) ذات پروردگارشان (یعنی خالصاً لوجه الله)، و نماز را به پاداشتند، و از آنچه روزی دادیم ایشان را خرج کردند: پنهان و آشکارا، و دفع می کنند بدی را به نیکویی (در عوض بدی نیک می کنند)؛ آن گروه برای ایشان است سرانجام پسندیده در آن سرای.

(همان) بهشتهای عدن (که جای اقامت است (2) که وارد آن بهشتها می شوند با کسانی که شایسته باشند از: پدرانشان (و مادرانشان) (3) و زنانشان و فرزندانشان.

و فرشتگان از هر دری (از درهای محل اقامتشان) بر ایشان وارد می شوند (و می گویند: «سلام علیکم»): سلامتی بر شماست در برابر صبری که (بر شداند دنیا) کردید.

پس چه نیکو است سرانجام پسندیده در آن سرای.

## سوره الرعد (13): آیه 25

### اشاره

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ... سُوءُ الدَّارِ

### شکستن عهد

و کسانی که عهد خدا را از بعد (از استوار کردن) پیمانش می شکنند و قطع می کنند

ص: 263

2- یا «جنات عدن» بهشتهای خاصی است بقول ابن عباس.

3- پدران که در این آیه گفته شده است شامل مادران هم هست (محرر این تفسیر).

(و می برند) آنچه را که خدا فرمان داده که به آن وصل (و پیوند) کرده شود، و در زمین فساد می کنند؛ آن گروه از آن ایشان است لعنت (یعنی دوری از رحمت خدا) و از آن ایشان است بدی آن سرای.

## سوره الرعد (13): آیه 26

### اشاره

اللَّهُ ... مَتَاعٌ

### وسعت رزق و تنگی رزق ملاک ایمان و کفر نیست

خدا برای هرکه می خواهد، روزی را گشاده می گرداند و (برای هرکه می خواهد) تنگ می گرداند. و کافران به زندگانی دنیا شاد شدند، و نیست زندگانی دنیا به نسبت آخرت مگر متاعی حقیر.

## سوره الرعد (13): آیات 27 تا 29

### اشاره

وَيَقُولُ ... مَا بِي

### بهانه جوئی کافران

و کسانی که کفر را پیشه خود کردند می گویند: چرا بر «محمد» معجزه ای (از معجزات دلخواه ما) از پروردگارش فروفرستاده نشده است؟ ای پیامبر! بگو:

البته خدا گمراه می سازد هرکه را بخواهد (یعنی کسی را که آهنگ بازگشت به خدا را ندارد) و بسوی خود راهنمایی می کند هرکس را که (بسوی خدا) بازگشت کند. همانها که ایمان آوردند و دلهاشان به یاد خدا آرام می گیرد. **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ :**

هشدارید! دلها به یاد خدا آرام می گیرد.

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برای آنان است «طوبی»<sup>(1)</sup> و خوبی جای بازگشت.

ص: 264

---

1- در تفسیر مجمع البیان درباره طوبی ده تفسیر نقل کرده: برای آنان است خوشحالی و روشنائی چشم، برای آنان است غبطه «رَشَك» برای آنان است خیر و کرامت، برای آنان است بهشت، برای آنان است زندگانی پاکیزه، برای آنان زندگانی خوش - گوارا باد!، برای آنان است حالت نیک، برای آنان چه نیکو است!، برای آنان است خوبی دائم، برای آنان است «طوبی» که نام درختی است در بهشت که اصل آن در خانه پیامبر (ص) است و در خانه هر مؤمن شاخه ای از آن است و بقولی اصل آن در خانه علی (ع) است زیرا خانه پیامبر و علی هر دو در یکجاست.

در سال صلح حدیبیه (1) که صلحنامه بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مشرکین قریش نوشته می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم

در این هنگام سهیل بن عمرو و سایر مشرکین گفتند: ما غیر از صاحب یمامه یعنی مسیلمه کذاب. «رحمان» دیگری نمی شناسیم و تو بنویس: «باسمک اللهم». (و اهل جاهلیت در صدر نامه هاشان چنین می نوشتند).

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس: «هذا ما صالح عليه محمد رسول الله» مشرکین قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می کردیم و مانع ورود توبه مکه می شدیم که ظلم کرده بودیم، و لیکن بنویس: «هذا ما صالح محمد بن عبد الله»، پس أصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: بگذار تا با اینها جنگ کنیم. حضرت فرمود: نه - و لیکن آن طور که مشرکین می خواهند بنویسید. لذا در این باره آیه نازل شد:

كَذَلِكَ ... مَثَابِ

#### اشاره به مندرجات صلح نامه حدیبیه

همچنان (که پیش از تو رسولانی را برای هدایت مردم فرستادیم که مردم را

ص: 265

---

1- رجوع به جلد اول مقدمه همین تفسیر ص 17 و 18 و جلد دوم مقدمه همین تفسیر ص 1148 و جلد ششم همین تفسیر ص 160-183 و ص 367 و 368.

بنام «رحمان» دعوت می کردند) تو را در اُمتی فرستادیم که علی التحقیق از پیش از آنها امتهایی در گذشتند، تا بخوانی بر این امت آنچه را وحی کردیم بسوی تو (که از جمله نام «رحمان» است) و حال اینکه این امت به «رحمان» کفر می ورزند. ای پیامبر! بگو: آن رحمان (همان غیب مطلق)، پروردگار من است، نیست معبودی (شایسته) مگر رحمان، (همان غیب مطلق) بر او توکل کردم و بسوی او است بازگشت من.

## سوره الرعد (13): آیات 31 تا 32

### مقدمه

چند نفر از مشرکین مکه از جمله: أبو جهل بن هشام و عبد الله بن ابی امیه مخزومی پشت کعبه نشسته بودند و کس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند، حضرت آمد و عبد الله تقاضا کرد که آن حضرت بوسیله قرآن کوههای مکه را عقب ببرد و آب در بیاورد که مکه کشتزار بشود و یا باد را مسخر مشرکین کند که آنها يك روزه بشام بروند و کارهایشان را انجام بدهند و همان روز برگردند و یا «قصی» جد خود را و یا مردگان مشرکین را هرکدام بخواهد زنده سازد: بسبك داود که کوهها رام او بود و بسبك سلیمان که باد مسخر او بود و بسبك عیسی که مرده زنده می ساخت در این باره آید آمد که.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا ... عِقَابٍ

### بهانه جوئیهای مشرکین

و اگر البته کتابی باید که بوسیله آن کوهها روان کرده شود و یا بوسیله آن زمین شکافته گردد و یا بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود (همین قرآن است) (ولی انجام این امور بفرمان مشرکین نیست) بلکه خاص خداست فرمان، همه فرمانها یکجا.

آیا پس آنها که ایمان آوردند نومید نشدند (از ایمان مشرکین بهانه جو که هر دم انجام يك معجزه دلبخواه را می طلبند)؟ (با آنکه دانسته اند) که اگر خدا می خواست - (مردم را به جبر هدایت کند) البته مردم را هدایت می کرد همگی (لکن

چون جبر، منافی تکلیف و مبطل غرض از تکلیف است امر هدایت اجباری نیست).

و پیوسته کسانی که کفر پیشه کردند بسبب نکبت کفر و کردارهای خبیث که مرتکب شده اند، حوادث خطرناک (بطور مستقیم) به ایشان می رسد (که در میدان جنگ کشته می شوند) یا (بطور غیر مستقیم) نزدیک به خانه شان فرود می آید (که ترس بر آنان حکمفرماست و آرامش ندارند) تا وقتی که وعده خدا برسد (و مکه فتح گردد) زیرا البته خدا وعده خود را خلاف نمی کند.

و ای پیامبر! قسم است که از پیش از تو به رسولانی استهزاء کرده شد، پس برای کسانی که کفر پیشه کردند مهلت (و میدان) دادم (که بجهت تجدید نظر در کار خود فرصت داشته باشند) سپس (چون متنبه نشدند) آنها را (به عذاب و هلاک) فراگرفتم.

پس چگونه (چه عجیب و سخت) بود عقوبت من!

### سوره الرعد (13): آیات 33 تا 34

#### اشاره

أَفَمَنْ ... وَاقٍ

#### مشرکین

آیا پس کسی که او نگهبان است بر هر نفسی به آنچه که بدست آورده است (با بت عاجز، یکسان است که از خودش هم خبر ندارد)؟ و حال اینکه آنها را برای خدا شریک ساخته اند.

ای پیامبر! بگو: آثار وجودی این بتان را نام ببرید (که چه کاری انجام داده اند؟) آیا خدا را خبر می دهید به آنچه در زمین نمی داند؟ (و این مشرکین خبر دارند!) یا (شریک گفتن این بتان) بمجرد از گفتار (و لقلقه زبان) است؟ بلکه (حقیقت امر این است که:) برای کسانی که کفر پیشه کردند، اندیشه فاسد ایشان، (در نظرشان) آراسته شده است و از راه (راه راست) بازداشته شده اند. و هرکس را که خدا او را گمراه کند (بسوء اختیار آن کس)، پس نیست برای او هیچ راهنمایی.

از آن این کافران است عذاب در زندگانی دنیا، و البته عذاب آخرت سخت تر است، و نیست ایشان را از (عذاب) خدا هیچ نگاهدارنده ای.

## اشاره

مَثَلُ الْجَنَّةِ ... النَّارِ

## متقیان

کیفیت بهشتی که متقیان وعده داده شده اند (این است که: از زیر بهشتها نهرها می رود، میوه و روزی و نصیب(1) آنها جاوید است و سایه آنها (بی زوال است). آن بهشت سرانجام کسانی است که از مخالفت خدا ترسیدند، و سرانجام کافران آتش است.

## سوره الرعد (13): آیات 36 تا 37

## مقدمه

اهل کتاب چون: عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهودان و هشتاد نفر از نصاری: (چهل نفر از اهل نجران و هشت نفر از اهل یمن و سی و دو نفر از اهل حبشه(2) که اسلام آورده بودند چون آیات قرآن نازل می شد خوشحال می شدند و بقیه یهودان و نصاری و مشرکین اندوهناک می شدند و بعضی اشکالات واهی می کردند. در این باره آیه آمد:

وَالَّذِينَ ... وَلَا وَاِ

## خوشحالی گروهی، از نزول آیات قرآن و بدحالی گروهی

و ای پیامبر! کسانی را که کتاب (از تورا یا انجیل) به ایشان داده ایم (همانها که اسلام آورده اند) به آنچه (از قرآن) بسوی تو فروفرستاده شده است (و می شود)، شادمان می شوند. و از جماعتها (از: یهودان و نصاری و مشرکین) هستند کسانی که بعضی از آیات نازل شده را (که مطابق مذاق آنها نیست) انکار می کنند.

ای پیامبر! بگو: جز این نیست که بمن فرمان داده شده است که خدا را بپرستم و با او (هیچ کس و هیچ چیز را) شریک مقرر نکنم. بسوی خدا دعوت می کنم - و بسوی او است بازگشت من.

و همچنین (که یکتاپرستی را به تو مأموریت داده ایم) آن را بصورت فرمانی

ص: 268

1- «أكل» بضم همزة و ضم كاف یعنی میوه و روزی و نصیب (شرح قاموس).

2- تفسیر کاشفی.

بزبان عربی فرورستادیم. و ای پیامبر! قسم است که اگر خواهشهای غیر - مسلمانان را از بعد از اینکه از دانشی، تو را آمده است پیروی کنی، نیست تو را از خدا از هیچ گونه کارسازی و نه نگاهدارنده ای (1).

## سوره الرعد (13): آیه 38

### مقدمه

مشرکین، بتلقین یهودان، ایراد کردند که اگر «محمد» پیامبر بود زن نمی گرفت (2). در این باره آیه آمد:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا ... وَذُرِّيَّةً

### ایراد دشمنان پیامبر به زن گرفتن آن حضرت

و قسم است که پیامبرانی را از پیش از تو فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم.

## سوره الرعد (13): آیات 39 تا 43

### اشاره

وَمَا كَانَ ... الْكِتَابِ

### ختم سوره و کلیات

[یک] و نبوده است برای هیچ پیامبری که معجزه ای بیاورد مگر بحکم خدا.

[دو] (هر چیزی دوره ای دارد که دوره آن سر می آید و) برای هر سرآمدی پرونده ای است.

[سه] خدا هر چه را بخواهد محو می کند و (هر چه را بخواهد) ثابت می کند.

[چهار] و نزد خداست اصل کتاب (لوح محفوظ کائنات).

[پنج] و ای پیامبر! البته البته اگر بعض کیفر کافران (همان کفار مکه) را که به آنها وعده می دهیم (عمرت و فاء کند و) به تو بنمایانیم یا البته البته تو را بمیرانیم (و پس از تو واقع شود) پس (با کار تو تماس ندارد) جز این نیست که بر عهده تو است

ص: 269

---

1- این اولتیماتوم برای قطع امید غیر مسلمانان است از تقاضاهای دلبخواه و بلهوسانه. و به منزله زدن به در است تا دیوار بشنود که: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره».

2- تفسیر مجمع البیان و تفسیر کاشفی اقتباسا.

رسانیدن پیام ما (و تبلیغ احکام ما) و بر عهده ماست (رسیدگی به) حساب (حساب کافران).

[شش] آیا کافران ندیده اند که ما قصد سرزمین ایشان می کنیم که آن را از جوانب آن می کاهیم؟ (و دایره را بر کفار مکه تنگ می کنیم و متصرفات آنها را از تصرف ایشان بیرون می آوریم و به تسخیر مسلمانان در می آوریم؟ آیا همین، نشانه فتح و فیروزی مسلمانان و شکست کفار نیست؟ (1)(2).

[هفت] و خدا حکم می کند. هیچ گونه ردکننده (و بازپس زننده ای) برای حکم خدا نیست.

[هشت] و آن غیب مطلق حسابگر چالاک است.

[نه] و علی التحقیق از پیش از کفار مکه کسانی (از کفار، در کار خدا) بد سگالیدند، پس، از آن خداست بد سگالیدن، همه یکجا (سرانجام کیفر بد سگالیدن عاید کفار خواهد شد).

[ده] هر نفسی هرچه می آورد (خواه خیر و خواه شر) خدا می داند.

[یازده] و البته کفار خواهند دانست که عاقبت پسندیده در آن سرای از آن کیست.

[دوازده] و ای پیامبر! کسانی که کفر پیشه کردند می گویند: تو فرستاده خدا نیستی. (تو در جوابشان) بگو: برای شهادت بین من و بین شما خدا کافی است و کسی که نزد او است علم کتاب (3).

«پایان»

ص: 270

1- مفاد آیه حاکی از مدنی بودن آیه است، زیرا تصرف اراضی اطراف مکه و دخول مردم هم جوار آن در اسلام مربوط به ما بعد هجرت است.

2- ممکن است آیه راجع به خلقت زمین باشد و ناظر به مسأله ئی از مسائل هیئت باشد که زمین از صورت گرد حقیقی بودن بصورت شبیه تخم مرغی می شود تا تدریجا بصورت جزری درآید (العلم عند الله).

3- علم کتاب یعنی علم لوح محفوظ، و حامل آن، جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرامی گیرد و یا علم قرآن مراد است و آن کسان، مؤمنان اند. در کتاب «زاد المسیر» آورده که: مراد علی مرتضی (رض) است که علم قرآن نزد او است. یا مراد علم توراة است و آن کسان عبد الله بن سلام و احزاب اویند (رضی الله عنهم أجمعین) (تفسیر کاشفی اقتباسا).

حجة التفاسير كلمات (الله) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جميع صفات کمال است.

دو کلمه (هو) که مراد خداست به (غیب مطلق) ترجمه شده است.

کشاف:

سورة ابراهيم مکی (1).

مشمول بر: 52 آیه.

831 کلمه.

3404 حرف.

(تفسیر أبو الفتوح رازی) دارای تعالیق.

ص: 271

---

1- ابن عباس و قتاده و حسن گفته اند: سورة مکی است مگر دو آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا... فَيَسَّ الْقَرَارُ» که درباره کشتگان مشرکین در جنگ بدر نازل شده است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

خوانندگان باید به چهار موضوع توجه کنند 1 - مکی بودن سوره ابراهیم 2 - اضلال و اغفال مردم 3 - تمدن کلدان 4 - ابراهیم.

### 1 - مکی بودن سوره ابراهیم

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بود که سوره ابراهیم نازل شد. این سوره بعد از سوره نوح نازل شده است و تاریخ نزول آن بعد از اسراء (معراج) و کمی قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه است.

مفاد سوره، بالا بردن سطح افکار مردم مشرک مکه است:

هر آن کس که جوید سرانجام نیک \*\*\* به گیتی نماند بجز نام نیک

نیز ارباب مشرکین مکه از سرنوشت شوم مردمی است که فرستادگان خدا را تکذیب کرده اند، و به آنها تذکر داده شده که از مخالفت با اسلام بترسند و با جان و دل به اسلام روی رغبت نشان بدهند:

به گیتی سخن گفتن نابکار \*\*\* نه خوب آید از مردم هوشیار

پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته است مردم مکه را که از نژاد اسماعیل بن ابراهیم و از اعقاب ابراهیم اند و تصویر ابراهیم و اسماعیل را در خانه خدا گذارده اند و بقایائی از احکام ابراهیم را از جمله اینکه مراسم ناقص حج را انجام می دهند؛ بیگاهانند که شما یا از اعقاب آن پیامبر راد هستید و یا عامل به سنت او و یا هر دو و بهر حال منتسب به ابراهیم هستید.

نسب از دو کس دارد این نیک پی \*\*\* ز افراسیاب و ز کاووس کی

بالجمله: شما یا در نسب و یا در حسب و یا در هر دو از اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن (خلیل الله کلدانی) از یک طرف و از هاجر مصریه مادر اسماعیل از طرف دیگر ارث می برید و در حقیقت شما وارث کلد و مصرید، شما وارث قدیم ترین زبان و فصیح ترین بیانید. حمیت عربی کو؟ غیرت ملی کجاست؟ روح وطنی شما

چرا مرده است؟ کیش پدرانتان چرا از یادتان رفته است؟ نیای اعلای شما، پادشاه کلدۀ را به زانو در آورد و با باطل نبرد کرد و سر و دست بتان کلدۀ را در هم شکست، چه شده که شما آئین دیرین خود را از یاد برده اید و به بت‌های بی جان کرنش و تعظیم و سجده و تکریم می کنید؟ آن فطرت پاک و آن روح انسانیت شما کجا رفته؟ ای مشرکین مکه! دستتان به خون مردم بی گناه آلوده است:

بهر کار مشتاب ای نیک بخت \*\*\* به ویژه به خون زان که کاری است سخت

ای مردم مکه! از راه راست منحرف شده اید:

به از راستی کس ندارد درخت \*\*\* که بارش بهشت است و تاج است و تخت

ای اسماعیل زادگان! چشم امیدتان به یهودان است و فریب آنان را می خورید:

به ناپاک زاده مدارید امید \*\*\* که زنگی به شستن نگردهد سفید

ای وارثان کیش ابراهیم خلیل! مرگ را فراموش کرده اید:

بمیرد کسی کاو ز مادر بزاد \*\*\* ز خسرو چو یادآوری تا قباد

ای اهل مکه! از خدا نمی ترسید و بت را مقدس می شمارید:

به گیتی همی باش با ترس و باک \*\*\* نیایش همی کن به یزدان پاک

ای ساکنان حرم خدا! وقت شما چرا به بازی شطرنج می گذرد: همان شطرنجی که از راست به چپ می رود. شما از راست به چپ و از چپ به راست به لشکر دشمن واقعی حمله ور شوید، مهره های مرده شاه و فرزین «وزیر» و فیل و اسب و رخ «برج» و بیذق [بر وزن جعفر با ذال نقطه دار - منجد] «پیاده»، شما را چه سود؟ تاج و تخت قیصره و اکاسره را دریابید، پادشاهان ستمکار را از پی یکدیگر از تاج و تخت پیاده کنید:

برهنه نخسبند جنگ آوران \*\*\* که بستر بود خوابگاه زنان

ای قرشیان! وقت شما با روسیایان می گذرد و این خطاء است:

ز بوی زنان موی گردد سپید \*\*\* سپیدی کند زین جهان ناامید

به یک ماه یک بار از آویختن \*\*\* فزون گر کنی خون بود ریختن

هم این مایه از بهر فرزند را \*\*\* بیاید جوان خردمند را

چو افزون کنی کاهش افزون بود \*\*\* ز سستی دل مرد پر خون بود

کند دیده تاریک و رخسار زرد \*\*\* به تن سست گردد به رخ لاجورد

ای عدنانیان! نیکی را از یاد برده اید:

بزرگی و افزونی و راستی \*\*\* همه گیرد از خوی بد، کاستی

ای تیره بختان! سرانجام، این کیش که با خدا شریک قرار می دهید تیرگی است:

بزرگی که فرجام او تیرگی است \*\*\* بر آن مهتری بر بیاید گریست

ای آفریده شدگان خدا! از عمل صالح که شرط بزرگ بودن است غافل شده اید:

بزرگی سراسر به گفتار نیست \*\*\* دو صد گفته چون نیم کردار نیست

ای نیازمندان بدرگاه خدا! بزرگی را در مقاومت با پیامبران خدا جستجو مکنید:

تورا، ارج یزدان بیاید شناخت \*\*\* بزرگ آنکه با نامداران بساخت

بزرگ آن کسی کاو به گفتار راست \*\*\* زبان را بیاراست و کژی نخواست

## 2 - اضلال و اغفال مردم

برای اغفال مردم گرفتار زندگانی که یا قدرتی و یا فرصتی برای تحقیق در مطالب تاریخی و کیشی ندارند، یاوه سرائی از متمسحان گفته که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از هجرت از مکه با ابراهیم علیه السلام آشنائی نداشته و پس از هجرت به مدینه و شنیدن از یهودان، موضوع ابراهیم علیه السلام را در قرآن عنوان کرده است.

محرر این تفسیر گوید: بسی آیات در بسی از سور مکیه از ابراهیم سخن کرده و حتی جبرائیل سوره ای باین نام در مکه از طرف خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورده است.

آری: از این متمسح بیمار که مغزش معیب و شکمش از مسکرات و از گوشت خوک پلید آکنده است انتظاری جز این سفسطه و أمثال آن نیست.

جدا: نسبهایی که از راه نامشروع پیوند خورده بایستی با پیامبری گرامی همچون محمد رسول الله ستیزه جوئی کند اما جز داس مرگ که خرمن نحس عمر این

ناپاکان را درو کند جوابی ندارند و ما با داس و بیرم استدلال خرمن افکار شیطانی وی را درو کرده به دور می ریزیم.

بلی: حقائق قرآن را پاکان در می یابند نه شیطان و شیطان صفتان:

ذره ذره کاندترین ارض و سماء است \*\*\* جنس خود را همچو کاه و کهرباست

حقا: متمسح بلید پلید عنید از قضایای تاریخ یا ناآگاه است و یا خود را همچو ماری که در زیر بوته خاری پنهان کرده بی خبر و بی اطلاع نشان می دهد.

حقیقه: متمسحان و متهودان و متمجسان و متبوان متبیهان از سه صورت خارج نیستند: یا می دانند و کتمان می کنند و یا نمی دانند و یا چند کلمه ای بخیال شیطانی خود شنیده و بند باز و حيله گرند:

اگر می دانند و کتمان می کنند، دزدی هستند که با چراغ آمده اند:

«چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» چه کالائی مهم تر از عقل مردمان جهان است که بدست این دزدان سرقت می شود؟! و اگر نمی دانند - جاهل را چه حقی است که در حقائق رحمانی تصرف کند و اظهار عقیده نماید:

چون خدا خواهد که پرده کس درد \*\*\* میلش اندر طعنه پاکان برد

و اگرچند کلمه ای آن حيله گران بند باز شیار شنیده اند و هر دم از شاخی به شاخی می پرند «همج رعاع» اند یعنی همچون خر مگسانی اند که به مخرج خران نشسته اند تا فسوه ای از آن خران خارج شود و جا عوض کنند - یا خر، دمی تکان بدهد و پستشان را از جانی بجای دیگر تبدیل کنند.

فرموده حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که مردم را سه دسته کرده:

(عالم ربانی و متعلم بر راه نجات و باقی همچون همج رعاع پیروان هر ناعق). و ما این دسته سوم را به سه دسته و گروه مزبور تقسیم نمودیم. و متمسحان و متهودان و متمجسان و متبوان و متبیهان، یکی از سه گروه سوم اند.

خدا در قرآن کریم اینان را مذذب خوانده است «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ» [سورة نساء آیه 143] و ذذبّه در لغت چند معنی دارد:

1 - زبان 2 - آنچه در هواء مضطرب است 3 - چیزهائی که برای زینت به هودج آویخته است (ه). اما آن چیزها که معلّق در هواء و متحرک و در نوسان است از جمله:

1 - زنگ و غیره زیرا گاهی متحرک است یعنی نوسان دارد و قرار و آرامش ندارد و گاهی بی حرکت است که عدم تحرک، صفت مردگان است.

2 - آلت رجولیت که آنهم همین حالت را دارد - این گروه منافقین، این گروه فساق و فجار، همین حالت را دارند.

### 3 - تمدن کلدان

به شهادت تاریخ تا اکنون تمدن کشور کلدان أقدم تمدنهاست و تاریخ تمدن مزبور در حدود پنج هزار سال قبل از تمدن مصر بوده. اما سبب عدم آسایش ابراهیم در آن کشور این است که: تمدن آن کشور با سخت ترین اقسام قسوت همراه بوده است.

گرچه قسوت از ممیزات تمام تمدنهای قدیم است و لکن آنچه در تمدن کلدانی بچشم می خورد بالاتر از حد توصیف است.

دلیل بر این مطلب، کشف بعض مناطق تاریخی است که از جمله: حفاران در قبر «مسکلام» پادشاه در شهر «أور» یافته اند و آن کاشف از این است که: عقائد مردم آن زمان بر این حکم می کرده که چون پادشاه بمیرد (خواه کشته شود و خواه به مرگ طبیعی بمیرد) تمام اطفال شهر و زنان پادشاه و کنیزانش همگی باید کشته شوند.

همان پادشاه، «مسکلام» مذکور زنی داشت که آن زن را بسیار دوست می داشت و اسم آن زن «شوباد» بود و بیست و هشت سال عمر داشت چون شوهرش «مسکلام» مرد در حالی که «شوباد» جلو جسد او ایستاده بود و فاخرترین جواهر را بر تن داشت سپاهیان آهنگ زن کردند و با عصای ضخیم چنان بر فرقش کوبیدند که در حال، جان به جان آفرین تسلیم کرد و با شوهرش دفن شد.

در حفاری ای که حفاران کرده اند جسد زن «مسکلام» بدست آمده درحالی که زیورهای طلا در بر دارد و بر باسنهای او کرسی زربفت که از رشته های طلای باریک بافته شده بسته است و نیز حفاران بر اجساد دوازده کنیز و خانمها که از زنان «مسکلام» پادشاه بوده اند واقف گشته اند که همه در همان روز کشته و با پادشاه در قبر دفن شده اند درحالی که بهترین زیورها را در بر دارند و شش نفر از مردان محافظ پادشاه هم کشته شده و نزدیک به جسد پادشاه دفن شده اند.

اما گاوان نری که نعش پادشاه را تا قبر برداشته اند نیز در همان جا ذبح شده اند.

فجیع ترین منظره، اطفال و اولادی بوده اند که برای فدیۀ روح پادشاه، کشته شده اند.

این عادت قوم کلدان، نزد وفات هر پادشاه از پادشاهانشان می بوده. و یکی از جهات فاصله گرفتن ابراهیم خلیل با این تمدن قسوت آمیز همین موضوع بوده بالخصوص که یکی از شعائر دینی قوم. تقدیم اطفال در بعض اعیاد برای قربانی بجهت خدایان بوده است.

ابراهیم سرزمین پدران و اجداد خود را با رغبت بخاطر دور شدن از این شعائر مجرمانه. [که قوم مرتکب می شده اند و قابل اصلاح و خودداری از این گونه جنایات نبوده اند] پشت سر گذارده و به سرزمین امان و اطمینان مهاجرت کرده است.

ابراهیم به دمشق هجرت کرده و تمام سوریه را زیر پا گذارده و از فلسطین گذشته و آهنگ بلاد مصر نموده و بار دیگر از مصر به بلاد مقدس مراجعت کرده است.

(مجله الهلال سال سی و هشتم جزء هشتم ص 931 و 932 به خلاصه و ترجمه).

#### 4 - ابراهیم خلیل

حضرت ابراهیم در شهر «أور» کلدانیه نشو و نما کرد تا جوانی برومند گردید، شهر «أور» دارای تمدن قدیم است که بین سه تا نه هزار سال قبل از ابراهیم بناء شده، و بر حسب مسموعات، اسم پدر ابراهیم «تیراح» و اسم برادرش «ناحور» بوده.

ابراهیم دوشیزه ای بنام «سارای» یا «ساره» را تزویج کرده و برادر ابراهیم فرزندی داشته که نامش «لوط» بوده است.

ص: 277

ابراهیم، هم ثروت بسیار داشته و هم خبره بوده و به احوال جهان، شناسائی عظیم داشته است و باینکه اهل صحراء نبوده، پیش آمد، چنین الزام کرده که خود و عائله اش زندگانی شهری را رها نموده و در صحراء منزل کنند و چادر نشین شوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره ابراهیم (14): آیات 1 تا 3

#### اشاره

الر ... بَعِيدٌ

#### پیامبر و قرآن رهروان کاروان بشریت اند که بشر را از ظلمات به نور می برند

(الر) رمز است.

ای پیامبر! (قرآن) کتابی است که ما آن را بسوی توفروفرستادیم تا مردم را به رخصت پروردگارشان از تاریکی ها بسوی نور بیرون آری.

بسوی راه خدای غالبی که با لذات ستوده است (بیرون آری).

(به راه) همان خدائی که از آن او است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است.

و وای! (و بدا!) بحال کافران از عذاب سخت، همان کافرانی که زندگانی دنیا را بر آخرت (که اولی فانی و دومی باقی است) برمی گزینند، و (مردم را) از راه خدا باز می دارند، و راهی می طلبند در حالی که آن راه کج است، آن کافران در گمراهی پی دورند (دور از راه حق و صواب).

### سوره ابراهیم (14): آیه 4

#### مقدمه

يك أصل کلی تخلف ناپذیر مقرر کرده ایم و آن این است که: هر پیامبری را که فرستادیم برای رعایت تناسب و تجانس با قومش و عدم احتیاج آنها به مترجم و مبین بزبان قومش سخن می گفت و آن قوم که در می یافتند موظف بودند برای دیگران ترجمه کنند و دعوت آن پیامبر را منتشر سازند.

## أصل کلی در تبلیغ رسالتها

و نفرستادیم هیچ پیامبری را مگر به زبان قومش تا رسالت خود را برای آن قوم (بسهولت) بیان کند (و آن قوم پیام آن پیامبر را ترجمه کرده و منتشر سازند) (اتخاذ این روش حکیمانه برای اتمام حجت بر خلائق است) پس خدا هرکس را بخواهد [بسوء اختیار آن کس] گمراه می سازد و هرکس را بخواهد راهنمایی می کند [بحسن اختیار آن کس] و آن غیب مطلق غالب است و کارهایش از روی اساس است.

## سوره ابراهیم (14): آیات 5 تا 8

### مقدمه

یکی از مصادیق این أصل کلی محمد عربی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که بر کافه خلائق مبعوث است، و قبل از او موسی، و قبل از او نوح (پیامبر قوم نوح)، و هود (پیامبر قوم عاد)، و صالح (پیامبر قوم ثمود)، و پیامبران دیگر [بین نوح و بین پیامبر اسلام] که شمار آنها را کسی غیر از خدا نمی داند، از مصادیق این أصل کلی بوده اند.

وَلَقَدْ ... حَمِيدٌ

## یکی از مصادیق این أصل کلی موسی است

و قسم است که موسی را با معجزاتمان فرستادیم (و گفتیم): که قوم خودت را از تاریکیها (همان تاریکی های کفر و شرک و ظلم) بسوی نور (همان نور ایمان و - یکتاپرستی و داد) بیرون آر، و آنان را به روزهای خدا (روزهای تاریخی خوب و بد امتهای گذشته) پند ده (و یادآوری کن تا قوم تو از وقائع شیرین و تلخ آنان هشیار شوند و عبرت بگیرند) زیرا البته در تذکر روزگاران گذشته بی گمان نشانه ها (و دلالتها) است برای هر بردبار سپاسگزار (البته شتاب کار ناسپاس، پندپذیر نیست).

و (یاد کن از) آنگاه که موسی برای قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خودتان، یاد کنید:

(1 -) چون شما را از آل فرعون رهانید که سختی شکنجه را بشما می رسانیدند (و می چشانیدند)، و پسران شما را می کشتند و دختران شما را زنده می گذاشتند (تا زنان ایشان را خدمت کنند) و در آن نجات شما نعمتی بزرگ بود از جانب پروردگارتان.

(2 -) و چون پروردگارتان اعلام کرد که قسم است اگر (نعمتهای مرا) شکر کنید قسم است قسمی مؤکد که نعمت شما را افزون می کنم و قسم است که اگر ناسپاسی کنید البته عذاب من بی گمان سخت است.

(3 -) و موسی گفت که: (ای قوم من!) اگر شما و هرکه در زمین است همه یکجا کافر بشوید، پس البته خدا بی گمان بی نیاز است و با لذات ستوده است:

گر جمله کائنات کافر گردد \*\*\* بر دامن کبریا نشیند گرد

### سوره ابراهیم (14): آیات 9 تا 14

#### اشاره

أَلَمْ يَأْتِكُمْ ... وَعِيدِ

#### یاد از چند پیامبر دیگر که از مصادیق این اصل کلی اند و شرح محاجه های آن پیامبران با اقوام خود

(ای مردم مکه!) آیا برای شما خبر کسانی که از پیش از شما بودند نیامده است؟ از جمله: قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود و اقوامی که از بعد از اینها آمده اند که آنان را نمی داند مگر خدا. که پیامبران آن اقوام با معجزات به سرفقتشان آمدند پس دستهایشان را در دهانهایشان بردند (و از خشم یا تعجب انگشت خود را گزیدند) و آن اقوام گفتند: البته ما به آنچه شما (بخیال خودتان) به آن فرستاده شده اید کافریم. و البته ما بی گمان درباره آنچه ما را به آن دعوت می کنید در شك هستیم شکی که در شکمان شك کننده ایم.

پیامبران آن اقوام (در جوابشان) گفتند: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟!» آیا در وجود خدا جای شك است همان خدای پدیدآورنده آسمانها و زمین؟! که شما را می خواند تا گناهان شما را (همان گناهان قبل از ایمان آوردنتان را) بسود شما بیامرزد و (به عذاب و هلاکت شما مبادرت نکند و عمر) شما را بازپس دارد تا وقتی معین (که همان عمر طبیعی خودتان است).

آن اقوام (در جواب پیامبران) گفتند: نیستید شما مگر آدمی ای مانند ما می خواهید ما را بازدارید از آنچه پدرانمان می پرستیدند. پس برای ما معجزه ای (دلبخواه ما، که) آشکار (باشد) بیاورید (فرشتگانی حاضر کنید و...).

پیامبران آن اقوام (در جوابشان) گفتند: نیستیم مگر آدمی ای مانند شما و لکن خدا (به نعمت اعطاء منصب نبوت و رسالت) بر هرکس از بندگانش که خود بخواهد، منت می گذارد، و ما را نمی رسد (و نمی سزد و ممکن نیست) که برای شما معجزه ای (دلبخواه شما) بیاوریم مگر بفرمان خدا. و بر خدا پس باید مؤمنان توکل کنند. و ما را چه عذری است که بر خدا توکل نکنیم و حال اینکه علی التحقیق راهها را (همان راههای حق و باطل را) به ما راهنمایی کرده است، و قسم است با قید دو تأکید که بر آنچه شما ما را آزار دادید (و می دهید) صبر می کنیم و بر خدا پس باید توکل کنندگان توکل کنند (نه بر بت بی جان).

و کسانی که کفر پیشه کرده بودند به پیامبرانشان (در جواب) گفتند: قسم است که البته البته شما را از سرزمینمان اخراج (و تبعید) می کنیم یا قسم است که البته البته بازآئید در کیش ما(1).

پس پروردگار آن پیامبران بسوی آن پیامبران وحی فرستاد که: قسم است البته البته ستمکاران را (یعنی همان کافران را) هلاک می سازیم و قسم است که البته البته شما را در زمین(2) از بعد هلاک ستمکاران ساکن می کنیم. آن پیروزی (سپری نشده، بلکه تا قیامت ادامه دارد، آن پیروزی) از آن کسی است که از ایستادن در حضور من

ص: 281

- 
- 1- آن اقوام معتقد بوده اند که پیامبران، داخل در کیش بت پرستان بوده اند سپس خارج شده اند و از این جهت آن اقوام، پیامبران را تکلیف به اعاده کرده اند. بلی مؤمنان به آن پیامبران، قبلاً دارای کیش بت پرستی بوده اند و برحسب دعوت پیامبران یکتاپرست شده اند.
  - 2- قرآن کریم نفرموده: «در زمین کافران» و بلکه «زمین» فرموده برای اشعار به این که زمین از خداست و بعلاوه بفهماند که مشرک مالک چیزی نمی شود.

(در روز قیامت، در موقف حساب) بترسد و از وعده عذاب من بیم کند.

## سوره ابراهیم (14): آیات 15 تا 17

### اشاره

وَاسْتَفْتَحُوا... غَلِيظٌ

### سرانجام کفار

و پیامبران، طلب فتح (و فیروزی از خدا) کردند (و خدا حکم فرمود و مؤمنان را نجات داد). و نومید ماند (و زیانکار شد) هر گردنکش ستیزنده، جهنم (مانند سایه) از پس او است و (از خونا به دوزخیان) از آب جنس زرداب، نوشانیده می شود، جرعه جرعه آن را به تکلف و رنج فرومی برد، و نزدیک نیست که (از تلخی و گندی که دارد) آن را بسهولت به گلو درکشد، و شدائد مرگ از هرجائی می آیدش، و او نمی میرد (که بیاساید) و از پس او است عذابی سخت (یعنی بدتر از این، و آن خلود در دوزخ است (1)).

## سوره ابراهیم (14): آیه 18

### اشاره

مَثَلٌ... أَلْبَعِيدُ

### اعمال خیریه کافران، بیهوده است

صفت کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند (همان) کردارهایشان (که بصورت خیرات است) همچون خاکستری است که در روزی تندباد، باد بر آن سخت بوزد که بر (جمع) هیچ چیز از آنچه بدست آورده اند توانائی ندارند (زیرا همه آن خاکستر، بر باد رفته است) (خیرات آن کافران نیز چنین است و از مزد آنها اثری پیدا نیست). آن اعمال خیریه آنان (که بخیال خود عمل کرده اند) گمراهی دور است (از حق و صواب) (زیرا ایمان به پروردگار نداشته اند).

## سوره ابراهیم (14): آیات 19 تا 20

### اشاره

أَلَمْ تَرَ... بَعَزِيزٍ

### قدرت خدا

ای کافر! آیا ندانسته ای که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده؟! اگر خدا بخواهد شما (مردم مکه) را می برد (و نابود می سازد) و خلقی نو (بجای شما) می آورد، و آن اعدام و ایجاد، بر خدا دشوار نیست.



## اشاره

وَبَرِّزُوا ... مَحِيصٍ

## مذاکرات تابعان و متبوعان در قیامت

و (کافران از تابعان و متبوعان در روز قیامت) ظاهر (و حاضر) شوند (از قبرهای خود) برای امر خدا همگی یکجا.

پس (تابعان، همان) زیردستان، به (متبوعان) همانان که گردنکشی کردند می گویند: البته ما (در تکذیب پیامبران) پیروان شما بودیم، پس آیا شما هیچ چیز از عذاب خدا را از ما دفع کننده هستید؟ آن گردنکشان (همان مستکبران و همان علماء سوء هر ملت (1) در جوابشان) می گویند: اگر خدا راه نجات از عذاب را به ما می نمود بی گمان شما را راهنمایی می کردیم (اما راه نجات بسته است) بر ما یکسان است آیا بخروشیم یا صبر کنیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست.

## اشاره

وَقَالَ الشَّيْطَانُ ... مِنْ قَبْلُ

## بیزاری جستن شیطان در قیامت از شرک در طاعت

(آنگاه: کفار، گناهان را متوجه شیطان می کنند).

و شیطان چون کار خلائق (در قیامت) فیصل داده شد (و اهل بهشت به بهشت در آمدند و اهل دوزخ به دوزخ رفتند، آنگاه دوزخیان زبان ملامت بشیطان دراز می کنند، شیطان در جواب دوزخیان) می گوید: البته خدا بشما وعده داد وعده حق (وعده راست و درست که حشر و نشر در کار خواهد بود) و من بشما وعده دادم، پس خلاف کردم با شما و برای من بر شما هیچ گونه تسلطی نبود مگر اینکه شما را دعوت (به کفر و معصیت) کردم، پس سخن مرا قبول کردید. بنابراین مرا سرزنش مکنید و خودتان را سرزنش کنید، نیستم من فریادرس شما، و نیستید شما فریادرس من، البته من (اکنون) بیزارم به آنکه مرا شریک خدا قرار دادید (در اطاعت از من) از پیش از این (در دنیا).

ص: 283

## کافران

البته ستمکاران (همان کافران که شیطان رای شریک خدا در طاعت قرار داده بودند) از آن ایشان است عذابی دردناک.

## سوره ابراهیم (14): آیه 23

### اشاره

وَأَدْخِلْ ... سَلَامٌ

### مؤمنان

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در بهشتهائی درآورده می شوند که از زیر آنها (از زیر کاخهایش، و از زیر درختانش) نهرها می رود درحالی که جاوید در آن بهشتها هستند بفرمان پروردگارشان. دعاء خیر ایشان در بهشت (در حق یکدیگر، و نیز تحیت فرشتگان بر ایشان) سلام است(1).

## سوره ابراهیم (14): آیات 24 تا 27

### مقدمه

هر سخنی که ما می گوئیم «کلمه» است و هر مخلوقی که خدا می آفریند «کلمه» است - کلمات خدا پایان پذیر نیست: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي...» .

این کلمات ما و همچنین کلمات خدا بعضی خوش گهر تمام و بعضی بدگهر تمام و بعضی بین است بر حساب تفاوت مراتب.

درختی که ریشه اش در زمین و شاخه اش در آسمان باشد و بارور باشد «کلمه خوش گهر» است و درختی که ریشه پا بر جا نداشته باشد و بارش تلخ و یا بی بر باشد «کلمه بدگهر» است.

مؤمن هم کلمه است اما «کلمه خوش گهر» و کافر هم کلمه است اما «کلمه بدگهر».

کلمه توحید یعنی کلمه «لا اله الا الله» هم کلمه است اما «کلمه خوش گهر» و کلمه کفر هم کلمه است اما «کلمه بدگهر».

ص: 284

### کلمه طیب «خوش گهر» و کلمه خبیث «بدگهر»

آیا ندانسته ای (1) که خدا مثلی زده است؟ کلمه پاکیزه (و خوش گهر یعنی توحید) را (مثل زده است) که همچون درختی پاکیزه است که بیخ آن (در زمین) استوار است و شاخ آن در آسمان است، میوه خود را هر فصلی بفرمان پروردگار خود، می دهد.

و خدا مثلها برای مردم می زند باشد که آنان پندپذیر شوند.

و مثل کلمه پلید (و بدگهر یعنی کفر) همچون درختی پلید است که از بالای زمین برجهیده است (و ریشه در زمین ندارد) نیست برای آن درخت از هیچ گونه قراری (نه بیخی در زمین دارد و نه شاخی در هواء، و نه باری که کس از آن منتفع تواند شد).

خدا کسانی را که به سخن راست و درست و محکم، ایمان آوردند، استوار می سازد در زندگانی دنیا (به نصرت و فتح) و در آخرت (به بهشت (2)). و خدا ستمکاران (همان کافران، همان مشرکان: خواه مشرکان بشرک در وجود و خواه مشرکان بشرک در طاعت) را (بسوء اختیارشان) گمراه می سازد و خدا آنچه می خواهد، می کند.

### سوره ابراهیم (14): آیات 28 تا 29

#### مقدمه

کفار، نعمت وجود «محمد» صلی الله علیه و آله را شناختند و بجای سپاسگزاری از او نعمت او را کفران کردند.

ائمه نعمت خدا بودند و بجای سپاسگزاری از وجود آنان، نعمت وجودشان

ص: 285

---

1- تفسیر مجمع البیان.

2- تفسیر أبو مسلم و لیکن بیشتر مفسرین گفته اند: مراد از آخرت، در قبر است و آیه درباره سؤال از قبر وارد شده و این قول از ابن عباس و ابن مسعود است و مروی از ائمه ما (ع) هم همین است (تفسیر مجمع البیان).

کفران شد.

به روایت از امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابن عباس و سعید بن جبیر و ضحاک و مجاهد مراد از این آیه، کفار قریش اند که پیامبرشان صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب نمودند و با او دشمنی کردند و جنگیدند.

و مردی از امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره این آیه پرسید. حضرت فرمود:

مراد، دو فاجرترین از قریش اند: 1 - بنو أمیه 2 - بنو المغیره. اما بنو أمیه فرصتی تا وقت معین به آنها داده شد. و اما بنو المغیره در روز جنگ بدر شرشان را کفایت کردید (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و خلاصه).

(وقیل انهم جبلة بن الأیهم و من اتبعوه من العرب تنصروا و لحقوا بالروم) (تفسیر مجمع البیان).

أَلَمْ تَرَ إِلَى ... الْقَرَارُ [این دو آیه مدنی است]

### سرانجام کفار مقتولین در جنگ بدر

آیا ندیدی (و ننگریستی) بسوی کسانی که (شکر) نعمت خدا را به ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاک فرود آوردند؟ همان جهنم که در آن در - می آیند. و جهنم بد قرارگاهی است.

### سوره ابراهیم (14): آیات 30 تا 31

#### اشاره

وَجَعَلُوا ... خِلَالًا

#### پیام خدا به مشرک و مؤمن

و برای خدا همتهاها قرار دادند تا (مردم را) از راه خدا گمراه کنند. ای پیامبر! بگو: (در این چند روزه زودگذر دنیا) کامیاب شوید، پس البته بازگشت شما بسوی آتش است.

ای پیامبر! به آن بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز را بر پا دارند و از آنچه ما آنها را روزی داده ایم انفاق کنند: پنهان و آشکارا، از پیش از آنکه روزی بیاید که نیست در آن روز هیچ گونه خرید و فروختی و نه دوستی ای (با یکدیگر - که از دوستان طلب نفع توان کرد).

ص: 286

## اشاره

اللَّهُ ... لَظَلُّوْهُ كَفَّارٌ

## خدا

خدا کسی است که آسمانها و زمین را آفرید. و از ابر، آب باران را فروفرستاد، پس به آن آب بعض میوه ها برای روزی شما (و بعض محصولات برای روزی شما و حیوانات دیگر) بیرون آورد. و کشتی را برای شما (بوسیله عوامل محرکه از:

باد و آتش و بخار و غیرها) رام ساخت تا بفرمان خدا در دریا برود. و جویبارها را برای شما رام ساخت. و آفتاب و ماه را برای شما رام ساخت که در مسیر و مدار خود (و در روشنائی دادن اصالة و تبعا) مستمرند. و شب و روز را برای شما رام ساخت. و بعض از چیزهائی که از او خواستید (که مصلحت در آن بود) بشما داد و اگر شما (بنی آدم) نعمت خدا را بشمارید (از بس فراوان است کما و کیفاً) توانائی شمارش آن را ندارید (بالخصوص که پی در پی می رسد حتی همین نفس که: «چون فرومی رود ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب» و واقعا:

«از دست و زبان که برآید \*\*\* کز عهده شکرش بدر آید»)

البته آدمی (گذشته از معصومین(1) بی گمان بسیار ستمکار است (هم به خود و هم به دیگران [إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ(2)] و بسیار ناسپاس است.

## مقدمه

حضرت ابراهیم علیه السلام پرچم توحید را از زمین سخت کلدانیان بر کند زیرا در آنجا سنگها چنان سخت بود که بن آهنین پرچم توحید مستقر نمی شد.

ابراهیم، شامات و مصر و فلسطین را از زیر پا گذرانید.

مصر گرچه به صلابت کلدانه نبود و لیکن تارهای اوهام و تخیلات کودکانه نه

ص: 287

1- «ما من عام الا وقد خص».

2- رجوع به جلد پنجم همین تفسیر در سوره احزاب ص 208.

آن قدر بر آسمان مصر تنیده بود که ابراهیم فرصت و قدرت آن را داشته باشد که آنها را در هم فروریزد مگر با انقلاب.

زیرا کشت و کار در زمینی که بذری دیگر کاشته شده و بقایای ریشه های آن بذرها بطور نامنظم باقی است جز با انقلاب زمین و کندن آن عملی نیست.

بالجمله: مصر هم در سختی ضلال، برادر کلدی بود (الكفر كله ملة واحدة).

پس راه چاره آن بود که ابراهیم خلیل بامر رب جلیل در صحراء از نو انسانهایی بی غل و غش بوجود بیاورد. لذا در صحراء، از ابراهیم و هاجر مصری پسری بنام اسماعیل علیه السلام بوجود آمد و سالها بعد هم از ساره نازا، پسری دیگر بنام اسحاق بدنیا آمد.

در ظاهر کار، عرق حسد ساره به جنبش در آمد و به ابراهیم تکلیف کرد که هاجر (یعنی کنیز پیشین ساره) و طفلش اسماعیل را از محیط خانه ساره و اسحاق دور کند و لیکن در باطن کار، مطلب دیگری در کار بود که اهمیت آن در حیز تقریر زبان و تحریر قلم در نمی آید.

ابراهیم برای هاجر و اسماعیل، معبد پیشین پیامبر اولین یعنی آدم پدر نخستین و موطن وی و مادر نخستین را وجهه همت قرار داد، ولی خود از صحراء خیمه برنکند زیرا مردی ربه دار و حشم دار بود، هم آب لازم داشت و هم چمنزار که گوسفندانش چرا کنند، و این امر در مکه میسر نبود.

ابراهیم برای اداره زندگانی که دستش نزد کسی دراز نباشد عاقلانه برنامه ای داشت. آری:

آنچه شیران را کند رویه مزاج \*\*\* احتیاج است احتیاج است احتیاج

بعلاوه اگر ابراهیم کوچ می کرد و با ساره و با هاجر یکجا سکونت می کردند باز نقض غرض بود زیرا شایسته نبود از خانه پیامبر آنهم چنین پیامبری بالخصوص با آن همه دشمن که از مرز ایران تا حجاز به خط زنجیر امتداد داشت، آواز زنان بگوش برسد زیرا گفته شده:

در خرمی بر سرائی ببند \*\*\* که بانگ زن از وی برآید بلند

بالجمله: ابراهیم بامر خدا، هاجر مصری و اسماعیل فرزندش را به مهد توحید قدیم، کانون یکتاپرستی، در کنار معبد اول منتقل کرد و آن معبد در هم ریخته و خراب شده اولین را با کومک اسماعیل از نو بناء نهاد(1).

ابراهیم آرزومند بود خود در کنار این معبد به سربرد و لیکن از خدا عذر خواست و عرض کرد: پروردگارا! زندگانی من از اداره رمة می گذرد، رمة آب و علوفه می خواهد، مکه کشتزار ندارد، اگر خود مهاجرت کنم نیم سامان توحیدی هم که در شامات برقرار شده است از هم می پاشد پروردگارا! حیثیت خانه خود را آن سان که در قدیم بود اعاده فرما، بلکه بهتر و والاتر ساز که این قبله نخستین و معبد اولین، سامان پیدا کند سامانی کامل.

وَ إِذْ قَالَ ... الْحِسَابُ

### ابراهیم و اسماعیل

و (ای پیامبر! یاد کن که) چون ابراهیم (در مناجات) عرض کرد: ای پروردگار من! این شهر(2) «مکه» را (از مکاره و مخاوف) ایمن بگردان و مرا و پسران(3) مرا دور دار از اینکه بتان را پرستیم(4).

ای پروردگار من! البته تنها بسیاری از مردم را گمراه کردند (و سبب گمراهی بسیار کس شدند) پس هرکه مرا (در امر توحید) پیروی کند پس البته او از من است و هرکس مرا نافرمانی کند پس البته تو آمرزگار و مهربانی.

ای پروردگار ما! البته من بعضی از فرزندان خودم (همان اسماعیل) را به وادی ای

ص: 289

1- رجوع به تعالیق.

2- محرر این تفسیر گوید: اگر در مکه آبادانی نبود ابراهیم نمی گفت: این «شهر» مکه را ایمن بگردان.

3- محرر این تفسیر گوید: مراد از پسران، پسران صلبی طبقه اول ابراهیم است نه اعقاب او زیرا مسلم است که اعقاب ابراهیم بت پرستیده اند.

4- اتکاء بنده باید به خدا باشد و گر نه ساعتی کافر، صدیق و ساعتی مؤمن، زندیق می شود.

(و دره ای) بی کشت و کار ساکن ساختم نزد خانه تو (1) که (صید و قتال و تهاون و تعرض به آن) حرام کرده شده است.

ای پروردگار ما! (اسماعیل و مادرش را در آنجا ساکن گردانیدم) تا (نسل اندر نسل) نماز را به پابدارند، پس دلہائی از مردم را چنان کن که بسوی ایشان رغبت کند و از میوه ها ایشان را روزی ده، باشد که آنان (حق نعمت تو را) سپاسگزاری کنند.

ای پروردگار ما! البته تو آنچه را پنهان می داریم و آنچه را آشکار می سازیم می دانی. و بر خدا هیچ چیز در زمین و نه در آسمان پوشیده نمی شود.

تمام ستایش خاص خدائی است که بمن با وجود پیری و بزرگسالی، اسماعیل و اسحاق را بخشید (برحسب درخواست من)، زیرا البته بی گمان پروردگار من شنونده (و اجابت کننده) دعاء است.

ای پروردگار من! مرا برپادارنده نماز گردان و از ذریه من (نیز).

ای پروردگار ما! و درخواست مرا بپذیر.

ای پروردگار ما! مرا پیامرز و مادر و پدرم را و مؤمنان را در روزی که حساب خلایق به پامی شود.

## سوره ابراهیم (14): آیات 42 تا 43

### مقدمه

اعقاب ابراهیم از عرب و یهودان تمام آن مزایا و شرافتهای نیاکان خود را و تمام این دعاها و درخواستها و سفارشهای نیای اعلای خود حضرت ابراهیم را بطاق نسیان سپردند و علقه پدری و فرزندی و مذهبی و نژادی را زیر پا گذاردند و از همه این خاطرات که يك به يك به یادشان آوردم چشم پوشیدند و خانه توحید مکه را معبد و مجمع بتان و مجسمه ها ساختند و اشراف و بزرگان مکه که عربند با دستیاری یهودان مدینه و اطراف بر ضد حق و بر ضد پیامبر اسلام و قرآن قیام کردند و به خودشان

ص: 290

---

1- مناجات ابراهیم ظاهرا بعد از تجدید بناء خانه بوده است. و یا مراد خانه مخروبه است که از ما بعد عهد طوفان باقیمانده است.

و اتباعشان بلکه بعالم انسانیت خیانت و ظلم و ستم روا داشتند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ ... هَوَاءً

### کیفر قیام عرب و یهودان بر ضد ابراهیم نیای اعلاى خود

و البته البته خدا را از آنچه ستمکاران می کنند، بی خبر میندار. جز این نیست که عذاب ایشان را تأخیر می اندازد برای روزی که دیده ها (از مشاهده احوال قیامت) خیره می گردد، درحالی که شتابندگانند (بسوی اسرافیل که آنان را به عرصه محشر می خواند) سرهای خود را بالا نگاهدارندگانند (برای مشاهده حوادث و مناظر هولناك) (از شدت دهشت) چشمهایشان بسوی ایشان مژگان نمی زند و دلهایشان تهی (و از دست رفته) است.

### سوره ابراهیم (14): آیات 44 تا 52

#### اشاره

وَ أَنْذِرْ ... أُولُوا الْأَلْبَابِ

#### ختم سوره و کلیات

[يك] و ای پیامبر! (دعوت خود را ادامه بده و) مردم را بترسان از روزی (همان روز قیامت) که عذاب به سروقت کفار می آید، پس کسانی که ستم کردند (و شرك آوردند) می گویند: ای پروردگار ما! عذاب ما را تأخیر کن تا زمانی نزدیک (و ما را آزمایش کن به این گونه که به دنیا بفرست و مهلت ده) تا دعوت تو را اجابت کنیم و فرستادگان را پیروی کنیم.

(در جوابشان می گوئیم): آیا شما نبودید که از پیش از این (در دنیا) قسم یاد کردید که نیست شما را هیچ گونه زوالی ؟ (بازارتان همیشه گرم خواهد ماند، و اوضاع، دگرگون نخواهد شد و قیامتی در پی نخواهد بود!).

و حال اینکه شما سکونت گزیدید در مساکن کسانی که به خودهایشان ستم کردند و برای شما آشکار شد که چه کردیم به ایشان (و چگونه آنها را عذاب کردیم) و برای شما (از احوال آنان) مثلها زدیم.

[دو] و علی التحقیق کافران (خواه نمرود و خواه دیگران) بدسگالیدن (و مکر) خود را به کار بردند (و مکر کردند) و نزد خدا (ثبت) است بدسگالیدن

(و مکر) ایشان و نبود مکر ایشان که بتواند کوهها (همان کوه یکتاپرستی و کوه نبوت و کوه قرآن) را از جا برکند. (زیرا):

(هرکه با پولاد بازو پنجه کرد \*\*\* ساعد سیمین خود را رنجه کرد)

[سه] پس البته البته مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود که با پیامبرانش کرده است (که آنها را یاری کند، زیرا خلف وعده یا از ترس است یا از طمع و احتیاج و) البته خدا غالب است (زیرا محتاج نیست) و صاحب انتقام است (که انتقام دوستان را از دشمنان می گیرد، زیرا ترس ندارد) (و عملی شدن وعده خدا) در روزی (است) که زمین به زمینی دیگر بدل کرده شود و آسمانها (به آسمان دیگر مبدل گردد).

و مردم (از گورهای خود) ظاهر شوند برای خدای یکتای قهار (جهت حساب و گرفتن پاداش و یا یافتن کیفر). و در آن روز مجرمان را می بینی که در غلها با هم بسته شده اند (و دستها و پاهایشان بهم بر بسته است) پیراهنهای آنان از قطران است (همان روغن سیاه بدبوی غلیظ که پوست شتر گر را می سوزاند تا چه رسد به پوست آدمی که تا آتش به آن قطران رسید بی درنگ مشتعل و فروخته می شود) و (زبانۀ) آتش سر و روهای آن کافران را فرومی گیرد (و می پوشد).

[چهار] (این روز قیامت برای این است که) تا خدا هرکسی را آنچه بدست آورده است سزا بدهد (و خدا در روز قیامت بزودی به حساب مردم رسیدگی می کند) زیرا البته خدا حسابگر چالاک است.

[پنج] این قرآن برای تبلیغ پیام است برای مردم.

[شش] و این قرآن برای این است که: مردم به آن بیم داده شوند.

[هفت] و این قرآن برای این است که: مردم بدانند که همانا آن غیب مطلق (که نهان از انظار و ابصار است) همان (خدا و همان) معبود یکتاست (و هیچ گونه شریکی ندارد).

[هشت] و این قرآن برای این است که: صاحبان عقلهای صافی از آلودگیها و کدورات و شوائب، پندپذیر شوند.

«پایان»

## ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

محرر این تفسیر گوید: قصه سرایان، افسانه‌ها درباره سکونت هاجر و اسماعیل جعل کرده اند:

در مکه آب نبوده! اسماعیل گریه کرده، پا بر زمین سائیده، آب از زیر پایش جوشیده! ابراهیم آنها را گرسنه و تشنه رها کرده و رفته! محرر این تفسیر گوید: چنین عملی از وحشی‌ترین مردم نسبت به زن و بچه اش سر نمی‌زند تا چه رسد به ابراهیم خلیل (ابراهیمی که هیچگاه بی‌مهمان غذا نمی‌خورد و...).

حضرت ابراهیم پس از مهاجرت از کلدیه مردی بتمام معنی ثروتمند بود، خدم و حشم داشت، خلاصه خدمتگزاران او بحدی قوی بودند که پادشاهان دست دوم از او حساب می‌بردند و از تعدی به او می‌ترسیدند (رجوع به توراۃ سفر تکوین باب چهاردهم).

البته ابراهیم آن نیرو را نداشت که با پادشاه مصر و أمثال او دست و پنجه نرم کند و لیکن بتمام معنی مردی متمول و مقتدر بود، چگونه کسی که خاك حجاز را در تصرف خود می‌خواسته در بیاورد زن و بچه خود را تشنه و گرسنه در صحراء رها می‌کرده است؟!!!!

## شیخ الأنبياء

توراۃ فعلی تاریخ زندگانی شیخ الأنبياء ابراهیم علیه السلام را دستخوش تحریفات کرده است.

## قاموس کتاب مقدس

قاموس کتاب مقدس در توصیف حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار کودکانه قلمفرسائی کرده است.

وفى الختام أقول: اللهم اغفر لابراهيم النائينى و لمريم النائينى فان لهما علىّ حقاً.

## اسماء السّور

اسم سوره/شماره صفحه/شماره سوره

الأنفال 3 --- 8

التّوبة 63 --- 9

يونس ع 141 --- 10

هود ع 169 --- 11

يوسف ع 203 --- 12

الرّعد 255 --- 13

ابراهيم ع 271 --- 14

\*\*\*\*\*

تذكر: در سر صفحه ص 64 بجای [سورة توبه]، [سورة أنفال] چاپ شده است.

ص: 294

## فهرست مطالب عمده «مقدمه» و «تعالیق» و «حواشی»

جلد سوم

عنوان صفحه

سوره انفال.

انفال چیست ؟ 4

تحقیق فقهاء و تاریخچه انفال. 5 و 6

انفال در ایران. 7

جنگل. 8

توضیح محصولات فرعی جنگلها. 9

دریاها. 10

أَمْلاك خالصه وقطائع. 10

مراتع. 10

معادن. 10

معادن نفت. 11

غزوة بدر کبری (سنگ اساسی بناء اسلام). 13

استفتاح مشرکین. 14

تاریخ حرکت. 14

عده وعده لشکر مسلمانان. 14

از «مدینه» تا «بدر». 16

جغرافیای «بدر». 17

اهمیت جنگ «بدر». 17

خلاصه وضع طبیعی و اقتصادی و سیاسی دولشکر. 18

پیام أبو سفیان به أبو جهل. 20

ص: 295

وضع آب و محل مسلمانان در «بدر». 20

بناء عریش برای پیامبر صلی الله علیه و آله. 20

تاریخ جنگ «بدر». 21

استقرار لشکر کفار قریش در «بدر». 21

مشورت کفار قریش. 21

طلیعه جنگ. 21

کشته شدن عتبه و شیبیه و ولید. 23

شهادت یافتن عبیده. 23

ظهور ابلیس. 23 و 49 و 50

شهادت مهجع غلام عمر بن الخطاب أول کشته در جنگ «بدر». 24

شهادت عوف (عوذ). 25

خاک و سنگریزه پاشیدن پیامبر صلی الله علیه و آله بچشم افراد لشکر دشمن. 25

یاری کردن فرشتگان لشکر مسلمانان را. 26 و 51

أجساد کشتگان جنگ «بدر». 27

انعکاس جنگ «بدر» در مکه. 28

فهرس اسامی شهداء مسلمانان در جنگ «بدر». 29

مقتولین از مشرکین. 30 و 48 و 49

کشته شدن نضر بن حارث. 30 و 39

کشته شدن عقبه بن أبی معیط. 30

دوازده نعمت خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان در جنگ «بدر». 30-48

أبو لبابه. 36 و 37

مجلس مشاوره و أخذ تصمیم برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله. 37 و 38

چگونگی نماز کفار. 40

ص: 296

مطعمون از قریش. 41 و 42

أمر به ریشه کن کردن شرك. 42

خمس. 43 و 44

تعلیمات جنگی برای مسلمانان. 48 و 49

أبو جهل. 48 و 49 و 30

تهدید کردن خدا منافقان و بیماران روحی را. 51

فعالیت فرشتگان و جهت آن. 51

عهدشکنی یهودان. 52

فرمان دائر بر وجوب تهیه تجهیزات جنگی و تنظیم رفتار با کفار. 53

دو طائفه اوس و خزرج. 54

أنصار. 54

أمر به جنگ در «بدر». 55

مسلمانان باتکاء خود جنگ کنند و چشم به راه فرشتگان نباشند. 56

أحكام اسراء جنگ. 57

علو مقام مهاجرین و أنصار و نیز شخصیت خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله 59

و نظریه محرر این تفسیر.

سه طایفه نئی که جهاد با آنان واجب است. 61

جهاد در ماههای حرام. 61

هجرت. 61

غنائم جنگ و اقسام و أحكام آن. 62

سورة توبه.

نبودن بسمله در أول سورة توبه. 64

عباراتی که قبل از خواندن سورة توبه خوانده می شود. 64

ص: 297

تاریخ نزول سورة توبه. 65

مأمور تبلیغ اعلامیه طبق یکی از تفاسیر اهل سنت. 65

مأمور تبلیغ اعلامیه طبق یکی از کتابهای سیره. 66

مأمور تبلیغ اعلامیه طبق یکی از تفاسیر شیعه و نیز 66

تفصیل موضوع معاهده و نقض آن.

آغاز و انجام مدت. 69

پس از تبلیغ. 69

تاریخ حج مشرکین. 70

حج اکبر. 70

تحقیقات محرر این تفسیر. 70 و 71

صنوف مشرکین. 71

خلاصه مقصود سوره. 72

مشروح اخبار. 72

اجمال اعلامیه. 72

تفصیل اعلامیه. 73

پس از چهار ماه مذکور در اعلامیه. 73

لزوم امان دادن به مشرکین برای شنیدن قرآن. 73

روابط نکوهیده مشرکین با خدا و پیامبرش. 74

روابط نکوهیده مشرکین با مسلمانان. 74

عمل اُبو سفیان مشرک عهدشکن. 74

مشرکینی که مدت معاهده شان باقی است. 75

أمر به کارزار. 75

تحریم دوستی با کفار و فساق. 76

ص: 298

سخن عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سنجش اسلام با اعمال خیریه مشرکین. 76

نکوهش از عدم هجرت. 78

جنگ «حنین». 78

نقرات دشمن. 79

نقرات مسلمانان. 80

صفوف مسلمانان. 81

جاسوسان دشمن. 82

جاسوس مسلمانان. 82

کارزار. 82-85

یادی از جنگ أحد. 82

أوطاس. 86

یاری خدا. 86

مشرکین، پلیدند. 87

حکم اهل کتاب از... 88

تاریخچه «عزرا» [عزیر]. 88

نصاری «ترسایان». 89

دلایل قوی لازم است... 89

مشرک بودن یهود و نصاری. 90

نور خدا خاموشی ندارد. 90

دین اسلام عالمگیر است. 91

نکوهش خدا از بسیاری از احبار و رهبان. 91

صدور فرمان پرداخت زکات. 91

شمار ماه و سال از آغاز آفرینش، قمری است. 92-94

ص: 299

عمل نسیء. 94-96

بسیج لشکر بطرف سرحدات شام. 96-98

اولتیماتوم. 98

غار «ثور». 99-101

فرمان بسیج عمومی بطرف سرحدات شام. 101

سه فرقه شدن مردم. 102

منافقین. 103

تحقیقات محرر این تفسیر. 103

بررسی وضع منافقین طی چهارده موضوع. 104-110

ارزیابی منافقین و منافقات و مزدهاشان. 110

ارزیابی مؤمنین و مؤمنات و مزدهاشان. 111

فرمان خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله. 111

جلاس بن سويد و كلمه کفر. 112

ثعلبه أنصاری. 113-115

اعانت بر تجهیز لشکر و سرگذشت و سرنوشت منافقین. 115 و 116

شش موضوع دیگر درباره عواقب وخیم منافقین. 116

وضع اعراب در جنگ مرز شامات. 118

بر چهار طایفه حرجی نیست اگر بسیج نکنند. 119

پیشگویی از سه کار متخلفین از جنگ. 119

صنوف اعراب. 120

صنوف قهرمانهای جنگ مرزهای شامات. 121-123

مراجعت از سفر جنگ مرز شامات و داستان مسجد «ضرار». 123-126

خلاصه سخن و پایان سوره توبه (بشرح ذیل):

ص: 300

1 - ارزیابی مسلمانان. 126

2 - اوصاف مسلمانان. 126

3 - ارزیابی مشرکین. 127 [تحقیق موضوع آموزش خواستن ابراهیم برای پدر].

4 - چه خدای مهربانی که مردم چون با عقل تنها 128-130

راه را تشخیص نمی دهند، پیامبر برای آنان می فرستد.

[فرق بین «عقل» و «لب»].

5 - تذکر امری بدیهی. 130

6 - نظر لطف خدا. 130-133

7 - نظر رحمت خدا. 133

8 - خطاب عام. 133

9 - هر عمل أجری دارد... 134

10 - وجوب مسافرت عده ای برای کسب معلومات دینی. 134

11 - وجوب کارزار با کفار هم جوار (الأقرب فالأقرب). 134

12 - چگونگی حال اشخاص در موقع نزول قسمتی از آیات قرآن. 135

13 - خدا نعمت را بر مردم تمام کرده. 135

14 - اولتیماتوم. 136

تواریخ موضوعات مذکور در سورة توبه. 136

تبوك. 136

بكاءون. 137

متخلفون. 138

معذرون. 138



[از وقائع این سفر]. 119 و 140

سویلیم یهودی. 140

هرقل. 140

سوره یونس.

قرآن و پیامبر. 142

پروردگار. 142-144

خدا در جواب درخواست عذاب، شتاب نمی کند. 144

گله. 144

تهدید. 145

بهبانۀ جوئیهای کفار مکه. 145

رد بر ادعاء شفاعت بتان. 146

مردم در دو عهد دارای يك کیش بوده اند. 146

درخواست علامت. 147

مشرکین در دو موقع خداپرست می شوند. 147

مثل زندگانی دنیا. 148

نیکی و بدی. 148

محاكمه شدن مشرکین، هرگونه مشرکی... 149-151

قرآن. 151-153

یوم الجمع «روز جمع». 153

تحقیق. 153

شتاب کردن کفار در درخواست عذاب. 154

حلال و حرام ساختن روزی در فرمان خداست و بس. 155

ص: 302

علم خدا. 156

دوستان خدا. 156

رد بر مشرکین بت پرست. 157

رد بر مشرکین فرشته پرست و بر مشرکین مسیحی. 157

داستان نوح علیه السّلام که هم مایه تسلیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و هم اتمام حجت. 158

پیامبران بعد از نوح علیه السّلام. 159

موسی و هارون علیهما السّلام. 159 [قبله در مصر].

تحقیق درباره مأموریت موسی. 161

تحقیق درباره چگونگی ایمان فرعون. 162

جدال بین دو حاخام یهود. 162 و 163

کلیات. 164

تحقیق درباره پیشنهاد های اسلام به اهل کتاب. 165

تحقیق درباره آیه: «فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ...». 167 و 168

یونس «ذو النون». 168

سوره هود علیه السّلام [شتافتن پیری به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم].

قرآن. 170

پیامبر و معاد. 170

تاریخ، تکرار می شود. 171

معاد. 172

تحقیق درباره عرش. 172

دو خوی زشت آدمیان. 173



تحقیق درباره دو آیه مشکل. 174

ای مسلمانان! 175

چرا قرآن بر مرد ثروتمندی نازل نشده ؟ 175

توصیف پیشوایان دروغ زن بر خدا و پیشوایان مؤمن به خدا. 176 و 177

سرگذشت نوح علیه السلام و قومش. 178-186 [تحقیقات هفتگانه از محرر این تفسیر].

سرگذشت هود علیه السلام و قومش. 186-188 [بزرگترین معجزه پیامبران].

سرگذشت صالح علیه السلام و قومش. 188-190

سرگذشت ابراهیم علیه السلام و زنش و لوط علیه السلام پسر برادر ابراهیم 190-192

و قوم لوط.

«جثم» و «جاثمین». 190

تحقیق درباره «ضحکت». 190 و 191

سرگذشت لوط علیه السلام و قومش. 192-194 [أظهر، معنی تفضیلی ندارد].

سرگذشت شعیب علیه السلام و قومش. 194-196

سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون. 196 و 197

عذاب دنیا نشانه عذاب آخرت است. 197 و 198

خلاصه کلام و ختم سوره طی یازده موضوع. 198-200 [تفسیر محرر این تفسیر از آیات 118 و 119

سوره هود و آیه 213 از سوره بقره].

[تحقیق درباره آیات 106-108 که بقول صاحب تفسیر مجمع البیان 201 از مواضع مشکل قرآن است].

ص: 304

آیه: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ...» و معنی دابه و ذکر دو واقعه عهد حاضر. 202

سوره یوسف (ع).

قهرمانان سوره یوسف. 204-206

خواب. 206 و 207 [خوابهای مذکور در قرآن کریم].

خواب دیدن یوسف. 208

کومک یهودان به مشرکین عرب. 209

جواب از سؤال سرگذشت یوسف. 209

تفصیل داستان یوسف و بدسگالیدن برادرانش. 210

بردن برادران، یوسف را به صحراء. 211

مراجعت برادران یوسف به نزد پدر. 211

کاروان. 212

ورود کاروان حامل یوسف به مصر و فروختن او. 213

پیامبر شدن یوسف. 213 [دو تبتی در مصر].

کام خواستن زن مصری از یوسف. 213-216

به زندان افتادن یوسف. 216

ورود یوسف با سردار ساقیان و سردار خبازان فرعون به زندان. 216 و 217

خواب سردار ساقیان و سردار خبازان و تعبیر کردن یوسف 218 و 219 خواب آنان را.

تحقیق درباره معنی کلمه «محسنین». 218

پیام یوسف به فرعون بوسیله سردار ساقیان. 219 و 220

دو خواب فرعون. 220-224

[تعبیر خواب، با فتوی درباره خواب؛ دو موضوع است].

تعبیر کردن یوسف دو خواب فرعون را و نفر دوم کشور 224-227

مصر شدن یوسف در قدرت.

فرستادن یعقوب، برادران یوسف را به مصر برای خرید غله. 227 و 228

[اقتباس از تورا و تفاسیر].

ورود برادران یوسف با بنیامین به مصر. 228-232

نگاه داشتن یوسف بنیامین را در مصر. 232-238 [تحقیقات متفرقه].

مراجعت برادران یوسف از مصر به کنعان. 236 و 237

نامه نوشتن یعقوب به پادشاه مصر برای استرداد بنیامین. 237 و 238

بردن یهودا، پیراهن یوسف را از مصر به کنعان. 238 و 239

ملاقات یعقوب و یوسف و خاتمه کار یعقوب. 240-243

مناجات یوسف در هنگام جان سپردن. 243 و 244

سخن خدا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ختم سوره و کلیات. 244-246

زبان عربی. 246

أحسن القصص. 246

أسماء الله. 246 و 247

ابتلاء یعقوب و یوسف. 247

جهت اختفاء خبر یوسف بر یعقوب. 248

فوطیفار. 248

برهان. 248

تحقیق درباره آیه: «فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ». 248 و 249

فرعون عهد يوسف. 250

ص: 306

مصر. 250

سجده برای یوسف و تحقیق درباره آن. 250 و 251

قحط در مصر و کنعان. 251

ترویج زلیخا با یوسف از ترهات است. 251

تحقیق درباره نبوت در خاندان یوسف. 251 و 252

جسد یوسف در مصر. 252

دعاء یوسف در چاه. 252

دعاء یوسف برای اهل زندان در هنگام خروج. 252

دستخط یوسف بر در زندان. 252

دعاء یوسف بر در خانه پادشاه (یعنی فرعون). 252

دعاء یوسف هنگام ملاقات پادشاه. 253

دعاء رفع چشم زخم. 253

زبان عربی یا زبان بین المللی ما بعد مرگ. 253 و 254

سوره رعد.

قرآن. 256

خدا. 256

أقوال کفار مکه. 257

خدا. 258-261

[دعاء برای حفظ از صاعقه].

«خالق» دو معنی دارد. 261

مثل برای قرآن. 261

مثل برای جولان موقت باطل. 261 و 262

مثل برای نابود شدن کفر و بقاء ایمان. 262

ص: 307

سرانجام ایمان و کفر. 262

وفاء به عهد. 263

شکستن عهد. 263

وسعت رزق و تنگی آن ملاک ایمان و کفر نیست. 264

بهانه جوئی کافران. 264

معانی کلمه «طوبی». 264

اشاره به مندرجات صلح نامه حدیبیه. 265 و 266

بهانه جوئیهای مشرکین. 266 و 267

مشرکین. 267

متقیان. 268

خوشحالی گروهی از نزول آیات قرآن و بدحالی گروهی. 268 و 269

ایراد دشمنان به زن گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله. 269

ختم سوره و کلیات (طی دوازده موضوع). 269

سوره ابراهیم (ع).

[4 مقدمه].

1 - مکی بودن سوره ابراهیم. 272-274

[حماسه].

2 - اضلال و اغفال مردم. 274

3 - تمدن کلدان. 276

4 - ابراهیم خلیل. 277 و 278

پیامبر و قرآن رهروان کاروان بشریت اند. 278

أصل کلی در تبلیغ رسالتها. 278 و 279

موسی علیه السلام یکی از مصادیق این اصل کلی است. 279 و 280

ص: 308

یاد از چند پیامبر دیگر که از مصادیق این اصل کلی اند و شرح 280-282

مواجهه های آن پیامبران با اقوام خود.

سرانجام کفار. 282

أعمال خیریه کافران، بیهوده است. 282

قدرت خدا. 282

مذاکرات تابعان و متبوعان در قیامت. 283

بیزاری جستن شیطان در قیامت از شرك در طاعت. 283

کافران. 284

مؤمنان. 284

کلمه خوش گهر و کلمه بدگهر. 284 و 285

سرانجام کفار مقتولین در جنگ «بدر» 285 و 286

پیام خدا به مشرك و مؤمن. 286

خدا. 287

ابراهیم و اسماعیل. 287-290

کیفر قیام عرب و یهودان بر ضد ابراهیم نیای اعلاى خود. 290 و 291

ختم سوره و کلیات (طی هشت موضوع). 291 و 292

«پایان»

ص: 309

تعداد حروف و کلمات سور قرآن به تفکیک

الصورة

□

ص: 310

الصورة

□

ص: 311

الصورة

□

ص: 312

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

